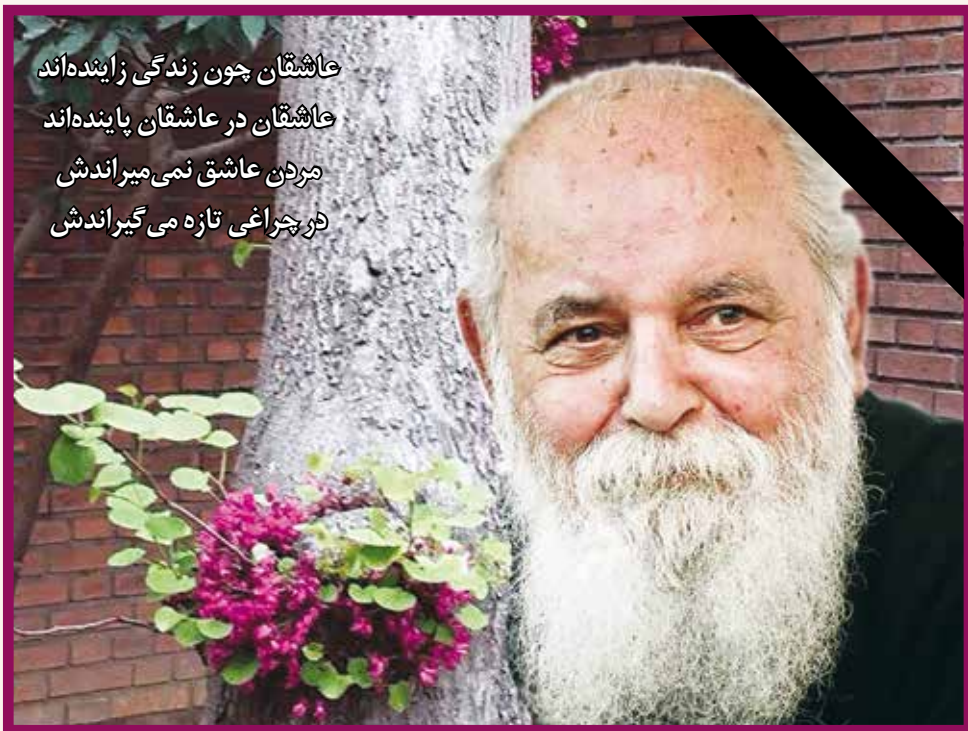


# دانش و امید

سال سوم، شماره سیزدهم، شهریور ۱۴۰۱

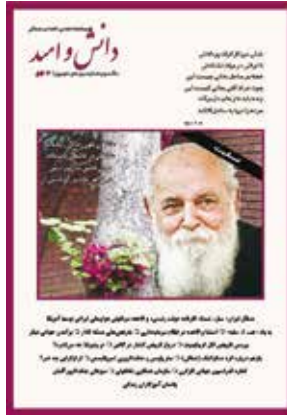
نقش دریا از کران پرداختی  
تا نرفتی در میان نشناختی  
خفته بر ساحل ندانی چیست این  
چون در او افتی بدانی کیست این  
زنده باید تا ز جان دل برکند  
مرده را دریا به ساحل افکند

ه. ا. سایه



عاشقان چون زندگی زاینده اند  
عاشقان در عاشقان پاینده اند  
مزدن عاشق نمی میراندش  
در چراغی تازه می گیراندش

مسائل ایران: سیل، شستا، کارنامه دولت رئیسی، و فاجعه سرنگونی هواپیمای ایرانی توسط آمریکا  
به یاد «ه. ا. سایه» ○ استثنا و قاعده در نظام سرمایه داری ○ بغرنجی های مسئله گذار ○ برآمدن جهانی دیگر  
بررسی تاریخی قتل گریبایدوف ○ دروغ تاریخی کشتار در کاتین ○ در ونزوئلا چه می گذرد؟  
بازهم درباره کره دمکراتیک (شمالی) ○ سفر پلوسی و جنگ افروزی امپریالیستی ○ از اوکراین چه خبر؟  
کنگره فدراسیون جهانی کارگری ○ سازمان همکاری شانگهای ○ سبزه های جنگ افروز آلمان  
یادمان آموزگاران زندگی



## زیر نظر هیئت تحریریه همکاران این شماره:

حسین اقبال طالقانی، مسعود امیدی، هوشمند انوشه، خسرو باقری، بهرام پارسا  
 علی پورصفر (کامران)، بهمن تقی زاده، کورش تیموری فر، شبگیر حسنی، طلیمه حسنی  
 قاسم حسنی، محمد سعادت مند، ا.ص. پویا، ناهید صفایی، سیامک طاهری  
 آزاده عسگری، مرتضی محسنی، مجتبی میثمی، مازیار نیکجو و فرشید واحدیان

## و آثاری از:

هوشنگ ابتهاج، محمدرضا طاهریان و فرخی یزدی

پست الکترونیک: [daneshvaomid@gmail.com](mailto:daneshvaomid@gmail.com)



آدرس تلگرام: <https://t.me/DaneshvaMardom>

هیئت تحریریه «دانش و امید» در ویراستاری و کوتاه کردن مطالب رسیده آزاد است.

پاسخگویی به نظرات رسیده بر عهده نویسنده یا مترجم مقاله است.

بازنشر و استفاده از مطالب مجله «دانش و امید» تنها با ذکر مأخذ مجاز است.

برای مطالعه هر مقاله، بدون ورق زدن مجله، روی نام مقاله کلیک کنید. در پایان هر مقاله برای بازگشت به فهرست، در گوشه سمت چپ پایین صفحه روی «فهرست» کلیک کنید.

## فهرست

### گفتارهایی درباره ایران

۶	ناهید صفایی	انتقام طبیعت
۸	سیامک طاهری	بر شستا چه رفته است؟
۱۵	مسعود امیدی	بررسی کارنامه یک‌ساله دولت سیزدهم
۲۷	بابک رضایی	خالپوود
۳۲	ش. کوپین/ک. تیموری فر	فاجعه سرنگونی هواپیمای ایرانی
۳۶	قاسم حسنی	ضرورت ریشه‌گرایی در کار کودک

### هنر و ادبیات

۴۳	محمد رضا طاهریان	شاعر آرزوها
۴۴	سیامک طاهری	سایه، سایه می‌ماند
۴۶	حسین اقبال طالقانی	یادداشتی درباره «دختر خورشید»
۴۸	فرخی یزدی	آزادی
۴۹	خسرو باقری	استثنا و قاعده در نظام سرمایه‌داری
۶۳	خسرو باقری	شب‌های گوته
۷۶		فرخنده باد زادروز اوژن پوتیه

### چند نقد و بحث نظری

۸۲	شبگیر حسنی	مسئله گذار و بغرنجی‌های آن
۹۴	مرتضی محسنی	جهانی نو در حال برآمدن است

### دو بررسی تاریخی

۱۰۶	علی پورصفر (کامران)	گریبایدوف و دلایل پنهان قتل او
۱۲۲	بهمن تقی‌زاده	دروغ تاریخی درباره کشتار کاتین

### در ونزوئلا چه می‌گذرد؟

۱۳۸	طلیعه حسنی	ونزوئلا کمر راست می‌کند
۱۴۶	ا. گالیانو/ م. نیکجو	تمدن ساخته طلای سیاه
۱۵۲	برگردان: فرشید واحدیان	اصلاحات ارضی ریشه‌ای در ونزوئلا
۱۶۴	طلیعه حسنی	کمون‌ها در مبارزه با تحریم‌ها و ...

۱۷۳	ب. نورتون / آ. عسگری	چرایی کاهش تحریم‌ها علیه ونزوئلا
۱۷۷	لوگان ویلیامز / دانش و امید	رویکردی آموزنده در باسواد کردن
۱۸۱	ریکاردو واس / دانش و امید	تصویب قانون «مناطق ویژه اقتصادی»
۱۸۴	ط. حسنی - ف. واحدیان	روابط ایران و ونزوئلا

### نگاهی دیگر به جمهوری دموکراتیک خلق کره

۱۹۷	برگردان: ناهید صفایی	ناشناخته‌ترین کشور دنیا
۲۰۳	ج. کوزماروف / ک. تیموری فر	تقابل با اهریمن‌سازی بی‌امان رسانه‌ها

### امپریالیسم و ضدامپریالیسم در جهان

۲۱۱		حضور نانسی پلوسی در تایوان
۲۱۵	د. کووالیک / ک. تیموری فر	پایان عصر جهان تک قطبی
۲۲۰	بن رایش / ک. تیموری فر	صاحبان واقعی سود بازار زمین اوکراین
۲۲۶	برگردان: ا. ص. پویا	اربابان جهان و محافظان آنها
۲۳۵	مجتبی میثمی	۱۸مین کنگره فدراسیون جهانی کارگری
۲۴۹	محمد سعادت‌مند	سازمان همکاری شانگهای
۲۶۳	هوشمند انوشه	سبزه‌های آتش افروز آلمان
۲۷۵	و. شیوا / ن. صفایی	مشکل نیتروژن در کشاورزی
۲۸۲	ف. فرناندز / ش. حسنی	صلح و غذا نه تسلیحات و پایگاه نظامی
۲۸۵	بهرام پارسا	وصیت‌نامه هوشی مین

### یادمان

۲۹۰	خسرو باقری	یادی از هوشنگ پورکریم
۲۹۶	خسرو باقری	یادمان مصطفی علیزاده

# گفتارهایی درباره ایران



## انتقام طبیعت

بر «شستا» چه رفته است؟

بررسی کارنامه یک ساله دولت سیزدهم (بخش دوم)

خالیوود (نقدی به بهانه جایزه به فیلم «عنکبوت مقدس»)

خروج فاجعه سرنگونی هواپیمای ایرانی توسط آمریکا از بستر تاریخ

ضرورت ریشه‌گرایی در کار کودک

# انتقام طبیعت

## فریاد کوه‌های به غارت رفته را نمی‌شنویم؟

ناهد صفایی



تابستان آرام آرام از نیمه گذشته است. جز گرما و هوای دم کرده انتظاری نیست. ناگهان ابرهای باردار در آسمان چندین شهر جلوه‌گری می‌کنند. تا به خود بیاییم دانه‌های درشت باران با ضرب‌آهنگ‌های زیبا بر شیشه‌های پنجره اتاق‌های مان، حضور بی‌هنگام خود را اعلام می‌کنند. دیگر نیازی به بادهای مصنوعی کولر و پنکه نیست. هوا اردیبهشتی می‌شود - دلپذیر و جانبخش. نگرانی از کمبود آب، جای خود را به شادی دیدن جویبارهای روان شده در کوه و دشت می‌دهد. طبیعت به یاری مان آمده است.

هنوز ساعتی از بارش باران نمی‌گذرد که تصویرها و ویدیوهای دنیای مجازی سیل اشک را بر گونه‌های مان جاری می‌کنند. فریادهای بی‌دادرسی چون خنجری قلب مان را از هم می‌درند، بی‌آن‌که کاری از دست مان برآید.

وقتی طبیعت بر ما انسان‌ها خشم فروخورده‌اش را آشکار می‌کند، گریزی نیست. خشک و تر با هم قربانی می‌شوند. چه بسا آنان که با طمع‌ورزی بی‌اندازه‌شان موجب خشم طبیعت شده‌اند، خود در بالای برج‌های بلند، در پنت‌هاوس‌های شان لمیده باشند، نوشابه‌ای در دست و مشغول پایش بالا و پایین رفتن سودهای سرمایه‌هاشان. خواب‌زده گان طمع پیشه‌ای که نه غرش وحشت‌آفرین سیل بیدارشان می‌کند، و نه فریادهای التماس‌آمیز زنان

و کودکان که دمی بیش نمی‌پایند و کوبش سیل برای همیشه خاموش‌شان می‌کند. باران می‌تواند درمان خشکسالی‌ها باشد، تنها و تنها اگر آدمی، آدمی‌زاده باشد و نه گرگ‌زاده‌ای در لباس آدمی.

باران‌های سیل‌آسا گذرگاه‌های خود را در پیش می‌گیرند، گذرگاه‌هایی که می‌توانند به هیچ موجود زنده‌ای، خواه انسان، خواه دام و یا درخت آسیبی نرسانند. سیل می‌تواند بر سنگلاخ‌ها بکوبد و در این کوبش‌ها آرام‌تر و آرام‌تر شود. خاک تشنه را سیراب کند و خود نیز بدل به جویبارهایی روان و بی‌آزار در پیچ‌پیچ دره‌ها شود.

این سرمایه و سرمایه‌دار است که زیر بار هیچ منطق و استدلالی نمی‌رود، جز آنچه بر سرمایه‌اش بیفزاید، حتی اگر به قیمت جان عده‌ای تمام شود. اگر لازم باشد در راهروهای سازمانی که باید مجوز ساخت و ساز بدهد، آنقدر می‌رود و می‌آید، آنقدر کاغذبازی می‌کند، به دامان دوست و آشنای طمع‌ورزتر از خودش می‌آویزد تا مجوز ساخت‌وساز در آبراهه‌ها را بگیرد. کوه‌ها را از جای درآورد و در روز روشن سنگ‌هایی را از دل کوه برکند که از پس میلیون‌ها سال به این پایه از استحکام رسیده‌اند. کامیون‌های مملو از بار سنگ‌ها را کم ندیده‌ایم که هروله‌کشان از جاده‌های منتهی به کوه‌ها روانه خیابان‌های شهر می‌شوند تا در زیباسازی خانه‌های از ما بهتران شریک شوند.

فریاد کوه‌های به غارت رفته را نمی‌شنویم! با بی‌تفاوتی از کنار درختان قطع شده می‌گذریم! در میان آبراهه‌ها خانه، ویلا و باغ برپا می‌کنیم! طبیعت اما، بر هیچ کدام از این پلشتی‌ها چشم نمی‌پوشد. همه را در دل خود نگاه می‌دارد. صبوری می‌کند. اما اگر افزایش سود سرمایه‌دار را هرگز حد و اندازه‌ای نبوده است، شکیبایی طبیعت حد و اندازه دارد. زمانی خشم خود را سیل‌آسا فرو می‌ریزد و هر آنچه بر سر راهش قرار گرفته باشد، فرو می‌بلعد. گاهی زمین را چنان به لرزه در می‌آورد که خانه‌های سست‌بنیاد را فرو می‌ریزد. وقتی چنان گرمایی به ناگاه بر زمین می‌دمد که پیر و جوان طاقت از دست داده برای همیشه نقش زمین می‌گردند و گاه ....

خشم طبیعت شکل‌های گوناگونی می‌تواند داشته باشد. شکل‌هایی که شاید هنوز ندیده باشیم. اما بی‌گمان تا زمانی که بر آن ستم روا داریم، از گناه مان نمی‌گذرد و با انتقامی سخت پاسخ مان می‌دهد.

# بر «شستا» چه رفته است؟

سیامک طاهری



به گزارش خبرگزاری مهر، در جلسه علنی (سه شنبه ۷ تیرماه ۱۴۰۰) مجلس شورای اسلامی گزارش کمیسیون اقتصادی مبنی بر تصویب تقاضای تحقیق و تفحص از شرکت شستا از سال ۱۳۹۲ الی ۱۳۹۹ قرائت شد که نمایندگان با ۱۶۱ رأی موافق، ۴۷ رأی مخالف و ۹ رأی ممتنع از مجموع ۲۲۷ نماینده حاضر در جلسه، با این تحقیق و تفحص موافقت کردند. (توضیح این که جمع نمایندگان رأی دهنده ۲۱۷ نفر است نه ۲۲۷ نفر)

همچنین در ادامه جلسه گزارش کمیسیون اجتماعی مبنی بر تصویب تقاضای تحقیق و تفحص از عملکرد سازمان تأمین اجتماعی در حوزه انتصابات و نحوه مدیریت شرکت‌های وابسته، خصوصاً شستا، نیز در دستور کار قرار گرفت که وکلای ملت با ۱۷۲ رأی موافق، ۴۱ رأی مخالف و ۳ رأی ممتنع از مجموع ۲۲۹ نماینده حاضر در جلسه علنی با این تحقیق و تفحص هم موافقت کردند. (در اینجا هم جمع رأی دهندگان ۲۱۶ نفر است نه ۲۲۹ نفر) ظاهراً علت تفاوت در شمار نمایندگان حاضر (بدون توجه به غایبین) در این است که پاره‌ای از نمایندگان پس از شمارش حاضرین جلسه را ترک کرده‌اند و در رأی‌گیری شرکت نکرده‌اند. موردی که در جلسات مجلس امری عادی است.

متأسفانه باید گفت این اولین بار نیست که چنین تحقیق و تفحصی انجام می‌گیرد. از گزارش هیئت‌های تحقیق و تفحص پیشین با وجود اذعان صریح به وجود فساد گسترده در این سازمان، تاکنون هیچ نتیجه ملموسی به دست نیامده است. آیا می‌توان امیدوار بود، که این



بارد بر همان پاشنه نخواهد چرخید؟ اولین بار مجلس هشتم طرح تحقیق و تفحص از سازمان تأمین اجتماعی را در اردیبهشت ۱۳۸۹ تصویب کرد.

بنا به گفته سخنگوی فراکسیون اجتماعی مجلس هشتم در آن زمان همکاری نکردن برخی از افراد در سازمان تأمین اجتماعی در روند تحقیق و تفحص اختلال ایجاد کرد و یکی از آشنایان اعضای گروه تحقیق و تفحص نیز اسناد را ربود و در نتیجه کارگروه تحقیق، نامعلوم ماند. شرکت سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی (شستا)، که اکنون یکی از بزرگ‌ترین و گسترده‌ترین هلدینگ‌های اقتصادی ایران است، در سال ۱۳۶۵ به صورت یک شرکت سهامی خاص با هدف «مدیریت منابع مالی و سودآوری برای اعضای صندوق تأمین اجتماعی» تأسیس و در سال ۱۳۷۹ به سهامی عام تبدیل شد.

اگرچه بیمه‌شدگان سازمان تأمین اجتماعی، مالکان اصلی شستا هستند و قاعدتاً هیئت‌مدیره آن باید در مجمع عمومی به وسیله کارگران شاغل و بیمه‌شده انتخاب شوند، اما اداره آن در دست هیئت‌مدیره‌ای است که از سوی رئیس این سازمان تعیین می‌شود. همان رئیسی که با حکم وزیر «تعاون، کار و رفاه اجتماعی» انتخاب می‌شود. همان وزیری که فرمانبردار رئیس جمهور است. چنین است که در عمل این شرکت دریدکنترل صاحبانش نیست و دولت این امکان را می‌یابد که

بیمه‌شدگان سازمان تأمین اجتماعی که مالکان اصلی شستا هستند باید هیئت‌مدیره آن را انتخاب کنند، نه اینکه رئیس آن با حکم وزیر «تعاون، کار و رفاه اجتماعی» تعیین شود.

هر وقت نیاز داشت دست در قلک شستا کرده و اموال کارگران را خاصه خرجی نماید. وامی که شستا به فدراسیون فوتبال داد و جنجالی که در بازپرداخت آن برپا شد، نمونه کوچکی از این خاصه خرجی‌ها از اموال کارگران است که استخدام نورچشمی‌ها و بذل و بخشش از این اموال یتیم؛ نمونه دیگر آن است. هنوز خاطره داستان آقایان بابک زنجانی و مرتضوی از خاطره‌ها محو نشده است. به دنبال این جنجال بود که، مجلس نهم برای بار دوم در اردیبهشت ۱۳۹۲ طرح تحقیق و تفحص از سازمان تأمین اجتماعی و شستا را تصویب کرد. حاصل، گزارش مفصلی بود که هفت ماه بعد به مجلس ارائه شد.

### شستا چیست؟

«شرکت سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی»، که به اختصار شستا نامیده می‌شود یک شرکت هلدینگ سرمایه‌گذاری است که در زمینه تجارت و بازرگانی، مدیریت دارایی و مبادلات سهام

چون روند صنعت‌زدایی در کشور به کاهش بیمه‌شدگان و بیشتر شدن بازنشستگان انجامیده است، اهمیت شستا برای تأمین منابع مالی برای سازمان تأمین خدمات اجتماعی بیشتر شده است.

شرکت‌ها، فعالیت می‌کند. شرکت شستا در سال ۱۳۶۵ در قالب یک شرکت سهامی خاص، با سرمایه اولیه ۲ میلیارد تومان، از دارایی‌های سازمان تأمین اجتماعی تأسیس گردید. در حال حاضر به‌طور متوسط معادل ۱۰ درصد از مجموع

ارزش بازار بورس اوراق بهادار تهران، متعلق به شرکت‌های زیرمجموعه شستا است. ۱۰ درصد از سهام این شرکت در تاریخ ۱۳۹۹/۰۱/۲۷ در بورس اوراق بهادار تهران عرضه شد.

شستا در ۹ صنعت اصلی زیر حضور فعال دارد: (۱) نفت، گاز و پتروشیمی؛ (۲) دارو؛ (۳) معدن؛ (۴) سیمان؛ (۵) تولید نیروی برق؛ (۶) فناوری اطلاعات؛ (۷) ترابری دریایی؛ (۸) مالی؛ (۹) کشاورزی و دامپرووری. این شرکت در صنایع سلولزی، کاشی و سرامیک، لوازم خانگی و لاستیک نیز فعال است. تأسیس شرکت سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی (شستا) ضرورتی برخاسته از رسالت عظیم سازمان تأمین اجتماعی در حفظ و صیانت از نیروهای مولد کشور می‌باشد.

سازمان تأمین اجتماعی، به‌عنوان محوری‌ترین صندوق بیمه‌ای کشور و یکی از بزرگ‌ترین نهادهای بیمه‌ای منطقه غرب آسیا در راستای تأمین آتیه نیروی کار کشور و خانواده‌هایشان، نیازمند برنامه‌ریزی دقیق اقتصادی و سرمایه‌گذاری‌های پربازده به‌منظور حفظ ارزش ذخایر بیمه‌شدگان و تأمین منابع لازم برای ایفای حمایت‌ها و تعهدات بلندمدت و کوتاه‌مدت خود می‌باشد. (ویکی‌پدیا)

بنا به اطلاعات درج شده در روزنامه رسمی کشور بیش از پنجاه شرکت و بانک و کارخانه، که بسیاری از آنها یا شرکت‌ها و کارخانه‌های صادره شده هستند و یا به ازای طلب این سازمان از دولت به تأمین اجتماعی واگذار شده‌اند، در این مجموعه شرکت سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی قرار دارند. با توجه به این که روند صنعت‌زدایی در کشور به کاهش شمار بیمه‌شدگان و گسترده‌تر شدن شمار بازنشستگان انجامیده است، اهمیت شستا برای تأمین منابع مالی برای سازمان تأمین خدمات اجتماعی را بیشتر روشن می‌کند.

### گزارش هیئت تحقیق و تفحص مجلس نهم

از جمله موارد مورد تحقیق هیئت تحقیق و تفحص مجلس نهم و آگاهی برخی شرکت‌ها زیر مجموعه این سازمان به هلدینگ سورینت متعلق به بابک زنجانی بود. هیئت مزبور در گزارش مربوطه از جمله آورده است که در تفاهم‌نامه‌ای که بین سازمان و هلدینگ سورینت

قشم، منعقد شده در تاریخ ۲۷ / ۹ / ۱۳۹۱ که مطابق آن مقرر شده بود ۱۳۸ از ۲۰۷ شرکت سرمایه‌گذاری سازمان تأمین اجتماعی تا سقف ۴ میلیارد یورو به شرکت سورینت قشم به مدیر عاملی آقای بابک زنجانی واگذار شود. برای آن که ابعاد این رفتار نامتعارف اقتصادی بهتر مشخص شود باید توجه کرد که نام بنگاه‌هایی چون: شرکت هواپیمایی جمهوری اسلامی، شرکت فولاد خوزستان، فولاد مبارکه اصفهان، هتل‌های هما، پتروشیمی غدیر، پتروشیمی تبریز، شرکت‌های مختلف بیمه‌ای، (ملت، میهن، دانا، پارسیان)، کشتیرانی جمهوری اسلامی، بانک‌هایی چون صادرات، پاسارگاد، دی و... در میان این لیست دیده می‌شود. براساس، «ماده ۳۶ آیین‌نامه معاملاتی سازمان تأمین اجتماعی» فروش اموال غیرمنقول سازمان باید با «پیشنهاد مدیرعامل، تأیید هیئت مدیره و تصویب هیئت امنا با کسب نظر کارشناس رسمی دادگستری در رشته مربوط به صورت مزایده عمومی و یا از طریق مؤسسه املاک و مستغلات سازمان» صورت بگیرد. اما با حیرت تمام شاهدیم که هیچ‌یک از موارد ذکر شده در واگذاری‌های انجام شده به هلدینگ سورینت اعمال نشده است. افزون بر این، تخلفات گزارش مزبور تصریح می‌کند که، بنا به مصوبه هیئت مدیره سازمان تأمین اجتماعی در سال ۱۳۹۱ می‌بایست - شرکت‌هایی که در بخش سرمایه‌گذاری‌های انتفاعی فاقد بازده بوده‌اند به فروش برسند. باز هم با کمال تعجب شاهد آنیم که بیشتر شرکت‌هایی که در لیست فروش به شرکت سورینت قشم قرار گرفته بودند، نه تنها از جمله شرکت‌های «فاقد بازده» نبودند بلکه دارای بازده و سود دهی بسیار بالایی هم بوده‌اند. در این گزارش به شرکت پتروشیمی آبادان اشاره شده بود که یکی از پربازده‌ترین شرکت‌های ایرانی بوده و برای مثال در سال ۹۱، ۱۶۴ درصد بازدهی سرمایه داشته است.

تحقیق و تفحص از سازمان تأمین اجتماعی شامل محورهای زیر بود:

- نحوه مدیریت منابع سازمان و مؤسسات تابعه آن، نحوه و میزان حق جلسه و پاداش‌ها به مدیران عامل و اعضای هیئت مدیره و مشاوران، عزل و نصب‌های خارج از اصول و عرف غالباً با انگیزه سیاسی و بدون بررسی دقیق وضعیت شرکت‌ها و مؤسسات سازمان از نظر اجرای قانون تجارت و آیین‌نامه‌های مالی.

- بذل و بخشش‌های بی دریغ از جیب کارگران، زحمتکشان و بازنشسته‌ها.

این آشکار است که هیچ‌گونه بذل و بخششی از اموال عمومی بدون داشتن منفعت متقابل انجام نمی‌گیرد. بنا بر گزارش سال ۱۳۹۲ مجلس از شرکت شستا، نه تنها دستورالعمل‌های موجود درباره نحوه جبران زحمات کارکنان مورد توجه قرار نگرفته است، بلکه در برخی موارد شرکت‌ها

مبالغی غیرقانونی تحت عنوان علی الحساب یا مساعده در اختیار مدیران قرار داده اند و یا به صورت کارت هدیه و یا سکه طلا به مدیران مربوطه پرداخت شده است. برای نمونه:

- پانصد میلیون ریال کارت هدیه اختصاصی به آقای رحیمی معاون اول وقت رئیس جمهوری (تحويل به رئیس دفتر آقای ترابی جهت مساعدت به ایتم و هزینه درمان مراجعین با اولویت بیمه شدگان تأمین اجتماعی)؛

- یک میلیارد ریال به آقای عباسی، سرپرست وقت وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی؛

- یک میلیارد ریال به آقای شیخ الاسلامی معاون وقت اجتماعی رئیس جمهور؛

- ۵۰۰ میلیون ریال کارت هدیه به آقای عباسی سرپرست وقت وزارتخانه؛

- ۲۵۰ میلیون ریال بن فروشگاه رفاه متولی حسینی شهید مطهری در استان یزد؛

- در کل در سال ۹۱، مبلغ ۲۰،۹۱۲،۸۶۶،۰۰۰ ریال کارت هدیه خریداری و تحت عناوین مختلف توزیع شده است؛

- اهداء مبلغ ۱ میلیارد و ۳۳۵ میلیون ریال کارت هدیه حسب اسناد ثبت شده مالی از بودجه در اختیار مدیرعامل سازمان به ۳۷ نفر از نمایندگان مجلس (با درج کد در اسناد و بدون ذکر مشخصات)؛ همچنین هیچ کنترلی بر انجام اضافه کاری و مأموریت برای جلوگیری از سوءاستفاده و نیز استخدام ها وجود نداشته است. یک نمونه: استخدام تعداد ۵۰۰ نفر در ایام پایانی دولت دهم و براساس مصوبه هیئت امنای از هیئت مدیره مشاهده نشد) به دلیل آنچه «اعلام نیاز» سازمان عنوان شد.

یک مورد قابل توجه و حیرت آور از سوءاستفاد در شرکت پرسی ایران گاز رخ داده است، که در آن برای مدیرعامل وقت، در یک بازه زمانی تقریباً دو سال و نیمه، فقط ۸ روز مرخصی و ۴۸۲ روز مأموریت اداری ثبت شده، که بیشتر این مأموریت ها هم در فاصله روزهای چهارشنبه

مدیر عامل وقت شرکت پرسی ایران گاز در تقریباً ۲/۵ سال، ۸ روز مرخصی و ۴۸۲ روز مأموریت اداری داشت و برای این مأموریت ها که بیشتر در روزهای چهارشنبه تا جمعه و محل آن هم زادگاه وی بوده، علاوه بر دریافت حق مأموریت، اضافه کاری معادل ۱۲۰ ساعت نیز دریافت می کرده است.

تا جمعه و محل مأموریت هم زادگاه او بوده است. او در مدت مأموریت علاوه بر دریافت حق مأموریت، اضافه کاری معادل ۱۲۰ ساعت نیز دریافت می کرده است.

از سال ۱۳۸۹ تا نیمه ۱۳۹۲ مدیریت شرکت پرسی گاز بیش از ۱۰۰ میلیون تومان کارت هدیه و ۱۹۴ سکه بهار آزادی خریداری کرده بود که به هیچ وجه سرنوشت این کارت ها و سکه ها مشخص

نیست. همچنین باید از خروج بیش از ۲۰۰ قلم از دارائی‌ها و اموال «شرکت صنایع عمومی» تأمین بدون ثبت و ضبط و کنترل مؤثر آنها در حساب‌های انتظامی و یا فروش از طریق برگزاری مزایده سخن گفت. موارد متعدد ناکارآمدی مدیران و اتلاف منابع و پایین آمدن بهره‌وری قراردادهای مشکوک و بدون نظارت، از دیگر موارد انتقاد شده به وسیله هیئت مزبور است. در یک مورد در حالی که شرکت نفت پاسارگاد تأسیسات کافی و بی‌استفاده برای مظروف‌سازی قیر را داشته، با یک شرکت پیمانکار دیگر قراردادی برای انجام این عملیات امضا کرده است. همچنین در استخدام‌ها و اخراج‌ها هیچ ضابطه‌ای در جریان نبوده و صرفاً با امیال مدیران در ارتباط بوده است. فروش ارز زیر قیمت، به نام مقابله با تحریم، از جمله دیگر تخلفات انجام شده است. در یک مورد در مرداد سال ۱۳۹۰ شرکت پتروشیمی فن‌آوران ۹ میلیون و ۳۰۰ هزار دلار با قیمت ۱۰۶۰۰ ریال به صرافی GCM فروخته است. در همان زمان متوسط قیمت روز دلار ۱۱۶۵۰ ریال بوده که این معامله ۷۰۰ میلیون تومان به این شرکت ضرر زده است.

### فروش محصولات بدون مزایده

در بسیاری از موارد شرکت‌های زیرمجموعه شستا برای فروش محصولات خود مزایده برگزار نکرده‌اند و مبالغ حاصل از فروش کالاهای خود را به موقع دریافت نکرده‌اند، محصولات خود را به شرکت‌های واسطه فروخته و باعث ایجاد بازار غیررسمی شده‌اند و محصولات خود را به صورت تعهدی و بدون دریافت ضمانت فروخته‌اند. برای مثال شرکت پتروشیمی آبادان محصولات خود را به مبلغ ۱۰ میلیارد ریال بدون گرفتن ضمانت‌های لازم به شرکتی فروخته و تا زمان نوشته شدن گزارش تحقیق و تفحص مبلغ حاصل از فروش وصول نشده است.

### نتیجه‌گیری گزارش تحقیق و تفحص

در گزارش تحقیق و تفحص مجلس نهم، نام‌های زیادی مطرح و موارد تخلف‌شان فهرست می‌شود که سرشناس‌ترین‌شان سعید مرتضوی است. او در اسفند ۱۳۹۰ در زمان دولت محمود احمدی‌نژاد به مدیرعاملی این سازمان منصوب و در مرداد ۱۳۹۲ از کار برکنار شد. بنا به این گزارش، آقای سعید مرتضوی در موارد بسیاری از جمله واگذاری ۱۳۸ شرکت تابعه سازمان تأمین اجتماعی به شرکت سورینت مرتکب تخلف شده است. واضح‌ترین تخلف او امضای تفاهم‌نامه واگذاری در شرایطی بود که بر اساس رأی دیوان عدالت اداری صلاحیت

و اختیارات قانونی لازم را نداشته است و بر اساس ماده ۱۰۴ قانون تأمین اجتماعی تمامی برداشت‌های او در حکم «تصرف غیرقانونی» و قابل تعقیب قضایی بوده است. آنچه در کمیسیون تحقیق و تفحص مجلس آمده است، بسیار گسترده‌تر از مواردی است که ذکر شد. (این گزارش در ۸۷ صفحه ارائه شده است.) و آنچه ذکر شد فقط مشتی نمونه خروار است.

شایان ذکر است آنچه طرح تحقیق و تفحص مجلس شورای اسلامی را کلید زد، رأی دیوان عدالت اداری مبنی بر عدم صلاحیت آقای سعید مرتضوی برای تصدی پست مدیر عاملی سازمان تأمین اجتماعی بود. متأسفانه علی‌رغم همه تخلفات آشکاری که در گزارش کمیسیون تحقیق و تفحص مجلس نهم صریحاً ذکر شده است، تاکنون گزارشی مبنی بر بازگرداندن دیناری از این دارایی‌های متعلق به کارگران ایران انتشار نیافته است؛ اگرچه قرار بود که اموال به تاراج رفته مردم، حتی اگر در کابین همسران مردان غارتگر بود، بازپس گرفته شود.

ضمناً آقای روحانی که حاضر نبود بدهی‌های دولت به سازمان تأمین اجتماعی را به قیمت واقعی آن پرداخت کند، تا آخرین روزهای ریاست خود با وجود فساد گسترده مطروحه در این گزارش و دیگر خصوصی‌سازی‌ها، همچنان بر طبل خصوصی‌سازی حتی در شستا می‌کوبید. ایشان هرگز به این سؤال پاسخ نداد که چنین امری به ایشان و دیگر دولتمردان چه ارتباطی دارد و اساساً دولت‌ها به چه دلیل در امور داخلی و اموال کارگران دخالت می‌کنند. مگر کارگران و بازنشسته‌های ایران صغیر و یا مجنون هستند که دولت‌ها برای اموال آنان تصمیم بگیرند. این در حالی است که وقتی سخن از بانک‌های خصوصی و حساب‌های بانکی می‌شود، حضرات ناگهان فریادشان به عرش می‌رسد که در اموال مردم نمی‌توان دست برد و به حساب‌هایشان نمی‌توان سرک کشید. آری به حساب‌های نجومی نمی‌توان سرک کشید، اما برای اموال کارگران می‌توان تعیین تکلیف کرد و از آن بذل و بخشش کرد، تا یارکشی سیاسی به عمل آید. تا قله‌های قدرت و ثروت بلندتر و رفیع‌تر شوند. ظاهراً منظور از مردم بزرگ سرمایه‌داران هستند و نه کارگران و زحمتکشانشان. وقتی اهرم‌های قدرت در جامعه‌ای در دست فرادستان باشد، انتظار دیگری نمی‌توان داشت.

تا امروز سیاست دولت سیزدهم، هم بر همان روال جریان داشته است و همچنان در این دولت هیئت مدیره شستا به وسیله دولت تعیین می‌گردد و از این نظر هیچ تغییری در سیاست‌های دولت داده نشده است. سخن آخر این‌که تا زمانی که اموال تأمین اجتماعی به دست صاحبان آن اداره نشود و کارگران خود رشته امور را به دست نگیرند، آتش همین‌هاش و کاسه همین کاسه خواهد بود.

# بررسی کارنامه یک ساله دولت سیزدهم

بخش دوم و پایانی

مسعود امید

## زمینه‌ها و دلایل شکل‌گیری

### بحران اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کنونی

مهم است به این نکته توجه شود که مهم‌ترین علل عدم تحقق وعده‌های دولت سیزدهم، اساساً همان مواردی هستند که منجر به انباشت نابسامانی و فلاکت طی بیش از سه دهه گذشته در کشور بوده و رئیس دولت سیزدهم نه تنها جهت متفاوتی را برنگزید، بلکه در نخستین نشست انتخاباتی خود که آن را در اتاق بازرگانی تهران برگزار کرد، نهادی که نماینده متشکل و نیرومند ذی‌نفعان این وضعیت فلاکت‌بار برای توده‌های



مردم یعنی سرمایه‌داران، تاجران و صاحبان صنایع در فضای اقتصادی و سیاسی کشور است، از «خصوصی‌سازی» و «بازار» (یعنی برنامه‌های نئولیبرالی) دفاع و از «اداره دستوری اقتصاد» و «متصدی بودن دولت» (یعنی خدمات اجتماعی و تعهدات قانونی دولت در برابر مردم) در امور اقتصادی انتقاد کرد.<sup>۱</sup>

ایشان در همان جلسه از اجرای اصل ۴۴ قانون اساسی ایران (که آن را در سال ۶۸ طبق الزامات تعدیل ساختاری یا برنامه‌های نئولیبرالی تغییر دادند) دفاع کرد و گفت که «اشکالی که در برخی واگذاری‌ها داریم، اشکال مصداقی است» و «اصل خصوصی‌سازی باید ادامه پیدا کند». این فقط مشتی نمونه خروار است و بعداً در حوزه عمل همه برنامه‌های نئولیبرالی به ویژه مواردی چون حذف یارانه‌ها و مقررات زدایی، بسیاری مها با تراز دولت گذشته (و به زعم ایشان با رویکردی انقلابی) دنبال شد. از موارد بارز این رویکرد را می‌توان در دنبال کردن مقررات زدایی (و در اینجا مقررات‌گریزی) دولت و در مقاومت آن در برابر پرداخت افزایش حقوق بازنشستگان از محل منابع متعلق به خودشان در سازمان تأمین اجتماعی مشاهده کرد. در حالی که برابر قوانین کشور افزایش حقوق سالانه آنها که بر اساس قانون باید برابر مبلغی باشد که تورم سال

گذشته را پوشش دهد، در شورای عالی کار با مقاومت نمایندگان کارفرما و دولت چلانده شده و با حداقلی بسیار پایین تر از خط فقر اعلام شده از سوی مراکز رسمی کشور تصویب شد، اما سه ماه از سال ۱۴۰۱ می‌گذرد و دولت از دادن مجوز اداری برای پرداخت آن سر باز می‌زند. این چیزی جز نوعی قانون‌گریزی در راستای مقررات زدایی نئولیبرالی و علیه صاحبان واقعی سازمان تأمین اجتماعی نیست که در حال حاضر خود دولت مبلغ ۴۵۰ هزار میلیارد تومان<sup>۲</sup> به آن بدهکار است و از پرداخت بدهی خود نیز تاکنون سر باز زده است.

بدیهی است که جستجو در باره ریشه‌ها و دلایل این وضعیت را نباید به دولت سیزدهم و اساساً دولت محدود کرد. با توجه به ساختار سیاسی کشور و میزان تمرکز بالا در این ساختار، ساده‌لوحی است اگر آنچه را که در این نظام انجام می‌شود و نیز آنچه را که انجام نمی‌شود، به دولت محدود کنیم. تمام نهادهای سه‌گانه قدرت شامل مجلس، دولت، قوه قضائیه و نهادهای بالادستی آشکار و پنهان به تناسب اختیارات خود، مسئول وضعیتی هستند که امروز در کشور شاهد آن هستیم.

وضعیت بحرانی امروز جامعه شامل انسداد سیاسی و فرهنگی، رکود تومری (و به قول زنده‌یاد دکتر فریرز رئیس دانا، فروبستگی اقتصادی)، تعمیق شکاف‌های اجتماعی و فاصله طبقاتی، افزایش بزهکاری، رشد نابسامانی‌های اجتماعی شامل افزایش اعتیاد، کودکان کار، فحشا، و ... و

مهم‌ترین علل عدم تحقق وعده‌های دولت سیزدهم، اساساً همان مواردی هستند که منجر به انباشت نابسامانی و فلاکت طی بیش از سه دهه گذشته در کشور بوده و رئیس دولت سیزدهم هم با پشتیبانی کامل از تاجران و صاحبان صنایع همان راه را ادامه داده است.

انباشت و تشدید نارضایتی و اعتراضات اجتماعی و اقدامات حکومتی برای مهار و سرکوب آن، ریشه در زمینه‌ها و رویکردهای اقتصادی اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و مدیریتی دارد که طی چند دهه در کشور نهادینه شده و به رغم چالشی که در دوره اصلاحات و در حوزه‌های صرفاً روبنایی سیاسی فرهنگی و تا حدی نیز مدیریتی برای آن ایجاد شد، شاکله سخت آن تقریباً دست نخورده باقی ماند.

مجموعه برهم تأثیرگذاری از تضادهای مختلف داخلی شامل تضاد کار و سرمایه، تضاد مطالبات عمومی دموکراتیک و آزادی خواهانه با شیوه حکمرانی مدافع انسداد سیاسی و انحصار قدرت، تضاد مطالبات مبتنی بر سبک زندگی و شیوه حکمرانی مدرن و سکولار با سنت و شیوه حکمرانی و نظام مدیریتی مبتنی بر ارزش‌های مذهبی که نوعی ویژگی کاستی نیز به آن داده است، منجر به صف آرای‌های مختلفی شده است که برآیند آنها توده‌های وسیعی از



مردم را در برابر حاکمیت قرار داده است.

در مورد تضاد کار و سرمایه می‌توان گفت که اساساً در قالب مجریان و مدافعان دستورکار نئولیبرالی شامل خصوصی‌سازی، آزادسازی تجارت، بودجه‌های انقباضی، حذف یارانه‌ها، مقررات زدایی، مالی‌سازی خدمات اجتماعی و... که بیشترین ذی‌نفعان آن بورژوازی تجاری، بورژوازی بوروکراتیک حاکم و برخورداران از رانت در ساختار موجود و شبکه گسترده فساد و به اصطلاح کاسبان تحریم و سایر نیروهایی که به دلیل ارتباط با نهادهای قدرت، از امکان بهره‌مند شدن از واگذاری منابع عمومی و از این‌جا یغما برخوردارند، یک سوی این تضاد را تشکیل می‌دهند. و طرف دیگر این تضاد را نیز اساساً طبقه کارگر به مفهوم جامعه‌شناسی مارکسی آن شامل کارگران صنعتی، طیف وسیع مزدبگیران در بخش‌های خصوصی و دولتی و از جمله معلمان و پرستاران و توده‌های وسیع زحمتکشان شهر و روستا و البته همراه با طیف وسیع بیکاران و صاحبان کسب و کارهای کوچکی که در قالب اقشار متوسط جامعه به سرعت در حال فرسایش فزاینده است، می‌باشد.

در نتیجه بیش از سه دهه اجرای دستورکارهای نئولیبرالی در کشور همراه با فساد نهادینه شده و ساختاری و علاوه بر آن سوءمدیریت (که در ادامه به آن پرداخته می‌شود)، به تشدید مداوم شکاف طبقاتی و افزایش فلاکت و به بن بست رسیدن معیشت مردم انجامیده است. از سوی دیگر به دلیل اختلال و عدم کارایی در سه نظام کلیدی بازتوزیع ثروت در اقتصاد ایران، یعنی نظام بانکی، یارانه‌ای و مالیاتی، در کنار ساختارهای فسادزا و رانتی حاکم بر فعالیت‌های اقتصادی، تورم افسارگسیخته دهه ۹۰ بر دهک‌های متوسط به پایین تحمیل شد و طبقه ثروتمند جامعه از این شرایط تورمی منتفع شدند به طوری که بر اساس گزارش روزنامه دنیای اقتصاد در تاریخ ۲۰ فروردین ۱۴۰۱ شکاف طبقاتی طی یک دهه شتاب گرفت و ضریب جینی از ۰/۳۶۵ اوایل دهه ۹۰ به بالای ۰/۴۱ در پایان دهه ۹۰ رسید و نسبت خانوارهای فقیر از حدود ۱۱ درصد سال ۱۳۹۷ به حدود ۲۵ درصد در سال ۱۴۰۰ افزایش یافت... این شکاف طبقاتی زمانی که شاخص ضریب جینی به مرز ۴۵ برسد غیرقابل تحمل خواهد شد و نارضایتی‌ها فوران خواهد کرد.»<sup>۲</sup>

توجه به این نکته مهم است که عملکرد تضاد کار و سرمایه در اینجا محدود به استثمار و انباشت ارزش اضافی و... نبوده بلکه در اینجا با رویکرد نئولیبرالی حاکم با نوعی سرمایه‌داری افسارگسیخته و ویرانگر و غیرمولد مواجه هستیم که بخش عظیمی از آنچه را که در ادبیات مسلط، به آن طبقه مسلط گفته می‌شود، به شدت دچار فرسایش کرده و به صفوف طبقه کارگر

(و البته عمدتاً بخش بیکاران) پرتاب کرده است. تصمیمات جدید اقتصادی دولت که با حذف ارز ترجیحی و افزایش شدید تورم همراه شد، در واقع برای بخش عظیم مزدبگیران و به ویژه بیکاران غیر قابل تحمل است. به ویژه آنکه سه ماه از سال جدید می‌گذرد و دولت همچنان از پرداخت اندک افزایش حقوق کارگران که به هیچ وجه برای پوشش تورم سال گذشته نیز کفایت نمی‌کرد، خودداری می‌کند. همه آنچه مورد اشاره قرار گرفت، حضور گسترده تر کارگران و بازنشستگان و بیکاران و توده‌های وسیع محرومان جامعه را در خیابان‌ها برای نان، کار و آزادی اجتناب ناپذیر کرده است.

اما مسئله آن است که اعتراضات اجتماعی و سیاسی در کشور تنها به همین تضاد طبقاتی مربوط نمی‌شود. همواره در جامعه طیف وسیعی از مطالبات آزادی خواهانه و دموکراتیک و جنسیتی، صنفی و حرفه‌ای در حوزه‌های مطالبات زنان، دانشجویان و دانشگاهیان، نویسندگان و هنرمندان، روزنامه نگاران، وکلا و ... در برابر رویکردهای ضد دموکراتیک

هم‌سوئی و هماهنگی نیروهای مختلف اجتماعی در پیوستن به اعتراضات نشان از تسریع شکل‌گیری شرایط عینی جامعه برای نوعی تحول دموکراتیک است که برای موفقیت خود نیازمند جهت‌گیری اجتماعی عدالت خواهانه و مردمی است.

حاکمیت به این مسائل، وجود داشته که از پتانسیل اعتراضی نیرومندی نیز برخوردار است. ذی‌نفعان آن محدود به طبقه کارگر و زحمتکشان نیست و طیف وسیعی از توده‌های مردم در جامعه با تعلقات اجتماعی و طبقاتی مختلف، اگر چه تبیین متفاوتی از آن دارند، اما در عمل در برابر گفتمان مسلط در کنش‌های مطالباتی و اعتراضی

مبتنی بر این خواسته‌های دموکراتیک از همسویی برخوردارند. بر این اساس وقتی فضای اعتراض شکل می‌گیرد، عملاً شاهد همسوئی و هماهنگی نیروهای مختلف اجتماعی در پیوستن به اعتراضات هستیم که دامنه آن را وسعت می‌دهد. این وضعیت به نوعی نشان از تسریع در شکل‌گیری شرایط عینی جامعه برای نوعی تحول دموکراتیک است که البته برای موفق بودن نیازمند جهت‌گیری اجتماعی عدالت خواهانه و مردمی است.

نکته قابل ذکر اینکه به زمینه‌ها و دلایل وضعیت کنونی جامعه باید تحریم‌های امپریالیستی و نیز سوء مدیریت داخلی را نیز افزود. البته با اطمینان می‌توان گفت با رویکردی متفاوت از کارنامه حاکمیت، دامنه تأثیرگذاری تحریم‌ها ممکن بود تا این اندازه گسترده نباشد و حتی در صورت اعمال آنها از سوی امپریالیسم آمریکا، در صورت سمت‌گیری حاکمیت در جهت یک رویکرد مردمی و اجتماعی و عدم اجرای برنامه‌های نئولیبرالی و نیز عدم وجود

فساد و تخصیص منابع رانتهی و خاصه خرجی های فراوان در ساختار بودجه و بیرون از آن، این تحریم ها لزوماً به این فلاکت کنونی منجر نمی شد. تجربه دولت سوسیالیستی و مردمی کوبا در این مورد بهترین نمونه است که با وجود آنکه در دهان ایالات متحده آمریکا برای بیش از شش دهه در معرض سنگین ترین تحریم ها بوده و به هیچ وجه از منابعی چون نفت و ... مانند ایران نیز برخوردار نیست، به شایسته ترین نحو در اداره معیشت مردم و تأمین کار و معیشت، آموزش، بهداشت و درمان و خدمات اجتماعی برای مردم خود موفق بوده و حتی خدمات عظیمی نیز در ارتباط با حوزه خدمات درمانی و پزشکی در ارتباط با ایبولا و کرونا و ... به مردم سایر کشورها ارائه کرده است.

### سوءمدیریت، عامل تشدید نابسامانی ها

با اینکه وضعیت کنونی کشور اساساً پیامد بیش از سه دهه اجرای برنامه های نئولیبرالی و البته انسداد سیاسی و انحصار کامل قدرت همراه با نوعی ویژگی کاستی در حاکمیت سیاسی و فساد ساختاری در کشور است، سوءمدیریت نیز آن را تشدید کرده است.

سوءمدیریت در ادبیات مدیریت به مفهوم عدم توانایی در تجزیه و تحلیل شرایط، هدف گذاری و انجام یک یا چند وظیفه برنامه ریزی، سازماندهی، هماهنگی، رهبری و کنترل یک سازمان در جهت رسیدن به اهداف تبیین شده آن است. و پر واضح است که برای انجام موفق چنین کارهایی باید از توانایی آن در نتیجه فراگیری آموزش های علمی و فنی و نیز تجربه برخوردار شد. با اطمینان می توان گفت که بلندپایه ترین مقامات اجرایی کشور قادر به ارائه تعریفی کوتاه از این مفاهیم هم نیستند تا چه رسد به برخورداری از صلاحیت حرفه ای برای تصدی مهم ترین سمت های مدیریت اجرایی کشور!

سوءمدیریت ممکن است ناشی از رویکرد انفعالی یعنی ناتوانی و شکست در برنامه ریزی یا کنترل باشد، یا فعال و ناشی از فعلی باشد که شامل تصمیمات ضعیف، عملیات نادرست و کنترل ناکارآمد است. اما فساد عبارت است از دستکاری سیستم ها برای ایجاد انحراف در توزیع منافی که یک جامعه قرار است به گروه ها و افراد ذی نفع تعریف شده برای آن سیستم ها اعطا کند. در سوءمدیریت ممکن است قصد تضعیف اهداف و استانداردهای سازمانی به خاطر منافع شخصی وجود نداشته باشد، اما در فساد همیشه این قصد وجود دارد.... سوءمدیریت بسته به جایگاه و ابعاد آن می تواند طیف وسیعی از پیامدها از حداقل تا فاجعه بار را برای یک جامعه در پی داشته باشد.

برای درک درست تر مفهوم سوء مدیریت لازم است درکی درست از مفهوم مدیریت داشته باشیم که در یک نگاه کلی شامل تجزیه و تحلیل و شناخت، هدف گذاری (شامل تعیین اهداف استراتژیک و عملیاتی)، تدوین استراتژی، تعیین ساختار، برنامه ریزی (تعیین زمان، چگونگی و سایر الزامات تحقق اهداف)، تأمین منابع (مالی، انسانی، اطلاعات، تکنولوژی)، تعریف روش ها و سازوکارهای اجرایی، پیش بینی موانع و محدودیت ها و تعریف سناریوهای عبور از آنها، اجرا، نظارت و کنترل و در صورت نیاز بازنگری در اهداف می شود. مدت هاست که در ارتباط با تک تک این مفاهیم، مجموعه عظیم و گسترده ای از تجارب و دانش در انواع سازمان های کوچک و بزرگ و خصوصی و دولتی شکل گرفته و در قالب دانش مدیریت باگرایش ها و تخصص های مختلف مدون شده است. حتی آنها که این دانش و مهارت را می آموزند و از قابلیت مدیریتی برخوردار هستند، ممکن است در فضای پر چالش و پویای جامعه دچار خطاهایی سنگینی شوند. حال مشخص است که آنهایی که فاقد این دانش و تجربه هستند و با رویکرد شعاری و سهل انگارانه بر کرسی های کلیدی مدیریت می نشینند، چه دسته گلی ممکن است به آب بدهند.

دست اندرکاران به فرض داشتن اراده انجام درست کارها، بدون دانش و مهارت و تجربه و اطلاع از تکنیک های نو در زمینه مدیریت اجرایی نخواهند توانست موفقیتی کسب کنند. این واقعیت نه در ادبیات و نه در تجربه دولت سیزدهم به هیچ وجه مشاهده نمی شود.

البته لازم نیست رئیس جمهور همه این مفاهیم را بفهمد، اما تیم اجرایی او باید از این قابلیت برخوردار باشد. به هر صورت، حتی اگر افرادی یا دولتی از اراده انجام کاری هم برخوردار باشند، بدون برخورداری از دانش و مهارت و تجربه و اطلاع از تکنیک های نو در زمینه مدیریت اجرایی نخواهند توانست در این حوزه موفقیتی کسب کنند. و این واقعیتی است که نه در ادبیات و نه در تجربه دولت سیزدهم به هیچ وجه مشاهده نمی شود. از آنجا که پرداختن به مصادیق این امر این نوشته را طولانی می کند، از اشاره به آنها در این جا خودداری می شود. تنها به این نکته اشاره می شود که یکی از مهم ترین و رایج ترین تکنیک ها در حوزه مدیریت به ویژه مدیریت اجرایی در عبارتی به نام عوامل کلیدی موفقیت یا Critical Success Factors-CSF- و یکی از رایج ترین تکنیک ها و ابزارهای کنترل در عبارتی به نام شاخص های کلیدی عملکرد یا Key Performance Indicator-KPI هستند و همان گونه که از نام آنها پیداست، با به کارگرفتن آنها هم می توان بر مهم ترین عوامل تأثیرگذار جهت تحقق اهداف برنامه ریزی شده متمرکز شد و هم شاخص ها و متغیرهای واقعی کلیدی را که بیانگر میزان تحقق اهداف و

اقدامات برنامه‌ریزی شده هستند، شناسایی کرد و به صورت دوره‌ای آنها را مورد اندازه‌گیری و کنترل قرار داد. تردید نباید کرد که اگر دولت طی یک سال گذشته با چنین رویکردی به مسائل کلان مدیریت اجرایی جامعه برخورد می‌کرد، کارنامه‌اش امروز می‌توانست تا حدی متفاوت از چیزی باشد که بخشی از آن در این نوشته مرور شد.

### احتمالات و چشم اندازهای پیش رو در ارتباط با بحران

شواهد فراوان نشان از واقعیت بحرانی عمیق و گسترده در حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه دارد. عمق بحران در واقع ناشی از انباشت پیامدهای چند دهه کارنامه حاکمیت در اجرای برنامه‌های نئولیبرالی، نهادینه شدن فساد ساختاری، انسداد سیاسی و سوء مدیریت بوده و گستردگی آن نیز ناشی از آن است که هم از جنبه اقتصادی و اجتماعی و معیشتی و هم از جنبه‌های سیاسی و فرهنگی، طیف‌های گسترده اجتماعی شامل کارگران (اعم از شاغل، بیکار و بازنشسته)، معلمان، پرستاران، توده‌های وسیع زحمتکشان شهر و روستا، زنان، جوانان، دانشجویان و دانشگاہیان، نویسندگان و هنرمندان، روزنامه‌نگاران، وکلا و... در حوزه‌های معیشتی، صنفی و دموکراتیک و حقوق اجتماعی را در برمی‌گیرد.

نکته مهم در این ارتباط آن است که سطح نارضایتی و اعتراضات و کنش‌گری توده‌های ناراضی به شدت افزایش یافته و شاهد تجمع و تظاهرات فزاینده در کارخانه‌ها و مراکز تجمع کارگری، اعتراضات مداوم بازنشستگان، معلمان، تجمعات و اعتراضات پرستاران، توده‌های وسیع مردم در اعتراض به تورم و سوء مدیریت و فساد و... هستیم. به نوعی اقدامات سرکوبگرانه سال‌های ۹۶ و ۹۸ و تمام تدابیر امنیتی و منابع عظیم تخصیص داده شده و اقدامات و هزینه‌های انجام شده در این ارتباط به هیچ وجه نتوانسته است مانع از شکل‌گیری و توسعه و رادیکال شدن این اعتراضات شود. به نوعی می‌توان گفت که ترس مردم فروریخته و مستعد آن هستند که با هر بهانه‌ای دست به حرکات اعتراضی بزنند.

نکته مهم دیگر این بحران نیز ناشی از آن است که دولت سیزدهم به رغم شعارها و ادعاهای پرطمطراق خود، طی یک سال گذشته نه تنها بهبودی در حوزه‌های کلیدی و حیاتی چون معیشت مردم و کاهش تورم و بیکاری به ارمغان نیاورده است، بلکه تجربه مردم مؤید آن است که اوضاع به مراتب بدتر نیز شده است. و از آنجا که تجربه یک ساله را برای ارزیابی رویکرد دولت سیزدهم به مشکلات خود کافی می‌دانند، اقدام به کنش اعتراضی را تنها راه پیش روی خود می‌یابند. در همین ارتباط، مردم نه تنها از دولت و برنامه‌ها و رویکردها و

اقدامات آن قطع امید کرده‌اند، بلکه به نوعی به همه نهادهای قدرت و همه جناح‌ها کارت قرمز داده‌اند. معنی این سخن آن است که هیچ امیدی به بهبود اوضاع در چارچوب رویکرد کنونی دولت نمی‌بینند. این وضعیت نیز از ویژگی‌های بحران کنونی است.

از منظری دیگر نیز می‌توان گفت که ویژگی دیگر این بحران آن است که به اصطلاح طاقت مردم طاق شده است. و این تنها ناشی از کارنامه دولت سیزدهم نیست بلکه انباشت دروغ‌ها و خلف وعده‌های فراوان از سوی دولت‌های و نهادهای مختلف قدرت طی دهه‌ها شکل گرفته است. و مردم هیچ چشم‌اندازی را هم در گفتمان‌های حاکم و رسمی، برای خروج از بحران نمی‌بینند.

به ویژه رکود تورمی مزمن و نسبت بسیار بالای بیکاری فارغ‌التحصیلان دانشگاهی از کل بیکاران بر اساس گزارشی از مرکز آمار ایران با ۴۲/۳ درصد برای مردان و ۷۲/۹ درصد برای زنان نیز در ارتباط با بحران کنونی از اهمیت برخوردار است. در این گزارش<sup>۴</sup> البته نرخ کلی بیکاری فارغ‌التحصیلان آموزش عالی حدود ۱۴ درصد ارائه شده است که به شدت غیر قابل اعتماد است:

نسبت بیکاران فارغ‌التحصیلان دانشگاهی از کل بیکاران

شاخص‌های نیروی کار		کل کشور	مرد	زن
		پاییز ۱۴۰۰	پاییز ۱۴۰۰	پاییز ۱۴۰۰
تعداد	جمعیت ۱۵ ساله و بیش‌تر	۶۳۱۵۵۲۰۳	۳۱۵۵۴۶۲۱	۳۱۶۰۰۵۸۲
نرخ	مشارکت اقتصادی جمعیت ۱۵ ساله و بیش‌تر	۴۰٫۹	۶۸٫۷	۱۳٫۱
تعداد		۲۵۸۳۸۱۵۵	۲۱۶۸۹۱۲۶	۴۱۴۹۰۲۹
نسبت	اشتغال جمعیت ۱۵ ساله و بیش‌تر	۳۷٫۳	۶۳٫۵	۱۱٫۱
تعداد		۲۳۵۳۵۱۷۵	۲۰۰۳۹۳۱۴	۳۴۹۵۸۶۱
نرخ	بیکاری جمعیت ۱۵ ساله و بیش‌تر	۸٫۹	۷٫۶	۱۵٫۷
تعداد		۲۳۰۲۹۷۹	۱۶۴۹۸۱۱	۶۵۳۱۶۸

این در حالی است که معاون وزیر علوم در همین فروردین سال ۱۴۰۱ اعلام می‌کند که «حدود ۴۴ درصد فارغ‌التحصیلان دانشگاهی بیکار هستند و از سوی دیگر ۴۴ درصد بیکاران نیز فارغ‌التحصیل دانشگاه هستند.»<sup>۵</sup> این واقعیت که حدود نیمی از بیکاران کشور

فارغ‌التحصیل دانشگاه هستند، نیز بحران اجتماعی کنونی را از ویژگی خاصی برخوردار می‌کند که از نظر جامعه شناختی می‌تواند بسیار حائز اهمیت باشد.

نکته بسیار مهم در این فضا این است که به دلیل انسداد سیاسی ساختاری و نهادینه شده و عدم امکان کار علنی صنفی و سیاسی از سوی نیروهای مترقی و عدالتخواه، سطح آگاهی طبقاتی و میزان انسجام و تشکل طبقه کارگر بسیار پایین است. پراکندگی سیاسی در بین نیروهای ملی-دموکراتیک و عدالتخواه نیز بسیار بالاست. در چنین شرایطی شاهد تلاش نیروهای راست اپوزیسیون اعم از سلطنت طلب و به اصطلاح مشروطه خواه و... که برنامه آنها برای مدیریت اقتصادی جامعه همین الگوی نئولیبرالی کنونی است و تعمداً در مورد آن سکوت می‌کنند، در قالب رسانه‌های نیرومند فارسی زبان هستیم که اتفاقاً بسیار هم پربیننده هستند. واقع بینی می‌طلبد که بپذیریم که تلاش آنها برای اعمال هژمونی بر اعتراضات اجتماعی و موج سواری تا حدی نیز موفق بوده است. اما به نظر می‌رسد که ساده اندیشی است



اگر تصور شود که این نیروها به سادگی قادر به دستیابی به اهداف و پیشبرد برنامه‌های خود در ارتباط با تحولات در کشور باشند. دلیل اصلی آن نمی‌تواند مدیریت موفق وضعیت بحرانی از سوی ساختار حاکم باشد. نیروهای مترقی و دموکراتیک و عدالت خواه نیز فاصله بسیار

زیادی با وضعیتی دارند که با افزایش وزن اجتماعی و سیاسی خود، از شانس تبدیل شدن به نیروی آلترناتیو برخوردار باشند. ضمن اینکه نباید به این نکته نیز بی‌توجه بود که حتی در صورت شکل‌گیری یک نیروی مترقی و آلترناتیو، رسانه‌های امپریالیستی مانند همیشه تلاش خواهند کرد تا هر اتفاقی (مانند به قدرت رساندن طالبان در افغانستان به جای حکومت ملی و دموکراتیک حزب دموکراتیک خلق و دکتر نجیب یا تجربه انتقال قدرت در ایران در سال ۵۷) در این کشور بیافتد به جز شکل‌گیری یک حاکمیت ملی و دموکراتیک. به هر حال بدیهی است امپریالیسم که در سال ۱۳۳۲/۱۹۵۳ نسبت به براندازی دولت ملی دکتر مصدق از طریق کودتا در ایران اقدام کرد، امروز نیز همه تلاش خود را به کارگیرد تا مانع از شکل‌گیری یک نیروی ملی، دموکراتیک و عدالتخواه (ضد سرمایه داری) به عنوان آلترناتیو شود.

آنها البته نظاره گر تحولات ایران نبوده و نخواهند بود. سناریوهای مختلفی را طراحی کرده‌اند تا متناسب با شرایط آنها را دنبال کنند. این سناریوها ممکن است از لیبیایی کردن

ایران تا رام کردن رژیم حاکم بر ایران را شامل شود. اگر چه به دلایل مختلف از جمله توان نظامی قابل توجه ایران، نمی‌توان به صورت کامل متوسل شدن امپریالیسم آمریکا و متحدان منطقه‌ای آن را به روش‌های نظامی منتفی دانست، اما بسیار بعید است که در صورت توسل به چنین روش‌هایی، موفق به کسب همان نتیجه‌ای شود که در عراق و لیبی شد. خود آنها نیز بر این امر واقفند و از این رو این احتمال نباید خیلی مطرح باشد. اما نباید فراموش کرد که با توجه به پتانسیل‌های تعارضات قومی موجود در کشور و از آنجا که همواره یک ایران مستقل (حتی اگر فقط محدود به حوزه سیاسی باشد) و یکپارچه و قدرتمند، اساساً خوشایند ایالات متحده نیست و نیز با توجه به موقعیت مهم ژئوپلیتیک ایران و همسایگی آن با روسیه، تلاش برای تجزیه ایران نیز از سناریوهای مد نظر آمریکا در صورت عدم وجود یک حاکمیت همسو با آن در ایران، خواهد بود.

اما از سوی دیگر با حاکمیتی در ایران مواجه هستیم که با همه آنچه که در موردش ذکر شد، از یک هسته قدرت تعیین‌کننده‌ای برخوردار بوده است که بنا به مقتضیات بسیار پراگماتیک عمل می‌کند و برای این کار خود توجیهات ایدئولوژیک نیرومندی نیز دارد، به وقتش بلد است که چگونه جام زهر را سربکشد، چگونه نرمش قهرمانانه کند و... و این هسته قدرت همه این موارد نارضیاتی و اعتراضات رشد‌یابنده اجتماعی را هم می‌بیند و برای بقای خودش نیز حتماً سناریوهایی را تدارک دیده است. این هسته قدرت، محمد بن سلمان در عربستان را هم می‌بیند که خاشقجی را اراه می‌کند و می‌تواند همچنان متحد استراتژیک ایالات متحده باقی بماند. این هسته قدرت همچنین سودای بازگشت به گذشته مقتدر ژاندارمی خلیج فارس و ایجاد تمدن ایرانی-اسلامی درگستره وسیعی از منطقه را هم دارد. کافی است همه اجزای این پازل در کنار هم گذاشته شود تا مشخص شود که آنچه می‌تواند آن را کامل کند، تغییراتی است که باید در شیوه حکمرانی موجود در کشور رخ دهد تا بتواند نظر بخشی از مردم معترض و در عین حال فاقد آگاهی طبقاتی و سازمان‌یافتگی مبارزاتی و به ویژه بخش وسیعی از اقشار متوسط و نیروهای خواهان مطالبات دموکراتیک متأثر از روحیات لیبرالی و تحت نفوذ رسانه‌های فارسی زبان را جلب کند. البته این هسته قدرت می‌داند که نظر همه نیروهای موجود در ساختار حاکم را برای این کار نمی‌تواند جلب کند و ممکن است ناگزیر از تعیین تکلیف و ساکت کردن آنها به روش‌های مقتضی شود. تصور این نکته سخت نیست که می‌توان با برخی اصلاحات در زمینه‌هایی چون تعدیل و شاید هم حذف حجاب اجباری و برخی محدودیت‌های دیگر برای زنان مانند حضور زنان در ورزشگاه‌ها و...، رفع برخی



محدودیت‌ها در حوزه‌های هنر و موسیقی، بازننگری در سیاست خارجی و به ویژه در ارتباط با اسرائیل، تجدید نظر اساسی در ارتباط با سیاست‌های هسته‌ای در راستای جلب اعتماد غرب و احیای برجام و نیز انجام اصلاحاتی در حوزه‌های اقتصادی و دادن امتیازاتی به بخش‌هایی از کارگران و توده‌های معترض، هم در بین آنها تفرقه انداخت و...، هم نظر بخشی از توده‌های معترض را جلب کرد و هم نظر ایالات متحده را جلب و تحریم‌ها را هم به تدریج برطرف کرد و به موازات آن با دستیابی به منابع مالی، نظر بخش‌هایی از مردم را هم جلب کرد. طبیعی است که در این صورت و در نتیجه انجام برخی اقدامات، نه تنها موجودیت هسته سخت قدرت با خطر مواجه نخواهد شد، بلکه می‌تواند با جلب اعتماد غرب و آمریکا، خود را تحکیم کند. این رویکرد ممکن است در کوتاه مدت با یک دولت انتقالی نظامی و در میان مدت حتی با تغییر قانون اساسی در ایران و انجام تغییراتی در آن نیز همراه باشد. احتمال چنین رویدادی با توجه به لابی نیرومند آمریکا در جناح‌های مختلف قدرت هم در پوزیسیون و هم اپوزیسیون، چرا باید کم باشد؟!

در شرایط فقدان یک آلترناتیو مترقی نمی‌توان با اطمینان گفت که برآمد و رشد و گسترش اعتراضات اجتماعی، لزوماً به تحولات مثبت و مترقی منجر خواهد شد. از این رو در شرایط ضعف آلترناتیو ملی دموکراتیک و عدالتخواه و مترقی، تعمیق و گسترش این اعتراضات می‌تواند در بردارنده دغدغه‌های جدی نیز باشد.

از بسیاری از رویدادهای کشور نمی‌توان به جز تدارک بسترهای لازم جهت تقویت احتمال نوعی حاکمیت بناپارتنیستی، تعبیر دیگری ارائه کرد. نمونه آشکار آن را می‌توان در عدم پرداخت حداقل اضافه حقوق‌های بخور و نمیر بازنشستگان سازمان تأمین اجتماعی برای سال جدید دید. دولت در اقدامی غیرقانونی با توی افزایش حقوق مصوب شورای عالی کار طبق ضوابط مشخص قانونی که طی چند دهه در این کشور جا افتاده است، بر خلاف نص صریح ماده ۴۱ قانون کار و بسیار پایین تر از رقم واقعی تورم سال گذشته افزایش یافت و اینک سه ماه پس از گذشت سال جدید و در حالی که امواج وحشتناک تورمی جدی کمر مردم را خم کرده و در واقع آن‌ها را محکوم به گرسنگی کرده است، در اقدامی فراقانونی طی تصویب نامه شماره ۲۱۴۸۷/ت ۵۹۸۲۶ هـ مورخ ۱۴۰۱/۲/۱۵ هیئت وزیران، میزان افزایش حقوق شورای عالی کار را به ۱۰ درصد تقلیل داده است که به اعتراض گسترده کارگران و بازنشستگان منجر شده و صدها شکایت علیه نیز در همین رابطه در دیوان عدالت اداری علیه دولت ثبت شده است که منطقاً رای آن باید با محکومیت دولت همراه باشد. آقای رئیسی با این اقدام خود به خوبی نشان می‌دهد که برای پیشبرد برنامه‌های نئولیبرالی خود

نیازمند به فرسایش و تخریب نهادهای دموکراتیک و زیرپا گذاشتن دستاوردهای قانونی طبقه کارگر و موازین حقوقی و توسل به رویکرد غیرقانونی است. این گونه اقدامات را اگر در راستای بسترسازی برای سناریویی که به آن اشاره شد، تعبیر نکنیم، چگونه می توان توضیح داد؟! بدیهی است که این به معنای آن نیست که مؤلفه های آن بدون چالش شکل خواهد گرفت و به پیش خواهد رفت اما به احتمال بسیار زیاد هسته سخت قدرت در کشور که در واقع نماینده نیرومندترین ذی نفعان بسته نئولیبرالی متکی بر بورژوازی بوروکراتیک، سرمایه مالی و تجاری، سوء استفاده کنندگان از منابع ملی و متکی بر نیروهای نظامی است، مقدمات و الزامات و سازوکارهای پیشبرد و اجرای چنین سناریوی را پیش بینی کرده اند و از آمادگی لازم برای اجرای آن به هر قیمتی برخوردارند.

بدین ترتیب در شرایط فقدان یک آلترناتیو مترقی به هیچ وجه نمی شود با اطمینان گفت که برآمد و رشد و گسترش اعتراضات اجتماعی، لزوماً به تحولات مثبت و مترقی منجر خواهد شد. از این رو در شرایط ضعف آلترناتیو ملی - دموکراتیک و عدالتخواه و مترقی، تعمیق و گسترش این اعتراضات می تواند در بردارنده دغدغه های جدی نیز باشد. تنها کار و تلاش متحد، مسئولانه، پیگیر، نوآورانه و اثربخش برای شکل دادن به یک آلترناتیو ملی دموکراتیک و مترقی و کار حرفه ای برای افزایش آگاهی طبقاتی و انسجام و سازمان یافتگی طبقه کارگر و همه نیروهای ملی و دموکراتیک و عدالت خواه و ضدامپریالیست، ممکن است بتواند با افزایش وزن اجتماعی و سیاسی نیروهای مترقی، مانع از روند تحولات به زیان جنبش ملی و دموکراتیک کنونی جامعه ما شود.

۱. لینک رسالت نیوز  
۲. لینک تسنیم  
۳. لینک دنیای اقتصاد  
۴. لینک اقتصاد شهوند  
۵. لینک اقتصاد آنلاین  
۶. لینک سایت شناسنامه



# خالیوود

بابک رضایی



صحنه‌ای از فیلم «رگبار»، از فیلم‌های انتقادی پیش از انقلاب ۱۳۵۷

نمایش فیلم «عنکبوت مقدس» در جشنواره کن و بردن جایزه نقش اول زن توسط این فیلم حواشی زیادی ایجاد کرد و منجر به پیدایش دو قطبی خصمانه‌ای در سطح جامعه و فضای مجازی شد. اما در پس پرده دو این قطبی مسائل بسیار مهم‌تری هست که مغفول مانده و این نوشته نگاهی نقادانه دارد بر این ماجرا، نقدی گزنده که امید است تا پتکی بیدارکننده باشد تا مخرب. نگارنده فیلم را دیده، اما قصدی در نقد سینمایی یا محتوایی آن ندارد، ماجرا بر سر دخالت سیاست در تمامی کنج و درزهای زندگی روزانه مردمان جهان از ورزش گرفته تا هنر است که از طریق رسانه‌های جریان اصلی انجام می‌شود.

## فیلم فارسی

سینمای ایران با فیلم «دختر لر» در سال ۱۳۱۲، که در استودیو امپریال فیلم در بمبئی ساخته شده بود، آغاز شد و به مرور تحت شرایط سیاسی و اقتصادی روز در فراز و نشیبی به به سینمایی تبدیل شد که به قاطبه آن فیلم فارسی می‌گفتند، تا آن که انقلاب شکوهمند ۱۳۵۷ مردم ایران بساط فیلم فارسی را برچید.

درواقع سینما مقوله‌ای وارداتی بود با دو مؤلفه هنر و تکنیک که همراه با ورود دیگر مظاهر مدرنیسم راه خود را به ایران باز کرده بود. منتقدان فیلم فارسی معتقد بودند که این سبک عاری از ارزش‌های هنری، انسانی و فرهنگی ایران زمین است و نه تنها بومی نشده تا وظایف انسانی

و هنری خود را به انجام برساند، بلکه مروج فحشاء و فساد و فرهنگ غربی است. مسئولان امور فرهنگی کمر همت بستند تا با تصفیه‌هایی سینمای ایران را همراه ارزش‌های مورد تایید جمهوری اسلامی نمایند. در این بین خشک و تر باهم سوختند و کسانی اعم از کارگردان و بازیگر که به زعم مسئولان نماد فیلم فارسی بودند، هیچوقت فرصت عرض اندام دوباره در سینمای ایران را نیافتند. در این میان جنگ تحمیلی هشت ساله، دست به اسلحه بردن مخالفان جمهوری اسلامی و تحریم‌های همه‌جانبه غرب علیه ایران، نقشی مهم در شکل‌دهی فضای فرهنگی و علی‌الخصوص سینمای بعد از انقلاب داشتند.

به هر حال سینمای ایران به راه خود ادامه داد و هر سال با برگزاری جشنواره فیلم فجر حیات و راه جدید خود را جشن گرفت و به سینمای جهانی راه یافت. در این مسیر چهل و چهار ساله، که با تغییر رویکردی اقتصادی دولت‌ها، دو قطبی‌های سیاسی شکل گرفته در سطح جامعه و فعالان سیاسی و نهایتاً جنگ ترکیبی غرب علیه مردم ایران (که شامل تحریم‌های ظالمانه اقتصادی، جنگ رسانه‌ای و سیاه‌نمایی و تهدیدهای نظامی بود) اثری غیرقابل انکار بر فضای سینمای ایران گذاشت.

### نظم نوین جهانی

انحلال اتحاد جماهیر شوروی آغازگر یک نظام تک قطبی به رهبری ایالات متحده آمریکا بود. روسیه سردرگم کنار آمدن با تحولات جدید خود بود و به دنبال راهی بود تا جایگاه جدیدی در نظام بین‌الملل بیابد. از آن طرف چین هم سخت‌کوشانه به دنبال توسعه اقتصادی و تکنولوژیک خود بود. نتولیرالیسم در سرتاسر جهان در حال گسترانیدن بال‌های شوم خود بود و جهانی شدن و عضوی از بازار جهانی بودن شاه‌بیت سیاست اکثریت قریب به اتفاق دولت‌ها بود. جهانی شدن به عنوان کیمیایی معرفی می‌شد که همه مس‌های توسعه نیافته را طلای می‌کرد و دارویی که هر مرض اقتصادی را شفا می‌داد.

این مدینه فاضله‌نمایی به سرعت پیش می‌رفت تا ناگهان سرکنگبین صفرافزود و به تدریج احزاب دست راستی در کشورهای غربی با سوار شدن بر موج نارضایتی مردم ستم‌دیده از سیاست‌های جهانی شدن اقتصاد شروع به قدرت گرفتن کردند تا نهایتاً شخصی مانند ترامپ با شعار «اولویت اول آمریکاست» در ایالات متحده به قدرت رسید. در همه این سال‌ها چین به ابر قدرتی غیرقابل انکار بدل شد و روسیه چنان جایگاه تثبیت شده‌ای در عرصه سیاسی و اقتصادی در جهان یافت که اعتماد به نفس درگیری نظامی در اکرین را پیدا کرد. در کنار همه این‌ها،

شکست آشکار غرب در مهار ایران و ونزوئلا، عدم فروپاشی دولت سوریه، شکست عربستان در یمن و نهایتاً خروج مفتضحانه آمریکا (بخوانید ناتو) از افغانستان نوید شکل‌گیری نظام جدیدی در عرصه بین‌الملل داشت.

نئولیبرالیسم جهانی به رهبری غرب که به خوبی متوجه تغییر موازنه قدرت در جهان است دست به کار شده و از هر حربه‌ای برای مقابله با این تغییر دریغ ندارد. این دست و پا زدن، غرب را بر آن داشته تا با تمام قوا از طریق تبلیغات در رسانه‌های جریان اصلی، تحریم‌های ورزشی و اخیراً دخالت در هنر مانند جلوگیری از برگزاری اپراهای روسی افکار عمومی مردمان جهان را به همراهی با خود وادارد.

### اصل ماجرا:

ماجرا از آنجا آغاز شد که یک ایرانی برنده جایزه نقش اول زن در جشنواره کن شد، آن هم برای ایفای نقش در فیلمی که به داستان یک قاتل زنجیره‌ای در شهر مشهد می‌پرداخت. بعد از سرزبان افتادن فیلم عنکبوت مقدس؛ عکس‌العمل‌های بعضی از مسئولان سابق و سلبریتی‌ها حاشیه‌ساز شد. این در شرایطی اتفاق افتاد که فروریختن برج متروپل در آبادان فضای رسانه‌ای و فضای مجازی را نیز تحت الشعاع قرار داده بود.

فارغ از سناریو، این فیلم و جایزه بردن آن ریشه در دو رویداد دارد که یکی در اوایل دهه هشتاد خورشیدی و دیگری در اواسط آن رخ دادند. در سال ۱۳۸۵ صحنه‌هایی از زندگی خصوصی هنرپیشه نقش اول زن این فیلم در جامعه دست به دست می‌شد و این اتفاق لحظات تلخ و سنگینی را بر روی گذراند که نهایتاً باعث شد تا مهاجرت کند بلکه از یادها برود و در جایی باشد که کسی او را نشناسد. در اتفاقی دیگر در سال ۱۳۸۱ قاتل زنجیره‌ای تعدادی از کارگران جنسی (زنان از سرفقرتن فروش) در شهر مشهد دستگیر و اعدام شده بود.

در اینجا قصدی نیست که به نقد سینمایی از فیلم شامل سناریور و کارگردانی و دکور و دکوپاژ و صدابرداری و گریم و یا حتی سندیت تاریخی روایت فیلم پرداخته شود، اما در راستای فهم قصد و نیت فیلم به مصاحبه کارگردان فیلم اشاره می‌کنیم که می‌گوید: «این فیلم درباره یک قاتل زنجیره‌ای نیست، درباره یک جامعه است که قاتل زنجیره‌ایست». از طرفی با مشاهده این فیلم و مقایسه آن با دیگر آثاری که در گذشته نه چندان دور از جشنواره کن جایزه برده‌اند باید از جایزه گرفتن فیلم عنکبوت مقدس و دقت هیئت داوران جشنواره کن به تردید افتاد. همچنین نوع واکنش غرب به مناقشه نظامی روسیه و اکراین که منجر به تحریم‌های ورزشی شدید و حتی تحریم

آثار هنری روسی گردید این تردید را تقویت می‌کند.

از نگاه رسانه‌ای از یک سو با جایزه بردن یک زن ایرانی از یک جشنواره معتبر بین‌المللی روبرو هستیم، آن هم شخصی که تا حد نابودی شخصیت اجتماعی و حرفه‌ای پیش رفته بود، و از طرفی با فیلمی که با صراحت جامعه و فرهنگ ایران را یک قاتل زنجیره‌ای معرفی می‌کند. اینجاست که درایت و ذکاوت رسانه‌ای می‌طلبد که با توجه به شرایط بین‌المللی و تحریم‌های ظالمانه آمریکا علیه مردم ایران موضع‌گیری درستی داشته باشیم. در واقع تصمیم هیئت داوران جشنواره کن با استفاده از یک سپر انسانی، مخاطب ایرانی را در انتخابی سخت در مقابل اقرار به قاتل بودن و بی‌فرهنگی یا زیر پا گذاشتن انسانیت که مظلوم واقع شده (یعنی هنرپیشه نقش اول زن) قرار می‌دهد. در واقع یا باید با محکوم کردن فیلم یا بر انسانی که مظلوم واقع شده بگذاریم، یا با تحسین هنرپیشه نقش اول و لاجرم خود فیلم از محتوای فیلم چشم‌پوشیم و اینجاست که می‌بینیم بدنه سینمای ایران به علاوه تعدادی از مسئولان سابق از این درایت و ذکاوت و بصیرت برخوردار نیستند تا موضعی مناسب اتخاذ کنند.

در همین ایام که به اعتراف دست‌اندرکاران سینما، اعم از هنرپیشگان و کارگردانان، سینمای ایران آلوده به فساد مالی و جنسی و اعتیاد است و تعداد پیوستگان به کمپین «من هم» روبه‌فزونی دارد شاهد حضور یار در بر و جام در کف نمایندگانی از این صنف بر روی فرش قرمز جشنواره کن بودیم. کسانی که طاووس‌وار پرگشوده بودند تا در زیر لباس‌های آلامدشان پاهای زشت فساد مالی، جنسی و اعتیاد شایع در سینمای ایران را بپوشانند. ملبس به پوشش‌های هالیوودیان شدن و ژست و اداهای آنان را در مقابل چشم دوربین‌ها درآوردن پیامی به همراه دارد. کسانی که در شرایط سخت تحریمی و فشار کمر شکن اقتصادی بر مردم ایران دستمزدهای میلیاردی می‌گیرند و از طریق صدا و سیما که از بودجه عمومی اداره می‌شود به شهرتی رسیده‌اند که در فضای مجازی میلیون‌ها پیرو دارند، نه تنها در مقابل یک فیلم ضد ایرانی موضع نمی‌گیرند بلکه لب‌به‌تحسین آن می‌گشایند. اینجاست که باید سخن شیخ اجل سعدی را به اینان یادآوردی نمود که: یکی بر سر شاخ بن می‌برید.

اینان غافل‌اند که تحریم اقتصادی، ایجاد گسست اجتماعی، نشان‌دن تصویری کریه و بدوی از مردم ایران در مخیله جامعه جهانی و نهایتاً سناریوی حمله نظامی همه و همه در راستای یک هدف قرار دارند. اینان فراموش کرده‌اند که چگونه به عراق و افغانستان حمله شد، فیلم‌های تولید هالیوود زمینه‌های حمله به عراق و افغانستان را پیش از انجام دخالت نظامی آغاز کرده بودند. دقیقاً همان کاری که در سال ۲۰۱۱ با لیبی انجام شد و همانطور که هم‌اکنون رسانه‌های

جریان اصلی تبلیغ می‌کنند که اکرائینی‌ها سفیدپوستان با شرف و وطن پرستی هستند که از خانه و کاشانه خود دفاع می‌کنند و روس‌ها اهریمنانی دیوسیرتند که حتی آثار هنری‌شان شیطانی است. ما از سینمایی صحبت می‌کنیم که از فیلم فارسی بُرید تا هنری انقلابی، مبارز و انسانی را ارائه کند. اما ظاهراً اسیر فساد و بی‌بصیرتی شده است. ظاهراً بدنه اصلی سینما نمی‌بیند که هالیوود چگونه فاشیست‌وارانه، انسان‌ترازاولی معرفی می‌کند که مردانش به طور هم‌زمان سفید پوست، بلند قد، ورزیده، دارای قدرت جنسی اساطیری، استاد هنرهای رزمی، نوازنده آلات موسیقی، دارای طبع شاعرانه، صاحب ملکات اخلاقی، خانواده دوست، آشپز نمونه و پیشتاز در تر و خشک کردن کودکان هستند و زن‌هایش دارای زیبایی و اندام ونوس‌وار هستند، مدیرند، وفا دارند، کدبانو هستند، توانایی دفاع از خود و برخورد فیزیکی دارند، مادری مهربان‌اند و با آوازی بهشتی می‌خوانند. در واقع مرد و زنی که در عالم واقع وجود خارجی ندارند اما نتولیرالیسم



آن را تبلیغ می‌کند. این نوع انسان نوین ساختن فقط و فقط از افکار فاشیستی برمی‌آید که ظاهراً با در جلد انسانیت و آزادی خواهی رفتن خود را نتولیرال معرفی می‌کند. اما انگار بخشی از سینمای ایران به این دام افتاده و با خود تحقیری رقت‌انگیزی اربابیت غرب را پذیرفته و سعی می‌کند با هم‌رنگ شدن با هالیوودیان پیام دهد که شما مدینه فاضله ما هستید. بخشی از سینمای ایران فراموش کرده که نماینده مردم و کشور سرفراز ایران است و وظیفه دارد که تصویری واقعی از مقاومت و پیشرفت مردم ایران ارائه دهد نه آنکه با اصرار و

فقط گذاردن ذره‌بین بر کمبودها باعث ایجاد تصویر معوج از کشور و مردمی شوند که مورد تحریم اقتصادی و رسانه‌ای است. این بخش از سینمای ایران در توجیه تولیدات خود جایزه خرس و پلنگ طلایی بردن چند فیلم را بهانه می‌کند، آن هم خرس و پلنگانی که منتظر دیدن این مرز و بوم هستند. این طاووسان پرو دم به عاریت گرفته باید بدانند که آن‌ها مانع غربی‌ها که در کافه‌های پاریس به دنبالش هستند فقط برای سفیدپوستان اروپایی پروتستان وجود دارد، حتی نه برای کاتولیک‌هاشان، چه برسد به افغان و ایرانی و عراقی و یمنی.

هالیوود آراء و افکار امپریالیسم را تبلیغ می‌کند و بالیوود رویای هندی را بر پرده نقره می‌تاباند، اما اگر سینمای ایران خود را به راه هنری که شایسته مردم نجیب، شریف و مقاوم ایران است برنگرداند و به خالی بودن از محتوا و تعهد، به فرهنگ و هنر و واقعیات شرایط سیاسی و اقتصادی امروز ایران ادامه دهد، باید آن را خالیوود نامید.



ناو وینسنس در حال پرتاب موشکی شبیه به آن که هواپیمای ایرانی را سرنگون کرد

## خروج فاجعه سرنگونی هواپیمای ایرانی توسط آمریکا از بستر تاریخ

شین کوبین\*

ترجمه کورش تیموری فر

روز ۱۲ تیر ۱۴۰۱، ۳۴مین سالگرد سرنگونی پرواز ۶۵۵ هواپیمایی ملی ایران، توسط ناو آمریکایی بود. این مقاله، اولین بار در سال ۱۳۹۷ منتشر شده، و سایت Global Research امسال اقدام به بازنشر آن کرده است.

قدرت‌های غربی همچنان روسیه را مسئول سرنگونی پرواز MH17 خطوط هوایی مالزی می‌دانند، بدون آنکه هیچ مدرکی دال بر صحت این اتهام یافته شده باشد. اما در همان حال، حوادثی مانند سرنگونی آشکار پرواز ۶۵۵ ایران در سال ۱۹۸۸ توسط یک کشتی جنگی آمریکایی، تقریباً از خاطره‌ها محو شده است.

در ۳ ژوئیه ۱۹۸۸، پرواز شماره ۶۵۵ ایران ایر که از تهران به مقصد دبی پرواز می‌کرد، توسط ناو آمریکایی وینسنس، یک رزمناو موشکی بزرگ ایالات متحده، سرنگون شد. تمامی ۲۹۰ سرنشین هواپیمای مسافربری ایران از جمله ۶۶ کودک و ۳۸ نفر از ملیت‌های غیر ایرانی کشته شدند. وینسنس مدت کوتاهی پس از این اقدام به کشتار جمعی، به سواحل آمریکا بازگشت و مفتخر به دریافت جوایز ویژه ریاست جمهوری آمریکا شد.

تقریباً ۳۰ سال پیش، هواپیمای بزرگ غیرنظامی بر فراز آب‌های سرزمینی ایران در مسیر پرواز عادی خود سرنگون شد. قبل از شلیک دو موشک زمین به هوا به سوی هواپیمای مسافربری که هر دو مستقیماً به هدف اصابت کردند، ناو وینسنس به‌طور غیرقانونی وارد



آب‌های ایران شده بود. رونالد ریگان، رئیس جمهور ایالات متحده، کشتن تقریباً ۳۰۰ غیرنظامی را «یک اقدام دفاعی مناسب» توصیف کرد. گویی کشتی جنگی به شدت مسلح، توسط هواپیمای مسافربری در معرض خطر مرگبار قرار داشت.

یک ماه پس از آن، معاون رئیس جمهور - جورج بوش پدر- (رئیس جمهور بعدی) درباره این حادثه گفت: من هرگز از طرف ایالات متحده عذرخواهی نخواهم کرد. برایم مهم نیست که واقعیت چیست... من آدم عذرخواهی از طرف آمریکا نیستم. بوش همچنین گفت که این «فقط یک حادثه ناخوشایند» بود و «زندگی ادامه دارد». آیا «زندگی ادامه دارد» برای خانواده‌های قربانیان، یا در واقع، برای ۲۹۰ نفری که جان خود را از دست داده‌اند، پاسخ قابل قبولی است؟

در حالی که شواهد غیرقابل انکاری وجود دارد که هواپیمای ایرانی توسط نیروهای آمریکایی سرنگون شده است، موشکی که پرواز MH17 خطوط هوایی مالزی را منهدم کرد «توسط سربازان روسی شلیک نشده است». در نتیجه، سرنگونی هواپیمای مالزیایی در ۱۷ ژوئیه ۲۰۱۴ که منجر به کشته شدن ۲۹۸ نفر شد، حتی توسط کاخ سفید هم نتوانست مستقیماً به ارتش روسیه مرتبط گردد.<sup>۲</sup>

در واقع، حتی بیش از سه سال بعد هم «هیچ مظنونی معرفی نشد<sup>۳</sup>». تنها چند هفته پس از نابودی هواپیمای مسافربری مالزی، فقدان شواهد، مانع از پیوستن اتحادیه اروپا به آمریکا در اعمال تحریم‌ها علیه روسیه نشد. با نگاهی به گذشته متوجه می‌شویم که استانداردهای دوگانه و ریاکاری غرب چقدر چشمگیر است. پس از انهدام هواپیمای ایرانی توسط ناو آمریکایی در سال ۱۹۸۸، و علیرغم وجود شواهد فراوان، اتحادیه اروپا نتوانست تحریمی علیه ایالات متحده سامان دهد. با توجه به اینکه اتحادیه اروپا چندین دهه است که به طرز شرم‌آوری نقش خود را به عنوان یک دنباله‌رو ایالات متحده ایفا کرده است، این موضوع چندان تعجب‌آور نیست.

در ژوئن سال جاری، اتحادیه اروپا تحریم‌های بیشتری را علیه روسیه در رابطه با درگیری‌های غرب اوکراین اعمال کرد. باز هم، هیچ سابقه‌ای مبنی بر اعمال تدابیر اقتصادی اتحادیه اروپا علیه آمریکا در زمانی که این ابرقدرت (با متحدانش) به طور غیرقانونی در عراق، افغانستان، لیبی و غیره مداخله کردند، وجود ندارد.

به گفته منابع دولتی ایالات متحده، ناو وینسنس، ایرباس A300 ایرانی (با طول ۵۴ متر) را با یک جنگنده اف-۱۴ تام‌کت (با طول ۱۹ متر) اشتباه گرفته است. این بهانه پس از

بررسی شکل‌های پروازی بسیار متفاوت هواپیماهای مربوطه، به کلی رنگ می‌بازد: یکی هواپیمای مسافربری، دیگری هواپیمای جنگنده‌ای که برای رادارگریزی طراحی شده است. ناخدای ناو وینسنس، ویلیام سی راجرز سوم، دو سال بعد نشان عالی لیاقت را برای «عملکرد عالی بدون خدشه» و «دست‌آورد قهرمانانه‌اش به عنوان هماهنگ‌کننده جنگ هوایی» در ۳ ژوئیه ۱۹۸۸ دریافت کرد. به کل خدمه وینسنس نیز نشان شجاعت اعطا شد. تصور کنید که اگر رهبری روسیه (یا شوروی) در شرایط مشابهی، این‌گونه رفتار می‌کرد، چه واکنش هیستریکی جهان را فرا می‌گرفت. اما هنگامی که ایالات متحده مرتکب چنین جنایت فجیعی می‌شود و بعد به ستایش از خود می‌پردازد، دنیای غرب، سکوت را ترجیح می‌دهد.

پس زمینه این جنایت جنگی فراموش شده نیز روشن‌گر مسائلی است. هواپیمای مسافربری ایران در اواخر جنگ ایران و عراق (۱۳۵۹-۱۳۶۷) در آسمان منفجر شد. جنگی که در آن صدها هزار نفر از دو طرف کشته شدند. پرزیدنت ریگان پس از انقلاب ۱۳۵۷، که طی آن، ایالات متحده کنترل بر ایران را از دست داده بود، به شدت از صدام حسین دیکتاتور عراق حمایت می‌کرد.

تا به امروز، دولت ایالات متحده علیرغم پرداخت بیش از ۱۳۰ میلیون دلار غرامت (در دولت کلینتون) از عذرخواهی برای این حادثه خودداری کرده است. رسانه‌های جریان اصلی در ایالات متحده، طبق معمول، نقشی کلیدی در کم‌اهمیت جلوه دادن تجاوز بازی کردند و تضمین کرده‌اند که این ماجرا تا حد ممکن از دید مردم آمریکا پنهان بماند.

دوروز پس از سرنگونی هواپیمای مسافربری ایرانی، نیویورک تایمز («روزنامه مرجع») از خوانندگان خود خواست که خود را «جای کاپیتان راجرز» بگذارند.<sup>۴</sup> سردبیران تایمز آن را «یک تصادف» نامیدند و اینکه «به سختی می‌توان دید که نیروی دریایی برای جلوگیری از آن چه کاری می‌توانست انجام دهد». اگر این سخن تایمز را باور کنیم، پس برای پرسنل آموزش دیده نیروی دریایی (با رادارهایشان) تشخیص بین یک هواپیمای مسافربری با طول نزدیک به ۵۵ متر و یک هواپیمای جنگنده به طول یک سوم آن دشوار بود. در حقیقت، سیستم راداری Aegis ناو وینسنس در آن زمان «پیشرفته‌ترین فناوری در جهان» بود. این سیستم برای «ردیابی تعداد زیادی موشک و هواپیمای ورودی در یک نبرد بزرگ دریایی» طراحی شده بود.<sup>۵</sup>

در بیست و پنجمین سالگرد فاجعه، در سال ۲۰۱۳، مکس فیشر از واشنگتن پست،

محکم بر این نظریه ایستاد که چون ناو وینسنس با کشتی های کوچک ایرانی در خلیج فارس، در حال تبادل آتش بود، هواپیمای بزرگ غیرنظامی را با جنگنده F-14 اشتباه گرفت. فیشرفینش جنایت جنگی وینسنس را این گون توجیه کرد که در «گرماگرم جنگ» بوده است و «این حادثه وحشتناک تهران را به پایان جنگ نزدیک تر کرد». جنگی که توسط عراق صدام حسین با حمایت حیاتی آمریکا آغاز شد.

\* شین کوبین، دارای مدرک ممتاز روزنامه نگاری است. او عمدتاً در زمینه امور خارجی می نویسد، زیرا از نویسندگانی مانند نوام چامسکی الهام گرفته است. او از همکاران سایت گلوبال ریسرچ است.

1. <http://www.japantimes.co.jp/opinion/2017/07/18/commentary/world-commentary/trust-falling-western-democratic-institutions/#.WX338dQrKXY>
2. <https://www.theguardian.com/world/2014/jul/18/mh17-pressure-on-russia-as-world-demands-answers-over-planes-destruction>
3. <https://www.reuters.com/article/us-ukraine-crisis-mh-idUSKBN19Q0SQ>
4. <https://zcomm.org/zmagazine/civilian-plane-shoot-downs-and-international-in-justice-by-edward-herman/>
5. <https://www.newsweek.com/sea-lies-200118>
6. <http://www.tbrnews.org/tbr-news-july-6-2017/>



### تصویری از

ادعای مالکیت جهان و

آتش افروزی های امپریالیستی

اثر

یک کاریکاتوریست ایرانی

# ضرورت رویکرد ریشه‌ای به کار کودک

قاسم حسنی



«کودکان کار، به کودکانی گفته می‌شود که به دلیل فقر و محرومیت و دیگر نابسامانی‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و غیره از حقوق خود محروم مانده و ناگزیر به کار در کارگاه، خیابان‌ها، منازل، مزارع و غیره مبادرت ورزیده‌اند».

همان‌گونه که در این تعریف تأکید شده، فقر و محرومیت یکی از علل اصلی کار کودکان است و اگرچه به عوامل دیگری مانند نابسامانی‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی و غیره نیز به عنوان علل رفتار شدن کودکان در چرخه کار اشاره شده است، ولی اگر کمی تأمل کنیم در خواهیم یافت که دیگر علل اشاره شده نیز هر یک به نوعی ریشه در نابرابری‌هایی که فقر یکی از پیامدهای آن است دارند.

به‌طور مثال یکی از عللی که به عنوان یک عامل فرهنگی می‌توان به آن اشاره کرد مسئله باور خانواده‌هایی است که معتقدند کودک باید از بچگی کار کند که آدم خود ساخته‌ای بشود. این باور اگرچه در نگاه اول به نظر می‌رسد که یک مولفه فرهنگی است، ولی اگر خوب دقت کنیم درمی‌یابیم که این نگاه، ریشه در فقر و تنگدستی‌های گذشته دارد و احساس ترس و ناامنی که خانواده نسبت به آینده در ناخود آگاه خود دارد.

به این ترتیب می‌توان دیگر علل و عوامل را نیز مورد مذاقه قرار داد و دریافت که هر یک

از آنان چگونه ریشه در احساس ناامنی و فقر ناشی از نابرابری در گذشته و حال دارند. بطور مثال آنجا که صحبت از نابسامانی‌های سیاسی به عنوان یکی از علل بوجود آورنده کار کودک می‌شود، علت اصلی آنست که وجه غالب ناپایداری‌ها و تنش‌های سیاسی در جهان، ریشه در جدال بر سر تقسیم ثروتی دارد که حاصل آن فربه‌تر شدن یک طرف و فقیرتر شدن طرف مغلوب است.

از این رو ضرورت دارد در واکاوی ریشه‌های کار کودک همواره به این مهم توجه داشته باشیم که می‌توان از فقر و محرومیت به عنوان اصلی‌ترین علت بوجود آورنده کار کودک یاد کرد؛ اما اینکه عوامل بوجود آورنده فقر در جهان امروز کدامند خود ماجرای دیگری است که خوانندگان محترم بخوبی از آن مطلعند.

در واکاوی دیگر عوامل اثرگذار بر شکل‌گیری و گسترش کار کودک شاهد خواهیم بود که تأثیر نابرابری‌ها در جهان امروز فقط به تولید فقر محدود نمی‌شود و فقط این نیست که امروز کودکی به دلیل فقر و محرومیت از حقوق انسانی خود محروم شده است. نظام‌های نابرابر در مسیر ویرانگری خود مجموعه عوامل دیگری را نیز سبب می‌شوند که هرگونه راه برون رفت از هزارتوی فقر را بر روی تهیدستان می‌بندند و با قرار دادن آنان در سیکل معیوب تولید و باز تولید فقر، عملاً هیچگونه روزنه‌امیدی به فردا را پیش روی آنان باقی نمی‌گذارند. مجموعه عوامل اثرگذار بر پیدایش و استمرار کار کودک را به می‌توان به دو دسته عمده تقسیم نمود:

**دسته اول، عوامل به وجود آورنده کار کودک هستند، که از آن جمله می‌توان با نگاهی اجمالی به موارد زیر اشاره نمود:**

- نبود سازوکار دمکراتیک مشارکت عمومی در تصمیم‌سازی‌ها، سوءمدیریت در سیاست‌گذاری‌ها، انتصاب‌های فامیلی و اتخاذ رویکردهای نابرابر اقتصادی در کشورها.
- ناآرامی‌های داخلی و منازعات قومی و قبیله‌ای در کشورها.
- جنگ‌ها، تحریم‌ها و بحران‌های اقتصادی خارجی تحمیل شده به کشورها.
- مهاجرت‌های ناشی از جنگ‌ها و منازعات داخلی و یا مهاجرت‌های ناشی از خشکسالی و تغییرات اقلیمی و امثال آن.
- بدهی‌های خارجی کشورهای ضعیف که با توجه به درآمد ملی‌شان، حتی قادر به پرداخت سود این بدهی‌ها نیستند.
- استقرار رویکردهای لیبرالی در اقتصاد، به خصوص در کشورهای توسعه نیافته که توان

- هماوردی اقتصادی با قدرت‌های بزرگ را ندارند و لیبرالیسم اقتصادی عملاً دستاوردی جز فربه‌تر شدن عده‌ای قلیل و فقیرتر شدن جمعیتی کثیر را برای آنان در بر ندارد.
- استقرار نظام بانکداری سرمایه‌گرا به جای بانکداری جامعه‌گرا، بخصوص در وضعیتی که رویکرد افراطی بانکداری ریگانیستی بر سیاست‌های پولی کشورها حاکم می‌شود.
  - عدم توسعه یافتگی در حوزه زنان و عدم حضور زنان در کرسی‌های سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی‌های اجتماعی.
- و مواردی از این دست که ویژگی مشترک آنها زیربنایی بودن است و تغییر رویه در آنها مستلزم تغییر نگرش بنیادین در نحوه اداره امور و مدیریت اقتصادی اجتماعی کلان کشورهاست.

### دسته دوم عوامل تشدید کننده کار کودک هستند.

- این دسته از عوامل اگر چه خود به‌طور مستقیم به وجود آورنده کار کودک نیستند ولی سبب می‌گردند راه برون رفت کودکان کار و خانواده‌هایشان از گرداب مشکلاتی که گرفتار آنند بسته بماند و برای همیشه در هزار توی فقر مژمن و رنج و آسیب بی پایان باقی بمانند.
- عدم برخورداری از پوشش، بیمه‌ای فراگیر برای همگان به ویژه کودکان.
  - عدم برخورداری از حداقل‌های مسکن مناسب به نحوی که کودکان ناگزیر نباشند تمام درآمدشان را صرف اجاره سقفی برای زیستن کنند و امثال آن.
  - خصوصی سازی آموزش و عدم دسترسی برابر به آموزش رایگان و باکیفیت برای همگان.
- و این آخری از اهمیت خاصی برخوردار است. ممکن است اینگونه به نظر برسد که عدم دسترسی کودکان به آموزش باکیفیت به خودی خود و به‌طور مستقیم سبب سوق دادن کودکان به سمت کار اجباری نمی‌شود. می‌توان گفت این باور تا حدودی درست است، ولی بی‌شک می‌توان پیش بینی کرد که کودکانی که هرگز به مدرسه راه پیدا نمی‌کنند و یا کودکانی که به علت پایین بودن کیفیت آموزش با ریزش تحصیلی و خروج زود هنگام از مدرسه مواجه می‌شوند چه سرنوشتی پیدا خواهند کرد. علاوه بر آن، از آنجا که در دنیای امروز دسترسی به دانش و مهارت و برخورداری از فرصت‌های لازم برای یادگیری، یکی از پیش نیازهای مهم برای حضور اجتماعی پر نشاط همه کودکان در جهان فرداست، می‌توان پی برد که کودکانی که امروز از دسترسی به آموزش امید بخش و باکیفیت محرومند، حتی اگر امروز هم مستقیماً درگیر کار کودک نشوند، عملاً می‌روند تا در جهان فردا درگیر رقابتی غیر عادلانه شده و در نبردی نابرابر، محکوم به شکستی گریزناپذیر و از پیش تعیین شده باشند که بی‌شک حاصل آن

استمرار فقر و نابرابری و باز تولید کار کودک در آینده است.

کودکانی که امروز دسترسی به فرصت‌های لازم برای یادگیری و توان‌مندی را ندارند از هم اکنون محکوم به آنند که در آینده فرمانبردار کسانی باشند که نسب به آنان شرایط بهتری داشته‌اند. در چنین شرایطی، آنچه که تعیین‌کننده فردای افراد است نه تلاش‌شان و نه شایستگی‌های فردی‌شان است، بلکه تنها دسترسی و عدم دسترسی به فرصت‌هاست که تعیین‌کننده سرنوشت فردای آنان است.

از این روست که می‌توان یقین داشت چنانچه چاره‌ای اندیشیده نشود، مسیر برون رفت از هزار توی مشکلاتی که کودکان کار امروز گرفتار آنند، برای همیشه پیش روی آنان بسته خواهد ماند و ادامه این شرایط، سبب به وجود آمدن خشمی فروخورده در درون آنان و عدم تعلق خاطرشان نسبت به جامعه و جهانی می‌گردد که در آن زندگی می‌کنند.

به‌عنوان نمونه‌ای دیگر از عوامل تشدیدکننده کار کودک می‌توان به بحران همه‌گیری کوید ۱۹ اشاره کرد. همه ما شاهد بودیم که کوید ۱۹ و همه‌گیری آن چگونه باعث فقیرتر شدن صاحبان کسب و کارهای خرد و به حاشیه رانده شدن بخش‌های عظیمی از تهیدستان شد. این پدیده نیز مانند دیگر ناملایمات اجتماعی، بیشترین تأثیر منفی را بر زندگی فرودست‌ترین گروه‌های اجتماعی گذاشت.

بر اساس اعلام مسئولین وقت آموزش و پرورش کشورمان، بین ۳ تا ۵ میلیون کودک در سال تحصیلی ۱۴۰۰-۱۳۹۹ یا اساساً موفق به حضور در کلاس‌های درس نشدند و یا به دلیل مشکلاتی ناشی از عواملی همچون عدم دسترسی به ابزارهای آموزش از راه دور، عدم وجود مهارت لازم در بین اعضای خانواده برای استفاده از این دستگاه‌ها و یا عدم دسترسی به پوشش اینترنت در مناطق محروم، طی سال تحصیلی اشاره شده، ترک تحصیل کرده و از چرخه آموزش خارج شدند.

شیوع کرونا و تأثیری که در تشدید مشکلات زنان، مردان و کودکان فرودست جوامع داشت، تاییدی تاریخی بر این نکته است که چنانچه اساس کار جوامع بر مبنای عدالت و ایجاد دسترسی برابر برای همگان پی‌ریزی نشده باشد، اصلی‌ترین هزینه هرگونه ناملایمت را ضعیف‌ترین گروه‌های اجتماعی آن جامعه پرداخت خواهند کرد.

کودکانی که در اثر نبود عدالت آموزشی و تأثیرپذیری مضاعف از شرایط کرونایی، ناگزیر به ترک درس و مدرسه شده و به چرخه کار سوق داده شده‌اند، حتی اگر موفق بشوند از تند باد حوادث جان سالم به در ببرند، می‌روند که در بزرگسالی تبدیل به کارگرانی فرمانبردار

برای کسانی گردند که نه تنها نبود عدالت آموزشی خللی به شرایط آنان وارد نکرده، بلکه توانسته‌اند حتی در شرایط همه‌گیری کرونا نیز همچنان از آموزش مناسب برخوردار باشند. توجه توأمان به عوامل بوجود آورنده کار کودک و نیز شناسایی دقیق عوامل تشدیدکننده کار کودک، هم برای متولیان امر در دستگاه‌های دولتی و حاکمیتی کشورها، و هم برای کنش‌گران و فعالین غیر دولتی مدافع حقوق کودکان، بیش از هر چیز از آن روی دارای اهمیت است که بدانند بدون شناسایی و تحلیل دقیق این عوامل، پنجه درافکندن در پنجه هیولای کار کودک تلاشی کم‌ثمر خواهد بود.

به عنوان مثال می‌توان به دو نمونه مواجهه ناموفق با این مسئله در کشورمان اشاره کرد که به دلیل عدم توجه به ریشه‌های کار کودک و عدم در نظر گرفتن عوامل تاثیرگذار بر این مسئله - علیرغم صرف وقت و پول فراوان - عملاً هیچ نتیجه‌ای در بر نداشتند. این دو طرح عبارت بودند از: (۱) طرح جمع‌آوری (سامان‌دهی) کودکان کار که مشترکاً توسط سازمان بهزیستی و شهرداری تهران در سال‌های گذشته اجرا می‌شد؛ و (۲) طرح موسوم به «طرح جذب و توان‌مند سازی کودکان کار» که در سال‌های اخیر توسط سازمان بهزیستی شهر تهران به اجرا درآمد.

هردوی این طرح‌ها با اندکی تفاوت در لحن، در مواجهه با این پدیده، بی‌آنکه به ریشه‌های کار کودک و عوامل تشدید کننده آن توجه داشته باشند و بی‌آنکه تلاشی برای مواجهه با مشکلاتی که سبب درگیر شدن کودکان در چرخه کار شده است بکنند، مستقیماً خود کودک را هدف قرار داده و با تمرکز بر روی او تلاش کرده‌اند که به کار او پایان دهند. در حالیکه اساساً مشکل در خود کودک نیست، بلکه مشکل در شرایط و ساختاری است که کودک در آن به نیا آمده و زیست می‌کند.

بر همین اساس، در نگاه اول، بی‌آنکه به عوامل سوق‌دهنده کودکان به چرخه کار بیاندیشند، با جمع‌آوری کودکان از پهنه خیابان‌ها و گرفتن تعهد از والدین آنان قصد دارند موضوع را فیصله دهند. در نگاه دوم یا همان نگاه توانمندسازی کودکان که با درجه‌ای از تلطیف در ادبیات همراه است، کماکان بدنبال جذب کودکان و توانمند سازی آنان برای پایان بخشیدن به کار کودکان در خیابان‌ها هستند. این در حالی است که هیچ‌یک از این دو طرح، نگاهی ریشه‌گرا به کار کودک نداشته و اولاً اینکه دایره اقدامات طرح را (صرف نظر از اینکه چه بوده‌اند) صرفاً به کودکانی که در سطح شهر و در ملاء عام به کار مشغولند محدود نموده و اصلاً به این مسئله توجه نکرده‌اند که کودکانی که در خیابان‌ها کار می‌کنند، صرفاً بخشی



کوچک از جمعیت بزرگ کودکان کار هستند و بر همین اساس از وجوه پنهان پدیده کار کودک، نظیر کار کودکان در مشاغل خانگی، کار کودکان در مزارع، کار کودکان در کارگاه‌های رسمی و غیر رسمی و شبانه و مشاغل زیرزمینی کودکان - که اتفاقاً نرخ آسیب و بهره‌کشی در آنان به شدت بالا است - غافل مانده و هیچ برنامه‌ای برای آنان نداشته‌اند؛ و ثانیاً اینکه طراحان این طرح‌ها گویی هرگز از خود نپرسیده‌اند که مگر کودکان از روی تفریح و تفنن است که خانه و مدرسه را رها کرده و راهی بازار کار شده‌اند که بتوان با جمع‌آوری و تعهد گرفتن از آنان، ایشان را به مسیر اصلی زندگی بازگرداند.

در مورد طرح موسوم به «جذب و توانمندسازی کودکان کار» نیز موضوع به همین منوال است. گویی طراحان این طرح هرگز به این فکر نکرده‌اند که مگر کودکان کار ناتوانند که بخواهیم با توانمند سازی آنان سبب خروجشان از چرخه کار شویم؟

با توجه به آنچه که به اختصار اشاره شد درمی‌یابیم که بدون شناسایی ریشه‌های کار کودک و عوامل تشدیدکننده آن و بدون اقدام برای ایجاد و تقویت زیرساخت‌های اجتماعی لازم برای صیانت از حقوق کودکان، هرگونه اقدامی در این مسیر، در حد مسکنی باقی خواهد ماند و در بهترین حالت تنها قادر است شرایط تعداد معدودی از کودکان را بهبود بخشد. در حالی که توجه ریشه‌گرا به مسئله کار کودک، ما را متوجه این مهم می‌کند که هرگونه اقدام برای نجات پایدار کودکان از چرخه کار باید اقدامی زیرساخت محور و مبتنی بر نجات همه کودکان و خانواده‌های آنان از گرداب فقر و نابرابری بوده و تلاش نماید ضمن شناسایی عوامل تشدید کننده کار کودک، از طریق اصلاح سیاست‌ها در آن بخش‌ها، امکانات و ظرفیت‌های اجتماعی جامعه را بدور از هرگونه تبعیض و اولویت بخشی، در دسترس همه کودکان قرار دهد و مقدمات لازم برای بهبود شرایط کودکان، در درون ساختار خانواده‌شان را فراهم نماید.

می‌توان یقین داشت چنانچه چاره‌ای اندیشیده نشود، مسیر برون رفت از هزار توی مشکلاتی که کودکان کار امروز گرفتار آند، برای همیشه پیش روی آنان بسته خواهد ماند و ادامه این شرایط، سبب به وجود آمدن خشمی فروخورده در درون آنان و عدم تعلق خاطرشان نسبت به جامعه و جهانی می‌گردد که در آن زندگی می‌کنند.

# هنرمند ادبیات



صیاد جلبک‌های دریایی در مواجهه با طوفان، نقاش برزیلی: اینگرید نوس

شاعر آرزوها

سایه، سایه می‌ماند

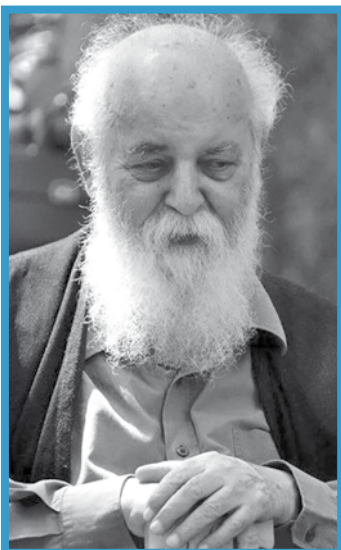
درباره «دختر خورشید» ه.ا. سایه

فرخی یزدی: آزادی

استثنا و قاعده در نظام سرمایه‌داری

شب‌های شاعران و نویسندگان در انستیتو گوته

فرخنده باد زادروز اوژن یوتیه



## شاعر آرزوها

برای امیر هوشنگ ابتهج، هـ.ا. سایه

دکتر محمد رضا طاهریان

زیباترین واژه‌ها

دوشیزگان نارس احساس

در شعر تو می‌رقصند

جمع‌شان جمع است

دختران رنج

دختران کار

دختران روز آزادی

دختران آرزو

با بوسه و لبخند

جملگی

دوشیزگان نارس احساس

از دل شب تا سحر

در شعر تو مستانه می‌رقصند

دختران غم،

در سرای بی‌کسی محبوس

تا چراغی راه بنماید

تا رفیقی در گشاید، از ره پیوند

دختران پر غرور خشم

سروین‌هایی که رسم عاشقی را

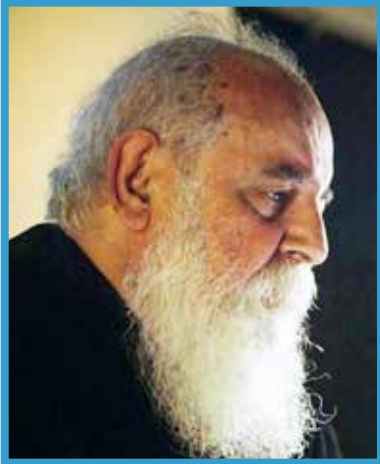
در شکوه مرگ می‌بینند

صدای شاعر

برای سایه، شاعر آرزوها - هـ.ا. سایه

by Danesh-va-Omid | Listen online for free on SoundCloud

<https://bit.ly/3w5WUk4>



## سایه، سایه می ماند

سیامک طاهری

خبر کوتاه بود. سایه رفت. غمی جانکاه ایران را فراگرفت. همه روزنامه‌ها از اصلاح طلب تا اصولگرا (غیر از کیهان) در صفحه نخست خود این سوگ عمومی را بازتاب دادند. شبکه‌های اجتماعی هم با این سوگ همراه شدند. مقامات دولت فخیمه نیز برای دور نماندن از قافله مردم یکی پس از دیگری پیام‌های تسلیت فرستادند. در پس این همدلی ملی، سایه از دو سو مورد جفا قرار گرفت. یکی از سوی آنانی که کوشیدند سایه را بدون توجه به اندیشه‌اش صادره کنند و دیگر، از سوی معدود کسانی، در بیرون مرزهای ایران که او را آماج تیرهای بلا کردند.

گم نام و نشان مردی که رسوایی بی فرهنگی‌اش در پس کوتاه‌نوشته‌اش عیان است، برای دیده شدن در شبکه‌های اجتماعی چنین عرض اندام کرد:

«امیر هوشنگ ابتهاج امروز درگذشت! شاعر توده‌ای و خائنی که در زمان ریاست خود بر برنامه گل‌های تازه رادیو، تمامی بزرگان و نوابغ تکرار نشدنی موسیقی ایران را از رادیو بیرون انداخت و با برخوردی نامحترمانه و عامدانه و از پیش طراحی شده، باعث کناره‌گیری بزرگانی مانند ایرج، گلپا، پرویز یا حقی، فرهنگ شریف، جلیل شهناز، حبیب‌الله بدیعی و بسیاری دیگر از رادیو شد.»

این هذیان‌های بیمارگونه را نیازی به پاسخ نیست. چرا که نه تنها هیچ یک از این عزیزان تاکنون چنین ادعایی نکرده‌اند، بلکه برخورد محترمانه و صمیمانه سایه با آنان را می‌توان در خاطراتش به وضوح مشاهده کرد. فقط می‌توان تأسف خورد بر مملعه شدن شبکه‌های اجتماعی

به دست پاره‌ای عناصر بیمار و ضد فرهنگ، و باز هم بیشتر متأسف شد برای کسانی که هر یاره‌ای را باز نشر می‌دهند.

دسته دیگر، اما کسانی اند که سایه را از اعتقاداتش جدا می‌کنند. راستی آیا سایه اگر در حلقه مرتضی کیوان نبود سایه می‌شد؟ آیا اگر او هم خانه خسرو روزبه نمی‌شد، هرگز شعر «خون بلبل» سروده می‌شد؟

آیا اگر او هم نشین احسان طبری نبود می‌توانست چنین بسراید:

روزگارِ کجروش خم کرد و کاست	سرو بالای که می‌بالید راست
سروی از نازک‌دلی نیلوفری	وه چه سروی! با چه زیبایی و قری!
در غروب تو چه غمناک است کوه	ای که چون خورشید بودی با شکوه
تا چنین پیرانه‌سر رفتی ز دست	برگذشتی عمری از بالا و پست
رهزنت ناگه سرِ خرمن گرفت	خوشه خوشه گرد کردی، ای شگفت
این حدیثی دردناک است از قدیم	توبه کردی ز آنچه گفتی ای حکیم
گفته و ناگفته می‌گردد زمین	توبه کردی گر چه می‌دانی یقین
توبه فرما را فزون تر باد ننگ	تائبی گر زانکه جامی زد به سنگ
چون شکستندت چنین خوار و خراب؟	شپچراغی چون تو رشک آفتاب
بشکند دستی که این گوهر شکست	چون تویی دیگر کجا آید به دست

آیا اگر او به آرمان هایش وفادار نبود و به زندان نمی‌افتاد، ارغوانی سروده می‌شد و یا کس دیگری بود که چشم در چشم زندانبانان بسراید که:

آن چه بود آن کین و آن خون ریختن	آن زدن، آن کشتن، آن آویختن
پرسشی کان هست همچون دشنه تیز	پاسخی دارد همه خونابه‌ریز
آن همه فریاد آزادی زدید	فرستی افتاد و زندانبان شدید
آن که او امروز در بند شماست	در غم فردای فرزندِ شماست

نه سایه از اندیشه‌اش جدا شدنی نیست. در این بین، او در میان زره اندیشه‌اش، روئین‌تنی است که هیچ حربه دروغ و یا مکر و فریبی بر او کارساز نیست. او سایه می‌ماند، همچنان که فردوسی و حافظ و سعدی، فردوسی و حافظ و سعدی مانده‌اند. همان‌گونه که سیاوش کسرای، سیاوش کسرای شاعر «آرش» و «درخت» و «وطن» مانده است.

## یادداشتی درباره شعر «دختر خورشید» ه.ا. سایه

حسین اقبال طالقانی

### دختر خورشید

در نهفت پرده شب

دختر خورشید

نرم می بافد

دامن رقاصه صبح طلایی را.

وز نهانگاه سیاه خویش

می سراید مرغ مرگ اندیش:

«چهره پرداز سحر مرده است

چشمه خورشید افسرده است!»

می دواند در رگ شب

خون سرد این فریب شوم.

وز نهفت پرده شب

دختر خورشید

همچنان آهسته می بافد

دامن رقاصه صبح طلایی را....

بند اول شعر مرکب از سه سطر است. بسامد تصویرسازی‌ها نشان از بی‌مرگی صبح و روشنائی دارد. شاعر یک‌بار از شب حرف می‌زند و دو بار از صبح به طور مستقیم و غیرمستقیم (خورشید). پس از دیدگاه شاعر «شب» ناچیره و ناپایدار است و چه تصویری رساتر از «پرده شب». شب شاعر دیوار نیست بلکه پرده‌ای است، مترسکی است حائل بر عبور نور. بی‌اعتبار است. مثل دیوار برنیامده است؛ ریشه‌ای ندارد و خود آویخته‌ای است معلق. حضورش به اعتبار حضور نیرویی دیگر است. اما دختر خورشید شاید نام دیگری برای ستاره باشد و مگر نه آنکه شاعر هنرش نام‌گذاری دوباره اشیاء است به قصد آشنازدایی.

شب شاعر در این بند حرکت ندارد. ساکن است. اما دختر خورشید فاعلانه عمل می‌کند تا صبح طلایی را، که دنیایی سرشار از شادمانی است، مهیا سازد و این کار بس حوصله می‌خواهد؛ عجولانه ناممکن است. ساختن فردای پرشکوه کاری صبورانه و با حوصله است.

این دنیای رنگین را باید به زیبایی ساخت. به همین دلیل شاعر از واژه «نرم» استفاده می‌کند تا فرایند کار و کیفیت تلاش ساختن دنیای نوین را نشان دهد.

بند دوم از رویدادی دیگر می‌گوید. در این بند برخلاف پاره نخست، سیاهی چیرگی دارد. بسامد ترکیب‌ها، رنگ‌ها و واژه‌ها این را نشان می‌دهد. در پنج سطر این بند، هفت واژه

سیاه، مرغ مرگ اندیش، مردن چهره پرداز سحر، افسرده، مرگ شب، خون سرد، فریب شوم، از چیرگی و سیاهی و گویا شکست و جان باختن «چهره‌پرداز سحر» سخن می‌گویند. سیاهی بر طبل دروغین پیروزی می‌نوازد که همه چیز تمام شد، آنکه در کار ساختن سحر بود به دیار مرگ شتافت، و آن منبع الهام دیگر اجاقی خاموش و خاکستری سرد بیش نیست. اما در بند واپسین، شاعر بانگ برمی‌دارد و از فریبی شوم سخن می‌گوید.

در بند دوم از افعالی استفاده می‌شود که بیان‌گر و تداعی‌کننده حرکت و لاجرم زندگی نیستند. در چنین فضایی تنها یک شخصیت حضور دارد «مرغ مرگ اندیش». مرغ مرگ اندیش در تقابل با دختر خورشید بند اول شعر وارد صحنه می‌شود و حضورش مرگ است، اما حتی این مرغ مرگ اندیش نیز جرأت بیرون آمدن ندارد و از نهان‌گاه خود مرگ سرود پیروزی سر می‌دهد. مرغ مرگ اندیش به باورها حمله می‌کند و فضا را از پوشش عشق و امید می‌زداید و بر طبل یأس می‌کوبد. به همین دلیل در واپسین سطر این بند شاعر از فریب سخن می‌گوید. در پس ذهن شاعر شکست معنا ندارد. پس، از واژه‌ها آتشباری می‌سازد از امید.

شاعر نمی‌تواند به پیروزی شب باور داشته باشد چراکه در بند نخست خاستگاه بی‌ثبات شب را به اعتبار پرده شب نشان داده است. بنابراین در بند واپسین باز به تصویر بند نخست باز می‌گردد. نبرد ادامه دارد. دختر خورشید همچنان گرم کار خود است اما دیگر نرم نمی‌بافت. در واژه نرم نوعی آرامش بیرون نیز حاکم است، نوعی آسودگی روانی بر فاعل حاکم است، اما وقایع بند دوم آن فضا را از دختر خورشید، نماد نیروی پیشرو بالنده، ستانده است. پس او با درک موقعیت جدید، کار خود را دوباره از سر می‌گیرد. کاری پرحوصله، صبورانه و مستمر. به قولی:

نه، این قافله را هوای ماندن نیست      فارغ دمی این زمین ز گل زادن نیست

در اصل چرخش دوباره شعر در همین سطر دوم بند واپسین شکل می‌گیرد. این چرخش، بازی صرف کلمات نیست، سرگرمی و تفنن نیست، انتخاب آگاهانه واژه‌ها و هم‌پیوندی درونی آن با تمامیت شعر است. شعر ابتهاج مفصل‌بندی مکانیکی بندهای مختلف نیست. ستیز میان شب و صبح، میان نیروهای بالنده و نیروهای میرنده و در نهایت تضاد میان کهنه و نو در سراسر شعر تکرار می‌شود. در واقع چون رشته‌ای کل بندهای شعر را به هم پیوند می‌زند و روایتی نغز از فراز و فرود زمانه به دست می‌دهد.

اگر این شعر همچنان دل‌انگیز و همچنان رشک برانگیز است، دلیل آن درهم‌آمیختگی شکل و محتوی است، تبلور دیالکتیک کل و جزء است.

کل شعر، تمامیت شعر، در این وحدت معنا می‌یابد، بی‌آنکه بندهای مشخص شعر هر یک

نوای خود را سازکنند؛ در عین آن که به طور مستقل هر بند فضایی را بیان می‌کند. اما این فضا، این استقلال در بیان، این خودبسندگی جزء به معنای برهم زدن سازواره کل نیست. اگر دختر خورشید؛ این «چهره‌پرداز سحر»، در بند اول شعر «نرم» می‌بافد، در بند پایانی عمل بافتن را همچنان پی می‌گیرد ولی آهسته. دو مرحله تحقق یک اقدام معین و یک خواست و آرزوی معین. اگر در بند اول «نرم» توصیف‌کننده عمل بافتن دامن رقاچه صبح طلایی است، به یک معنا این توصیف‌کننده‌گویای آن است که عمل «دختر خورشید» هنوز در متن شب قابل تحمل است.

در بند دوم دختر خورشید به عنوان چهره‌پرداز سحر توصیف می‌شود، نقش زدن تصویری از سحرکار عجولانه‌ای نیست و یک شبه حاصل نمی‌شود. دلی پرشور می‌خواهد و عقلی سرد. ذهن‌های ملتهب را توان این کار نیست و جان‌های ملتهب را نیز. چنان که گفته شد در این بند مرگ حاکم است.

بند سوم گویا پاسخی به وضعیت جدید است. دختر خورشید این بار با دو توصیف دیگر برای عمل او وارد صحنه می‌شود. کلمات «آهسته» و «همچنان» از سوئی به کاری صبورانه و مستمر اشاره دارند و از سویی دیگر نفی گسست هستند. در واقع واپسین بند، اندیشه‌ای زیسته است که به زیباترین شکل در تاروپود این شعر ابتهاج نشان داده شده است و آموزه‌ای پرتأمل برای کنش اجتماعی انسان با خود دارد: «ما را به شور و شوق‌های هیستریک نیازی نیست...»

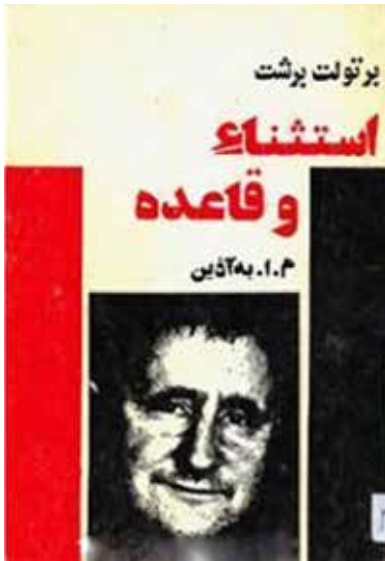
## آزادی

به مناسبت ۸۳مین سالگرد جان باختن محمد فرخی یزدی

(۱۲۶۷ خورشیدی، یزد - ۲۵ مهرماه ۱۳۱۸ در زندان قصر) زمان پادشاهی رضا پهلوی.

قسم به عزت و قدر و مقام آزادی	که روح‌بخش جهان است نام آزادی
به پیش اهل جهان محترم بود آن کس	که داشت از دل و جان احترام آزادی
چگونه پای‌گذاری به صرف دعوت شیخ	به مسلکی که ندارد مرام آزادی
هزار بار بود به ز صبح استبداد	برای دست و پا بسته شام آزادی
به روزگار قیامت به پا شود آن روز	اگر خدای به من فرصتی دهد یک روز
کنند رنجبران چون قیام آزادی	کشم ز مرتجعین انتقام آزادی
ز بند بندگی خواجه کی شود آزاد	چو فرخی نشوی گر غلام آزادی





# استنا و قاعده در نظام سرمایه‌داری

خسرو باقری

تقدیم به هنرمند مرتضی میثمی که این نمایش را  
نخستین بار به کارگردانی او بر صحنه دیدم.

داستان سفری را برایتان حکایت می‌کنیم.  
سفر گروهی شامل یک بازرگان و دو خدمتکار.  
خوب بنگرید چه می‌کنند:  
رفتارشان به چشم‌تان عادی می‌نماید، ناهنجارش بیابید؛  
در پس کارهای هر روزه، آنچه را که نامرجه است کشف کنید.  
در پس قاعده مسلم، نامعقول را تمیز دهید.  
به هر کمترین حرکتی، اگرچه به ظاهر ساده باشد، بدگمان باشید.  
رسم متبع را به همان عنوان نپذیرید؛  
ضرورت آن را جویا شوید.  
با التماس از شما می‌خواهیم، در برابر حوادث روزمره،  
نگوید: طبیعی است.  
در عصری که آشفتگی فرمانروا، و خون روان است؛  
در عصری که امر به آشوب می‌کنند؛  
در عصری که خودکامگی، قدرت قانون به خود می‌گیرد؛  
در عصری که انسانیت، ترک مردمی می‌گوید...؛  
هرگز نگوئید: طبیعی است،

تا هیچ چیز تغییرناپذیر شمرده نشود.

نمایشنامه استثنا و قاعده اثر برتولت برشت (۱۰ فوریه ۱۸۹۸/۱۲۷۷، امپراطوری آلمان-۱۴ اگوست ۱۹۵۶/۱۳۳۵، جمهوری دمکراتیک آلمان)، نمایشنامه نویس برجسته طبقه کارگر، با این همسرای بی‌زیگران آغاز می‌شود. برشت مضمون نمایشنامه را از همان آغاز با تماشاگر در میان می‌گذارد تا او به دنبال تسلسل رویدادها نباشد، بلکه در یک هم‌اندیشی، همراه با نمایشنامه نویس، کارگردان و بازیگران، به چرایی و چگونگی بیندیشد و برای تغییر شرایط راه بجوید. این نمایشنامه آگاهی‌بخش را م. ا. به آذین در سال ۱۳۴۷/۱۹۶۸ به زبان فارسی ترجمه کرد. در این نمایش برشت پیرایه‌های نظام سرمایه‌داری را به کناری می‌زند و استخوان‌بندی ضد انسانی آن را آشکار می‌کند. در شرایط کنونی جهان و ایران و ترک‌تازی نولیبرالیسم، چقدر ضروری است که کارگردانان مردم‌دوست میهن ما، برای به صحنه آوردن این نمایش بکوشند.

نمایشنامه با سه شخصیت اصلی آغاز می‌شود که هیچ کدام اسمی ندارند، زیرا نماینده طبقه‌اند: مرد بازرگان یا سرمایه‌دار که به دنبال رسیدن به چاه نفت برای کسب حداکثر سود است، در واقع نماینده طبقه سرمایه‌دار محسوب می‌شود. او در تمام طول نمایش نگران آن است که مبادا سرمایه‌دار یا سرمایه‌داران دیگری پیش از او به چاه نفت برسند و به استخراج آن بپردازند. بنابراین با شدیدترین شیوه‌های استثمار می‌کوشد که از شخصیت اصلی دیگر نمایش یعنی باربر که در این نمایش نماینده طبقه کارگر است، بهره‌وری کند و خود را به مقصد که همان منطقه چاه‌های نفتی است، برساند.

شخصیت سوم یعنی راهنما نماد روشنفکران جامعه است، اگر روشنفکران را گروهی بدانیم که نقش میانه میان طبقه سرمایه‌دار و طبقه کارگر را ایفا می‌کنند. منتهی این روشنفکران یا راهنماها به دلایل گوناگون از جمله پایگاه‌های طبقاتی خود، زمینه‌های اجتماعی یا خانوادگی گوناگون، تناسب نیروهای اجتماعی در داخل یا خارج کشور و سرانجام کسب آگاهی طبقه کارگر یا سرمایه‌دار، ممکن است در خدمت یکی از این دو طبقه قرار بگیرند. به طور مثال نقش مهندسان در کارگاه‌های ساختمانی به عنوان مدیرکل و مدیران بخش‌های گوناگون کارگاه. سرمایه‌دار با استخدام این گروه از متخصصان یا روشنفکران به استثمار کارگران می‌پردازد. پزشکی که در بیمارستان‌ها کار می‌کنند و جزء سهامداران بیمارستان نیستند هم به اجرای این نقش می‌پردازند و سرانجام روشنفکرانی که در خدمت صاحبان قدرت و ثروت قرار می‌گیرند تا سیاست‌های حاکمان را به شیوه‌های معین به توده‌های زحمتکش تحمیل کنند تا فرودستان به جای جهان‌بینی طبقه کارگر که به آرمان‌های زحمتکشان خدمت می‌کند

به ایدئولوژی بورژوازی یا فرادستان مسلح شوند، نیز همین کارکرد را دارند. در نتیجه این کارکرد روشنفکران است که طبقه کارگر و زحمتکشان به جای دفاع از منافع طبقه خود به تأمین منافع سرمایه‌داری که آنها را غارت کرده است یا غارت می‌کند، تن می‌دهند. این‌ها بخش بزرگ‌تری از روشنفکران یا متخصصان را تشکیل می‌دهند اما گروه کوچک‌تری هم هستند که به آگاهی طبقاتی کارگران و زحمتکشان مجهز می‌شوند و وظیفه خود می‌دانند تا آن را به میان زحمتکشان ببرند. این روشنفکران یا متخصصان ترقی‌خواه هستند که بیشترین نقش را در ارتقای طبقه کارگر در خود، به طبقه کارگر برای خود ایفا می‌کنند. نظام سرمایه‌داری گروه اول این روشنفکران چاکر سرمایه‌داری را مورد حمایت و پشتیبانی قرار می‌دهد، در حالی که روشنفکران گروه دوم را سرکوب و در صورت لزوم از دم تیغ می‌گذرانند.

این نمایش به رقابت سرمایه‌داران در یک جامعه سرمایه‌داری و البته امپریالیستی می‌پردازد چه در مقیاس یک کشور و چه در مقیاس جهان. رقابت، آن هم از نوع وحشیانه آن، سرشت این نظام است. این رقابت تنها از مسیر استثمار بی‌رحمانه می‌گذرد، چه استثمار کارگران و زحمتکشان (در این جا، باربر) و چه محیط زیست (در اینجا چاه‌های نفت). دقت کنیم که نمایشنامه در سال ۱۳۰۹/۱۹۳۰ نوشته شده است، در یکی از بحرانی‌ترین بحران‌های ادواری ذاتی سرمایه‌داری که تنها جنگ جهانی دوم با نزدیک به ۷۰ میلیون جان باخته، التیام‌بخش آن بود.

برشت استثمار بی‌رحمانه سرمایه‌داری را در قالب این نهیب‌های بازرگان به باربر و راهنما به تصویر می‌کشد:

- آهان، زود باشید تن‌لش‌ها. من حتماً باید درست یک روز زودتر برسم و پس فردا در ایستگاه هان باشم... رقبای ما از نزدیک دنبال‌مان می‌کنند، هر که زودتر برسد معامله را می‌برد.

او سپس از راهنما می‌خواهد که به عنوان ابزار او بیش از پیش برای استثمار زحمتکشان وارد عمل شود:

- آخر، این باربر را یک کم بجنبان. تو را من برای همین کار به خدمت گرفتم. این جا که نیامده‌اید به خرج من گردش کنید... البته پول شما که نیست. ولی مواظب باش، اگر خرابکاری بکنی، ازت به دفتر کاریابی اورگا شکایت می‌کنم.

سرمایه‌دار برای تهدید راهنما به قانون متوسل می‌شود. او با شم طبقاتی خود به خوبی درک می‌کند که قانون در نظام سرمایه‌داری برای تحکیم موقعیت سرمایه‌داران سرهم بندی

شده است. راهنما ضمن آنکه در خدمت سرمایه دار است، اما به خاطر آن موقعیت طبقاتی دوگانه، نمی تواند از حقوق زحمتکشان به کلی دست بشوید. این است که رو به باربر می گوید: آهان، دیگر، تندتر راه برو...

اما سرمایه دار این دوگانگی را بر او نمی بخشد. او به راهنمای فاقد ابزار تولید، حقوق می دهد که ابزار دست او باشد برای استثمار زحمتکشان نه ابراز همدردی با آنان:

- لحن صدات ناجور است... یا لا مردک را مشتمالش بده. اصولاً من طرفدار زدن نیستم، ولی این جا دیگر کتک لازم است... ها اقرار کن! باربری که انتخاب کرده ای، برادر توست... خویش توست و برای همین نمی خواهی بزنیش...

نظام سرمایه داری آن جا که پای منافعش به میان می آید، دیگر دستمال سفید را کنار

می گذارد و به خشونت، از کتک زدن کارگران در کارگاه های کوچک تا داغ و درفش در مبارزه با اعتصاب و تا جنگ و بمباران و تحریم در مقیاس جهان، دست می زند. سرمایه داری از یک چیز که مارکس دوست داشت، متنفر است و آن همبستگی کارگران و زحمتکشان است: ها اقرار کن! باربری که انتخاب کرده ای برادر توست...

نظام سرمایه داری آن جا که پای منافعش به میان می آید، دیگر دستمال سفید را کنار می گذارد و به خشونت، از کتک زدن کارگران در کارگاه های کوچک تا داغ و درفش در مبارزه با اعتصاب و تا جنگ و بمباران و تحریم در مقیاس جهان، دست می زند. سرمایه داری از یک چیز که مارکس دوست داشت، متنفر است و آن همبستگی کارگران و زحمتکشان است.

بازرگان نمایشنامه برشت با استثمار بیرحمانه باربر و راهنما، پیش از دیگر سرمایه داران یا کشورهای سرمایه داری به

ایستگاه هان می رسد، اما او این دستاورد را فقط حاصل کوشش و ابتکار خودش می داند، و البته خدایش را هم شکر می کند که این هوش و همت و قدرت ابتکار را فقط به او اعطا کرده است. کافی است با اندکی دقت، به منم زدن هایشان در سراسر جهان توجه کنید. همین چند مدت پیش بود که زنگنه وزیر وقت نفت، باد در غبغب انداخته بود و اظهار فضل می نمود که کارگر زیاد و همه جا ریخته است، آنچه کار را پیش می برد کارآفرین/سرمایه دار است نه کارگر. و به طور طبیعی کار دولت ها حمایت از این گروه آخر است و گرنه از گروه اول حمایت لازم نیست. خودش می داند که مجبور است استثمار شود:

- خدا را شکر، به ایستگاه هان رسیدم، یک روز زودتر از همه شان. آدم هایم دیگر رمق ندارند. دلشان هم از دست من خون است... رکورد شکستن، مبارزه کردن... این ها مرد

میدانش نیستند... یک مشت بدبخت بی سروپا!

بازرگان یادش نمی‌رود که در شکرانه‌اش به درگاه پروردگار این جمله را هم چاشنی‌اش کند:

- اما جرات نفس کشیدن ندارند، خدا را شکر هنوز این جا پلیس هست که نظم را برقرار کند.

و البته پلیس هم در خدمت‌گزاری به طبقه حاکم که نانش را می‌خورد با کوبیدن چکمه‌ها به هم و گفتن بله قربان آماده است:

- همه چیزتان که به قاعده هست، آقا؟ از وضع جاده‌ها، از آدم‌هاتان راضی هستید؟ برشت که نظام طبقاتی و هرمی سرمایه‌داری و امپریالیستی را خوب می‌شناسد، به تماشاگر گوشزد می‌کند که قانون در این جامعه برای خدمت به سرمایه‌داری است و محتوی طبقاتی دارد و پلیس و ارتش و سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی کارشان خدمت به آقا بالاسرهاست نه همه شهروندان.

اما راه به سوی چاه‌های نفت در اورگا هنوز دراز است و بازرگان که از کشورهای سرمایه‌داری «قانون‌مدار» گذشته است، باید پای در کویر ژاهی بگذارد که در آن پلیس و آدمی که سرش به تنش بیارزد، وجود ندارد، چیزی شبیه کشورهای نفت خیز خاورمیانه. خوب حالا که سختی‌ها در پیش است، سرمایه‌دار چه باید بکند که کارش را پیش ببرد؟ دو کار باید بکند یکی آنکه منافع خودش را منافع همه ملت، و در این جا، منافع مشترک خودش و برابر و راهنما اعلام کند و در کلام، مهربان و نوکر ملت و مردمدار و دموکرات باشد و دیگر آنکه زیرکانه میان زحمتکشان و راهنماها شکاف بیندازد، از چه راهی؟ از راه هندوانه گذاشتن زیر بغل روشنفکران که شما با این بی‌سروپاهای بی‌سواد فرق دارید، فرق‌تان را بشناسید جای شما در اندیشکده‌ها و کنفرانس‌های تخصصی و جشنواره‌ها و این‌طور جاهاست، البته به شرطی که در تحمیق و استثمار زحمتکشان بکوشید و به ما، ولی نعمت‌ها، خدمت کنید:

- بیا بنشینیم برادر. برای چه نمی‌نشینی؟ در یک همچو سفری همه باهم برادرند. ولی اگر هم ترجیح می‌دهی بایستی، میل خودت است. معمولاً من نمی‌آیم کنار تو بنشینم، تو هم نمی‌روی کنار برابر بنشین. نظام دنیا به همین تفاوت‌ها بسته است. ولی هیچ چیز مانع مان نیست که باهم سیگاری بکشیم، هان؟ و من از همینت خوشم می‌آید. روی هم رفته هر کسی برای خودش مرتبه و مقامی دارد... راستی جانم می‌خواستم بهت هشدار بدهم. آن وقت که تو این باربر را زدیش هیچ ملتفت شدی چه نگاهی بهت کرد؟ از آن نگاه‌ها... که هیچ بوی

خیر از ش نمی‌آمد. تو در روزهای آینده ناچاری باز چندین بار مشتمالش بدهی، آن هم خیلی شدیدتر... یارو باربره، آدم ناتوئی است... شاید او بخواهد فرصت را غنیمت بشمارد و خودش را آنطوری که در واقع هست نشان بدهد. تو از او بالاتر هستی، درآمد بهتری داری و هیچ باری هم حمل نمی‌کنی. همین کافی است که از تو کینه به دل بگیرد. اما راهنما در نمایش برشت بیشتر رو به زحمتکشان دارد و ترفندهای بازرگان را می‌شناسد:

- روی هم رفته رفتار دوستانه بازرگان خیلی نگرانم می‌کند. کسی چه می‌داند برامان در کار پختن چه آشی هست. مدام قدم می‌زند و فکر می‌کند... از این فکر کردن‌های تازه‌اش باید انتظار خدعه تازه‌ای را داشت! به هر حال من و باربر ناچاریم همه چیز را تحمل کنیم؛ و گرنه پول‌مان را نمی‌دهد یا این که درست وسط کویر جوابمان می‌کند.

باربر در نمایش برشت نماینده طبقه کارگر است، اما طبقه کارگری در خود نه برای خود. فاقد تشکیلات و سازماندهی، غرق در بیچارگی و ناآگاهی. زیرا سرمایه‌داران فعلاً موفق شده‌اند با کارکشیدن بی‌پایان و قطع راه‌های کسب آگاهی، مانع از آن شوند که به طبقه‌ای بر خود تبدیل شود. او از راهنما فقط یک تقاضا دارد و آن اینکه «مرا بزنی، ولی با تمام زورت نه. اگر من بناست خودم را تا ایستگاه هان بکشم، آخر بایستی بتوانم قدم از قدم بردارم.» نگاهی به کارگران و زحمتکشان میهن‌مان بیندازید به جای روزی ۸ ساعت و ادارشان کرده‌اند که دو برابر کارکنند و تازه هشت‌شان گروه‌شان باشد. این تراژدی را هم، با این عبارت به خورد زحمتکشان می‌دهند: «ما شاء الله چه غیرتی دارند اما متأسفانه عقل معاش ندارند.» وقت مطالعه و اندیشیدن برایش نگذاشته‌اند. این است که است شمارش می‌کنند و جانش را می‌گیرند و نمی‌گذارند که با سازماندهی از منافعش دفاع کند و طبقه بر خود شود. ببینید در نمایش برشت چگونه کارگر به جای این که حرف خودش را بزند مرتباً حرف کارفرما را بر زبان جاری می‌کند.

- بازرگان همه‌اش می‌گوید که نفت را از شکم زمین بیرون آوردن خدمتی به بشریت است. می‌گوید اگر نفت را از شکم زمین بیرون بیاورند، این جا خط‌آهن می‌کشند، همه غرق نعمت می‌شوند. بازرگان می‌گوید که این جا خط‌آهن می‌کشند. خوب آن وقت من برای گذران زندگی چه باید بکنم؟

وقتی سرمایه‌دار می‌شنود که نوعی همدردی میان باربر و راهنما هست، و راهنما به باربر هشدار می‌دهد که عبور از رودخانه سر راه خطرناک است و در زمان طغیان رود باید هشت

روز صبر کرد تا بتوان بی خطر از آن عبور کرد، آماده مقابله می شود. او همبستگی کارگران و روشنفکران را بهیچوجه بر نمی تابد.

- هاه، چشم ما روشن!... دارد بهش سفارش می کند که عجله نکند و مواظب جان عزیزش باشد!... آدم خطرناکی است. با باربردست به یکی خواهد کرد... شاید هم از خیانت فروگذار نکند. روی هم، از امروز آنها دو تا هستند، در مقابل من یکی... حتماً باید شرابین یارورا از سرم واکنم.

اما چگونه؟ معلوم است با توطئه! حربه همه صاحبان قدرت و ثروت در مقابل زحمتکشان خدعه و توطئه است. به تاریخ معاصر ایران و جهان بنگرید، چه توطئه ها خواهید دید. زحمتکشان و مبارزان هوادار آنها را چند بار در جهان به خیانت، جاسوسی و کودتا و... متهم کرده باشند، خوب است؟ جالب این است که برای این اتهام ها دادگاهی هم در کار نیست. با کمک رسانه های دیداری و شنیداری از مدافعان زحمتکشان چنان دیوی می سازند که باید همان روز سندیکا و حزب شان را بست و فردایش هم بدون محاکمه آنها را غیرقانونی و چند روز بعد هم سرشان را زیر آب کرد. بازرگان که توطئه کرده است تا راهنما را اخراج کند، رو به او می گوید:

- بهت گفته بودم واری کنی ببینی بسته بندی بار محکم است. حالا ببینیم دستورهای مرا اجرا کرده ای یا نه... (یک تسمه را به قوت می کشد، آنقدر که پاره شود.) تو به این می گویی بسته بندی؟ تسمه که پاره شود، یک روزمان به هدر می رود. البته تو همین را می خواهی تا بتوانی استراحت بکنی...

اما راهنما که هشیار است توطئه سرمایه دار را برملا می کند:

- من در پی استراحت نیستم، بسته را هم تا به زور نکشی، پاره نمی شود.  
اما مگر قرار است توطئه گر که دیگران را به توطئه متهم می کند، از ادعای خود دست بکشد:

- ها؟ تازه داری با من یکی به دو هم می کنی... وانگهی دلایلی دارم که تصور کنم خدمتکارها را برضد من می شورانی.

- چه دلایلی؟

- آها! خیلی دلت می خواهد بدانی... اما من فعلاً بیرون می کنم.  
راهنما که در مقابله با ستمگری بازرگان هر چه بیشتر به همبستگی با باربر نزدیک می شود، می کوشد او را از توطئه ها و سرکوبگری های کارفرما مطلع کند:

- بگیر این قمقمه را به عنوان ذخیره نگهدار. پنهانش کن. اگر راه را گم کنید، حتما قمقمه‌ات را ازت خواهد گرفت. حالا بیا، راه را برایت بگویم.

سرمایه‌دار که می‌داند به خاطر سستی که می‌کند مورد نفرت زحمت‌کشان است، لحظه‌ای آرام و قرار ندارد. این است که هفت تیرش را در می‌آورد، آن را پاک و آماده شلیک می‌کند زیرا می‌داند «کشمکش‌هایی در پیش خواهیم داشت.»

برشت برای آنکه تماشاگر را به اندیشیدن و نه دنبال کردن نمایش، فرابخواند، قانون سرمایه‌داری را به آواز بر زبان بازرگان جاری می‌کند؛ او خرامان می‌گذرد و می‌خواند:  
ضعیف از پا درمی‌آید، این قوی است که پیروز می‌شود.

زمین بخواهد یا نه، باربر بخواهد یا نه،  
ای نفت، من به چنگت خواهم آورد.

در این پیکار قانون چنین است:  
ضعیف از پا درمی‌آید، قوی است که پیروز می‌شود.

باربر که نماینده طبقه کارگری است که  
هنوز منافع طبقاتی و ماهیت سرمایه‌داری  
چپاولگر و فریب‌کار را نمی‌شناسد، شاد و  
سرخوش می‌خواند:

- راه اورگا دشوار است، و مشقت بر  
جاده اورگا فراوان.

پاهای من آیا تا اورگا تاب خواهند  
آورد؟



ولی در اورگا که مزدم را بگیرم، استراحتی خواهم کرد.

زنم در اورگا بسر می‌برد، پسر من نیز آنجا به انتظار من است.

به رودخانه می‌رسند. رودخانه خروشان است و باربر می‌داند که نباید تا هشت روز از آن عبور کنند.

اما سرمایه‌دار که قانون سرمایه‌داری رقابت بی‌رحمانه را می‌شناسد، سعی می‌کند تا با فریب، باربر را تشویق به عبور از رودخانه کند. یک باره باربر به قهرمان ملت تبدیل می‌شود که قرار است با کمک به کشف نفت، ملتی را از در ماندگی نجات دهد و به سوی رفاه و عدالت



و آزادی رهنمون شود:

- ما برای چه به اورگا می‌رویم؟ برای آنکه با بیرون کشیدن نفت از دل زمین به بشریت خدمت کنیم... نفت را بیرون خواهند کشید، راه‌آهن خواهند ساخت و همه در ناز و نعمت بسر خواهند برد. نان، پوشاک و... خدا می‌داند چه چیزهای دیگری خواهند داشت! چه کسی این کار را خواهد کرد؟ چه کسی؟ ما. پیشرفت، تمدن... این‌ها آن چیزهایی است که در پایان سفر ماست. هیچ به فکر می‌رسد که سراسر کشور چشم به تو دوخته است، به تو! می‌شنوی؟ آه که چقدر این واژه‌ها برای زحمتکشان آشناست. هر دولتی که در کشورهای سرمایه‌داری سرکار می‌آید، این وعده‌ها را با چه واژگان قشنگی، پرشور و پرهیجان، بر زبان می‌راند، اما در پایان دوره‌اش، باز خرما بر نخیل است و زحمتکشان در انتظار. تا این انتظار جهنمی پایان نیابد و کارگران و زحمتکشان ندانند که کس نخارد پشت من جز ناخن انگشت من، در بر همین پاشنه خواهد چرخید که می‌چرخد. بر پاشنه سرمایه‌داران و چاکران آنها.

باربر در پاسخ، به صداقت و سادگی می‌گوید که شنا بلد نیست و ممکن است غرق شود، اما سرمایه‌دار که جانش به پولش وصل است، به چندرغاز درآمد باربر متوسل می‌شود تا او را متهم به پول‌دوستی کند. اتهام آغاز می‌شود تا تهدید و خشونت اعمال شود:

- ولی برای تو، با آن روح فرومایه و حریصت، تنها چیزی که اهمیت دارد همان پول است. راستی هم، برای چه در رسیدن به اورگا عجله کنی؟ نفع تو در این است که هر چه بیشتر وقت بگذرانی، برای آن که روزمزد هستی. برای تو این سفر اهمیتی ندارد. تو جز به فکر پولت نیستی.

بار دیگر برشت برای فاصله‌گذاری بین واقعیت و نمایش و کمک به تماشاگر برای اندیشیدن و مقاومت در برابر دروغ به همسرایان روی می‌آورد. بازیگران روبه تماشاگر می‌کنند و به او یادآور می‌شوند که منافع مشترک یک ملت دروغ بزرگی است که بورژوازی سرهم بندی می‌کند تا کارگران را روانه میدان‌های جنگ کند؛ تا در پای منافع بورژوازی کشور و گاه جهان، قربانی شوند؛ دروغ بزرگی است تا به نام آن، زحمتکشان را هر چه بیشتر استثمار کنند؛ به نام کارگران و زحمتکشان باشد اما به کام سرمایه‌داران و امپریالیست‌ها. برشت به فرودستان می‌آموزد که منافع طبقاتی زحمتکشان و استثمارگران در راستای مشترک نیست؛ آنچه به نفع بورژوازی است، چوبش را زحمتکشان خواهند خورد:

- و این هم رود، رودی با آب‌های پرخطر  
دو مرد بر ساحل‌اند: یکی به آب می‌زند، ولی آن دیگری دودل است.

آیا آن یکی دلیر است و این یکی ترسو؟  
آن سوی رود، همین که از خطر رستند،  
یکی می رود تا معامله‌ای را به انجام برساند؛ پیروزمندانه بر ساحل قدم می گذارد،  
در ملک متصرفی خود وارد می شود، و میوه تازه‌ای می خورد.  
اما آن دیگری، پس از آنکه خطر را پشت سر گذاشت،  
از نفس افتاده است و چیزی هم به دست نمی آورد؛  
و باز خطرهای دیگری در کمین ناتوانیش نشسته‌اند.  
آیا هر دو دلیرند؟ هر دو آیا خردمندند؟  
افسوس! هر دو با هم بر رود چیره شدند،  
ولی بر ساحل گسترده تنها یک تن پیروزمند است.  
آن که می گوید «ما»، منظورش «من و تو» نیست.  
ما بر رود چیره شده‌ایم، ولی این توئی که بر من چیره شده‌ای.

سرمایه دار خواهش کارگر را که چند ساعتی استراحت و بعد از رودخانه عبور کند، رد می کند و به سلاح متوسل می شود. سرشت سرمایه داری این است: نخست از راه فریب و خدعه و اگر نشد خشونت عریان.

- هفت تیرم را به پشتت می گذارم و شرط می بندم که دیگر از رود خواهی گذشت! من دیگر خطرات عبور از آب را نمی بینم... پای حفظ دارائیم در میان است.  
دست کارگر که مهم ترین سرمایه اوست در عبور اجباری از رودخانه شکسته است اما چه باک که سرمایه در توجیه و دغل کم نمی آورد:

- در دنیا دورتر و کینه جو تر از این جماعت باربر کسی نیست. یک دست کم تر یا بیش تر، برایش چه اهمیتی دارد؟ این لات و لوت ها دورتر از دیزی آبگوشت شان که چیزی نمی بینند... سرمایه دار بادی در غیغ، آواز سر می دهد تا تماشاگر را از جهان بینی نظام سرمایه داری آگاه کند:

برای ضعیف مرگ است و برای قوی پیروزمندی، و همین خود بهتر.  
قدرتمند را یاری و ضعیف را لگد در خور است، و همین خود بهتر.  
افتاده را بگذار تا بیفتد و مشتی هم بر سرش فرود آرد، زیرا چنین خود بهتر.  
آنکه از جنگ پیروز برآید، جایی در جشن دارد، و این خود بهتر.  
و سرمایه سالار را با شمار کشتگان کاری نیست، و همین خود بهتر.

و خدایی که همه چیز آفرید، خداوندگار و چاکر آفرید، و این خود بهتر، تا کارت به راه است مدحت می‌گویند و چون رو به ادبار نهد، به ریشت می‌خندند، و همین خود بهتر.

سرمایه‌دار که در استثمار بی‌رحمانه و اعمال خشونت و نقض ابتدائی‌ترین حقوق طبقه کارگر بی‌پروا و افسارگسیخته عمل می‌کند، لحظه‌ای اما آرامش ندارد. او هر آن در انتظار مخالفت، اعتراض و مبارزه طبقه کارگر است. او که خود توطئه‌گر است، طبقه کارگر را هر آن آماده توطئه می‌بیند. باربر را اشتباه می‌رود چون راهنما را سرمایه‌دار سرکوب کرده است، اما کارفرما تصور می‌کند که او توطئه‌ای در سر دارد و به همین خاطر بار دیگر به خشونت متوسل می‌شود و در بیابانی بی‌آب و علف، نیمی از آب او را برای خودش برمی‌دارد. اما ما همچنان با طبقه کارگر برای خودی روبرو نیستیم. او التماس می‌کند که ارباب او را نزند و نگران است که مبادا به خاطر دست‌آسیب دیده‌اش، دیگر کاری پیدا نکند. طبقه سرمایه‌دار بیشترین کوشش را می‌کند تا راهنماها را یا از طبقه کارگر دور نگهدارد، یا سرکوب کند. طبقه کارگر نباید آگاه شود و آگاهی را این قشر روشن‌فکر خلقی است که باید به میان زحمت‌کشان برسد. بدون عنصر آگاهی طبقه کارگر که ماهیتاً انقلابی است، طبقه در خود می‌ماند. طبقه در خود یعنی طبقه‌ای فاقد آگاهی طبقاتی و فاقد تشکیلات. این است که در تمام جوامع سرمایه‌داری راهنماها سرکوب می‌شوند؛ در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته به طور عمد به روش‌های نرم و زیرکانه و در کشورهای پیرامونی به طور عمد به خشونت عریان و شمشیر بران، بی‌آنکه هیچ کدام سلاح دیگری را کاملاً از ابزار سرکوب خود کنار گذاشته باشند.

داستان به نقطه اوج خود نزدیک می‌شود. قمقمه آب باربر تمام شده است. اما بازرگان هنوز آب دارد. بازرگان پنهان از دید باربر آب را می‌نوشد:

- قمقمه‌ات خالی است. مال من هم ایضاً. (بازرگان پنهانی از قمقمه خود می‌نوشد)  
خودمان را از او بدزدیم. اگر ببیند که من هنوز آب برای خوردن دارم، یک جو عقل هم که در سر داشته باشد، می‌باید در صدد کشتنم برآید. اگر به من نزدیک شود، شلیک می‌کنم. (هفت تیرش را بیرون می‌آورد و روی زانویش می‌گذارد).

اما باربر در دنیای ترس‌های خود از سرمایه‌دار و دادگاه‌های سرمایه‌داری بسر می‌برد:  
- می‌باید آن قمقمه‌ای را که راهنما در ایستگاه به من داد، به او بدهم. اگر ببیند و ببیند که من یک قمقمه پر آب دارم و او در شرف مرگ است، مرا تسلیم دادگاه خواهند کرد.  
بنابراین قمقمه را برمی‌دارد و به سوی بازرگان می‌رود. بازرگان ناگهان باربر را بالای

سر خود می بیند اما نمی داند که آیا باربر دیده است که او پنهانی آب نوشیده است یا نه. باربر متوجه آب نوشیدن او نشده است، بنابراین قمقمه اش را به سوی او دراز می کند. بازرگان توطئه گر، تصور می کند که باربر سنگی در دست دارد و می خواهد به او حمله کند:

- این سنگ را بیاندازش پایین. (باربر نمی فهمد و همچنان قمقمه را به سوی او دراز می کند. بازرگان با شلیک یک تیر او را از پا در می آورد.) آخر، کارش به اینجا کشید. بگیر حیوان پلید. این هم آنچه مستحقش بودی.

آخرین پرده نمایش، دادگاهی است که برای رسیدگی به قتل باربر تشکیل شده است. در دادگاه راهنما و همسر باربر حضور دارند. اما برشت بار دیگر برای آنکه تماشاگر را به اندیشیدن تشویق کند، به کمک همسران، پیشاپیش شیوه کار دادگاه های سرمایه داری را افشا می کند:

چون بی گناهی به خاک افتاد، قاضی ها بر نعلش او گرد می آیند و محکومش می کنند.  
بر گور مردی که به ستم کشته شد، هنوز می باید که حق او را نیز بکشند.

آخرین پرده نمایش، دادگاهی است که برای رسیدگی به قتل باربر تشکیل شده است. در دادگاه راهنما و همسر باربر حضور دارند. اما برشت بار دیگر برای آنکه تماشاگر را به اندیشیدن تشویق کند، به کمک همسران، پیشاپیش شیوه کار دادگاه های سرمایه داری را افشا می کند.

قاضی دادگاه همچون پاسدار قانونی نظام سرمایه داری و وکیل مدافع سرمایه دار وارد عمل می شود. زن باربر ادعای خسارت می کند، چراکه بازرگان نان آور او و پسرش را کشته است. راهنما قمقمه آبی را که خودش در اختیار باربر قرار داده بود، به دادگاه نشان می دهد تا ثابت کند که باربر

قصده کشتن سرمایه دار را نداشته است. بازرگان هم می خواهد نشان بدهد که او هیچ رفتار بدی با باربر نداشته است. همه چیز برای محکومیت بازرگان آماده است. اما در این لحظه قاضی به کمک سرمایه دار می شتابد و راه را به او نشان می دهد.

- خودتان را معصوم تراز آنچه هستید نشان ندهید. با این تمهیدات نیست که خواهید توانست از مخصه نجات بیابید. اگر واقعاً با باربرتان این قدر به لطف رفتار کرده اید، کینه اش را نسبت به شما چگونه می باید توجیه کرد؟ کوشش تان، برعکس، باید این باشد که این کینه را قابل قبول جلوه دهید. به این ترتیب به نظر درست خواهد آمد که در حال دفاع مشروع بوده اید. انسان باید همیشه به آنچه می گوید فکر کرده باشد.

بازرگان به سرعت مشاوره قاضی را دریافت می کند:

- باید اعترافی بکنم. یک بار من او را زدم.

و در برابر اصرار زیرکانه قاضی که یک بار کتک زد، دلیل کینه باربر نمی‌شود:  
- وقتی هم که از عبور از رودخانه سر باز زد، من هفت تیرم را به پشتش فشار دادم.  
گذشته از آن، ضمن عبور از رودخانه یک دستش شکست. اینجا هم باز تقصیر از من بود...  
من باز یک اعتراف دیگر باید بکنم. وقتی که ما راهمان را گم کردیم، من یک قمقمه آب را با  
او تقسیم کردم، ولی قمقمه دوم را می‌خواستم خودم به تنهایی بخورم.  
قاضی حالا دیگر شواهد کافی را به دست آورده است که بتواند باربر را محکوم و  
سرمایه‌دار را تبرئه کند.

- پس بنابراین بعد از اخراج راهنما، شما همه گونه بهانه به باربر داده‌اید که به شما کینه  
بورزد. باربر مردی است که در مقابل مزد ناچیزی به همه گونه مخاطرات کشانده می‌شود؛  
مردی که از لحاظ جسمانی ناقص شده است و هر لحظه در خطر مرگ است... آن هم برای که؟  
برای چه؟ برای خاطر کسی که در واقع مزدی به او نمی‌دهد. در این صورت چطور می‌تواند به  
او کینه نداشته باشد؟

قاضی که وظیفه‌ای جز دفاع از سرمایه‌دار برای خود نمی‌شناسد، شهادت راهنما،  
مسافرخانه‌چی و زن باربر را، مبنی بر این که باربر کینه‌ای از سرمایه‌دار به دل نداشت، همیشه  
از او فرمانبرداری داشت و تنها نگران دستمزد و بیکاریش بود را سالوسانه نفی و با شیوه‌های  
حقوقی رد می‌کند.

همه چیز برای حکم نهایی آماده شده است: درست است که باربر سنگی در دست نداشته  
و می‌خواسته قمقمه‌ای را به سرمایه‌دار بدهد اما سرمایه‌دار از کجا باید بداند. کینه باربر به  
سرمایه‌دار امری بدیهی است. یعنی قاعده است. اما محبت باربر به سرمایه‌دار استثناست.  
سرمایه‌دار نمی‌توانسته است به استثنا اعتماد کند. او به قاعده عمل کرده است. پس گرچه  
سرمایه‌دار باربر را کشته است، اما این واقعیت سرمایه‌دار را در معرض اتهام قرار نمی‌دهد  
زیرا «اینکه او واقعاً در معرض تهدید بوده است یا این که خود را مورد تهدید تصور کرده،  
اهمیتی نمی‌تواند داشته باشد. در موقعیتی که بازرگان داشت می‌بایست خود را مورد تهدید  
تصور کند.»

- به حق اذعان دارید که باربر می‌بایست به بازرگان کینه داشته باشد. بنابراین با کشتن  
باربر بازرگان بی‌گناهی را کشته است. درست. از طرفی روشن است که بازرگان نمی‌دانسته  
که باربر نیت سوئی ندارد. بله بله، این چیزی است که گاه‌گاه برای پلیس اتفاق می‌افتد. دیده  
می‌شود که پاسبان‌ها روی جمعیت تظاهرکننده، یک مشت مردم کاملاً آرامش طلب شلیک

می‌کنند... برای چه شلیک می‌کنند؟ مطلب ساده است، از این جهت که نمی‌توانند درک کنند که چگونه این مردم تا کنون آنها را از اسب‌هاشان به زیر نکشیده و تکه تکه نکرده‌اند. اگر آنها تیراندازی می‌کنند، به این علت است که می‌ترسند. همین و بس. و این هم که می‌ترسند دلیل بر عقل آنهاست. پس بنابراین بازگان نمی‌توانسته بدانند که این باربریک حالت استثنایی است. او باید از قاعده پیروی می‌کرد نه از استثنا. این باربرچه دلیلی می‌توانست داشته باشد تا به جلاد ستمگر خودش آب بدهد؟

قاعده عدل قصاص است. دیوانه آن کسی که امید به استثنا بدو زد.  
و سرانجام قاضی حکم دادگاه سرمایه‌داری را اعلام می‌کند:  
- بنابراین متهم تبرئه می‌شود و دادخواست زن مقتول مردود است.  
برتولت برشت، در پایان نمایش، از زبان راهنما، نظام سرمایه‌داری، قوانین، دادگاه‌ها و ارزش‌های اخلاقی آن را افشا و محکوم می‌کند:

در نظام و آئینی که شما پرداخته‌اید، نیکی استثناست.  
هان، در پی مردمی مباش، این خصلت برایت گران تمام خواهد شد.  
وای به حال کسی که چهره مهربان دارد!  
از این کارش بازدارید: می‌خواهد به هم‌نوع خود کمک کند.  
در پای تو از تشنگی می‌میرند، چشم‌هایت را ببند؛  
در کنار تو می‌نالند، در گوش‌هایت پنبه کن؛  
از تو کمک می‌خواهند، قدم برمدار...  
وای به حال کسی که عنان به دست دل بسپارد:  
به یک آدمی آب می‌دهد، ولی گرگی است که می‌آشامد...

صحنه زمانی در تاریکی فرو می‌رود که آموزه‌های برشت، به زبان همسرایان در سالن می‌پیچند و همراه تماشاگران قدم در خیابان‌ها می‌گذارند:

بدین سان گزارش یک سفر پایان می‌یابد. شما خود دیده‌اید و شنیده‌اید.  
آنچه دیدید یک حادثه معمولی بود، از آن گونه که هر روز اتفاق می‌افتد.  
با این همه از شما خواهش داریم، در پس کارهای عادی آنچه را که ناهنجار است بیابید،  
در پس امور هر روزه آنچه را که ناموجه است کشف کنید.  
در لفاف رسم و قاعده اجحاف را بجویید.  
و هر جا که اجحافی در نظر آوردید، درمان آن را بیابید.



## شبهای شاعران و نویسندگان در انستیتو گوته

به مناسبت ۴۵مین سالگرد این رویداد

کم نظیر در تاریخ معاصر میهن ما

خسرو باقری

تقدیم به یادمانای سید کاظم حسینی

که مرا با خود به ده شب گوته برد.

شبهای شاعران و نویسندگان ایران که به «ده شب گوته» شهرت دارد، بین ۱۸ تا ۲۷ مهرماه ۱۳۵۶ از سوی کانون نویسندگان ایران برگزار شد. در آن ده شب که در تاریخ معاصر ایران کم نظیر است، ۵۷ نویسنده و شاعر با هدف اعتراض به سانسور و اختناق سیاسی سخن گفتند، شعر خواندند و خواستار آزادی بیان در ایران شدند.

کانون نویسندگان ایران در اسفند ماه ۱۳۴۶، به عنوان تشکل صنفی نویسندگان و شاعران ایران تشکیل شد. هدف‌های کانون دفاع از آزادی بیان و منافع صنفی اهل قلم بود که در منشور کانون با عنوان «در باره یک ضرورت» در اول اردیبهشت ۱۳۴۷ تصویب شد. فعالیت‌های کانون در دور اول عبارت بودند از: اقدام برای اصلاح لایحه حمایت از حقوق مولف و مصنف، حمایت از نویسندگان زندانی، برگزاری مراسم یادبود صمد بهرنگی، تحریم کنگره حکومتی «نویسندگان، شعرا و مترجمین ایران»، برگزاری جلسه‌های سخنرانی، و برگزاری یادبود نهمین سال درگذشت نیما یوشیج. اما در نتیجه فشار فزاینده ساواک و بازداشت و زندانی شدن محمود اعتمادزاده (م.ا. به‌آذین) از دبیران و محمدعلی سپانلو و ناصر رحمانی نژاد، از اعضا، و تهدید و ارباب‌گریز دیگری از اعضا، دوره اول فعالیت کانون در خرداد ۱۳۴۹ متوقف شد. در بهمن ماه ۱۳۵۵، باقر پرهام، اسلام کاظمیه، منوچهر هزارخانی، شمس‌آل احمد و علی اصغر حاج سید جوادی تلاش برای تجدید فعالیت کانون نویسندگان ایران را آغاز کردند.

آنان در نامه‌ای که ۴۰ نویسنده و شاعر هم آن را امضا کردند، خطاب به امیرعباس هویدا، نخست‌وزیر، نوشتند که: «در نتیجه محدود بودن شرایط تفکر خلاق و آزادانه... ضوابط شدید سانسور... محدودیت‌های شدید که در جهت مطالعه کتاب برای مردم اهل مطالعه به خصوص جوانان و دانشجویان به وجود آمده است، فرهنگ و خلاقیت فکری و هنری در جامعه ما دچار توقف و رکود شده و حتی به جرات می‌توان گفت که نشانه‌های نگران‌کننده‌ای از انحطاط فرهنگی نیز پیداست... اگر بنا باشد که ما به عنوان ملتی آزاد و سربلند و متکی به کار و فرهنگ خویش در جهان بمانیم... و میراث ملی و فرهنگی گذشته خویش را که در جهان درخششی کم نظیر دارد، پاسداری کنیم، ناچاریم که قدم پیش نهمیم و محدودیت‌های موجود را برداریم و با کار فکری و خلاق خود با تمام گروه‌های اجتماعی کشور ارتباطی سالم و اصیل برقرار کنیم» در این نامه امضاکنندگان، ضمن اعتراض به تعلیق و تعطیل مواد قانون اساسی مربوط به آزادی‌های سیاسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر خواستار اجرای بندهای زیر شدند: (۱) به رسمیت شناختن کانون نویسندگان ایران (۲) برطرف شدن موانع موجود در راه تاسیس محل یا باشگاهی برای اجتماع اعضا در تهران و شهرستان‌ها (۳) تسهیلات قانونی برای انتشار نشریه کانون و توزیع بلامانع آن در سراسر کشور. از امضاکنندگان نامه باید از سیمین دانشور، م. ا. به‌آذین، فریدون آدمیت، سیاوش کسرابی، فریدون تنکابنی و رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای نام برد. این نامه سرگشاده در ۲۳ خرداد ۱۳۵۶ با پست سفارشی برای نخست‌وزیر و رونوشت آن برای روزنامه‌های رسمی کشور و رادیو و تلویزیون ایران ارسال شد. البته هیچ کدام از این رسانه‌ها، نامه را چاپ نکردند. در داخل کشور، فقط روزنامه مخفی نوید وابسته به حزب توده ایران و در خارج از کشور، نشریاتی چون ایران آزاد، پیام دانشجو، آرمان و... آن را منتشر کردند.

با آنکه نخست‌وزیر و دیگر مقام‌های دولتی به این نامه پاسخ ندادند، اما ساواک هم امضاکنندگان را مورد پیگرد قرار نداد. بنابراین امضاکنندگان به این نتیجه رسیدند که می‌توانند فعالیت کانون را از سر بگیرند. در سوم تیر ۱۳۵۶، امضاکنندگان گرد هم آمدند و هیئت دبیران موقت کانون را انتخاب کردند: اسلام کاظمیه، م. ا. به‌آذین، منوچهر هزارخانی، رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای و باقر پرهام. دو نفر نیز به عنوان اعضای علی‌البدل انتخاب شدند: سیاوش کسرابی و فریدون تنکابنی.

ابتکار برگزاری شب‌های نویسندگان و شاعران ایران، از آن هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران بود، گرچه این ابتکار به دنبال پیشنهاد جلال سرفراز شکل گرفت. چون دولت ایران



کانون را به رسمیت نمی‌شناخت، کانون هم نمی‌توانست مجوز برگزاری شب‌های نویسندگان و شاعران ایران را کسب کند. توجه به انستیتو گوته به عنوان انجمن فرهنگی ایران و آلمان از همین محدودیت سرچشمه گرفت. نکته این بود که از سال ۱۳۵۳ به بعد، انستیتو گوته، پاییز هر سال، شب شعر برگزار می‌کرد. تا سال ۱۳۵۶، شاعرانی چون احمد شاملو، اسماعیل خویی، نصرت رحمانی و کیومرث منشی‌زاده در شب‌های شعر آن انستیتو شرکت کرده بودند. سرفراز به دیدار دکتر هاینس بکر، رایزن فرهنگی سفارت آلمان در ایران و رئیس انستیتو گوته رفت و پیشنهاد کرد که امسال، به جای دعوت از یکی دو شاعر، گوته عده بیشتری از شاعران را دعوت کند. در پی استقبال بکر، موضوع در هیئت دبیران کانون و جلسه عمومی کانون مطرح شد. کانون به شرط بی‌قید و شرط بودن، با برگزاری این نشست‌ها موافقت کرد. استدلال هیئت دبیران کانون در پذیرش این شب‌ها این بود که «گرچه این پیشنهاد نشانه آن است که آمریکا در سیاست حمایت از حقوق بشر خود در ایران دستیار آلمانی‌اش را به میدان فرستاده و می‌خواهد از کانون، اهرم فشار دیگری بسازد، اما کانون هم با بهره‌گیری از این فرصت می‌تواند مسائل آزادی اندیشه و بیان و مبارزه با سانسور و دیگر مظاهر استبداد را در ابعاد گسترده‌تری به میان بکشد و خود در جنبش مردم ایران به صورت نیرویی درآید.»

سرانجام هیئت دبیران کانون، برگزاری شب‌های نویسندگان و شاعران را تصویب کرد و اعضای آن به دیدار بکر رفتند تا چگونگی برگزاری نشست‌ها را برنامه‌ریزی کنند. در این ملاقات تصویب شد که «برنامه کار را هیئت دبیران کانون تنظیم کند، به این شکل که هر شب یک یا دو نفر سخنرانی کنند و چند شاعر شعر بخوانند؛ در آگهی‌ها تنها نام انستیتو گوته ذکر شود اما نویسنده یا شاعری که در هر شب اثری از خود را می‌خواند، ضمن معرفی خویش، وابستگی‌اش را به کانون اعلام کند. در کتابی که بعداً در گزارش این شب‌ها به چاپ می‌رسد، همکاری کانون و انستیتو گوته باید به صراحت گفته شود اما هرگونه درآمد این شب‌ها به کانون تعلق خواهد گرفت.»

دکتر بکر محدودیت‌های سیاسی کانون در آن شب‌ها را برشمرد و از هیئت دبیران خواست که از سیاسی کردن برنامه‌ها خودداری و از هرگونه برنامه‌ای که از آن بوی مخالفت با شاه به مشام برسد، پرهیز کند. او محدودیت‌ها را تا آنجا پیش برد که از دبیران کانون خواست «حتی از کاربرد واژه سانسور پرهیز شود.» این در حالی بود که از شهریور ۱۳۵۶ در روزنامه‌های سراسری کشور مانند **اطلاعات و کیهان**، هر چند محدود، از وضعیت نابسامان سانسور کتاب در ایران انتقاد می‌شد. دبیران کانون با این استدلال که «این شب‌ها تنها گام نخست است و

باید جای پای خود را محکم کنیم»، محدودیت‌های بکر را پذیرفتند و برای آنکه سخنرانان و شاعران، این محدودیت‌ها را رعایت کنند، «تصمیم گرفته شد که هیئت دبیران بر نوشته‌ها و سخنرانی‌ها نظارت داشته باشد.»

### تدارک شب‌ها

هیئت دبیران کانون و دکتر بکر موافقت کردند که «شب‌های نویسندگان و شاعران ایران»، به مدت ده شب از ۱۸ تا ۲۷ مهرماه ۱۳۵۶ در انستیتو گوته برگزار شود. انستیتو گوته مکان و امکانات و تجهیزات فنی لازم را در اختیار کانون قرار می‌داد و انتخاب و دعوت از نویسندگان و شاعران، برنامه‌ریزی سخنرانی‌ها و شعرخوانی‌ها، تبلیغات و... با کانون نویسندگان بود. برنامه‌ای را که هیئت دبیران کانون تنظیم کرد از دو بخش تشکیل می‌شد: سخنرانی و شعرخوانی که برنامه اصلی بود و جلسه‌های «بحث و انتقاد»، نمایشگاه‌های نقاشی، عکس و کتاب به عنوان برنامه جنبی. در هفته اول مهرماه، اقدامات اجرایی برای برگزاری شب‌ها آغاز شد. هیئت دبیران کانون مسئولیت تدارکات و کارهای اجرایی را به کاظمیه سپرد و از چند تن از شاعران و نویسندگان خواست که به تهیه مقدمات برگزاری شب‌ها مثل تهیه پوستر و انجام تبلیغات و سایر کارهای اجرایی بپردازند.

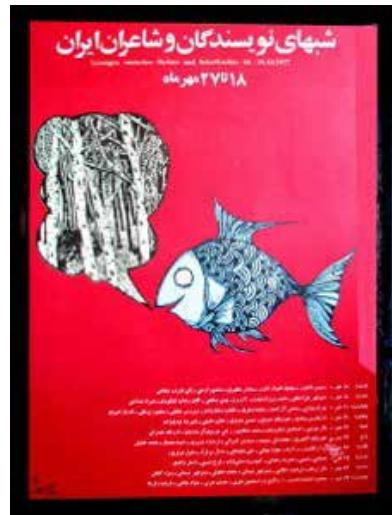
اولین کاری که باید انجام می‌شد انتخاب و دعوت از نویسندگان و شاعران برای سخنرانی و شعرخوانی بود. درباره ملاک و معیار برگزیدن نویسندگان و شاعران، باقر پرهام می‌گوید: «در هیئت دبیران گفتیم سعی کنیم همه اهل قلم را جمع کنیم... سپید و سیاه هم نکنیم و نگوئیم این مذهبی است و آن غیرمذهبی است. هر که خواست می‌تواند بیاید و صحبت کند.» اسامی اعلام شده سخنرانان و شاعران شب‌ها، اگرچه در ظاهر تکمیل و نوبت‌ها تعیین شده بود، اما در طول شب‌ها، داریوش آشوری، به سخنران‌ها و محمدعلی بهمنی، حسن ندیمی و جعفر کوش‌آبادی به شاعران پیوستند. در شب هفتم محمد قاضی آمد و چون گلویش را عمل کرده بودند، دخترش مریم، پیام او را برای جمعیت خواند که با استقبال مواجه شد. قرار بود هما ناطق هم به سخنرانان بپیوندد، اما منصرف شد.

در پیوند با سخنرانی‌ها و شعرخوانی‌ها که هر شب از ساعت ۲۰ آغاز می‌شد و به طور متوسط بیش از دو و گاه سه ساعت ادامه داشت، کانون «جلسه‌های بحث و انتقاد» را در نظر گرفته بود. در این نشست‌ها که از ساعت ۱۴ تا ۱۶ در تالار سخنرانی انستیتو برگزار می‌شد، نویسندگان و شاعران شب پیش، به پرسش‌های حاضران پاسخ می‌دادند. در این جلسه‌های

بحث و انتقاد معمولاً ۱۵۰ نفر حضور می‌یافتند. از دیگر برنامه‌های جنبی شب‌های نویسندگان و شاعران ایران، می‌توان از نمایشگاه عکس‌ها و کتاب‌های نیمایوشیچ، جلال آل احمد، فروغ فرخزاد و صمد بهرنگی در تالار نمایشگاه انستیتو گوته نام برد. دو نمایشگاه نقاشی، یکی نمایشگاه نقاشی هانیبال الخاص و دیگری نمایشگاه نقاشی فرح نوتاش نیز از ساعت ۱۷ تا ۱۹:۳۰ در طبقه دوم ساختمان انستیتو گوته برگزار شد.

هم‌زمان، فعالیت‌های تبلیغی هم شکل گرفت. در آن سال‌ها، اطلاع‌رسانی درباره شب‌های شعر و سخنرانی‌های نویسندگان و هنرمندانی که مخالف یا معترض حکومت شناخته می‌شدند محدود به تبلیغ شفاهی و چاپ و توزیع پوستر، بروشور و تراکت و در موارد استثنایی انتشار خبری در یکی دو روزنامه بود. رادیو و تلویزیون هم به کل سکوت را پی می‌گرفت.

تهیه پوستر، با این که نام کانون در آن برده نمی‌شد، با مشکل مواجه شد. سرفراز که یکی از وظایف متعدّدش، تهیه پوستر و کارهای تبلیغاتی بود، به چند گرافیست مراجعه کرد ولی آنها «از ترس ساواک و گرفتاری‌های دیگرش» نپذیرفتند. سرانجام بزرگ خضرای که در قسمت هنری روزنامه اطلاعات کار می‌کرد، با اشتیاق پذیرفت و پوستر را طراحی کرد: «بی درنگ دست به کار شدم اما این ماهی کوچولو رهایم نمی‌کرد. مثل اینکه می‌گفت مظلوم‌تر از من دیده‌ای؟ من سمبل مظلومیت تمام این مردم و شاعر و نویسنده



دردکشیده جامعه هستم. بگذار من باشم که فریاد مبارزه با سانسور و اختناق را سر دهم. آخرش هم همینطور شد و طرح پوستر شد این ماهی کوچک که دارد دامونی از جنگل را، که سمبل مبارزه و جنگیدن است، فریاد می‌زند. همه پسندیدند و مانده بود رنگ آن. تا اینکه شبی در رستورانی که خیلی از شعرا و نویسندگان دور هم بودیم وقتی صحبت پوستر پیش آمد، من گفتم زمینه پوستر سرخ است ولی... که غلامحسین ساعدی دستش را روی میز زد و گفت رنگ ماهی را سفید بگذار. معصوم و پاک. و چنین شد که درنگ نکردم و کار پوستر را در یک هفته یکسره کردم. زمینه سرخ، ملتهب و انقلابی و ماهی کوچک سفیدی که دارد جنگل را فریاد می‌کند؛ جنگیدن و مبارزه.»

پس از چاپ پوستر نوبت به توزیع و نصب آن رسید. در آن سال‌ها مخاطبان کانون عمدتاً دانشجویان، دانش‌آموزان و فرهنگیان بودند. از این رو، دانشگاه‌ها، مدرسه‌های عالی و مکان‌های فرهنگی محل‌های اصلی توزیع و نصب پوستر و دیگر تبلیغات کانون بود. در توزیع و نصب پوستر شب‌ها هم سرفراز بسیار تلاش می‌کرد. **جواد طالعی** می‌نویسد: «یادم هست که پوسترهای شب‌ها را جلال می‌آورد توی ماشین ژیان من می‌ریختیم و به دانشکده‌ها و مدرسه‌های عالی می‌بردیم؛ روی تابلوهای اعلانات می‌چسباندیم و در می‌رفتیم.» علاوه بر این، چند محفل فرهنگی-سیاسی و گروهی از دانشجویان سیاسی مانند **فرزاد جهاد**، **غلامرضا خاضعی**، **هومن آذرکلاه** و... هم در پخش و نصب پوسترها و تراکت‌های شب‌ها به سرفراز کمک می‌کردند و آنها «ظرف دو روز آن پوسترها را به همه جا رساندند، از سالن تاریک تالار مولوی تا قله‌های روشن توچال.»

با توجه به عملکرد ساواک، نصب پوستر در کتابفروشی‌ها دشوارتر بود. بسیاری می‌ترسیدند و گروهی هم با جان و دل آن را نصب می‌کردند. پوستر را به شهرهای مختلف هم برده بودند و گویا چون تعداد کافی به دستشان نرسیده بود، از روی آن کپی گرفته بودند. در همین حال، اعضا و هواداران کانون که در روزنامه‌ها کار می‌کردند دست به کار شدند و روز دوشنبه ۱۲ مهر ۱۳۵۶ **کیهان**، **اطلاعات**، **آیندگان** و **رستاخیز** با چاپ پوستر شب‌ها در ابعاد کوچک، در گزارش‌های مشروح و همدلانه‌ای برنامه‌های اصلی و جنبی را توضیح دادند و چون نمی‌توانستند نام کانون را ببرند، غیرمستقیم برای کانون و اعضایش تبلیغ کردند. مثلاً **اطلاعات** نوشت: «این شب‌ها از سوی نویسندگان و شاعران ارزشمند ایران برگزار می‌شود.» با انتشار بازتاب گسترده خبر برگزاری شب‌های نویسندگان و شاعران، هیئت دبیران کانون دریافت که سالن سخنرانی گوتته با گنجایش ۲۰۰ نفر برای برگزاری نشست‌ها کافی نیست. مسئولان گوتته باغ وسیع باشگاه ایران و آلمان (خیابان پهلوی سابق روبه روی هتل هیلتون) را در اختیار کانون گذاشتند. اما باغ باشگاه باید برای نشست‌های وسیع آماده می‌شد. **محمد خلیلی** می‌نویسد: «به باغ رفتیم و همه جای محوطه را از نظر گذراندیم و جایگاه سخنرانی‌ها و شعرخوانی‌ها را مشخص کردیم. محل نصب بلندگوها در هر جای باغ تعیین شد. روز بعد سراغ کاظمیه رفتیم و ۳۰ هزار تومان تنخواه را که کانون در اختیارش گذاشته بود، گرفتیم و خریدها را کردیم. لوازم صوتی و بلندگو تهیه شد. سیم‌کش و برق‌کار و نجار آوردیم و بلندگوها را روی شاخه‌های پایین دست چنارها و حتی روی دیوار سمت خیابان نصب کردیم. روز ۱۷ مهر، روزنامه‌ها نوشتند: «صبح امروز مسئولان برگزاری

شب‌های نویسندگان و شاعران ایران اعلام کردند که محل برگزاری این برنامه تغییر کرده است. «روزنامه‌ها در ۱۸ مهر هم این خبر را چاپ کردند.

یکی از کاستی‌های مهم این شب‌ها، بی‌توجهی به عکس‌برداری و فیلم‌برداری منظم و مرتب از این رویداد تاریخی است. البته تلویزیون ایران برای فیلمبرداری از این شب‌ها اقدام کرد اما کانون با این استدلال که «رسانه‌های دولتی، نویسندگان و شاعران را همیشه سانسور کرده‌اند و حالا که قافیه را باخته‌اند به سراغ ما آمده‌اند تا برنامه‌های ده شب را از تریبون‌های جیره‌خوارشان پخش کنند» از این اقدام جلوگیری کرد. با این حال، از برخی سخنرانی‌ها و شعرخوانی‌ها یا دست کم دقیقی از آن شب‌ها، فیلم‌برداری و عکاسی شده است، چون تنکابنی در یکی از شب‌ها از جمعیت خواست «به دوستان عکاس و فیلم‌بردار ما که اینجا هستند اعتراض نکنید و بگذارید کارشان را بکنند». آرزوی کنیم روزی این عکس‌ها و فیلم‌ها در اختیار تاریخ قرار گیرند.

سرپرستی و مسئولیت عمومی شب‌ها بر عهده کاظمیه بود و باقر پرهام مسئولیت ارتباط با دکتر بکر و دیگران را بر عهده داشت. انتظامات داخل باشگاه بر عهده کانون و مسئولیت آن با کاظمیه و سرفراز بود. وظیفه آنها این بود که از آشوب و جنجال در میان جمعیت، شعارهای تند و خارج از برنامه و به‌ویژه پخش اعلامیه و نشریات گروه‌های سیاسی جلوگیری کنند. با این وجود، در آن شب‌ها، هزاران نسخه کتاب و نشریه ممنوعه پخش و دست به دست شد. برای اداره جلسه هر شب، یک نفر رئیس جلسه، از سوی هیئت دبیران کانون تعیین می‌شد. کاظمیه، پرهام، تنکابنی، گلشیری و سرفراز، از زمره مجری‌های ده شب بودند.

### ده شب

در ساعت ۲۰ شب ۱۸ مهر ۱۳۵۶، با خوش آمدگویی کاظمیه، شب‌های نویسندگان و شاعران ایران آغاز شد. استقبال مردم دور از انتظار بود. به نوشته اطلاعات، در شب اول، جمعیت در حدود ۲۰۰۰ نفر و به برآورد به آذین بیش از پنج هزار نفر بود. در شب‌های بعد جمعیت بیش‌تر و بیش‌تر شد به طوری که در شب سوم، نیم ساعت مانده به آغاز برنامه، باغ پر شده بود. مردم بیرون باغ جمع شده بودند و با مشت به در می‌کوبیدند تا وارد باغ شوند. از شب سوم به بعد نه تنها محوطه وسیع باغ باشگاه ایران و آلمان پر شد، بلکه گروه بسیاری پشت در ماندند و خیابان پهلوی راه‌بندان شد. در برآورد جمعیت، ساعدی از حدود ۱۲ تا ۲۰ هزار، خلیلی از حدود ۲۰ تا ۲۵ هزار، نشریه نوید از جمعیتی در حدود ۱۰ هزار نفر، نشریه حقیقت از ۷ تا ۱۰ هزار نفر و ساواک از ۸ هزار نفر سخن گفته‌اند.

این استقبال بی سابقه، معنای سیاسی مشخصی داشت که نمی توانست از چشم ساواک و مسئولان حکومت شاه دور بماند. آنها می دانستند که در حکومت های دیکتاتوری از آنجایی که احزاب و تشکل های سیاسی مستقل نمی توانند علنی و آزادانه فعالیت کنند، هنر و ادبیات به ناگزیر سیاسی می شود و در خدمت مبارزه با دیکتاتوری قرار می گیرد. به گفته داریوش همایون، وزیر اطلاعات دولت آموزگار، از همان نخستین شب، ساواک به دست و پا افتاد، زیرا ممکن بود که این شب ها: (۱) به محلی برای تبلیغ و ترویج گروه های سیاسی مخفی تبدیل

شود. (۲) برخی از نویسندگان شناخته شده به مخالفت با حکومت شاه، با جوانان و دانشجویان پیوند گسترده و عمیق تری برقرار کنند. (۳) این شب ها، به شب های تظاهرات سیاسی بدل شود. با شروع شب ها، ماموران ساواک به طور ناشناس در باشگاه ایران و آلمان و روز بعد در جلسه های بحث و انتقاد در انستیتو گوته حاضر می شدند، سخنرانی ها و شعرخوانی ها را ضبط می کردند و وقایع را گزارش می دادند. نیروهای مسلح پلیس و کامیون های نظامی هم در اطراف باشگاه ایران و آلمان مستقر بودند. دکتر بکر در این باره می گوید: «ورودی باشگاه یک در آهنی دولته خیلی بزرگ، حدوداً ده متری داشت. طرف راست، نیروهای زرهی مستقر شده و رو به باغ صف کشیده بودند. سمت چپ هم همین طور. همه جا در محاصره پلیس و نیروهای نظامی بود

در ساعت ۲۰ شب ۱۸ مهر ۱۳۵۶، استقبال مردم دور از انتظار بود. به نوشته اطلاعات، در شب اول، جمعیت در حدود ۲۰۰۰ نفر و به برآورد به آذین بیش از پنج هزار نفر بود. در شب های بعد جمعیت بیشتر و بیشتر شد به طوری که در شب سوم، نیم ساعت مانده به آغاز برنامه، باغ پر شده بود. مردم بیرون باغ جمع شده بودند و با مشت به در می کوبیدند تا وارد باغ شوند. از شب سوم به بعد نه تنها محوطه وسیع باغ باشگاه ایران و آلمان پر شد، ... نشریه حقیقت از ۷ تا ۱۰ هزار نفر و ساواک از ۸ هزار نفر سخن گفته اند.

و من وحشت زده بودم.»

از طرف دیگر، دبیران و اعضای کانون نیز نگران بودند که مبادا حادثه ای (واقعی یا ساختگی) روی دهد و به مداخله ساواک و پلیس بیانجامد که نتیجه آن تعطیلی شب ها و احتمالاً ممانعت از ادامه فعالیت کانون باشد. به این منظور وقتی در شب سوم اعلامیه هایی توزیع شد، کاظمیه این اطلاعیه را از طرف هیئت دبیران کانون خطاب به جمعیت قرائت کرد: «کانون نویسندگان ایران بارها اعلام کرده و می کند که طرفدار یک حرکت صحیح و متین

اجتماعی در راه به دست آوردن و نگهداری آزادی‌هایی است که در قانون اساسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر در زمینه آزادی بیان اعلام شده است.» پس از قرائت اطلاعیه، کاظمیه به این صورت از جمعیت نظرخواهی کرد: «بدون هیچ صدایی، کسانی که با متانت این حرکت موافقت، فقط دست‌شان را بلند کنند.» همه یا بیش‌تر حاضران دست خود را به نشانه موافقت با موضع کانون بلند کردند.

علیرغم تمهیدات هیئت دبیران کانون، چند بار بکر و دستیارانش از سخنرانی‌ها و شعرخوانی‌های اعضای کانون برآشفته شدند، به دبیران کانون اعتراض کردند و حتی کار به جایی رسید که می‌خواستند شب‌ها را تعطیل کنند. نخستین بار در شب سوم و در پی سخنرانی شمس‌آل احمد بود که دکتر بکر به دبیران کانون اعتراض کرد. آل احمد پس از اشاره‌ای به تاریخ کانون به معضل سانسور پرداخته و گفته بود که فهرستی از هزار عنوان کتاب ممنوعه وجود دارد و نام نویسندگان ممنوع‌القلم را به همراه بخشنامه محرمانه وزارت آموزش و پرورش در مورد جمع‌آوری کتاب‌های نویسندگان ممنوع‌القلم از کتابخانه مدرسه‌ها، خوانده و در آخر گفته بود: «ما به همه افرادی که هنوز تاگربیان در لجنزار بی‌قانونی‌های تنگ‌چشمانه دولت و در تلقیات و برداشت‌های فاشیستی حاکم بر جامعه فرو نرفته‌اند، می‌گوییم که آقایان! اداره کل نگارش را، اداره ممیزی را، از حفاظت و صیانت حقوق مان برکنار کنید. سایه این اداره را از سر ما کم کنید.» دومین بار دکتر بکر به سخنرانی باقر مومنی در شب پنجم اعتراض کرد. مومنی در ابتدای سخنرانی‌اش خواسته بود که «به یاد همه آن از دست‌رفته‌ها - نویسنده‌ها و شعرا و هنرمندان بسیاری که در راه آزادی کلام در نیمه راه زندگی، جان خودشان را از دست دادند- و بیشتر از همه به یاد پنج نفر از آنها یعنی نیما یوشیج، صادق هدایت، صمد بهرنگی، جلال آل احمد و علی شریعتی سکوت کنیم.» سپس مومنی سانسور و تاثیرات ویرانگر آن را بر جامعه ایران از انقلاب مشروطه به بعد مورد بررسی قرار داد و به پیامدهای زیر به عنوان عوارض سانسور اشاره کرد: فقر فرهنگی، نگهداشتن مردم در بی‌خبری و غفلت، سرکوب استعدادهای خلاق، جوان‌مرگی هنر و هنرمند، قطع پیوند ملت با فرهنگ گذشته‌اش، جلوگیری از رشد و تعالی فرهنگ ملی، قطع پیوند روشنفکر با خودش و با فرهنگ مترقی جهان و...

در حالی که جمعیت در هیجان سخنرانی مومنی بود، نوبت به شعرخوانی اسماعیل شاهرودی رسید. به جای شاهرودی که بیمار بود، کسرایی پشت تریبون قرار گرفت: «اجازه بدهید یاد کنم از اسماعیل شاهرودی، آزادی‌خواه، پیشکسوت، پیرو و دوست نیما، همراه و هم‌رمز ما در سال‌های بعد از شهریور تا کنون... به او خواهم گفت که شاهرودی کار خودش را

کرده به هنگامی که جوانانی، شاعرانی نظیر سعید سلطان پور، پلنگ رزم دیده، به جای او به میدان می آیند و موسوی گرمارودی که این هر دو شاعر از آزمون دردناک نام و ننگ سربلند در میان ما نشستند و وظیفه خودشان را به موقع انجام خواهند داد.» پس از این مقدمه پرشور، کسرای شعر بلند «تخم شراب» سروده شاهرودی را خواند و جمعیت تشویق کرد. سپس سلطان پور در میان کف زدن های پرشور، پشت تریبون قرار گرفت: سلام شکستگان سال های سیاه، تشنگان آزادی، خواهان، برادران سلام... به جرم سرودن اشعار مجموعه آوازهای بند که منتشر نشد سه سال در بازداشتگاه ها و بندها بسر بردم و چون دیگران عقوبت های نابجا و هن آور کشیدم... من، همچنان که کانون نویسندگان، به نام آزادی و بر بنیاد قانون اساسی ایران و متمم آن و اعلامیه جهانی حقوق بشر، خواستار آزادی دربندان هستیم.»

درواکنش به رویدادهای این شب، بکر در اعتراضی شدیدالحن به هیئت دبیران، خواستار پایان نشست ها شد. در همین حال جمعیت خشمگین سر به عصیان برداشته بود. سلطان پور به صحنه بازگشت و از حاضران خواست که اجازه دهند شعر خوانی ها ادامه یابد. او کسرای را با این توصیف که «شاعران امروز خود را ادامه منطقی اندیشه و عاطفه ایشان می دانند»، دعوت کرد. آمدن کسرای اقدامی مؤثر بود و پس از کف زدن ها و سوت های تشویق آمیز، آرامش برقرار شد. پس از کسرای، حسن ندیمی و محمد خلیلی هم شعر خواندند. خلیلی پس از خواندن شعر آهنگر از نیما یوشیج، خطاب به جمعیت گفت: «من دلم می خواست که، یعنی همه ما دلمان می خواست که زیر سایه هتل هیلتون شعر نخوانیم.» که جمعیت یکپارچه و طولانی کف زدند.

دکتر بکر در مذاکره با کانون، ادامه نشست ها را به قطع سخنرانی ها منوط می کرد. به آذین در ارزیابی از اقدام دکتر بکر گفته است: «اگر اشتباه نکنم، با این اعتراض شان خواسته اند عذری در برابر رژیم داشته باشند.» اما مومنی بکر را «نماینده مقامات رسمی سانسور» یعنی دولت ایران می دانست که «فشار خشنی برای محدود کردن سخنرانی ها و شعر خوانی ها» به هیئت دبیران وارد کرده است. فشار دکتر بکر در تعطیل جلسه بحث و انتقاد و در ممانعت از سخنرانی روز سه شنبه ۲۳ مهر آشکار شد، اما با ادامه مذاکرات و تحت فشار حاضران، سرانجام بکر عقب نشست و نشست ها همراه سخنرانی تداوم یافت.

## سخنرانی ها و شعر خوانی ها

در ده شب، شاعران منصور اوجی، سیاوش مطهری، تقی هنرور شجاعی، مهدی اخوان ثالث، کاظم سادات اشکوری، عمران صلاحی، محمد علی بهمنی، نعمت میرزازاده، محمد



زهری، سیروس مشفق، احمد کسیلا، فاروق امیری، طاهره صفارزاده، جعفر کوش آبادی، مفتون امینی، حسین منزوی، عظیم خلیلی، علیرضا نوری زاده، هوشنگ ابتهاج، سعید سلطان پور، اورنگ خضربی، علی موسوی گرمارودی، سیاوش کسرای، حسن ندیمی، محمد خلیلی، فریدون مشیری، علی باباچاهی، جلال سرفراز، بتول عزیزپور، جواد مجابی، محمود مشرف تهرانی، نصرت رحمانی، کیومرث منشی زاده، فرخ تمیمی، اصغر واقدی، محمد حقوقی، عبدالله کوثری، منوچهر نیستانی، بیژن کلکی، منوچهر شیبانی، اسماعیل خویی، جواد طالعی و فریدون فریاد به شعر خوانی پرداختند.

سخنرانی‌ها با سیمین دانشور که از «مسائل هنر معاصر» سخن گفت، آغاز شد: «نخستین وظیفه هنرمند امروزی طرد دلهره و گشودن راه نجاتی برای بشریت است. راه نجات در بررسی همه جانبه کلیه نهادهای اجتماعی و راه و رسم زندگی بشر فعلی و شک درباره هر روشی است که آزادی نژاد شریف انسانی را سلب می‌کند.»

در شب دوم منوچهر هزارخانی خطاب به دست اندرکاران سانسور گفت: «نه آقایان! این شما نیستید که برای ارشاد و راهنمایی آدمیت‌ها، به آذین‌ها، قاضی‌ها، دانشورها، ساعدی‌ها، رحیمی‌ها، گلشیری‌ها و ده‌ها شاعری که طی این شب‌ها برای ما شعر می‌خوانند، صلاحیت دارید... اگر هنوز فرهنگ معاصر ما تتمه آبرو و اعتباری دارد، به یمن وجود همین هنرمندانی است که شما جاهلانه خواهان راهنمایی ایشانید.»

در شب سوم پس از شمس آل احمد، بهرام بیضایی باز هم با اشاره به سانسور گفت: «من را معرفی کردند به عنوان سازنده دو فیلم و احتمالاً نویسنده یا کارگردان چند تا نمایشنامه. باید این توضیح را داد که تمام کسانی که معرفی می‌شوند، کارهای نکرده‌شان بیشتر از کارهای کرده‌شان است. یک زمانی ما قرار بود که متخصص در کار سینما بشویم یا در کار تئاتر. در حال حاضر فکر کنم متخصص یک چیزهای دیگری هستیم؛ پروژه‌های ناتمام.»

در شب چهارم غلامحسین ساعدی به «شبه هنرمند» پرداخت: «شبه هنرمند موجودی است بی فرهنگ ولی متظاهر به فرهنگ... شبه هنرمند به فرهنگ ملی وطن خود علاقه‌ای ندارد، میراث قرن‌ها را به هیچ می‌گیرد... برای شبه هنرمند موضوع و سوژه اصلا مطرح نیست، آخر حرفی برای گفتن ندارد... شبه هنرمند گرفتار ابلموفیسم کامل ذهنی است. دقیقاً هیچ امر اجتماعی برایش مطرح نیست... شبه هنرمند دلال و معامله‌گر خوبی است... هرچند که به ظاهر اکثریت با شبه هنرمندان است، ولی قدرت واقعی در هنر ماندگار برای تمام نسل هاست که به دست هنرمندان واقعی ملت پرداخته می‌شود.»

پس از سخنرانی باقر مومنی در شب پنجم، در شب ششم، گلشیری به «جوانمرگی در نثر معاصر فارسی» توجه کرد: «مقصودم از جوانمرگی، مرگ- به هر علت که باشد- قبل از چهل سالگی است و کم‌تر. چه شاعر یا نویسنده زنده باشد یا مرده؛ یعنی ممکن است نویسنده یا شاعر همچنان زنده بمانند اما دیگر از خلق و ابداع در آنها خبری نباشد... نویسندگان ایرانی از جمال زاده تا کنون کم‌تر به چنان مرحله‌ای رسیده‌اند... پس اگر نمانیم و نمانید، در جا نزنید، قطع نشویم، تداومی در مقوله فرهنگ پیدا شود، کتاب‌ها مان منتشر شود و خوانندگان مان بخوانند... باور کنید می‌شود حداقل غنی‌ترین ادبیات جهان سوم را به وجود آورد، همان‌گونه که شعر نو چنین شده است.»

در شب هفتم کاظمیه از نویسندگان و شاعرانی سخن گفت که جایشان در ده شب به دلایل گوناگون خالی بود. آنگاه نوبت به داریوش آشوری رسید تا با عنوان «شعر آزادی است» به سخن درآید: «شاعران با نغمه‌سراییی خویش، با دمیدن در نای وجود خویش، پاسداران حقیقت زیبایی، فراخوانندگان انسان از دیار غربت و محنت و ادبار و مصیبت، از سرزمین ظلمت به دیار حقیقی خویش، به دیار حقیقت خویش‌اند. و حقیقت انسان، آزادی است و شعر، زبان آزادی است و شاید عین آزادی.»

در شب هشتم محمدعلی مهمید، سخنرانی خود را با عنوان «آرمان‌گرایی در شعر فارسی»، با گفته‌ای «از حسین بن علی درباره آزادی» آغاز کرد و سپس به این مفهوم در اشعار ابوالقاسم فردوسی و سعدی شیرازی پرداخت. مصطفی رحیمی دیگر سخنران این شب، گفتار خود با عنوان «فرهنگ و دیوان» را این‌گونه به پایان برد: «مردم برای دیدن، برای شنیدن، برای بودن نیاز به روشنایی دارند... تا به امروز روشنایی از اهل فضیلت، از فرزندان قوم، از اهل قلم آمده است. اینان در سیاهی فراگیر، از برخورد اندیشه و احساس خود آتش‌زنه‌ای می‌سازند. آن آتش‌زنه که بلند و شعله‌فکن است، روغن‌سوز مردمان را می‌افروزد و آنگاه مشعل‌ها و مشعل‌ها... و هرکس که مشعل ساخت، روشنایی را هم ساخته است.»

سخنران شب نهم، باقر پرهام به بحث پیرامون «فضای حرف و فضای عمل» پرداخت: «ما هنگامی نویسنده، شاعر، محقق، دانشمند، فیلسوف، هنرمند و عالم حقیقی خواهیم داشت که اینا و وطن آزادانه جمع شوند، آزادانه عمل کنند، آزادانه بحث و مجادله کنند، به ایراد و انتقاد بپردازند... و هیچ نوع محدودیتی در انتخاب موضوع تجربه‌های خود و در نحوه عرضه آنها به مردم، جز حدودی که قانون معین کرده، نداشته باشند... تنها از این طریق است که سلطه بی‌امان دروغ از جامعه رخت خواهد بست و حقیقت و شناخت واقعی جای آن را خواهد گرفت.»

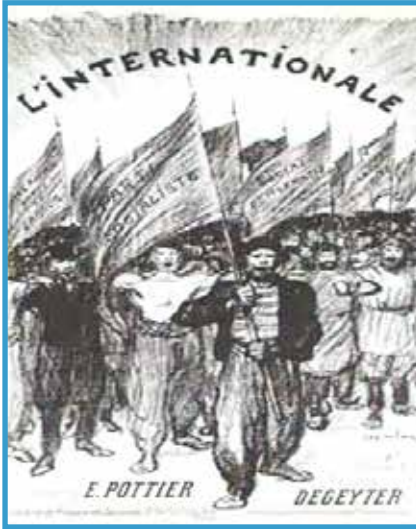
و آخرین سخنران که در شب دهم با عنوان «تو پاسدار آزادی من باش و من نگهبان آزادی تو» سخن گفت، به آذین بود: «چه بگویم که خود صد بار بهتر ندانید؟ زیرکی و تیزی و هوش موشکاف، همراه بازوان کار و اراده مردان مرد، در شماست. در شما می‌گویم، اما نه در تک تک شما، در جمع. و این جمع تا جمع است، نیرومند و پایدار است. نیرومند و پایدار در همبستگی خود، در یگانگی خود. قدرش را بدانیم... ما و شما، با ورزش چشم و بازو، می‌خواهیم به نشانه بزیم. و امروز، نشانه آزادی است و بازو، بازوی اتحاد... اما فراموش نشود. آزادی و مسئولیت با هم است، و نظم اجتماع، درون مرزبندی این دو جا دارد. برتری آدمی، افتخار بزرگ آدمی همین است که آزاد است و مسئول. نه در برابر این یا آن قدرت دو روزه، در برابر خود و در برابر اجتماع... دوستان! اتحاد ضرورت زمان است. اتحاد آسان نیست. تربیتی نمی‌خواهد با بینشی درست و اراده‌ای استوار، و در همه حال، فراتر شدن از حقرات‌هایی که در همه ماست. و باز دشوارتر، متحد ماندن است. مداومتی طلب می‌کند که بسا خسته‌کننده هم باشد. در گفتار و در بحث و احتجاج، و همچنین در کردار... زنه‌ار، زنه‌ار! از دوست، از دوست کهن یا نویافته نبریم و خود را دشمن کام نخواهیم و اکنون، در این شب که پایانش نزدیک است، به گفتارم پایان می‌دهم. سلام بر دوستان! درود بر دور و نزدیک و بندی و آزادتان!»

باری در آن ده شب، هر جا که سخنران یا شاعر از آزادی سخن گفت و آشکار یا در پرده به استبداد و حکومت دیکتاتوری تاخت، با کف زدن‌ها و تشویق‌های شورانگیز هزاران جان عصیان‌زده روبرو شد. تنها چند ماه بعد عزم نهفته در آن دست‌ها و فریادها، آزاد شد اما این بار در خیابان‌ها و کوچه‌ها، در کارخانه‌ها و کشتزارها.

#### سرچشمه:

شب‌های نویسندگان و شاعران ایران. خسروپناه، محمد حسین. نشر پیام امروز. چاپ دوم ۱۳۹۶. تهران

در آن ده شب، هر جا که سخنران یا شاعر از آزادی سخن گفت و آشکار یا در پرده به استبداد و حکومت دیکتاتوری تاخت، با کف زدن‌ها و تشویق‌های شورانگیز هزاران جان عصیان‌زده روبرو شد. تنها چند ماه بعد عزم نهفته در آن دست‌ها و فریادها، آزاد شد اما این بار در خیابان‌ها و کوچه‌ها، در کارخانه‌ها و کشتزارها.



فرخنده باد زادروز

## اوژن پوتیه

سراینده سرود همبستگی  
کارگران و زحمتکشان جهان

۱۴ اکتبر ۱۸۱۶ (۲۲ مهر ۱۱۹۵) ۲۰۶ سال از تولد اوژن پوتیه، کارگر، شاعر و سراینده سرود جاودان پرولتاریای مبارز جهان، یعنی انترناسیونال می‌گذرد. انترناسیونال، سرود همبستگی طبقه کارگر در سراسر جهان است. این سرود را پوتیه در ژوئن ۱۸۷۱/۱۸۷۰ خرداد ۱۲۵۰ سرود. رهایی از استثمار، بی‌عدالتی و استبداد حاکم بر جهان و بشارت فردای آزاد و رهایی طبقه کارگر و زحمتکشان از بندهای سرمایه، از آرمان‌های نهفته در سرود انترناسیونال است. شش ماه پس از درگذشت پوتیه، پی‌یر دوژیته، کارگر و آهنگساز، با ارگی ساده برای آن ریتم و آهنگی آفرید. آهنگساز چنان در آفرینش خود غرق شده بود که وقتی به خود آمد، خورشید از مشرق طلوع کرده بود. یک ماه پس از آفرینش موسیقی، پی‌یر دوژیته، آن را در جمع روزنامه‌فروشان اعتصابی شهر لیل فرانسه، رهبری و اجرا کرد. از ویژگی‌های سرود انترناسیونال یکی هم این است که برای اجرای آن نیازی به حضور نوازندگان و سازهای موسیقایی متعدد نیست. کارگران و زحمتکشان، می‌توانند آن را به صورت جمعی و گروهی اجرا کنند.

ولادیمیر ایلیچ لنین، رهبر انقلاب کبیر اکتبر ۱۹۱۷/۱۲۹۶، در بیست و پنجمین سال درگذشت پوتیه یادداشت کوتاهی نگاشت که خوانندگان را به مطالعه آن دعوت می‌کنیم:

«نوامبر ۱۹۱۲، بیست و پنج سال از درگذشت اوژن پوتیه، کارگر، شاعر و سراینده سرود پرولتاریا، انترناسیونال، می‌گذرد. این سرود نه تنها به همه زبان‌های اروپایی، بلکه به اکثر زبان‌های جهان ترجمه شده است. هنگامی که کارگر آگاهی در کشوری با شکست و ناکامی روبرو شود و سرنوشت او را به سرزمین دیگری براند و او با بیگانگی، محرومیت از زبان و

دوری از رفیقان و میهن گرامی‌اش مواجه شود، می‌تواند رفیقان و دوستانش را در سرود انترناسیونال بیابد. کارگران همه‌کشورها، سرود شاعر پرولتری را که مبارز پیشاهنگشان بود، برگزیدند و آن را به سرود جهانی پرولتاریا تبدیل کردند.

همسر و دختر او که هنوز زنده‌اند، همچون زمانی که پوتیه می‌زیست، در فقر و تنگدستی روزگار می‌گذرانند. پوتیه در ۱۴ اکتبر ۱۸۱۶ در پاریس به دنیا آمد. نخستین سرودش را با عنوان *زنده باد آزادی*، در چهارده سالگی سرود. در ۱۸۴۸ در سنگر پیکار عظیم طبقه کارگر علیه نظام سرمایه‌داری رزمید. پوتیه در خانواده فقیری به دنیا آمد. او که نخست در نوانخانه‌ای می‌زیست، و بعدها با طراحی پارچه امرار معاش می‌کرد، در سراسر زندگی پرولتر باقی ماند و فقیر زیست. او از همان سال ۱۸۴۰، در پرتو سرودهای رزم جویانه‌ای که می‌آفرید؛ کارگران و زحمتکشان جهان را به بیداری و آگاهی و همبستگی و یگانگی فرا می‌خواند. پوتیه بر سرمایه‌داران و دولت‌های بورژوازی می‌تاخت و بر رویدادهای مهم فرانسه اثر می‌گذاشت. پوتیه در سال ۱۸۷۱ به عضویت کمون عظیم پاریس درآمد. از ۳۶۰۰ عضو کمون، ۳۳۵۲ نفر به او رأی مثبت دادند. او در کلیه فعالیت‌های کمون پاریس، یعنی نخستین حکومت پرولتاریایی جهان، شرکت داشت. پس از شکست کمون پاریس، پوتیه ابتدا به بریتانیا و سپس آمریکا پناه برد. او در ژوئن ۱۸۷۱، به تعبیری، فردای شکست ماه مه، سرود معروف انترناسیونال را آفرید. کمون درهم شکست اما انترناسیونال اوژن پوتیه، بذراندیشه‌های کمون را در سراسر جهان پراکند که امروز بیش از هر زمان دیگر، زنده و بالنده‌اند.

پوتیه در ۱۸۷۶ هنگامی که در تبعید به سر می‌برد، منظومه‌ای را سرود با عنوان از *کارگران آمریکا به کارگران فرانسه*. او در این منظومه به توصیف زندگی کارگران در زیر یوغ سرمایه پرداخت؛ از استثمار و حشیانه و کار طاقت‌فرسای آنها سخن گفت؛ استواری آنها را در نبرد علیه سرمایه‌داری ستود و آینده پرفروغ را به آنها بشارت داد.

پوتیه تنها زمانی به فرانسه بازگشت که سال‌ها از حماسه کمون پاریس گذشته و آب‌ها تا حدودی از آسیاب افتاده بود. او به عضویت حزب کارگر درآمد. نخستین جلد اشعارش در سال ۱۸۸۴ و دومین جلد اشعارش با عنوان *سرودهای انقلابی* در ۱۸۸۷ منتشر شدند. ترانه‌ها و سرودهای دیگر پوتیه، این کارگر شاعر، پس از درگذشت او منتشر شدند.

در ۸ نوامبر ۱۸۸۷، کارگران و زحمتکشان پاریس، پیکر او را تا گورستان پرلاشز، که کارگران شهید کمون پاریس، در آنجا به خاک سپرده شده بودند، بدرقه کردند. پلیس به مراسم خاکسپاری پوتیه یورش آورد و پرچم سرخ آنان را بر خاک افکند، اما هزاران کارگری که در

مراسم شرکت کرده بودند، همچنان فریاد می‌زدند: زنده باد اوژن پوتیه، زنده باد پوتیه. پوتیه در فقر و تنگدستی درگذشت، اما به‌راستی بنای فناپذیری را از خود بر جای گذاشت. او یکی از بزرگ‌ترین شاعرانی است که با سروده‌های خویش به دفاع از کارگران و زحمتکشان پرداخت. هنگامی که پوتیه نخستین سروده‌اش را آفرید، تعداد کارگران سوسیالیست به زحمت به ده‌ها نفر می‌رسید، اما امروزه ده‌ها میلیون کارگر و زحمتکش جهان سرود جاودانه او را بر لب دارند».

در زبان فارسی سه ترجمه مهم از سرود انترناسیونال، صورت گرفته است. نخستین ترجمه به زنده‌یاد ابوالقاسم لاهوتی (۱۲۶۶-۱۳۳۶)، مبارز و شاعر برجسته طبقه کارگر ایران تعلق دارد. لاهوتی با درک محتوا و جوهر سرود انترناسیونال، در واقع کوشیده است که با همان مضمون، سرود همبستگی کارگران جهان را در زبان فارسی، برای اجرا، بازآفرینی کند. دومین بار، زنده‌یاد احمد شاملو (۱۳۰۴-۱۳۷۹)، شاعر بزرگ میهن ما، آن را ترجمه کرد که بخش‌های بیشتری از متن اصلی را در بر می‌گیرد و زبانی شاعرانه دارد. اما ترجمه سوم به زنده یاد م. ا. به‌آذین (۱۲۹۳-۱۳۸۵) مترجم و نویسنده عالیقدر تعلق دارد. ویژگی ترجمه به‌آذین آن است که متن اصلی را به‌طور کامل به فارسی برگردانده است. هر سه ترجمه برای پاسخ به ضرورت‌هایی، به زبان فارسی و برای آگاهی کارگران و زحمتکشان، ترجمه یا بازآفرینی شده‌اند. درود بر مترجمان. در زیر هر سه ترجمه به آگاهی خوانندگان می‌رسد:

### سرود انترناسیونال

#### ۱. ترجمه ابوالقاسم لاهوتی

با دست خود گیریم آزادی

در پیکارهای بی‌امان

تا ظلم را از عالم برویم

نعمت خود آریم به دست

دمیم آتش را و

بکوبیم تا وقتی که آهن گرم است

روز قطعی جدال است آخرین رزم ما

انترناسیونال است نجات انسان‌ها

تنها ما توده جهانی، اردوی بی‌شمار کار

داریم حقوق جهان‌نبانی،

نه که خونخواران غدار

بر خیزای داغ لعنت خورده، دنیای فقر و بندگی

جوشیده خاطر ما را برده به جنگ مرگ و زندگی

باید از ریشه براندازیم کهنه جهان جور و بند

وانگه نوین جهانی سازیم

هیچ بودگان هر چیز گردند

روز قطعی جدال است آخرین رزم ما

انترناسیونال است نجات انسان‌ها

بر ما نبخشند فتح و شادی،

نه شه، نه بت، نه آسمان

غرد وقتی رعد مرگ آور بر دژ خیمان و رهنان  
در این عالم بر ما سراسر  
تا بد خورشید نور افشان  
روز قطعی جدال است آخرین رزم ما  
انترناسیونال است نجات انسان‌ها

## ۲. ترجمه احمد شاملو

بر خیزید، دوزخیان زمین!  
بر خیزید، زنجیریان گرسنگی!  
عقل از دهانه آتشفشان خویش تندروار می‌غرد  
اینک! فوران نهایی است این.  
بساط گذشته بروییم،  
به پا خیزید! خیل بندگان به پا خیزید!  
جهان از بنیاد دیگرگون می‌شود  
هیچیم کنون، «همه» گردیم!  
نبرد نهایی است این.

## ۳. ترجمه م. ا. به‌آذین

به هم گرد آییم  
و فردا «بین‌الملل»  
طریق بشری خواهد بود  
رهانده برتری در کار نیست،  
نه آسمان، نه قیصر، نه خطیب.  
خود به رهایی خویش بر خیزیم، ای تولیدگران!  
رستگاری مشترک را برپا داریم!  
تا راهزن، آنچه راه که ربا کند،  
تا روح از بند رهایی یابد،  
خود به کوره خویش بردمیم  
و آهن را گرما گرم بکوبیم!  
نبرد نهایی است این.

به هم گرد آییم  
و فردا «بین‌الملل»  
طریق بشری خواهد بود  
کارگران، بزرگان  
فرقه عظیم زحمت‌کشانییم ما  
جهان جز از آن آدمیان نیست  
مسکن بی مصرفان جای دیگری است  
تا کی از شیر جان ما بنوشند؟  
اما، امروز و فردا،  
چندان که غرابان و کرکسان نابود شوند  
آفتاب، جاودانه خواهد درخشید.  
نبرد نهایی است این.  
به هم گرد آییم  
و فردا «بین‌الملل»  
طریق بشری خواهد بود

شیوه‌ای انسانی خواهد شد.  
 هیچ نجات‌دهنده‌ای در کار نیست،  
 نه آسمان، نه قیصر، نه پیشوا،  
 خویشتن را، ای تولیدگران، خود نجات دهیم!  
 تا دزد آنچه را که برده، باز پس دهد،  
 تا جان هوشمند از سیاه چال به در آید.  
 کوره‌مان را ما خود بدمیم،  
 آهن را تا تفتته است با پتک بگوییم!  
 این واپسین پیکار است  
 همگان گرد می‌آییم و فردا  
 انترناسیونال  
 شیوه‌ای انسانی خواهد شد.  
 دولت زورگوست و قانون دغل می‌بازد،  
 خون بینوایان را مالیات می‌مکد،  
 وظیفه بر توانگران تحمیل نمی‌شود  
 حقوق تهیدستان واژه‌ای میان تهی است.  
 بس است هر چه  
 در قیومیت مهتران پژمرده شدیم،  
 برابری، قوانین دیگری اقتضا دارد،  
 می‌گوید:  
 جایی که حقوق هست، بی‌وظیفه نیست،  
 ما برابریم،  
 وظیفه‌مان بی‌حقوق نمی‌تواند باشد.  
 این واپسین پیکار است  
 همگان گرد می‌آییم و فردا  
 انترناسیونال  
 شیوه‌ای انسانی خواهد شد.  
 پادشاهان با دودهای اوهام

خرفت مان می‌کردند،  
 ما با خودمان در صلحیم و  
 با جباران در جنگ،  
 در ارتش اعتصاب برپا داریم،  
 تفنگ را سر پایین بگیریم و  
 صف‌ها را بر هم زنیم.  
 اگر این آدمخواران لجاج بورزند،  
 که از ما قهرمانان بسازند،  
 به زودی خواهند دانست که گلوله‌ها مان  
 نصیب سرداران خودمان خواهد بود.  
 این واپسین پیکار است  
 همگان گرد می‌آییم و فردا  
 انترناسیونال  
 شیوه‌ای انسانی خواهد شد.  
 کارگران، کشاورزان  
 ما حزب بزرگ رنجبرانیم  
 زمین به کسی جز مردان تعلق ندارد  
 بیکاره‌ها پی‌کار خود بروند  
 چرا از گوشت تن مان بخورند!  
 اما اگر کلاغان و کرکسان  
 روزی ناپدید گردند،  
 خورشید همیشه خواهد درخشید.  
 این واپسین پیکار است  
 همگان گرد می‌آییم و فردا  
 انترناسیونال  
 شیوه‌ای انسانی خواهد شد.



## چند نقد و بحث نظری



### مسئله گذار و بفرنجی های آن

((زندگی از فردا آغاز نمی شود))، هم اکنون در جریان است!

# مسئله گذار و بفرنجی‌های آن

شگیر حسنی

## درآمد

در شماره دوازدهم نشریه دانش و امید و در مقاله ضرورت تاریخی بدیل سوسیالیستی و مسئله گذار، به آن دسته از مبانی نظری‌ای پرداخته شد که لزوم گذار از مناسبات سرمایه‌دارانه را از منظر تاریخی مستدل می‌کنند. در این نوشتار با بررسی مثال‌هایی از چگونگی انکشاف شیوه تولید سرمایه‌داری در جهان، پیچیدگی‌های گذار از یک فرماسیون اجتماعی - اقتصادی به فرماسیون دیگر را به شکلی انضمامی نشان خواهیم داد و همچنین در مقاله دیگری برخی از خصائص بدیل سوسیالیستی را بر خواهیم شمرد. پرداختن به این موضوعات می‌تواند سنجه‌هایی را برای داوری درباره مناسبات حاکم بر جمهوری خلق چین و چشم‌اندازهای محتمل آتی آن به دست دهد.

## پیش‌شرط‌های پیدایش سرمایه‌داری و انباشت نخستین

در چرخه مناسبات سرمایه‌دارانه، پول به سرمایه بدل می‌شود و سرمایه ارزش اضافی بیشتری تصاحب می‌کند و آن ارزش اضافی تصاحب‌شده (چه در شکل پولی و چه در شکل کالایی خویش) سرمایه افزون‌تری را می‌آفریند. در حقیقت پیش‌فرض وجود انباشت سرمایه ارزش اضافی است و خود ارزش اضافی ناشی از مناسبات تولیدی سرمایه‌دارانه است. وجود حجم لازمی از سرمایه و نیروی کار در دست تولیدکنندگان کالا پیش‌فرض پیدایش مناسبات سرمایه‌دارانه است. در این جا با چرخه بسته‌ای از عوامل روبه‌رو هستیم که تنها راه برون‌رفت از آن پذیرش وجود انباشتی مقدم بر انباشت سرمایه‌دارانه است که مارکس به تأسی از آدام اسمیت آن را انباشت نخستین می‌نامد.

به تعبیر مارکس، نقش انباشت اولیه در اقتصاد سیاسی، مشابه «گناه نخستین» در الهیات مسیحی است؛ پس از خوردن سیب توسط آدم، گناه آن دام‌نگیر تمام نوع بشر شد! در حقیقت روایت رسمی سرمایه‌دارانه نیز چیزی بیش از این نیست: در گذشته‌های دور دو قوم وجود داشتند: «یک سو قوم نخبگان کوشا، باهوش و به‌ویژه صرفه‌جو، و از سوی دیگر فرومایگانی تن‌پرور که داروندارشان را خرج خوش‌گذرانی می‌کردند. یقیناً افسانه گناه

نخستین در الهیات به ما می‌گوید که چگونه انسان محکوم شد تا نان خود را از عرق جبین اش بخورد؛ در حالی که تاریخ گناه نخستین اقتصادی روشن می‌کند که چرا انسان‌هایی هستند که به هیچ‌وجه چنین چیزی بر آنها واجب نیست ... پس این گونه بود که دسته اول ثروت انباشتند و دسته دوم سرانجام چیزی جز پوست و گوشت خود برای فروش نداشتند. و از این گناه نخستین است که فقر اکثریت عظیم مردم آغاز می‌شود که تاکنون با وجود تمام کار و کوشش خود، چیزی جز فروش خود ندارند و ثروت آن دسته اندک که مدت‌هاست کار نمی‌کنند، پیوسته افزوده می‌شود ... واقعیت رسوا در تاریخ واقعی این است که کشورگشایی، برده‌سازی،

غارت، کشتار و در یک کلام زور بزرگ‌ترین نقش را ایفا می‌کند. در سال‌نامه‌های لطیف اقتصاد سیاسی، تا بوده صلح و صفا حاکم بوده است. حق [مالکیت] و «کار» از ازل وسایل یگانه توانگری بوده است، البته همیشه «امسال» مستثنی شمرده می‌شود. در واقعیت، روش‌های انباشت به همه چیز شباهت دارند به جز صلح و صفا (مارکس، ۱۳۹۴: ۷۲۹-۷۳۰).

علاوه بر انباشت اولیه که از راه زور و غلبه تأمین می‌شود، شرایط دیگری نیز برای فراهم نمودن بستر مناسب پیدایش سرمایه‌داری لازم‌اند. پول و کالا باید به سرمایه تبدیل شوند و این دگردیسی تنها در شرایطی ویژه و رخ می‌دهد: باید مالکان ابزار تولید و پول با فروشندگان نیروی کار به مبادله بپردازند. کارگران آزاد فروشندگان نیروی کار خویشند و از این منظر هم با بردگان و سرف‌ها که به نوعی ابزار تولید محسوب می‌شوند متفاوتند و هم با دهقانان مستقل که خود صاحب وسایل تولید معاش خود هستند

علاوه بر انباشت اولیه که از راه زور و غلبه تأمین می‌شود، شرایط دیگری نیز برای فراهم نمودن بستر مناسب پیدایش سرمایه‌داری لازم‌اند. پول و کالا باید به سرمایه تبدیل شوند و این دگردیسی تنها در شرایطی ویژه رخ می‌دهد: باید مالکان ابزار تولید و پول با فروشندگان

نیروی کار به مبادله بپردازند. کارگران آزاد فروشندگان نیروی کار خویشند و از این منظر هم با بردگان و سرف‌ها که به نوعی ابزار تولید محسوب می‌شوند متفاوتند و هم با دهقانان مستقل که خود صاحب وسایل تولید معاش خود هستند. به بیان دیگر کارگران فاقد وسایل لازم برای تأمین معاش خود هستند و لذا جز نیروی کار خود چیزی برای فروش ندارند. در حقیقت کارگر تنها زمانی می‌تواند نیروی کار خود را به دیگری واگذار نماید که هیچ‌گونه بستگی به زمین و تقیدی به سایر ابزار تولیدی نداشته باشد و از سلطه قید و بند صنوف و مقررات صنعت پیشا سرمایه‌داری و نیز ضمانت‌های نهادهای حمایتی دوران فئودالی برای تداوم زندگی رها

شده باشد. بنابراین در مرحله نخست لغو سرواژ و سپس سلب مالکیت زمین از روستائیان شرایطی را رقم می‌زند که زمینه‌ساز انکشاف سرمایه‌داری است.

اما این وضعیت به خودی خود برای تبدیل انسان‌های سلب مالکیت شده و رهاشدگان از قید و بند سرواژ برای تبدیل آنان به فروشندگان «آزاد» نیروی کار کافی نیست: این توده رهاشده و بی‌حقوق نمی‌توانست بلافاصله جذب کارخانه‌های در حال احداث شود. از سوی دیگر اینان نمی‌توانستند به یک‌باره از شیوه زیست متعارف خود به نظم نوین سازمان‌کار جدید گذر کنند. بسیاری از اینان تبدیل به گدایان، راهزنان و ولگردانی شدند که بی‌هیچ منبع معاش مداومی در شهرها پرتاب می‌شدند.

اکنون فشار و حمایت دولت لازم بود تا این توده بی‌شکل و بی‌پناه را با اکسیر قانون

به فروشندگان نیروی کار بدل کند: از پایان سده پانزدهم قوانین به شدت سفاکانه‌ای علیه ولگردی در اروپای غربی وضع شد: «پدران طبقه کارگر کنونی را به این علت که به اجبار ولگرد و گدا شده بودند، به کیفر رساندند. قانون با آنان هم‌چون تبهکارانی «خودخواسته» رفتار می‌کرد (مارکس، ۱۳۹۴: ۷۴۸).

فشار و حمایت دولت لازم بود تا این توده بی‌شکل و بی‌پناه را با اکسیر قانون به فروشندگان نیروی کار بدل کند: از پایان سده پانزدهم قوانین به شدت سفاکانه‌ای علیه ولگردی در اروپای غربی وضع شد: «پدران طبقه کارگر کنونی را به این علت که به اجبار ولگرد و گدا شده بودند، به کیفر رساندند. قانون با آنان هم‌چون تبهکارانی «خودخواسته» رفتار می‌کرد.

وضع این قوانین وحشیانه در انگلستان از

دوره پادشاهی هنری هفتم آغاز شد. هنری هشتم نیز مقرر کرد تا به افراد عاجز و سالخورده پروانه

گدایی داده شود، اما ولگردان سالم و تنومند به

مجازات شلاق تا حد جاری شدن خون از بدن محکوم می‌شدند و اگر کسی برای بار دوم به جرم ولگردی دستگیر می‌شد، علاوه بر تکرار مجازات شلاق، نیمی از گوش وی نیز بریده شده و در صورت تکرار ولگردی برای بار سوم، به عنوان تبهکار اصلاح‌ناپذیر و دشمن جامعه اعدام می‌شد. ادوارد ششم نیز در نظام نامه خود تصریح کرد که اگر کسی از کارکردن سرباززند، محکوم به بردگی برای شخصی می‌شود که وی را به عنوان فرد عاطل و بی‌کار لو داده است. اگر برده به مدت چهارده روز غیبت کند، به بردگی برای تمام عمر محکوم و بر پشتش علامت S داغ زده خواهد شد. در صورت فرار این فرد برای سه بار، مجازات وی اعدام خواهد بود. ملکه الیزابت نیز در سال ۱۵۲۷ برای گدایان بدون پروانه که بیش از چهارده سال سن داشته باشند،

مجازات تازیانه و داغ زدن بر روی گوش چپ را اعمال می‌کرد و در صورت تکرار «جرم» برای سومین بار، فرد به عنوان جنایت‌کار اعدام می‌شد. اما طنز تلخ تاریخ در اینجاست که شرایط کار در کارگاه‌ها و کارخانه‌ها به حدی دشوار بود که بسیاری به عمد به بدن خود آسیب می‌زده و خود را ناقص می‌کردند تا از رنج کار در کارخانه‌ها و نیز مجازات دولت برای بیکاران رهایی یابند. بنابراین آنچه که گفته شد، اگرچه تمرکز ابزار تولید به شکل سرمایه در دست عده‌ای محدود از یک سو و وجود توده‌ی انسان‌هایی که برای امرار معاش چیزی جز نیروی کار خویش برای فروش نداشته باشند، شرط لازم پیدایش مناسبات سرمایه‌دارانه است اما نکته‌ی حائز اهمیت این است که توسعه‌ی مناسبات سرمایه‌دارانه، طبقه‌ای را رُشد می‌دهد که از حیث آموزش، سنت و عادت، شرایط این شیوه‌ی تولید را به عنوان قوانینی طبیعی، ازلی و ابدی، بدیهی و لایتغیر تلقی کند.

### تبیین‌هایی از فرآیند گذار و بغرنجی‌های آن

از منظر نظریه‌ی مارکسیستی، می‌توان مسئله‌ی گذار از یک شیوه‌ی تولید به شیوه‌ی دیگری را درباره‌ی چندین دوره‌ی تاریخی و در جوامع گوناگون بررسی و مطالعه نمود. یکی از شناخته‌شده‌ترین و البته مناقشه‌برانگیزترین این فرآیندها، تکوین نظام سرمایه‌داری از درون مناسبات فئودالی است که مورخان و دانشمندان مارکسیست و غیرمارکسیست متعددی، در بررسی‌ها و مطالعات خود بدان پرداخته‌اند و در این مقاله نیز به صورتی فشرده به برخی از این دیدگاه‌ها اشاره خواهد شد. همچنین تداوم بحث‌های دامنه‌دار پیرامون این موضوع و ارائه‌ی نظرات بعضاً متضاد از سوی متخصصان مختلف و حتی وجود دیدگاه‌هایی با تفاوت‌های فاحش و حتی متعارض میان متفکران مارکسیست در این حوزه، بازتابی از پیچیدگی و دشواری خود پدیده‌ی مورد بررسی و روند تکامل تاریخی مناسبات سرمایه‌داری است.

موریس هربرت داب، اقتصاددان برجسته‌ی انگلیسی، در اثر مشهور خود، *مطالعاتی در توسعه‌ی سرمایه‌داری*، دیدگاهی را درباره‌ی خاستگاه‌های سرمایه‌داری بیان کرد که به رغم وجود رگه‌هایی از اکونومیسم و اروپامداری و نیز پیش‌بینی نادرستش مبنی بر سقوط قریب‌الوقوع سرمایه‌داری، بر نکته‌ای اساسی تأکید می‌کرد و آن این که زوال فئودالیسم ناشی از سازوکارهای درونی مناسبات فئودالی بوده است.

در مقابل، پُل سوئیزی، اقتصاددان مارکسیست آمریکایی، معتقد بود که گسترش

تجارت دریایی، همچون یک عامل و محرک اولیه بیرونی موجب تزلزل بنیان‌های فئودالیسم شده است. به بیان دیگر مطابق با دیدگاه سوئیزی، تجارت و رشد سرمایه بازرگانی و همچنین نقش فزاینده پول علت زوال فئودالیسم بود حال آن که، داب استدلال می‌کرد که ضعف اقتصادی شیوه تولید فئودالی برای برآوردن نیازهای رو به تزاید طبقه حاکم، سطح پایین بهره‌وری به علت فناوری ناکارآمد و تشدید استثمار دهقانان همچون موانعی بر سر راه رشد نیروهای مولد بودند و بنابراین فروپاشی فئودالیسم در حلقه نخست، ناشی از تضادهای درونی خود فئودالیسم بود.

در واقع، دیدگاهی که افرادی همچون سوئیزی آن را نمایندگی می‌کردند قادر نبود تا به این پرسش پاسخ دهد که اگر تجارت به عنوان یک عامل بیرونی، آن محرک اساسی‌ای بود که منجر به انکشاف سرمایه‌داری شد، چرا سرمایه‌داری در اسپانیا که به منابع عظیم طلای آمریکا دست یافت و یا پرتغال به عنوان نخستین امپراتوری استعماری جهان که حجم عظیمی از مبادلات تجاری را با شرق انجام می‌دادند، بسیار دیرتر از انگلستان و هلند و به شکلی کاملاً کژدیسه، پدیدار شد؟

به هر روی، یادآوری این نکته نیز مهم است که داب نیز همچون سوئیزی رشد شهرها، بازارها و تجارت را عاملی مهم در شتاب بخشیدن به روند فروپاشی شیوه تولید فئودالی می‌دانست اما برخلاف سوئیزی، این پدیده‌ها را همچون عوامل درونی نظام فئودالی در نظر می‌گرفت.

اندکی بعد، کوهاشیرو تاکاهاشی، مارکسیست ژاپنی و مورخ اقتصاد، با ارائه تحلیلی از چگونگی انحطاط فئودالیسم، به بحث وارد شد: مطابق با نظری، همانگونه که مارکس



تحلیل خود از سرمایه‌داری را از کلاً آغازیده بود، تحلیل فئودالیسم نیز باید از واحد اجتماعی بنیادین در فئودالیسم شروع می‌شد. او عملاً تحلیل خود را بر پایه بررسی ملک فئودالی، به عنوان شیوه مسلط تولید در درون نظام فئودالی (در مقایسه با زمین‌های دهقانی و جماعت روستا) قرار داد که پایه اصلی استخراج بهره مالکانه شمرده می‌شد. وی در مطالعات خود نشان داد که تضعیف و انحلال این نهادهای قرون وسطایی، سبب ساز زوال فئودالیسم در قرون چهارده و پانزده میلادی شدند.

اگر تا پیش از این، بحث گذار از فئودالیسم بیش‌تر بر نمونه انگلستان متمرکز بود، تا کاهاشی موضوع را از نظر جغرافیایی به بررسی اروپای قاره‌ای و نیز ژاپن گسترش داد. علاوه بر این، اریک هابسبام، مورخ مشهور انگلیسی، بحث گذار را به نظریه توسعه مرکب ناموزون پیوند زد و اعلام کرد که از آنجایی که نیروهای پدیدآورنده سرمایه‌داری در غرب، در سایر نقاط جهان نیز وجود داشتند، لذا پیدایش سرمایه‌داری در آن نقاط نیز امکان‌پذیر بوده اما دخالت امپریالیسم اروپایی در این کشورها به گسست در یک روند درون‌زاد انجامیده و موجب انحراف در فرآیند انکشاف سرمایه‌داری در آن‌ها شده است زیرا توسعه و پیشرفت اروپای غربی مستقیماً به زیان سایر نقاط نظیر آسیا، اروپای شرقی، آفریقا و... انجام گرفته است.

در فوریه ۱۹۷۶ رابرت برنر، مورخ تروتسکیست آمریکایی، با انتشار مقاله ساختار طبقاتی زراعی و توسعه اقتصادی اروپای پیشاصنعتی به این بحث ورود کرد. او برخلاف دیگر شرکت‌کنندگان در بحث گذار که به وجود یک مرحله واسط میان زوال فئودالیسم و پیدایش سرمایه‌داری اذعان داشتند، بر این باور بود که مبارزه طبقاتی در انگلستان سده‌های میانه متاخر، علاوه بر ایجاد شرایط فروپاشی فئودالیسم، مستقیماً به پیدایش سرمایه‌داری منجر گردیده است. افزون بر این، برنر اهمیت زیادی برای رشد جمعیت و توسعه شهرها و گسترش تجارت در فرآیند گذار به سرمایه‌داری قایل نیست؛ بالعکس، وی استدلال می‌کند که «ساختار مناسبات طبقاتی و ساختار قدرت طبقاتی است که شیوه و درجه تغییرات جمعیتی و تجاری خاصی را تعیین می‌کند که بر روندهای دراز مدت در توزیع درآمد و رشد اقتصادی تاثیر می‌گذارند و نه برعکس» (آستون و فیلیپین، ۱۳۹۵: ۲۶).

به رغم تفاوت دیدگاه‌های موجود درباره مسئله گذار، یک پیش‌فرض بنیادی در بسیاری از نظرات ابراز شده در هر دو سوی بحث، مشترک است: مطابق این پیش‌فرض مستتر در آرای متخالف، عصر فئودالیسم، دوران رکود اقتصادی بوده است، حال آن‌که، در بازه زمانی سده‌دهم تا چهاردهم، کشاورزی، با معیارهای پیشاصنعتی سرمایه‌داری، رشد اندک (حدود نیم درصد

در سال) اما بی‌وقفه‌ای را چه از منظر افزایش سطح زیرکشت (از راه خشکاندن باتلاق‌ها، جنگل‌تراشی و...) و چه از نظر افزایش مازاد تولید کشاورزی تجربه کرده بود. اگر در قرن دهم برداشت جو دوسر به ازای هر دانه بذر دوبرابر بود، این عدد در قرن چهاردهم به چهار یا پنج افزایش یافت و این به معنای رشد بهره‌وری بود که خود از عواملی نظیر: کشت تناوبی؛ استفاده از کود حیوانی؛ گسترش استفاده از گاواهن و... ناشی شده بود (هارمن، ۱۳۹۶: ۶).

به هر روی مباحثات پیرامون چگونگی گذار از فئودالیسم و خاستگاه‌های سرمایه‌داری کماکان ادامه دارد و بخش بزرگی از اختلاف نظرهای موجود در این حوزه ناشی از پیچیدگی فرآیند گذار و شرایط متنوع و احتمالات گوناگون آن است.

مارکس در مجلد سوم کتاب سرمایه، با اشاره به نقش تجارت، مسیرهای مختلفی را برای گذار به سرمایه‌داری برمی‌شمارد: «گذر از شیوه تولید فئودالی به دو طریق متفاوت انجام می‌شود. تولیدکننده می‌تواند برخلاف اقتصاد طبیعی کشاورزی و صنایع دستی صنف محور صنعت شهری سده‌های میانه، بازرگان و سرمایه‌دار شود. این به واقع راهی است انقلابی. یا این که بازرگان می‌تواند کنترل مستقیم تولید را خودش بر عهده بگیرد. اما هر قدر هم که این راه، بارها به مثابه گذاری تاریخی پیموده شود - مثلاً بازرگان انگلیسی پارچه در سده هفدهم که بافندگانی را که پیش‌تر تحت کنترل وی و مستقل از هم بودند گرد هم می‌آورد، به آن‌ها پشم می‌فروشد و پارچه‌شان را می‌خرد - به تنهایی نمی‌تواند شیوه تولید پیشین را براندازد، بلکه آن را به عنوان پیش‌شرط خود حفظ و نگه‌داری می‌کند... این روش همیشه مانع شیوه راستین سرمایه‌داری است و با رشد آن، ناپدید می‌شود. این روش بدون دگرگون کردن شیوه تولید، فقط شرایط تولیدکنندگان مستقیم را وخیم‌تر و آنان را به کارگران مزدبگیر محض و پرولتربایی تبدیل می‌کند، آن هم در شرایطی بدتر از افرادی که مستقیماً تحت انقیاد سرمایه هستند و کار اضافی آن‌ها را بر پایه شیوه تولید پیشین تصاحب می‌کند... به این ترتیب گذار یاد شده می‌تواند سه شکل به خود بگیرد. نخست آن که بازرگان مستقیماً کارخانه‌دار شود؛ این در خصوص پیشه‌هایی صادق است که بر بازرگانی متکی هستند، مانند پیشه‌های مربوط به صنایع تجملی که در آن‌ها بازرگانان هم مواد خام و هم کارگران را از خارج وارد می‌کنند، چنان‌که آن‌ها از قسطنطنیه در سده پانزدهم به ایتالیا وارد می‌شدند. دوم، بازرگان صاحب‌کاران خرد را به واسطه‌های خود بدل می‌کند، یا حتی مستقیماً از تولیدکننده مستقل خریداری می‌کند؛... سوم، کارخانه‌دار [تولیدکننده] به بازرگان بدل می‌شود و مستقیماً در مقیاس بزرگ برای بازار تولید می‌کند.» (مارکس، ۱۳۹۶: ۳۷۷-۳۷۸).



## نمونه‌هایی انضمامی از گذار

در این بخش به برخی از نمونه‌های تاریخی گذار از فئودالیسم اشاره می‌کنیم تا تنوع و پیچیدگی‌های مسئله را در پیش چشم قرار دهیم. همچنین خواهیم دید که اگرچه عنصری که به توسعه سرمایه‌داری در انگلستان منجر شدند، در کشورهایمانند ایتالیا، آلمان و فرانسه نیز موجود بودند اما موانعی بر سر راه توسعه سرمایه‌داری در این کشورها موجود بود که آن‌ها را از نمونه کلاسیک انگلستان متمایز می‌کرد. اندکی بعد به این موانع اشاره خواهیم کرد.

### الف. ایتالیا؛ تجربه ناکام

می‌دانیم که جوانه‌های سرمایه‌داری در اروپا، نخستین بار در ایتالیای عهد رنسانس مشاهده شدند: پیدایش بازارهایی برای نیروی کار و اجناس و همچنین ظهور سرمایه‌داری زراعی در مناطقی مانند دره «پو» و حتی تبدیل تولیدکنندگان به کارگران مزدبگیر، از شاخصه‌های این تحوّل بودند. افزون بر این، موریس آیمارد، نشان داد که تا اواسط قرن پانزدهم میلادی با از میان رفتن سرواژ، مردم نیروی کار خود را آزادانه می‌فروختند و این فرآیند بسیار پیش از انگلستان، در ایتالیا و در قرون سیزده و چهارده آغاز شده بود اما به رغم این پیشرفت‌ها، ایتالیا نتوانست تا به صورت کامل از مناسبات فئودالی فرار و در برخلاف حوزه کشاورزی، هیچ پیشرفت اساسی در ابزار تولید در تولید کارگاهی - مثلاً پارچه‌بافی - رخ نداد و علاوه بر این، بازرگانان شهری موفق نشدند تا با ایجاد یک دولت سراسری و وحدت سیاسی، به پیدایش یک بازار ملی کمک کنند (هلر، ۱۳۹۶: ۹۲-۹۰).

### ب. آلمان؛ بورژوازی زودرس

آلمان یا به عبارت دقیق‌تر امپراتوری مقدس روم، در اواخر قرن پانزده و دهه‌های اول قرن شانزده، پیشرفته‌ترین قطب سرمایه‌داری در حال تکوین اروپا محسوب می‌شد: طلا و نقره حاصل از معادن غنی در سرزمین‌های این امپراتوری، که با نیروی کار آزاد هزاران کارگر روزمزد استخراج می‌شدند، کالاهای اصلی‌ای بودند که با محصولات شرقی نظیر ابریشم، ادویه و چینی‌آلات مبادله می‌شدند. اگرچه وجود نیروی کار آزاد و نیز امکان تجارت ماورای بحار، می‌توانستند به عنوان پایه‌هایی برای گسترش مناسبات سرمایه‌دارانه باشند و همچنین این واقعیت که تقسیم امپراتوری به قلمروهای متعدد، باعث پیدایش شهرهای آزاد و تولید کارگاهی شهری شد اما همین تمرکززدایی به صورت هم‌زمان، موجبات تقویت ارتجاع فئودالی را نیز در این قلمروهای مجزا فراهم آورد و از درون همین تضاد، تعارض سیاسی و اجتماعی موسوم به جنگ دهقانی آلمان (۱۵۲۴-۱۵۲۵) پدید آمد که انگلس از آن به عنوان انقلاب

بورژوازی زودرس یاد کرده است. مطابق تحلیل انگلس علت اصلی عقیم ماندن انقلاب بورژوازی در آلمان به رغم پیشرفت صنایع معدن، تولیدکارگاهی، بازرگانی و کشاورزی، آن بود که این پیشرفت‌ها برخلاف نمونه‌های فرانسه و انگلستان نتوانستند تا منافع کل کشور را در هم پیامیزند و تمرکز سیاسی لازم را ایجاد نمایند. این فقدان وحدت سیاسی و انسجام اجتماعی آلمان بود که موجب شد تا منافع نواحی گوناگون، که به شکلی محلی گروه‌بندی شده بودند، نتوانند امکانات لازم را در دسترسی به بازار جهانی فراهم نمایند (هلر، ۱۳۹۶: ۱۰۰-۹۹).

به بیان دیگر، اگر در انگلستان با اضمحلال فئودالیسم، سرمایه‌داری به جای آن نشست، در آلمان ارتجاع فئودالی، خود را با پیشرفت اقتصاد سرمایه‌داری و سرمایه‌مالی و تجاری تحکیم بخشید. در حقیقت ما در آلمان با تلاشی فزاینده و نیرومند برای تحمیل مناسبات پیشین و رجعت به گذشته مواجهیم: پیدایش سرمایه‌داری، مبارزه طبقاتی را در سطوح گوناگون شدت بخشید و با افزایش دیون فئودالی بر خشونت اربابان به منظور بازتحمیل روابط سرواژه به دهقانان افزود. مقاومت و واکنش‌های پراکنده دهقانان نیز به همان نسبت شدید و خشونت‌بار بود.

دور بعدی توسعه سرمایه‌داری نیز با موانع جدی نظام سلطنتی و فئودالی روبه‌رو شد. امپراتور هابسبورگ، می‌کوشید حکومتی اروپایی تشکیل دهد اما حاکمان منطقه‌ای مانع ایجاد این پروژه ملی سیاسی شدند و هم‌زمان با این مخالفت، مناسبات سرواژه و فئودالی سدی مستحکم بر سر راه سرمایه‌داری زراعی بودند. خواسته‌های مطرح از سوی توده‌های دهقان در نبرد دهقانی، عبارت بودند از الغای مناسبات سرواژه و برجیدن امتیازات فئودالی کلیسا و جای‌گزینی آن با کلیسایی دموکراتیک مبتنی بر تفسیر انقلابی از کتاب مقدس. این درخواست آخر در حقیقت بنیاد ایدئولوژیک فئودالیسم را هدف قرار می‌داد. در این میان اما نقش بورژوازی نخواست به نیز قابل تامل بود: در این منازعه، این طبقه عموماً در طرف کلیسای کاتولیک یا لوتری میانه‌رو را گرفتند که با رادیکالیسم روستایی و شهری مخالف بود. سرمایه‌تجاری آلمان در برابر انقلاب مردمی آماده سازش با فئودالیسم بود و در واقع به جای بورژوازی نوظهور، این دهقانان و عوام بودند که تلاشی بی‌فرجام را برای گسترش سرمایه‌داری در آلمان رقم زدند از سوی دیگر این شکست در کنار واردات شمش‌های طلا و نقره از سرزمین‌های جدید از اهمیت معادن سرزمین آلمان کاست و تجارت طبقه سترون بازرگان آلمان را تحت الشعاع بورژوازی هلند قرار داد (هلر، ۱۳۹۶: ۱۰۵-۱۰۶).

### ج. فرانسه؛ رشد در پناه سلطنت مطلقه

چگونگی عروج سرمایه‌داری در فرانسه و نقش مبارزات طبقاتی در آن که توسط مارکس

وانگلس بررسی شده بود، نمونه خاصی از چگونگی گذار را در پرتو بحث توازن قوای سیاسی نیروهای اجتماعی متعارض به دست می‌داد. فرانسه به عنوان کانون مرکزی کشورهای شمال غربی اروپا که نظام جدید جهانی سرمایه‌داری را تجربه می‌کرد، از جنبه‌هایی کاملاً ویژه بود. در حقیقت سرمایه‌داری در فرانسه در حاشیه یک قدرت سیاسی مطلقه نوظهور توسعه یافت: در فرانسه قرن شانزدهم، نبرد اصلی بر سر زمین بود و این مسئله دهقانان را در کنار بورژوازی ستیزه‌جوی فرانسوی و در برابر طبقه زمین‌دار قرار داد.

بورژوازی فرانسوی با اتکا به قدرت اقتصادی رو به رشد خود، بر خلاف همتای آلمانی خویش، در اتحاد با توده‌های شهری و روستایی نبردی گسترده را علیه نجیب‌زادگان

بررسی نمونه‌های موفق گذار در کنار تجربیاتی که نتوانستند به شکوفایی کامل مناسبات سرمایه‌دارانه بینجامند، نشان می‌دهد که آرایش نیروهای طبقاتی در جامعه و میزان استحکام و سخت‌جانی مناسبات رونمایی نظام کهنه تا چه اندازه در امکان ایجاد گسست در شیوه تولیدی مستقر و توسعه مناسبات نوین موثر است. از سوی دیگر لزوم کسب قدرت سیاسی یا دست‌کم جلب حمایت آن، به منظور پیشبرد و تعمیق تغییرات در جامعه حائز اهمیت فراوان است.

سامان داد و نهایتاً اشرافی که طغیان کرده بودند ناچار شدند تا در مقابل تهدید رسته سوم، به اطاعت از هانری چهارم از خاندان بوربون تن دهند. از سوی دیگر جنگ‌های داخلی مذهبی در فرانسه به رکود چشم‌گیر اقتصاد و کاهش شدید جمعیت انجامیدند (تنها در کشتار معروف به سن بارتلمی و در ظرف چند روز چند ده هزار پروتستان در پاریس قتل‌عام شدند) و سرمایه‌داری را در جنوب فرانسه تضعیف کردند. در شمال اما طبقه‌ای از بورژوازی روستایی تحکیم شد زیرا خشونت و مالیات‌بندی سنگین در طول جنگ‌های داخلی سبب سلب مالکیت و ریشه‌کن شدن دهقانان خرده مالک شد و نیروی

کار ارزان قیمت اینان، توسعه سرمایه‌زراعی را تضمین کرد. موجی از علاقه به بهسازی و آبادانی کشاورزی و نوآوری‌های مکانیکی و کارگاه‌های تولیدی جدید در دوره جنگ‌های مذهبی رشد کرد و در دوران حکومت هانری چهارم تداوم یافت و مورد حمایت آن حکومت قرار گرفت. در قرن هفدهم دولت فرانسه کوشید تا با برقراری نوعی از سیاست متوازن، ضمن مهار بورژوازی، از بازتحکیم قدرت نجیب‌زادگان و کلیسا نیز سود ببرد. به هر حال بورژوازی شهری و روستایی فرانسوی به رغم تمام فشارها در قرن هفدهم نیز به بقای خود ادامه داد و نهایتاً در قرن هجدهم انقلاب کبیر فرانسه را رقم زد. (هلم، ۱۳۹۶: ۱۱۵-۱۱۳).

## توازن قوا و نقش دولت در مسئله گذار

بررسی نمونه‌های موفق گذار در کنار تجربیاتی که نتوانستند به شکوفایی کامل مناسبات سرمایه‌دارانه بیانجامند، نشان می‌دهد که آرایش نیروهای طبقاتی در جامعه و میزان استحکام و سخت‌جانی مناسبات روبنایی نظام کهنه تا چه اندازه در امکان ایجاد گسست در شیوه تولیدی مستقر و توسعه مناسبات نوین موثر است. از سوی دیگر لزوم کسب قدرت سیاسی یا دست‌کم جلب حمایت آن، به منظور پیشبرد و تعمیق تغییرات در جامعه حائز اهمیت فراوان است.

شاید برجسته‌ترین کاستی نمونه‌هایی نظیر ایتالیا و آلمان در مقایسه با انگلستان، عدم توانایی در ایجاد دولتی سراسری و ملی بود. نبود حمایت چنین دولتی، تجار و سرمایه‌داران ایتالیایی و آلمانی را از حمایت‌های لازم برای تسلط بر بازارها و قلمروهای خارجی و در نتیجه دستیابی به بازارها و نیز منابع جدید محروم می‌کرد. در فرانسه نیز با شباهت‌هایی به انگلستان و به رغم تمایزات، دولت تا حد معینی به توسعه بورژوازی یاری رساند و به‌ویژه در دوران هنری چهارم، دولت پایبندی آشکار خود را به سیاست‌های مرکانتیلیستی به نمایش گذاشت اما توازن قوا میان بورژوازی و نجیب‌زادگان فرانسوی در سده‌های شانزده و هفده تا بدان پایه بود که بورژوازی نوحاسته فرانسوی نتواند نظام اشرافی را سرنگون کرده و یا در جریان جنگ‌های مذهبی کنترل ماشین دولت را به دست بگیرد. اگرچه تلاش‌های غیرمنسجم بورژوازی در فرانسه برای کسب امتیازات بیشتر در زمینه‌های سیاسی، مالی و مذهبی از سلطنت مطلقه فرانسوی ناکام ماند اما بورژوازی فرانسوی دست‌کم توانست تا خود را در مزارع بزرگ شمال فرانسه تثبیت کند و تا سده هجدهم نیروی خود را برای انقلاب کبیر فرانسه گرد آورد.

## جمع‌بندی

بررسی تجربه‌های گوناگون تاریخی و مسیرهای مختلف گذار به سرمایه‌داری، فراز و فرودها، شکست‌ها و پیروزی‌ها، پیشروی‌ها و عقب‌نشینی‌ها در فرآیند گذار از یک فرماسیون به دیگری، تأثیرات مهمی بر فهم ما از عبور از سرمایه‌داری و ساختمان سوسیالیسم دارند: تجربه گذار از فئودالیسم و تکوین سرمایه‌داری با تاریخچه‌ای چند صدساله، پیچیدگی و زمان‌بر بودن این فرآیند را در پیش چشم می‌گذارد. مسیر گذار از سرمایه‌داری به مراتب دشوارتر از فرآیند عبور از فئودالیسم است. هیچ تجربه قطعی و از پیش تعیین شده‌ای برای ساختمان

سوسیالیسم وجود ندارد اما نکتهٔ اساسی و امیدبخش آن است که اینک ما از تجربیات شکست خوردهٔ پیشین، درس‌های بسیاری آموخته‌ایم و اکنون با گرایشی عام در کلی‌ترین وجوه آن، مبنی بر رشد عناصر جهان نو و اضمحلال و گنبدیدگی مناسبات کهنه روبه‌رو هستیم. به بیان انگلس: «هر آنچه در قلمرو تاریخ انسانی واقعی است، در فرآیند زمان غیرعقلانی می‌گردد و بنابراین مُقدّر است که غیرعقلانی باشد و از پیش بوی گند غیرعقلانی بودنش به مشام می‌رسد و هر چیز که در اندیشهٔ انسان‌ها عقلانی است، هر قدر هم که با واقعیت ظاهراً موجود متضاد باشد، سرنوشتش آن است که واقعی گردد. به موجب تمامی قواعد شیوهٔ هگلی تفکر، گزارهٔ عقلانیت هر چیزی که واقعی است خود را در گزارهٔ دیگری حل می‌کند: هر آنچه موجود است، سزاوار نابود شدن است»<sup>۱</sup>.

### برخی از منابع:

- آستون، تی. اچ و فیلیپین، سی. اچ. تی (۱۳۹۵)؛ بحث برنز- ساختار طبقاتی زراعی و توسعهٔ اقتصادی در اروپای پیشاصنعتی؛ ترجمهٔ حسن مرتضوی؛ ثالث
  - مارکس، کارل (۱۳۹۴)؛ سرمایه- نقد اقتصاد سیاسی مجلد اول؛ ترجمهٔ حسن مرتضوی؛ لاهیتا
  - مارکس، کارل (۱۳۹۶)؛ سرمایه- نقد اقتصاد سیاسی مجلد سوم؛ ترجمهٔ حسن مرتضوی؛ لاهیتا
  - هارمن، کریس (۱۳۹۶)؛ خاستگاه سرمایه‌داری؛ ترجمهٔ بهرنگ نجمی؛ سایت نقد اقتصاد سیاسی
  - هِر، هنری (۱۳۹۶)؛ زایش سرمایه‌داری از چشم انداز سدهٔ بیست و یکم؛ ترجمهٔ حسن مرتضوی؛ ثالث
۱. قطعه‌ای از نوشتهٔ فردریش انگلس به نام لودویگ فوئرباخ و پایان فلسفهٔ کلاسیک آلمانی

تجربهٔ گذار از فئودالیسم و تکوین سرمایه‌داری با تاریخچه‌ای چند صدساله، پیچیدگی و زمان‌بر بودن این فرآیند را در پیش چشم می‌گذارد. مسیر گذار از سرمایه‌داری به مراتب دشوارتر از فرآیند عبور از فئودالیسم است. هیچ تجربهٔ قطعی و از پیش تعیین‌شده‌ای برای ساختمان سوسیالیسم وجود ندارد اما نکتهٔ اساسی و امیدبخش آن است که اینک ما از تجربیات شکست خوردهٔ پیشین، درس‌های بسیاری آموخته‌ایم و اکنون با گرایشی عام در کلی‌ترین وجوه آن، مبنی بر رشد عناصر جهان نو و اضمحلال و گنبدیدگی مناسبات کهنه روبه‌رو هستیم.

## «زندگی از فردا آغاز نمی‌شود»،

### هم‌اکنون در جریان است!

### (چرخشی عظیم و برآمدن جهانی دیگر)

مرتضی محسنی، ۲۸ تیر ۱۴۰۱



چشم بستن بر چرخش جهانی عظیمی که اکنون در حال وقوع است، در حکم نادیده گرفتن پویایی تاریخ و جوامع انسانی است. این نادیده‌انگاری با هر تعریفی، حتی برشمردن و تاکید بر سیاست‌های سرمایه‌دارانه دو قدرت برتر در حال ظهور که با همراهی ده‌ها قدرت

بزرگ و کوچک سرمایه‌داری دیگر در سه قاره در حال گشودن «راهی دیگر» هستند و بسیار ناامیدکننده‌تر، امپریالیستی قلمداد کردن آنها با معیارها و مفاهیم و مقولات اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم، به ویژه از جانب بخشی از چپ، غفلتی جبران‌ناپذیر است که از حضور مؤثر در این چرخش عظیم جهانی می‌کاهد و مخالفت و بی‌توجهی به آن، نه تنها هیچ دستاوردی نداشته، بلکه جاماندگی و انهادگی سیاسی-اجتماعی این جریان‌ها را به نمایش می‌گذارد؛ به علاوه برکنار ماندن از اثرگذاری بر این چرخش، در واقع نوعی کمک و همراهی با نیروهای واپسگرایی است که قصد مسدودسازی این تحول و ادامه وضع موجود را دارند و تلاش می‌کنند هم از سرعت این چرخش بکاهند و هم آن را تا جای ممکن، به سود خود سمت و سودهند.

حیرت‌انگیزتر اینکه مدعیانی از «چپ» که ادعای وقوف بر تاریخ، فلسفه، اقتصاد سیاسی و همچنین دیالکتیک دارند و جمله‌ای بر زبان یا قلم نمی‌آورند که اشاره‌ای به یکی از این مفاهیم و مقولات در آن نباشد، با نادیده انگاشتن کامل این چرخش عظیم، بسیار ساده‌انگارانه با بیان اینکه در این دو کشور و به ویژه در جمهوری خلق چین (به مانند فدراسیون روسیه) نظام سرمایه‌داری حاکم است و این سرمایه است که فرمان می‌راند، هر نوع تحلیل و احیاناً دفاع از مواضع این دو کشور (به همراه دیگر قدرت‌های در حال تکاپوی

دیگر) که به اشکالی متفاوت به مقابله با امپریالیسم جهانی به سرکردگی ایالات متحده آمریکا برخاسته‌اند، را یکجا محکوم کرده و صراحتاً در راستای حمایت و تقویت سرمایه‌داری و امپریالیسم و گاهی وابستگی به این دو قدرت می‌دانند. بنابراین از نگاه این «چپ»، از همان ابتدا باید بر جمهوری خلق چین مُهر «ننگ» سرمایه‌کوبید و همه تغییر و تحولاتی که در چند دهه اخیر در این کشور در جهت تقویت بنیادهای مادی، فن‌آورانه و بهبود چشمگیر سطح زندگی و رفاه اجتماعی صورت گرفته و می‌گیرد را با همان ضدیتِ خشم‌آلودِ زبانی و قلمی نادیده انگاشت، یا به شدت محکوم کرد. از سوی دیگر، نبرد بزرگی که اکنون فدراسیون روسیه به ناچار در چالش مرگ و زندگی با قدرت‌های امپریالیستی و در رأس آنها ایالات متحده آمریکا و به پیروی از آن اتحادیه اروپا و دیگر کشورهای عضو ناتو، در آن درگیر شده است را یکسره «جنگ بینا امپریالیستی» نامید و به سادگی تمام پویایی تاریخ و جامعه و همچنین سیاست‌های سلطه‌جویانه امپریالیسم ایالات متحده آمریکا، برای برون رفت از بحران دام‌نگیرش، حتی بر علیه شرکای اروپایی‌اش، را به سخره گرفت.

این «چپ» به شیوه‌ای اراده‌گرایانه، تحولات را به گونه‌ای خالص و ناب، تفسیر می‌کند، گویا این انسان است که باید تعیین تکلیف کند که حرکت جوامع دقیقاً باید به کدام سو و چگونه باشد و نه اینکه تاریخ است که فارغ از خواست انسان‌ها و همچون «موش کور» بسیار خواب‌ها برایشان دیده است و انسان هم در جریان این تحولات و با «تعبیر درست این خواب!» و حرکت هماهنگ در متن آن می‌تواند تأثیری عمیق و مطابق با دیگر عوامل تعیین‌کننده - زمانه - خود بر آن بگذارد. از سوی دیگر، اینان با تکیه بر تفسیرهایی به دور از واقعیات کنونی و صرفاً متکی بر برخی مقولات و مفاهیم تاریخی گذشته، بر تشدید و تحکیم وضع موجود می‌افزایند و حتی ناخواسته و برخلاف امیال و آرمان‌های خود، متأسفانه با نیروهای سلطه‌گر جهانی همسو می‌شوند، یعنی همان‌انگی که به دیگران می‌زنند در وهله نخست بر خودشان مصداق دارد، موضوعی که متأسفانه در تاریخ جنبش چپ به کرات مشاهده شده است. در حالی که انسان‌های آگاه بر چگونگی تحولات زمانه خود، می‌توانند به دور از اراده و قدرگرایی در این پویایی تاریخی،

این «چپ» به شیوه‌ای اراده‌گرایانه، تحولات را به گونه‌ای خالص و ناب، تفسیر می‌کند، گویا این انسان است که باید تعیین تکلیف کند که حرکت جوامع دقیقاً باید به کدام سو و چگونه باشد و نه اینکه تاریخ است که فارغ از خواست انسان‌ها و همچون «موش کور» بسیار خواب‌ها برایشان دیده است.

هم‌راستا با چرخش‌های بزرگ و تأثیرگذاری مثبت بر آن، به نفع انسان و طبیعت مؤثر واقع شوند. بنابراین، عدم باور عمیق به پویایی تاریخی جوامع انسانی که هرگز متوقف نشده و نخواهد شد، منجر به گرفتار شدن در تحلیلی بسته و ایستا از تعریف سرمایه‌داری و امپریالیسم مطابق با همان تعاریف و مفاهیم اولیه و عدم توجه به قدرت عظیم تحولات تاریخی در اشکالی متنوع و ناهمگون می‌شود که امکان جلوگیری از وحشی‌گری‌های این نظام در حال زوال را که همچون گرگی زخم‌خورده در حال چنگ و دندان نشان دادن است، نمی‌دهد. تأسف بارتر این که، این تفکر و تفسیر ایستا، دانسته یا نادانسته به ادامه وضع غیرانسانی موجود یاری می‌رساند و همان‌طور که گفته شد، برخلاف آرمان‌رهای بخش مورد ادعای خویش، در مقابل این چرخش بزرگ قرار می‌گیرد.

اخیراً در مطالبی صوتی درباره نئولیبرالیسم که یکی از محافل کمابیش شناخته شده ایرانی خارج از کشور عرضه داشته است، گویندگان و سخنوران به هر دری می‌زنند که به مخاطب «بقبولانند» که آنچه در جمهوری خلق چین رخ داده و اکنون نیز در حال انجام است، همان «سیاست‌های نئولیبرالی» است که می‌توان با ارفاق و مسامحه به آن «نئولیبرالیسم با چهره‌ای چینی» گفت، همانند مدل‌های دیگری که در کشورهای مرکز و پیرامون با نشانه‌ها و ویژگی‌های خاص آن کشورها به اجرا درآمده و یا کماکان در حال انجام است.

عده‌ای به هر دری می‌زنند تا به مخاطب «بقبولانند»، آنچه در جمهوری خلق چین رخ داده و اکنون نیز در جریان است، همان «سیاست‌های نئولیبرالی» است که با ارفاق و مسامحه می‌توان آن را نئولیبرالیسم با چهره‌ای چینی گفت!

از اینان باید پرسید مگر شما معتقد نیستید که «سیاست‌های نئولیبرالی» تماماً در خدمت سرمایه‌داری است و اصولاً نئولیبرالیسم مرحله (فازی) متأخر سرمایه‌داری (امپریالیستی) است که با اجرای آن تلاش می‌شود ضمن خارج ساختن حداکثر ارزش اضافی از نیروی کار، تمامی دستاوردهای پیشین طبقه کارگر نیز از آنان گرفته شود و رفاه اجتماعی و سطح زندگی طبقات پایین و متوسط به سود سرمایه به قهقرا برود؛ حال چگونه است که همان کشور مورد اشاره شما طی سه دهه اخیر، البته با تلاش و زحمت بسیار زیاد و کار فراوان نیروی مولد خود و سازماندهی و مدیریت حزب و حکومت، آن هم در شرایط بسیار سخت و پیچیده بین‌المللی موجود، توانسته است نه تنها بر فقر مطلق در آن کشور غلبه کند، بلکه سطح زندگی را تا حدی بالا ببرد که مردمش اکنون بتوانند کالاهای مورد نیاز خود را نه تنها برای تأمین معیشت اولیه،



بلکه رفاه خود و خانواده شان را تأمین کنند. هرچند که هنوز در برخی جوانب مشکلاتی، بعضاً هم جدی، وجود دارد. مثلاً خرید مسکن در آن کشور به دلایل بسیاری، از جمله مالکیت عمومی بر زمین، به صورت همگانی ممکن نیست، ولی تأمین آن از طریق اجاره، با نسبتی کاملاً واقع بینانه به سطح درآمد، ممکن و آسان است و این موضوع هم (عدم امکان خرید مسکن)، نه تنها منافاتی با سوسیالیسم ندارد که دقیقاً در همان راستاست. از سوی دیگر، با توجه به سیاست‌ها و برنامه‌های موفق اجرا شده، بهداشت، درمان، آموزش و دیگر نیازهای ابتدایی به دلیل تأمین کافی آنها، اکنون از برنامه اولیه حزب و دولت این کشور خارج شده و نزدیک به یک و نیم میلیارد انسان دیگر دغدغه چندان از این بابت ندارند. در زمینه حفظ زیست بوم و توسعه کیفی آن هم چنان اقدامات عظیمی به عمل آمده است که رسانه‌های غالب سرمایه‌داری چاره‌ای جز سکوت در برابر آن ندارند.

البته آنچه گفته شد به معنای حاکم شدن سوسیالیسم در این کشور نیست، چرا که با توجه به شرایط بین‌المللی کنونی، استقرار سوسیالیسم با مفهوم مورد توافق حداکثری، در یک کشور، فقط با دگرگونی کامل شرایط حاکم بر جهان و تغییر وضعیت کشورهای تعیین‌کننده در عرصه بین‌المللی و به ویژه از میان رفتن هژمونی دلار و لاجرم سلطه ایالات متحده آمریکا بر سازمان‌ها و نهادهای جهانی، امکان‌پذیر است؛ اما به طور کلی، از شواهد موجود می‌توان دریافت که سمت و سو و جهت‌گیری‌های سیاست‌های اعمالی آن کشور در همین راستاست و از این روست که باید از آن پشتیبانی کرد.

در ادامه، از این «پژوهندگان چپ» و دیگر هم‌باورانشان باید پرسید، این چه نئولیبرالیسمی است که دقیقاً برخلاف مطامع «مکتب شیکاگو» و «اجماع واشنگتن» نتیجه داده و برخلاف اهداف اصلی و گفته و ناگفته «نئولیبرالیسم» در اینجا نه تنها تأمین حداقل معیشت بلکه افزایش مستمر قدرت خرید عمومی را موجب شده است؟ آیا این «نئولیبرالیسم» با آنچه در کشورهای سرمایه‌داری مرکز و پیرامون اجرا شده، سنخیتی دارد؟ اگر ندارد، باید پذیرفت که از همان ابتدا اهداف متفاوتی را با برنامه‌ریزی دقیق، ولو با کار بسیار سخت نیروهای کار، دنبال و پیگیری و تا حدود زیادی هم محقق کرده است، پس چرا با اصرار تلاش می‌کنید، همانند «روشنفکران راست غربی» همیشه و همواره این کشور را یک کشور سرمایه‌داری نئولیبرال بنامید و علیرغم رشد و توسعه عظیم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فن‌آورانه، فرهنگی، محیط زیستی و ... و بهبود سطح زندگی و رفاه اجتماعی، به صورتی بارز و چشمگیر (درست، در جهتی عکس کشورهای سرمایه‌داری امپریالیستی و دیگر کشورهایی که با اجرای

«سیاست‌های نئولیبرالی»، طبقات و اقشار پایین و میانی از یک سو و محیط زیست را از سوی دیگر به شدت تحت فشار قرار داده‌اند)، باز هم آن کشور را سرمایه‌داری نئولیبرالیستی و امپریالیستی بخوانید و از این طریق به مسدود ساختن و یا کند کردن تحول در حال وقوع در جهان یاری رسانید و با تمام وجود و توان خواسته‌های سرمایه‌داری امپریالیستی که همانا «کشتن امید» در میان مردم جوامع سه قاره است، دنبال کنید. به جز آنچه که به ناگزیر و به دلیل شرایط بین‌المللی و سلطه چند سده‌ای استعمار و امپریالیسم و حاکمیت سازمان‌ها و نهادهای امپریالیستی تقریباً بر همه عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، رسانه‌ای، ... این کشور را ناچار به انجام برخی اقدامات، به ویژه در مناسبات بین‌المللی کرده است، چه دلیل و توجیهی برای یکسان دانستن این کشور با دیگر کشورهای امپریالیستی دارید؟

ناگفته نماند که متاسفانه استفاده شعارگونه و بسیار خام و دم دستی، از مفهوم نئولیبرالیسم و پیوند زدن هر سیاست اقتصادی، اجتماعی، با این مفهوم، بدون توجه به اهداف به ظاهر ناپیدای درونی آن، خواسته یا ناخواسته، منجر به نوعی ارجاع محتوم به امری مورد انتظار (در اینجا نئولیبرالیسم) شده و به صورتی ساده‌انگارانه، هر تغییر سیاستی از همان ابتدا با برچسب نئولیبرالیستی محکوم می‌شود؛ در این روند، از آنجا که فقط به تشابهات ظاهری سیاست‌ها توجه شده، تفاوت‌های بنیادی برخی از همین سیاست‌ها و مخصوصاً نتایج حاصل از اجرای آنها در شرایط ویژه (همچون هژمونی حزبی در جمهوری خلق چین برای آماده‌سازی زمینه‌های یک برنامه سوسیالیستی)، نادیده انگاشته شده است. به عنوان نمونه، در نوشته‌های «مارکسیست» معروف دیوید هاروی به قدری مفهوم نئولیبرالیسم و برخی وجوه بارز سرمایه‌دارانه آن که بر کسی پوشیده نیست، برجسته و بر آن تمرکز شده و این موضوع به گونه‌ای تبیین شده که به تدریج و در پایان به انکار تلویحی امپریالیسم در معنای کنونی آن، رسیده است.

توجه و «باریک شدن» در گنه اقدامات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، ... و به ویژه دیدن نتایج حاصله، حداقل انتظاری است که باید از یک پژوهشگر چپ داشت و باز باید یادآور شد که تکرار مکرر شعارهای مد روز و تاکید نالازم و عدم توجه به آنچه بعد از اجرای یک برنامه اقتصادی، اجتماعی حاصل شده است، برای یک پژوهشگر چپ پذیرفتنی نیست. نئولیبرالیسم مرحله (فازی) متاخر از سرمایه‌داری است و باید دقت شود که با تاکید بیش از حد بر آن، «اصل سرمایه‌داری» در سایه قرار نگیرد. به قول معروف «آن قدر درخت بتوان دید که جنگل از نظر پنهان بماند».

همچنین باید توجه شود که تمرکز بیش از اندازه بر برخی «اصول نئولیبرالیسم» که همان سرمایه‌داری در فازی بالاتر است، ناخواسته موجب توجه کمتر به اصل سرمایه‌داری نشود؛ بدتر اینکه با اجرای سیاست‌های نئولیبرالیستی در همه کشورها لابد «جهانی هموار» (در مرکز و پیرامون) پدید آمده و نتیجتاً اینکه عصر «پایان امپریالیسم» فرا رسیده و بدین ترتیب «نظریه بسط سرمایه‌داری» هم توجیه‌پذیر است، نشود. از سوی دیگر، نباید با تمرکز بر برخی از «اصول نئولیبرالیسم»، مثلاً تأکید بیش از اندازه بر «انباشت به مدد سلب مالکیت» بر پایه «سود حاصل از خلع ید» مارکس، که کماکان نیز وجود دارد، به گونه‌ای موضوعات مختلف و متفاوت تبیین شود که باز اصل سرمایه‌داری با همه وجوه آن در سایه بماند.

در مطلب دیگری که در یکی از سایت‌های فارسی زبان خارجی منتشر شده است، «چپ» و انهاده‌ای که در دورانی، مبارز به اصطلاح شناخته شده‌ای هم محسوب می‌شد و اکنون به ورطه‌ی عفن توجیه‌کنندگان و سخنگویان مرتجع‌ترین و راست‌ترین جریان‌های سرمایه‌داری سقوط کرده است، به مثابه سخنگوی این محافل ولی در لباس ناتراز و زبان الکن یک «چپ»، «نظام‌های حاکم بر کشورهای مختلف جهان... [را] به دو دسته دموکراتیک و غیردموکراتیک (توتالیترا، الیگارشیک، دیکتاتوری فردی و غیره) تقسیم» کرده و «دسته اول را با همه نواقص

توجه و «باریک شدن» در کُنه اقدامات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، ... و به ویژه دیدن نتایج حاصله، حداقل انتظاری است که باید از یک پژوهشگر چپ داشت و تکرار شعارهای مد روز از وی پذیرفتنی نیست. نئولیبرالیسم مرحله (فازی) متاخر از سرمایه‌داری است و باید دقت شود که با تأکید بیش از حد بر آن، «اصل سرمایه‌داری» در سایه قرار نگیرد. به قول معروف «آن قدر درخت بتوان دید که جنگل از نظر پنهان بماند».

و مشکلات‌شان ... در سویه خیر تاریخ» و «دسته دوم را [منظورشان دقیقاً جمهوری خلق چین و فدراسیون روسیه است] در سویه شر» قرار داده و «تضاد عمده جهان امروز را تضاد میان اردوگاه دموکراسی [خیر] و دیکتاتوری [شر]» نامیده است. سپس با صغری و کبری کردن‌های بسیار و تذکر (!) به زعم ایشان «اشتباه تاریخی مارکس» و نه بی‌دانشی و ضعف عمیق تئوریک خود، تلاش کرده «از شرافت چپ» دفاع کند و بدین ترتیب عمق ناآگاهی خود را از دیدگاه‌های بخش مارکس و قرار گرفتن کامل خود در برابر چپ و همنوایی خواسته یا ناخواسته‌اش با مرتجع‌ترین نمایندگان و پادوهای امپریالیسم توجیه و سقوطش را به اعماق منجلاب توجیه‌گران سلطه سرمایه آشکار کند.

ایشان در ادامه با اصرار فراوان به عنوان «نیروی چپ» و نه خدمتگزار و توجیه‌گر سرمایه‌داری امپریالیستی، آنچه اکنون در فدراسیون روسیه و اکراین می‌گذرد را با چند جمله و عبارت ورد زبان رسانه‌های غالب «جنایات ضدبشری»، «جنگ پوتین علیه اکراین»، «جنایات جنگی پوتین» و از این دست عبارات به‌کارگرفته شده در همان رسانه‌های «اردوگاه خیر»، توصیف کرده و با ادعایی بسیار فراتر از عمق کم دانش خود، دیگران را «در بهترین حالت طرفداران شرمگین جنگ پوتین علیه اکراین» نامیده و بدین ترتیب نه تنها ضعف دانش سیاسی و تئوریک خود، بلکه درماندگی شخصیتی خود را نمایان ساخته است. باز تأسف‌بارتر اینکه این شخص و امثال ایشان که به فراوانی در موقعیت‌های مختلف قلم می‌زنند، نتوانسته یا نخواسته‌اند پس از چهار دهه فراغت و وقت و فرصت کافی، حداقل به مطالعه درست و کامل دیدگاهی که خود را بی‌جهت بدان منتسب می‌دانند، بپردازند و در خوشبینانه‌ترین حالت باید گفت که در دام همان تبلیغات (پروپاگاندا) رسانه‌های جریان اصلی و غالب افتاده‌اند. اینان همچنان «دست از کمر برداشته» و به یاد دورانی که با بند انگشتی از سواد سیاسی،

هر چند اکنون حفظ محیط زیست از اولویت‌های بشری است، ولی اینکه بتوان این مبارزه را بیرون از چارچوب مبارزه طبقاتی به سرانجام رسانید، توهمی بیش نیست.

خود را رهبر سیاسی می‌پنداشتند، به اظهار فضل پرداخته تا جایی که گاهی عنان اختیار از کف داده و ضعف تئوریک و سیاسی و عمق نادانی خود را با فحاشی به دیگران جبران می‌کنند. با نگرستن دقیق به آنچه در حال رخ دادن

است، قابل درک است که فدراسیون روسیه، از زاویه‌ای متفاوت و با تکیه بر تحولاتی که در بیش از یک دهه اخیر در این کشور به وقوع پیوسته، به مرحله‌ای رسیده است که بدون کمترین تردید و کاملاً مصمم یک‌تنه در برابر نظام جهانی تک‌قطبی جهانی ایستاده و در میان گرد و غبار تبلیغات رسانه‌های جریان اصلی، در واقع در حال نبرد مرگ و زندگی با سلطه امپریالیستی و سازمان متجاوز ناتو می‌باشد، موضوعی کاملاً آشکار که در این مدت مکرر از زبان رهبران این کشور شنیده شده و در میدان نبرد هم مشاهده می‌شود. در سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی داخلی هم، با توجه به عقبه تاریخی این کشور در سده بیست، به آهستگی ولی محسوس، تغییر و تحولاتی در جهتی مخالف با «سیاست‌های نئولیبرالیستی» و حشیانه و غارت‌گرانه که پس از فروپاشی (پیشنهاد جایگزین: تخریب اتحاد شوروی) به‌کار گرفته شد، صورت می‌گیرد. خبر فرار یا مهاجرت یکی یکی و یا جمعی‌الیت مسلط بر سرنوشت پهناورترین کشور جهان و سرسپردگان به امپریالیسم که عامل اصلی وضعیت کنونی هستند،

اخباری شادی بخش برای میلیون‌ها نیروی کار این کشور و میلیاردها انسان در سراسر جهان شده است. به بیان دیگر، اگر از دام پرویگانندای رسانه‌های جریان اصلی خارج شده و به وقایع دنیا با ذهنی آگاه و چشمانی باز نگریسته شود، مشاهده می‌شود که این نبرد، لایه‌های پنهان «دموکراسی، حقوق بشر و قوانین بشردوستانه» و ماهیت وجودی کشورهای سرمایه‌داری امپریالیستی را برملا کرده است. برای نمونه باید به آنچه در اتحادیه اروپا و به ویژه در آلمان فدرال در حال وقوع است اشاره کرد که سردمداران آن کشور (کشورها) با اولین برخورد با کاهش یا توقف صدور گاز روسیه، که با اعمال تحریم‌های اقتصادی آمریکا و غرب علیه آن کشور پیش آمد، به سرعت و بدون کمترین تردیدی به استفاده از آلوده‌کننده‌ترین سوخت فسیلی یعنی زغال سنگ روی آورده‌اند و همه آن شعارهای توخالی که در مجامع پرسروصدای «دفاع از محیط زیست» و... به ویژه توسط احزاب شبه‌فاشیستی «سبز»، سر می‌دادند، به یکباره و بدون کمترین تردید کنار گذاشتند.

تمایز قایل نشدن میان آنچه اکنون در جهان در حال رخ دادن است و مردود دانستن و یا کنار کشیدن از تشریح مساعی در نبرد رودرروی دو کشور جمهوری خلق چین و فدراسیون روسیه با امپریالیسم ایالات متحد آمریکا و به پیروی از آن اتحادیه اروپا و دیگر کشورهای عضو ناتو، با مستمسک قراردادن برخی مفاهیم و مقولات گذشته و سوءاستفاده از این نکته که «مفهوم و

فدراسیون روسیه، بنا بر تحولات خود در سال‌های اخیر، به مرحله‌ای رسیده است که بی‌تردید و کاملاً مصمم یک‌تنه در برابر نظام جهانی تک‌قطبی جهانی ایستاده و در میان گرد و غبار تبلیغات رسانه‌های جریان اصلی، در واقع در حال نبرد مرگ و زندگی با سلطه امپریالیستی و سازمان متجاوز ناتو است.

مقوله امپریالیسم اساساً بر ساخته مارکس نبوده» و یا دستیازی به برخی عبارات نقل شده از وی، از جمله تأکید بر آنچه که در نوشته‌ای در مورد استعمار هند نگاشته، فقط می‌تواند دستمایه کسانی باشد که تمام هم و غم خود را به یافتن «دلیلی» برای توجیه هم‌بانی و همدستی پنهان و آشکار خود با امپریالیسم به کار گرفته‌اند و یا با درکی ناقص از دیالکتیک منتقدانه و انقلابی، توان درک تحولات کنونی که جهان را در چرخشی عظیم به سوی دیگری می‌برد، ندارند. متأسفانه این عدم درک و دریافت تحولات سرنوشت ساز، می‌تواند عده‌ای را به همراهی و همیاری نیروهایی بکشاند که ممکن است در اقدامی غیرانسانی و غیرقابل جبران، «جهان سرد و خاموش پس از یک جنگ هسته‌ای» را بر جای بگذارند.

باید این نکته را نیز یادآور شد که متأسفانه بسیاری از جنبش‌های محیط زیستی که

به جای تأکید بر تغییر و تحولات بنیادی و اساسی، به دنبال «تغییر رفتار مردم» به عنوان مصرف‌کنندگان، برای توقف و بهبود بحران‌های غیرقابل برگشت محیط زیستی هستند، عملاً «آب درهاون می‌کوبند»، چراکه نظام سرمایه‌داری که هدف اصلی آن کسب سود هر چه بیشتر است، مانع اصلی مقابله با تخریب محیط زیست که به معنای کاهش سودآوری است، می‌باشد و برای حفظ و افزایش این سود به هر ترفندی چنگ می‌زند. بنابراین، تفکر این نوع «جنبش»‌ها که اتفاقاً مورد توجه جریان رسانه‌های غالب سرمایه‌داری نیز هستند و متأسفانه در سپهر سیاسی و رسانه‌ای کشور ما هم، بدون گفتگو درباره بنیاد اصلی مشکلات، ترویج و تشویق می‌شوند و بدون توجه به ریشه‌ها و بنیان‌های شکل‌گیری آنها، تنها معلول را مورد توجه قرار می‌دهند، نتوانسته‌اند راهگشای بهبود و تغییر وضع موجود باشند بلکه به عنوان موانعی

در شناخت عمومی از علل اصلی مشکلات عمل کرده‌اند.

این موضوع از این جهت قابل اهمیت است که مبارزه طبقاتی با سرمایه‌داری باید به عنوان آماج اصلی غیرقابل جایگزین با شعارهای هویتی و محیط زیستی پذیرفته شود، چرا که هر آنچه طرفداران دو آتشه اولویت بخشی به مبارزات هویتی و محیط زیستی تاکنون بر آن تأکید داشته‌اند، به راحتی به بیراهه کشانده شده و از سوی دیگر با تقلیل مبارزه طبقاتی و پراکنده‌سازی نیروها، مقابله با آنها برای سرمایه

تضادهای ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک  
نه تنها میان کشورهای امپریالیست  
با دیگر جوامع انسانی، که به وضوح  
میان خود کشورهای امپریالیستی که  
اتفاقاً در پیمان‌های ضدانسانی همچون  
«ناتو» و ... هم مشارکت دارند، به  
صورتی آشکار نمایان شده است. آنچه  
ایالات متحد آمریکا به بهانه «جنگ  
اکراین» بر سر اتحادیه اروپا آورده  
است، نمونه مشهود و غیرقابل انکار  
این تضاد میان امپریالیست‌هاست.

جهانی آسان‌تر شده و با تبلیغات فراگیر رسانه‌های غالب، این مبارزات درست که ذیل شعار مبارزه طبقاتی ضد سرمایه‌داری می‌باشند، را عملاً ناتوان و از مسیر اصلی خارج کرده است. این روند را در سیر تغییراتی که احزاب «سبز» در اروپا طی کرده‌اند و اکنون دوشادوش راست‌ترین و فاشیستی‌ترین جریان‌ها قرار دارند، به روشنی می‌توان دید. هر چند اکنون حفظ محیط زیست از اولویت‌های بشری است، ولی اینکه بتوان این مبارزه را بیرون از چارچوب مبارزه طبقاتی به سرانجام رسانید، توهمی بیش نیست؛ چراکه هدف اصلی سرمایه، «خارج کردن هر چه بیشتر ارزش» است که در تقابل مستقیم با حفظ محیط زیست قرار دارد و بنابراین مبارزه با تخریب محیط زیست نمی‌تواند خارج از تسریع در تشکّل نیروی کار در مفهوم موسع

خود، برای مبارزه جهانی با سرمایه باشد. تشکّل و تهاجمی همه جانبه در تمامی جوامع مرکز و پیرامون و پیش از آن افشای آن جریان‌های به اصطلاح چپ که مانند نمونه‌های پیش‌گفته خود را نماینده نیروهای کار نیز می‌پندارند.

اینکه زنجیره تولید و گردش کالا در سطح جهانی چگونه از هم بگسلد و چگونه «سازمان تولید» نوینی شکل بگیرد، نتیجه ناگزیر مبارزه طبقاتی است که اکنون در شرایطی قرار گرفته است که تضادهای ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک نه تنها میان کشورهای امپریالیست با دیگر جوامع انسانی که به وضوح میان خود کشورهای امپریالیستی که اتفاقاً در پیمان‌های ضدانسانی همچون «ناتو» و... هم مشارکت دارند، به صورتی آشکار نمایان شده است. آنچه ایالات متحد آمریکا به بهانه «جنگ اکراین» بر سر اتحادیه اروپا آورده است، نمونه مشهود و غیرقابل انکار این تضاد میان امپریالیست‌هاست. دقیقاً اینجاست که این تضادهای (ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک) با مبارزه طبقاتی گره خورده و نیروی کار، چاره‌ای جز توجه دقیق به آنها به صورت همزمان ندارد، یعنی تأکید بر اولویت مبارزه طبقاتی، توجه جدی به تضادهای پیش‌گفته (ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک) و همزمان مبارزه با تخریب محیط زیست مقدم بر هر تلاش دیگری شده است.

اکنون، باید پرسید چگونه است که بخشی از چپ و همچنین «چپ» و انباده با همه ادعاهایشان مبنی بر مطالعه و اشراف بر دیدگاه‌های بخش مارکس، همچنان از درک و دریافت این چرخش عظیم جهانی که پیش رویش در حال وقوع است، عاجز است و «مرغش یک پا دارد» و «دَرش همواره بر همان پاشنه» ثبات وضع موجود می‌چرخد؟ علت این جمود فکری چیست که در حالی که اتفاقاتی چنان عظیم پیش‌چشم‌انگیز در حال رخ دادن است، این چپ و «چپ» و انباده، همچنان خود را حقیقت مطلق پنداشته و بدون رودربایستی به دفاع از امپریالیسم اگر نه مستقیم که در قالب حمله به سوی دیگر نبرد، مشغول است و یا با در سایه قرار دادن مبارزه طبقاتی ضد سرمایه‌داری و به انحراف کشاندن اذهان، تلاش می‌کند تا از سنگینی ضرباتی که نیروهای کار می‌توانند و باید وارد کنند، بکاهد؟

بنابراین، با توجه به آنچه گفته شد، در این شرایط، باید منتظر نبردی تعیین‌کننده میان ایالات متحد آمریکا به عنوان سردمدار سرمایه‌داری امپریالیستی و خواهان ادامه سلطه همه جانبه بر جهان با جمهوری خلق چین و فدراسیون روسیه و حتی تضاد و تفرقه در میان اردوگاه امپریالیستی و در نهایت جهان «مرکز و پیرامون» یا «شمال و جنوب» به ویژه در مناطق استراتژیک و تعیین‌کننده‌ای همچون شرق اروپا، غرب آسیا، آمریکای لاتین و البته در نقطه

تماس نهایی یعنی دریای جنوبی چین و تایوان و اوراسیا به عنوان طرفداران جهانی چند جانبه‌گرا و مخالف قدرت «اجتناب‌ناپذیر» بود، موضوعی که صفحه‌ای مهم از تحولات آتی جهان را خواهد گشود و بدون تلاش برای تضعیف و سپس ادغام این قدرت «اجتناب‌ناپذیر» (ایالات متحد آمریکا) در جهانی چند جانبه‌گرا، عملاً راه‌ها بسته خواهد ماند. البته، در این میان نباید از موضع‌گیری حکومت‌های مرتجع هم غافل بود و در دام فرصت‌طلبی آنها افتاد، کشورهایی که هرچند دم از مبارزه ضد امپریالیستی و جهان چند قطبی می‌زنند، اما همواره در سیاست داخلی خود، همان راه و روش امتحان پس داده بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول (ستاد مالی-پولی نظام سلطه امپریالیستی) را با قوت هرچه تمام تر اجرا می‌کنند و منافع خود را در گرو هم‌داستانی لابد ناگزیر(!) با غرب می‌دانند. باید با موضع‌گیری‌های روشن و «واقع‌بینانه» این چرخش عظیم جهانی را همچون سکو و محملی برای تحولات مترقی درون این کشورها هم مورد استفاده قرار داد.

بنابراین، کناره‌گیری از این نبرد و داشتن دیدی خصمانه و نه منتقدانه با سوی دوم نبرد و امپریالیست نامیدن آن، نه تنها کمکی به بهبود وضع موجود نمی‌کند، بلکه برخلاف تصور، مواضع چپ را در داخل کشورهای پیرامونی هم تضعیف می‌کند. اگرچه این درک و دریافت درست در بخش‌هایی از جهان به ویژه آفریقا و آمریکای لاتین و بخش‌هایی از آسیا در حال آشکار شدن است و بدون توجه به فحاشی «چپ» و انهادده و نیز چپ منجمد شده در مفاهیم و مقولات اجتماعی یک صد سال پیش، به صورت دیالکتیک منتقدانه و انقلابی در حال سرک کشیدن از پشت هیاهوهای رسانه‌ای است. از این رو، باید امیدوار بود که نیروی کار همچون همیشه شم به مراتب تیزتری از روشنفکران داشته باشد و نهایتاً در سوی منافع جمعی خود بایستد و منتظر تصمیم‌مرددان و وانهادگان نماند.

عزیزان «زندگی از فردا آغاز نمی‌شود»، هم اکنون جریان دارد و ما درون این رود خروشان غوطه‌وریم و با هر بار فرو شدن در این آب و بیرون آمدن از آن، با جهان دیگری روبرو هستیم! زنهار که با هر موضع‌گیری، انسان متفاوتی از خود ساخته‌ایم که می‌تواند مسیر تعالی انسان و بقای طبیعت را هموار سازد و یا سدی در برابر آن ایجاد کند.

عزیزان «زندگی از فردا آغاز نمی‌شود»، هم اکنون جریان دارد و ما درون این رود خروشان غوطه‌وریم و با هر بار فرو شدن در این آب و بیرون آمدن از آن، با جهان دیگری روبرو هستیم! زنهار که با هر موضع‌گیری، انسان متفاوتی از خود ساخته‌ایم که می‌تواند مسیر تعالی انسان و بقای طبیعت را هموار سازد و یا سدی در برابر آن ایجاد کند.



# دو بررسی تاریخی

## ۱. گریبایدوف

### و دلایل پنهان قتل او در ایران



## ۲. یک دروغ تاریخی دیگر:

### کشتار کاتین توسط اتحاد شوروی!

# گریبایدوف؛ قربانی توسعه‌طلبی یا وجه‌الضمان توطئه‌ها و رقابت‌های سلطنتی

علی پورصفر (کامران)



ملاقات گریبایدوف و عباس میرزا

ادوار دوگانه جنگ‌های ایران و روسیه (۱۲۱۸-۱۲۲۸ و ۱۲۴۱-۱۲۴۳ ه‍.ق / ۱۸۰۴-۱۸۱۳ و ۱۸۲۶-۱۸۲۸ م) هرکدام با یک قرارداد سخت و سنگین علیه ایران و به سود استعمار روسیه به پایان رسید و هربار نیز با انعقاد عهدنامه‌ای بدتر از گذشته بر میزان نفوذ و اقتدار روسیه بر دولت و مملکت ایران افزوده شد. عهدنامه خاتمه جنگ‌های دوره اول موسوم به گلستان (۲۹ شوال ۱۲۲۸ ه‍.ق / ۱۲ اکتبر ۱۸۱۳) ضمن اشمال بر انواع زیان‌ها علیه دولت و کشور ایران حاوی تعهد خطرناکی از جانب دولت روسیه نسبت به دولت ایران بود که البته هیچ‌یک از مدافعان ایرانی آن تعهدنامه کمترین وقوفی به مضامین زیان‌بار آن نداشتند. فصل چهارم عهدنامه گلستان اشعار می‌داشت:

«...ایمپراتور و الاثوکت ممالک روسیه برای اظهار دوستی و اتحاد خود نسبت به اعلیحضرت پادشاه عظیم‌الشان ممالک ایران... از طرف خود و از عوض ولیعهدان عظام اقرار می‌نمایند که هر یک از فرزندان عظام ایشان که به ولیعهدی ایران تعیین می‌گردد، هرگاه محتاج به اعانت و امدادی از دولت علیه اروسیه باشد، مضایقه نمایند تا از خارج کسی نتواند دخل در مملکت ایران نماید و به امداد و اعانت اروس، دولت ایران محکم و مستقر گردد و اگر در سر امور داخله مملکت ایران

فیما بین شاهزادگان مناقشتی رخ نماید، دولت علیّه اروس را در آن میانه کاری نیست تا پادشاه وقت خواهش نماید» (وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران، اسنادی از روابط ایران با منطقه قفقاز، ص ۲۶۲-۲۶۸، عشقی، ص ۲۱۸-۲۲۶).

دولت ایران تا انعقاد عهدنامه گلستان - به استثنای توافقات شاه طهماسب دوم با دولت عثمانی و یا توافقات اشرف افغان با دولت عثمانی - چنین امتیاز خطرناکی به هیچ یک از دولت های همسایه و غیرهمسایه نداده بود و هیچیک از سلاطین مشهور ایرانی ادامه حکومت خود را به کمک های مؤثر یک قدرت برتر همسایه منوط نکرده بودند. قرارداد گلستان البته محدودیت هایی را نیز برای مداخلات قانونی روسیه در امور ایران پیش بینی نموده و این مداخلات را مؤکول به تنها یک عامل یعنی درخواست سلطان وقت کرده بود.

دوره دوم جنگ های ایران و روسیه (۱۲۴۱-۱۲۴۳ هجری / ۱۸۲۶-۱۸۲۸ م) با انعقاد عهدنامه معروف ترکمانچای خاتمه یافت و بر پایه همان مقتضیاتی که امپراتوران روسیه در پایان جنگ های دوره اول به مقام حامی شاهان ایران رسیده بودند، امتیازات امپراتوران یاد شده در ایران و به ویژه در حمایت از پادشاه و یا ولیعهد تعیین شده پادشاه به حدودی رسید که بسیار شبیه اختیارات دولت های استعمارگر در مستعمرات شان بود. در فصل هفتم این عهدنامه آمده است:

« چون پادشاه ممالک ایران... فرزند خود شاهزاده عباس- میرزا را ولیعهد و وارث تخت خود تعیین نموده است، امپراطور ممالک روسیه... تعهد می کند که از این روز به بعد شخص... عباس میرزا را ولیعهد و وارث برگزیده تاج و تخت ایران شناخته از تاریخ جلوس به تخت شاهی، پادشاه بالاستحقاق این مملکت داند.»

موجبات این تعهد اختصاصی برای حمایت از عباس میرزا نایب السلطنه، درخواست ها و توقعات شخص عباس میرزا و پافشاری های میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی، وزیر عباس میرزا در گفتگوهای صلح بود - و طرفه اینکه گریبایدوف نیز از جمله حامیان حفظ سلطنت برای عباس میرزا نایب السلطنه بود - و دولت روسیه نیز با وقوف به دامنه تاثیرگذاری های تعهد مذکور، با آن موافقت کرد و بدین ترتیب یکی از بهترین فرصت های استثنائی برای تشدید مداخلات یک قدرت استعماری در اوضاع ایران نصیب او شد. پیامدهای زیان بار این حق و اختیار ویژه از همان نخستین سال های بعد از انعقاد عهدنامه تا مرگ فتحعلی شاه و در یکی دو سال نخست سلطنت محمدشاه پسر عباس میرزا آشکار شد و موجب حوادثی تلخ و سنگین و صدمات کمرشکن برای دولت و ملت ایران گردید که تا انقلاب اکتبر و سقوط تزاریسیم روسی

ادامه داشت.

همان‌گونه که در سطور بالا گفته شد، چنین امتیازی با حقوق و اختیارات دولت‌های استعمارگر در مستعمرات‌شان شباهت‌های اساسی داشت و اگر میان این اختیار با آنچه که فی‌المثل دولت بریتانیا در نیمی از شبه قاره هند و با دولت‌های به اصطلاح خودمختار آن بخش از شبه قاره - جدا از بخشی که مستقیماً در اداره کمپانی هند شرقی و سپس پادشاهی انگلیس قرار داشت - و یا در پادشاهی‌های چندگانه مالایا داشته، مقایسه‌ای صورت گیرد، مشابهت‌های آنها به وضوح مشاهده می‌شود (نهر، ص ۵۰۹-۵۱۸، پانیکار، ص ۱۴۶-۱۷۱، تاریخ جنوب شرقی، جنوب و شرق آسیا، ص ۷۴-۹۰). از آن واضح‌تر تعهد دولت انگلیس نسبت به شیخ خزعل و حکومت او در خوزستان در سال‌های ۱۹۱۰ و ۱۹۱۴ است که در آن تصریح شده بود «هرگاه شیخ خزعل و جانشینانش تعهدات خود را نسبت به دولت ایران رعایت کنند و توصیه‌های دولت انگلستان را راهنمای خود قرار دهند و در انتخاب جانشینان خود قبلاً و به طور محرمانه با نماینده دولت انگلیس مشورت کنند، همواره از حمایت‌های سیاسی و نظامی دولت انگلستان برخوردار خواهند بود» (استرانگ، ص ۲۱۶-۲۱۷ و ۲۳۷-۲۳۹ و ۲۴۵-۲۴۶).

کثرت پسران قدرتمند فتح‌علی شاه نظیر محمدعلی میرزا دولت‌شاه (که پیش از شروع دوره دوم جنگ‌های ایران و روسیه و در سال ۱۲۳۶ هجری درگذشته بود) و محمدقلی میرزا ملک‌آرا و محمدولی میرزا و محمودمیرزا و حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه و علی‌شاه ظل‌السلطان و محمدتقی میرزا حسام‌السلطنه و حسینعلی میرزا فرمانفرما و رقابت‌های دامنه‌دارشان با یکدیگر و به‌ویژه رقابت همگی آنان با ولیعهد رسمی ایران عباس میرزا نایب‌السلطنه و امیدواری‌هایشان به احتمال تکرار تحولاتی که به دنبال قتل نادرشاه تا تشکیل سلطنت قاجاریه در صف‌بندی‌های میان رقیبان سلطنت ایران صورت گرفت - نظیر استمداد عادل‌شاه برادرزاده و جانشین نادرشاه از الیزابت پطرونا ملکه روسیه (۱۷۴۱-۱۷۶۲) و التبعاء مکرر اغلب خانان داغستان و شیروان و بخشی از آذربایجان به تزارهای روسیه در نیمه دوم قرن ۱۲ هجری / ۱۸ م و استمداد مرتضی‌قلی خان برادر معروف آقامحمدخان قاجار از کاترین دوم ملکه روسیه در مبارزه و رقابت علیه برادرش، که نتیجه اغلب آنها حمایت نسبی شاهان روسیه از حمایت جویان بود، موجب امیدواری رقیبان اصلی به حمایت‌های دولت روسیه از آنان برای تصرف سلطنت ایران شده بود. به همین سبب هیچ‌کدامشان بی‌زاری و انزجاری از فصل چهارم عهدنامه گلستان نداشتند، اما فصل هفتم عهدنامه ترکمانچای این امیدواری را برای همه‌شان به استثنای عباس میرزا به یأس تبدیل کرد. به‌ویژه اینکه جریان حمایت از شخص نایب‌السلطنه

می توانست به اولاد او نیز کشیده شود - چنانکه کشیده شد - و امید تصرف سلطنت برایشان به رویایی محال تبدیل گردد و چنین نیز شد.

### اساس جنگ‌های دوم ایران و روسیه

جنگ‌های دوم ایران و روسیه بر دو اساس صورت گرفت: اولین آنها تمایلات توسعه‌طلبانه و پیشروی‌های استعماری روسیه تزاری در سرزمین‌های اطراف خود بود که هرچند صلابت و استقامت آن به سبب تأثیر اوضاع و احوال روسیه بر دولت تزاری و تحولات معین در صف‌آرایی نیروهای جهانی در آن سال‌ها، کاهش یافته بود اما در هر حال همچنان یکی از نیروهای محرک روسیه به تجاوزکاری و توسعه‌طلبی به زیان خلق‌های همجوار به‌شمار می‌آمد. و دومین آنها مجموعه‌ای از چند عامل در طرف ایران بود که مهم‌ترین‌شان گرایش نایب‌السلطنه به خنثی کردن تمهیدات و شایعات رقیبان خود درباره علل شکست ایران در جنگ‌های دوره اول و جبران آن شکست‌ها و تلفات عهدنامه گلستان و توقعات روحانیان شیعه ایرانی مقیم نجف از دولت و نایب‌السلطنه برای مقابله با استیلای دولت مسیحی روسیه بر سرزمین‌های مسلمان‌نشین و علی‌الخصوص بر مناطق شیعه‌نشین ماوراءقفقاز تا کناره شمالی رودخانه ارس و تمهیدات خوانین و بزرگان داغستانی و شیروان و آذربایجانی بود که با عهدنامه گلستان موقعیت‌های سابق را از دست داده بودند و می‌کوشیدند تا موقعیت‌های پیشین خود را دوباره به دست آورند. این روحانیان و حتی کسانی از بزرگ‌ترین‌هاشان همچون شیخ جعفر کاشف‌الغطا و سید بوالقاسم قمی‌گیلانی در دوره اول جنگ‌های ایران و روسیه با انتشار جهادیه‌های خود در حمایت از دولت ایران در برابر حملات استعماری روسیه و برای ترغیب مردم ایران به جنگ و جهاد علیه روسیه تزاری در کنار انگیزه‌های شرعی و تکالیف دینی، مقابله با تجاوزات استعماری را در نظر داشتند و نه تحریک به جنگ افروزی و یا حمایت از برخی رقابت‌های شاهزادگان و درباریان بزرگ. حتی برخی از آنان نظیر سید علی طباطبائی مؤلف کتاب فقهی معروف *ریاض المسائل فی بیان الاحکام بالدلائل* یا شرح کبیر، به واسطه اهمیت‌ی که برای دولت‌ها در مواجهه با دولت‌های مهاجم قائل بودند، شخص فتح‌علی‌شاه را داعی و سرکرده جهاد با کفار نامیده بود (مکتوبات و بیانات سیاسی و اجتماعی علمای شیعه...، ص ۷۱-۷۲). در حالی‌که پیش‌تر، فقهای بزرگ شیعه همچون علامه حلی در شرایع‌الاسلام تصدی جهاد علیه کفار را مخصوص امام عصر و یا مخصوص کسی می‌دانسته که امام عصر او را منصوب کرده باشد (محقق حلی، ج ۱، ص ۱۰۹ و ۱۱۲).

در فاصله میان ۱۲۲۸ تا ۱۲۴۱ انواع واقسام گزارش‌های راست و دروغ درباره تجاوزات و تعدیات دولتیان و نظامیان روسی نسبت به مسلمانان قفقاز و ماوراء قفقاز، در ایران و عتبات عالیات نوشته و منتشر شد (عباس میرزا در یکی از گفتگوهایش با گریبایدوف برخلاف این گزارش‌ها به عدالت و انساندوستی پاسکویچ نسبت به مسلمانان مناطق مفتوحه و مردم‌داری سالدات‌های روس اشاره کرده بود، (وزارت امور خارجه، ص ۳۵۴) و در همه این نوشته‌ها تنها توقعی که ابراز می‌شد، اقدام جنگی دولت ایران برای خلاصی مسلمانان از دست حکومت کفار مسیحی روسیه بود (مکتوبات و بیانات...، ج ۱، ص ۱۰۴-۱۲۹). در همین فاصله حتی فتاوی جهادی که فقهای شیعه در جریان جنگ‌های اول ایران و روسیه صادر کرده بودند، توسط میرزا عیسی قائم‌مقام فراهانی - معروف به میرزا بزرگ - وزیر عباس میرزا و پدر میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام، ترکیب و تلفیق شد و به زبان فارسی مناسب درآمد و در سال ۱۲۳۴ هج در تبریز منتشر شد.

انتشار اخبار عجیب و گوناگون درباره تعدیات دولتیان و نظامیان روسی نسبت مردم مسلمان مناطق مفتوحه و توقعات برخی خوانین خانان داغستان و شیروان و تالش و آذربایجان که وضع سابق خود را از دست رفته می‌دیدند، منتهی به تقویت روحیات جنگ‌طلبی در نایب‌السلطنه و دولت ایران و در میان گروه‌هایی از روحانیون شیعه ایران و عراق شد. به نوشته لسان‌الملک سپهر اخبار درازدستی‌های روسیان علیه مسلمانان «به دست بعضی از چاکران نایب‌السلطنه که از مصالحه با روسیان دل‌گران بودند، گوشزد آقا سید محمد اصفهانی ساکن عتبات عالیات شد» و او پس از مکاتباتی با فتح‌علی شاه و آگاهی بر تمایل شاه به جنگ با دولت روسیه با گروهی از همراهانش در میانه شوال ۱۲۴۱ از کربلا به تهران آمد و با موافقت شاه و نایب‌السلطنه نامه‌های متعددی برای روحانیون ایران ارسال داشت و همگی را به موافقت با جنگ علیه روسیه دعوت کرد و روز شنبه ۲۶ شوال همراه اردوی شاه عازم چمن سلطانیه شد.

در روز شانزدهم ذیقعه کینیاژ منشیکوف فرستاده نیکلای اول هدایای تزار روسیه را به شاه تقدیم کرد و منتظر اقدامات بعدی دولت ایران شد. در روزهای ۱۷ و ۱۸ ذیقعه روحانیون نامداری چون ملا احمد نراقی و ملا محمد جعفر استرآبادی و سید نصرالله استرآبادی و سید محمد تقی قزوینی و سید عزیزالله طالش و ملا عبدالوهاب قزوینی و ملا علی بروجردی با گروه‌های بزرگی از همراهان‌شان در چمن سلطانیه به اردوی شاه وارد شدند و به سید محمد طباطبائی اصفهانی پیوستند و فتوی دادند که «هرکس از جهاد با روسیان باز نشیند از اطاعت

یزدان سربرتاخته و متابعت شیطان کرده باشد». شاه و نایب السلطنه نیز با آنان موافقت نمودند اما برخی دولتیان بزرگ نظیر معتمدالدوله میرزا عبدالوهاب خان نشاط اصفهانی، منشی فتحعلی شاه، و میرزا ابوالحسن خان ایلچی، وزیر دُول خارجه، با جنگ مخالفت کردند و فقها نیز برای آنان پیغام فرستادند که از قرار معلوم در دین و ایمان شما اختلالی هست که جهاد با کافران را مکروه می‌شمارید و آنان ناگزیر ساکت شدند. منشیکوف برای جلوگیری از جنگ، گفتگوهای صریحی را با درباریان و دولتیان آغاز کرد و پیشنهاد اعزام نماینده‌ای به روسیه برای اعلام تسلیم از بابت فوت الکساندر اول و ابراز تهنیت از بابت آغاز سلطنت نیکلای اول را داد و حتی خواستار ملاقات با روحانیون شد و تعهد کرد که به سهم خود برخی تجاوزات اخیراً نظامیان روسی را جبران کند اما پاسخ روحانیون این بود: در شریعت ما با کفار از در مهر و حفادت سخن کردن گناهی بزرگ باشد. اگر چه روسیان از حدود ایران بیرون شوند هم جهاد با ایشان را واجب دانیم (لسان‌الملک سپهر، ج ۱، ص ۲۱۴-۲۱۶، اعتضاد السلطنه، ص ۱۵۰-۱۵۲).

### ضرورت آشنایی با روند انعقاد آتش‌بس و صلح ترکمانچای

از سرانجام این جنگ همه با خبرند و نیازی به گفتگو در این باره نیست. اما تحولات و گفتگوهایی که به آتش‌بس و صلح ترکمانچای منتهی شد، خصوصیتی دارد که هر فعال اجتماعی برای اجتناب از افراط و تفریط سخت نیازمند وقوف بدان‌هاست. دولت عثمانی در دوره اول جنگ‌های ایران و روسیه آماده برخی همکاری‌های نظامی با ایران بود و در اثنای جنگ‌ها به‌ویژه از سال ۱۲۲۵ هـ ق به بعد چندین همکاری جنگی میان دو طرف علیه ارتش روسیه صورت گرفت. فرستاده دولت عثمانی در ربیع‌الثانی ۱۲۲۶ برای عقد اتحاد میان دو کشور به تهران آمد و برخی توافق‌های شفاهی نیز میان‌شان صورت گرفت (لسان‌الملک سپهر، ج ۱، ص ۱۱۸-۱۱۹ و ۱۲۱ و ۱۲۷، عشقی، ص ۱۳۹-۱۴۰). انگلیسی‌ها نیز همکاری‌هایی در ساختمان قلاع نظامی و پادگان‌های ارتشی و توپ‌ریزی با دولت ایران داشتند و به تعبیری به ادامه جنگ میان ایران و روسیه کمک می‌کردند (عشقی، ص ۱۴۷). دولت انگلیس و به‌ویژه کمپانی هند شرقی، که حاکم واقعی و رسمی شبه‌قاره هند بود، در سال‌های ۱۲۲۶-۱۲۲۷ هـ ق / ۱۸۱۱-۱۸۱۲ با اتخاذ سیاست‌های به ظاهر صلح‌طلبانه موافقت دولت روسیه را برای میانجیگری صلح میان سه دولت روسیه و عثمانی و ایران جلب کرد، اما آنچه را که بیش از همه مد نظر داشت، افزایش فاصله میان مرزهای روسیه و شبه‌قاره هند بود و برای این مقصود سیاست‌های به ظاهر گاه متضاد در پیش می‌گرفت. اگر کانینگ نماینده

سیاسی انگلیس در استانبول با ملاحظه مصالح و منافع دو کشور روسیه و عثمانی موفق به استقرار صلح میان آن دولت‌ها شد، اما سیاست‌های سرگور اوزلی نماینده سیاسی انگلیس در ایران، مشوق دولت ایران در تشدید جنگ می‌شد (عشقی، ص ۱۷۲-۱۷۶ و ۲۱۵). در همین حال دولت عثمانی، که با میانجیگری کانینگ با روسیه مصالحه کرده بود، از همکاری با دولت ایران دست کشید و تعهداتی را که پیش‌تر میان‌شان توافق شده بود، رها کرد و در جنگ‌های دوره دوم و انعقاد عهدنامه ترکمانچای هیچ‌گونه همراهی و حمایتی از دولت ایران نشان نداد. توقع عباس میرزا نایب‌السلطنه از عثمانی، حتی بعد از انعقاد عهدنامه ترکمانچای و بعد از قتل گریبایدوف و علیرغم کدورت‌های سنگینی که از عهدشکنی‌های سابق عثمانی و بی‌اعتنائی آن دولت به مصالح همسایه مسلمان خود در برابر متجاوزان غیرمسلمان و به‌ویژه روسیه وجود داشت، همچنان این بود که دولت‌های ایران و عثمانی در برابر روسیه متحد شوند تا بتوانند از پیشروی آن دولت در سرزمین‌های خود جلوگیری کنند. به‌ویژه اینکه هم‌زمان با حادثه گریبایدوف در ایران، جنگ‌های سختی نیز میان عثمانی و روسیه جریان داشت و عباس میرزا تصور می‌کرد که شاید بتوان از ترکیب حوادث جاری در ایران و عثمانی علیه روسیه و تشکیل اتحاد میان آنان، نه تنها پیشروی‌های کنونی روسیه را متوقف کرد، بلکه صدمات گذشته را نیز جبران نمود و بخشی از مناطق از دست رفته را بازپس گرفت. او در سال ۱۲۴۵ هـ ق / ۱۸۲۹ م و هم‌زمان با حضور خسرومیرزا فرزندش در پترزبورگ، که برای عذرخواهی از قتل گریبایدوف به روسیه روانه شده بود، و در حالی که هنوز جنگ میان عثمانی و روسیه ادامه داشت، یکی از روحانیون خوشنام و معروف شیروانی را به نام حاجی ملاشریف در ظاهر برای سفر حج و در واقع به منظور ارائه نامه‌ها و پیشنهادهای نایب‌السلطنه مبنی بر اتحاد و همکاری‌های سیاسی - نظامی دولت‌های ایران و عثمانی علیه روسیه به دربار عثمانی فرستاد و در همان حال تا مدت‌ها با هزاران نفر از نظامیان در چمن اوجان نمایش‌های جنگی برگزار می‌کرد.

دولت عثمانی که در آغاز، حضور ملاشریف و اخبار نمایش‌های جنگی آذربایجان را، موجب تقویت روحیه ارتش عثمانی و تشجیع نظامیان خود در جنگ با روسیه در قفقاز و بالکان می‌دانست، نهایت تشریفات و احترام را در استقبال و پذیرائی از ملاشریف به کار گرفت (این پذیرائی و احترام چنان وسعتی داشت که روسیه از تمام مأموریت ملاشریف آگاه شد و نیکلای اول در ملاقات با خسرومیرزا با شکوه از رفتار نایب‌السلطنه سخن گفته بود) اما سرانجام بدون ملاحظه توقعات و مصالح دولت ایران و با وساطت دولت‌های فرانسه و انگلیس، مصالحه با دولت روسیه را پذیرفت و در ربیع‌الاول ۱۲۴۵ عهدنامه صلح ادرنه را



امضاء کرد.

عباس میرزا در اثنای اعزام ملاشریف شیروانی به دربار عثمانی، نامه‌ای برای محمدحسن خان، مصلحت‌گزار ایران در ارضروم، فرستاد و خواهان همکاری هرچه بیشتر او با ملاشریف و پیشبرد مأموریت او شد و اخطار کرد: «چنان نشود که ما یکبار خبردار شویم مصالحه عثمانی و روس گذشته باشد و باز اسمی از ما داخل نکرده باشند. همچنان‌که یک‌بار دیگر این‌طور رفتار نسبت به ما کرده‌اند. ابتدا با ما حرف زدند که در صلح و جنگ روس از هم سوا نشویم ما به همان اطمینان در هنگامی که قائم مقام مرحوم و طور موسوف از جانب دولتین وکیل مصالحه شدند، راضی نشدیم که بی‌مشارکت عثمانلو کار را بگذاریم و به همین جهت صلح نشد و کار به جنگ‌ها و مرارت‌ها کشید. بعد ذلک که روس با عثمانی بنای سازش گذاشت، مطلقاً اسمی از ما نبردند و کار را گذراندند» (جهانگیر میرزا، ص ۱۲۹-۱۳۰، نشریه وزارت امور خارجه، ص ۱۶۰-۱۶۳).

عهدشکنی‌ها تنها منحصر به بیگانگان نبود. همان درباریان بزرگ و برادران مقتداری که با انتقادات به‌جا و بی‌جا و سرکوفت‌ها و تحقیرهای برحق و ناحق و انتشار بدگمانی‌های بیشتر در جامعه علیه نایب‌السلطنه، او را مظنون به بدخواهی و بدکاری در حق دولت و ملت و مملکت ایران نشان می‌دادند، همچنان می‌توانستند با خلق بحرانی سخت‌تر و سنگین‌تر از گذشته، سقوط او را نیز فراهم و یا تسریع کنند. از همین روست که میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی پس از اطلاع از ماجرای قتل گریبایدوف نامه‌ای خطاب به یکی از دولتیان در تهران نوشت و در آن ضمن اشاره به یکی از همانان (یعنی اللهیارخان آصف‌الدوله) با تلخکامی و نگرانی زایدالوصفی می‌نالد: «خداوندا، چه ناسپاسی ما را گرفتار چنین نسناسی کرده و از ما خود چه کفران در وجود آمد که کیفر آن می‌بریم؟ عامه و خاصه اهل ایران از دانی و قاصی و مطیع و عاصی و از بادی و حاضر، مقیم و مسافر، مسلمان و کافر هر یک به شری از شرور این دزد زن به مزد هتاک بی‌باک در مانده‌اند. من جمله یکی از مفاسد، قتل وزیر مختار روس با چند نفر از صاحبان مناصب و کسان اوست. هشت کرور و آنچه مقدور بوده از تفنگ و توپ و بد و خوب به هبأ و هدر رفت. معادات و مخاصمات یک بر هزار افزود. امید است که رأی رزین ولیعهد و عزم متین شاهنشاه اسلام این کار را به خوشی بگذراند و الا به توبه از معاصی و مداومت نماز «کن فیکون» و ختم «انا لله و انا علیه راجعون» چاره نخواهد کرد» (منشآت، ص ۲۴۳-۲۴۴).

گریبایدوف ضمن گفتگویی با یکی از درباریان نایب‌السلطنه بدو هشدار داد که اگر تمام

آذربایجان توسط ارتش روسیه تصرف شود، وضع نایب السلطنه نزد برادرانش به هم خواهد خورد. مخصوصاً اینکه مقصر هم خودش می‌باشد که اقدام سنسجیده‌ای کرده و در صورت ادامه جنگ تمام بدبختی‌هایی که نصیب ایران خواهد شد، به گردن او گذاشته می‌شود. آن وقت نه تنها حق ولایتعهدی را نخواهد داشت بلکه از تاج و تخت نیز محروم خواهد شد (وزارت امور خارجه، ص ۳۵۰-۳۵۱). اگر گریبایدوف ملتفت چنین احتمال و آینده‌ای بوده پس بی‌تردید رقیبان عباس میرزا و به‌ویژه برادران قدرتمندش نیز به چنین احتمال و آینده‌ای واقف بودند و می‌دانستند که اگر جنگ دیگری پیش آید، قطعاً عباس میرزا دیگر رقیب آنان نخواهد بود. پس چرا در صدد راه‌اندازی جنگ نباشند.

رقیبان نایب السلطنه به دوره سوم جنگ‌ها با روسیه نیز می‌اندیشیدند و بنا به گزارش‌های ماموران روسی حتی مقدمات آن را نیز طراحی کرده بودند. طبق گزارش‌های همین مأموران، علی‌شاه ظل‌السلطان و حسنعلی میرزا شجاع السلطنه و محمدولی میرزا که از دیرباز با عباس میرزا رقابت و حتی خصومت داشتند، توانسته بودند تا حدودی موافقت اعلام نشده فتحعلی شاه را با فسخ عهدنامه ترکمانچای و شروع دور تازه‌ای از جنگ‌ها با روسیه جلب نمایند به‌ویژه اینکه با این جنگ، اجبار او به پرداخت غرامت سنگین ناشی از عهدنامه ترکمانچای یحتمل که برطرف می‌شد و از سوی دیگر حمایت روسیه از عباس میرزا و سلطنت بعدی او نیز منتفی می‌گردید. آنگونه که از اسناد دولت روسیه تزاری برمی‌آید، همکاری دولت ایران با عثمانی و دخالتش در جنگ‌های آن دولت علیه روسیه در سال ۱۲۴۴-۱۲۴۵ هجری/ ۱۸۲۸-۱۸۲۹، همان جنگ‌هایی که عباس میرزا ضمن نامه خود برای مصلحت‌گزار ایران در ارضوم نوشته بود انتظار دارد در زمان مصالحه میان روسیه و عثمانی به وضع دولت ایران نیز توجه شده و مانع از تجاوزات روسیه به ایران شود- و قتل گریبایدوف حلقه‌هایی از این زنجیره بودند (ناطق، ص ۱۶۷-۱۶۸). نکته جالب توجه اینکه خود نایب السلطنه حتی بعد از قتل گریبایدوف گمان داشت که می‌توان با اتحاد سیاسی و نظامی دولت‌های ایران و عثمانی و هم چنین اتحاد با خانات خوارزم و بخارا و خیوه بر دولت روسیه چیره شد و گذشته را تلافی نمود (وزارت امور خارجه، ص ۱۶۲-۱۶۳).

### الکساندر سرگیویچ گریبایدوف که بود

زندگی الکساندر سرگیویچ گریبایدوف سفیر معروف روسیه تزاری در ایران را می‌توان بخشی از تراژدی مبارزان فرهیخته روسیه دانست چراکه از جمله نخستین نویسندگان پیشرو در



گریبایدوف

ادبیات روسیه بوده است. هرچند او را نویسنده‌ای با یک کتاب توصیف کرده‌اند- این کتاب در ترجمه فارسی برخی مراجع تاریخ ادبیات روسیه با اسامی مختلف ضبط شده است: «فغان از شوخی» در ترجمه تاریخ ادبیات روسیه نوشته میرسکی، ج ۱، ص ۱۷۰. «فغان از زیرکی» در کتاب نویسندگان روس، ص ۴۶-۴۷. «وای از زیرکی» در کتاب تاریخ ادبیات روس نوشته ویکتور تراس، ص ۵۷۶. «بلای عقل» در کتاب سیری در نقد ادبیات روس، ص ۶۶-۶۷. «ذوق زیادی، بدبختی

است» در کتاب تاریخ ادبیات روسی نوشته سعید نفیسی، ص ۱۰۴- اما همین یک کتاب حاوی چنان مضامین هنری و ادبی و اجتماعی ارزنده‌ای است که مورخان و نظریه پردازان درباره هنر و ادبیات روسی به اتفاق او را از جمله بهترین استعدادهای هنری و ادبی روسیه در زمانه‌ای نامیدند که گردونه ادبیات و هنر روسی هنوز در ابتدای راه قرار داشت.

گریبایدوف از یاران و همفکران نخستین انجمن‌های ادبی اجتماعی پیشرو بود که در سال‌های ۱۸۲۱ و ۱۸۲۲ اتحاد جنوبی در کیف و سپس در قفقاز و اتحاد شمالی در سنت پترزبورگ و مسکو تشکیل شده بودند و برخی از اعضای سرشناس این انجمن‌ها که مؤسس قیام مستعجل نظامیان پترزبورگ در ۲۶ دسامبر روسی ۱۸۲۵ (۱۴ دسامبر در تقویم جاری موسوم به تقویم گرگوری) بودند نظیر کاندراتی ریلیف، از دوستان او به‌شمار می‌آمدند.

گریبایدوف در ژوئن ۱۸۲۵ وارد کیف شد و با بستوژف و مورایف دو تن از اعضای مؤسس انجمن اتحاد جنوبی ملاقات نمود (این هردو از رهبران قیام دکابریست‌ها بودند و پس از شکست قیام به همراه با ریلیف و سرهنگ پستل اعدام شدند) و پس از چندی به قفقاز رفت و در آنجا از داستان شورش ۱۴ دسامبر که در تاریخ روسیه به شورش دکابریست‌ها مشهور است، خبردار شد. این شورش ناکام و مختصر را به حق می‌توان مبدأ تاریخ سیاسی نوین روسیه دانست و از بستر همین قیام مختصر و شکست خورده، روسیه‌ای بیرون آمد که سرکرده دنیای انقلاب شد. گریبایدوف که مظنون به دخالت در قیام بود، در اکتبر ۱۸۲۶ بازداشت گردید. نوشته‌اند که ژنرال یرمولوف که خود نیز از همفکران دوردست دکابریست‌ها بود، موقعیتی فراهم کرد تا مأمور بازداشت گریبایدوف چند ساعتی دیرتر به مأموریت خود اقدام کند و گریبایدوف در همین فرصت کلیه اسناد پیوندها و ارتباطات خود را با انجمن اتحاد جنوبی نابود کرد. او را در پترزبورگ

زندانی کردند و قریب شش ماه بعد پس از تبرئه از اتهامات از حبس آزاد شد و با مقامی بالاتر دوباره به خدمت دولت درآمد و به اردوگاه ژنرال پاسکویچ نایب-السلطنه گرجستان و فرمانده قوای روسیه در جنگ با دولت ایران ملحق شد (متی و آندری یوا، ص ۹۶-۱۰۰).

او در مذاکرات مربوط به آتش بس و سپس قرارداد صلح، نماینده پاسکویچ بود و قرارداد صلح ترکمانچای را به گونه ای تنظیم کرد که در همه جهات به زیان ایران و به سود روسیه بود. مذاکرات او با عباس میرزا درباره متارکه جنگ و انعقاد قرارداد صلح یکی از نمونه های بسیار تلخ احساس ناتوانی مغلوبان در جنگ و اضطراب های زنده حاکم بر آنان است. ذلت ناشی از شکست نامنتظر، مغلوبی را که توقع پیروزی داشته باشد به دنباله روی از خود و ادار می کند و نایب السلطنه نیز به چنین متابعتی افتاده بود. عباس میرزا در یکی از گفتگوهای خود با گریبایدوف خواستار ارزیابی از عوامل ایجاد جنگ های دوم می شود و چون با مخالفت جدی گریبایدوف و تأکیدش بر فقدان صلاحیت برای چنین مطلبی روبرو می شود با احساسی سنگین از بی پناهی اعتراض می کند: «همه می گویند به من مربوط نیست. مگر دنیا محکمه ای برای رسیدگی به این امور ندارد (وزارت امور خارجه، ص ۳۴۵). او در پاسخ به اصرار گریبایدوف برای شنیدن متن قرارداد و خودداری از قطع گفتارهایش، با اطلاع از اینکه ابزاری برای پیشبرد خواسته هایش ندارد، به گریبایدوف اعتراض می کند: «مگر عهدنامه صلح را باید حتما با زور به گردن کسی گذاشت و نمی شود مذاکره نمود و علت وقوع جنگ را جستجو کرد» (همان، ص ۳۴۶).

عباس میرزا از مضامین عهدنامه ای که ناچار از امضای آن شد، به خوبی آگاه بود و به همین سبب نیز پس از استماع متن قرارداد، خطاب به گریبایدوف فریاد زد: «پس این است شرایط شما، شما به شاه ایران این شرایط را دیکته می کنید. مثل اینکه به یک تبعه خود دستور می دهید. شاه ایران از دو ایالت ایروان و نخجوان صرف نظر کند. غرامت جنگ هم بپردازد. بگوئید بدانم چه وقت شما شنیده اید که شاه ایران تبعه شاه دیگری بشود. او خودش همیشه تاج بخش بوده است. ایران هنوز از بین نرفته است» (همان، ص ۳۴۷).

عباس میرزا چنان از سختگیری های نمایندگان روسیه در گفتگوها و ثبت و ضبط آن گفتگوها و حشت داشت که نخست با خواسته گریبایدوف برای نوشتن طرح قرارداد مخالفت کرد و با عجز و التماس به او گفت که: «لازم نیست نوشته شود. شما را بخدا ننویسید. شما بعداً از یک کلمه آن هم صرف نظر نخواهید کرد» (همان، ص ۳۵۰).

نایب السلطنه در پاسخ به اظهارات گریبایدوف راجع به عهدشکنی ایران و تخلف از قرارداد گلستان و برخی عملیات خشن و قتل و غارت هایی که از جانب ایرانیان و یا

طرفداران ایران در متصرفات روسیه صورت گرفته بود، همه را تکذیب و انکار کرد و بیشتر به این واقعیت پرداخت که از قرارداد گلستان چیزی عاید ما نشد جز ادعاهای جدید و اهانت‌های غیرقابل تحمل. در مدت ده سال تا موقعی که به اصطلاح صلح برقرار بود اهانت‌هایی را تحمل کردم که بی‌حد و حساب و غیرقابل تحمل بود (همان، ص ۳۴۹).

عباس میرزا چنان از سختگیری‌های نمایندگان روسیه در گفتگوها و ثبت و ضبط آن گفتگوها وحشت داشت که نخست با خواسته گریبایدوف برای نوشتن طرح قرارداد مخالفت کرد و با عجز و التماس به او گفت که: «لازم نیست نوشته شود. شما را بخدا ننویسید. شما بعداً از یک کلمه آن هم صرف‌نظر نخواهید کرد

او که از هر وسیله‌ای برای کاستن از تسلط و توقع روسیه بی‌بهره شده بود، تنها راه را تملق از تزار روسیه می‌دید و با اصرار که گاه به تضرع و تمنا می‌کشید خواستار ملاقات با تزار روسیه بود و با وجود تأکید گریبایدوف در این باره که مجاز به گفتگو در این باره نیست، همچنان بر اصرار و تضرع خود می‌افزود و می‌کوشید که با ادای جملاتی از این قبیل که: «خودم به پترزبورگ می‌روم»؛ «دست امپراتور اعظم را می‌بوسم»؛ «تخت سلطنتش را می‌بوسم»؛ «ما به او اهانت کردیم، عذرخواهی خواهیم کرد»؛ «من یا پسرم حتماً باید برویم نزد امپراتور... اگر امپراتور شخصاً به من یا پسرم اراده خود را اعلام نماید و ما را از حمایت خود در آینده مطمئن سازد، ما تمام شرایط قبول و امضاء خواهیم نمود» او در گفتگویی با گریبایدوف با صراحت اظهار داشت که از نظریات روس‌ها راجع به آتیه خودش مطلع است ولی نگران وضع خود نیست و فقط ناراحتی او از خطائی است که نسبت به امپراتور مرتکب شده و عنایت او را از دست داده است (همان، ص ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۳).

بی‌تردید این عبارات سراپا تحقیرآمیز و عباراتی دیگر از این‌گونه، با توجه به ایستادگی‌های فراوان نایب‌السلطنه در برابر مطامعی که دولت روسیه در قرارداد ترکمانچای دنبال می‌کرد، برای آن بود که تا آنجا که ممکن است در اصلاح پیامدهای جنگی که خود از بانیانش بود، بکوشد و شرایط قرارداد صلح را تغییر داده و آن را برای ایران آسان نماید. مگر همین عباس میرزا نیست که به دنبال حادثه قتل گریبایدوف خواستار اتحاد دو کشور ایران و عثمانی و خانات خوارزم و خیوه و بخارا شد تا پیشروی‌های روسیه را متوقف کند؟

### قتل گریبایدوف

گریبایدوف به تهران آمد و در اجرای مفاد قرارداد و به‌ویژه درباره آزادی اسیران جنگی

و یا بازگردانیدن کسانی از همانان که دیگر اسیر نبوده و در ایران صاحب خانه و خانواده شده بودند، پافشاری‌ها نمود. این معنی با پیوستن آغایعقوب، خواجه ارمنی دربار فتحعلی‌شاه، شدت گرفت و در مدتی کوتاه در میان عامه به صورت لجاجت و زیرمختار در بازگردانیدن زنان اسیرشده مسیحی که دیگر مسلمان بودند، جلوه‌گر شد.

نکته جالب توجه در این جا، حضور مؤثر اللهیارخان آصف‌الدوله در پیشبرد حوادث است. او از تحویل دوکنیز ارمنی مسلمان‌شده خود اجتناب کرد و گریبایدوف نیز بر احضار آن مسیحیان سابق اصرار ورزید. تحولات از این پس سرعتی فوق‌العاده به خود گرفت و برخی مجتهدان بزرگ تهران و به‌ویژه میرزاسیخ استرآبادی مشهور به تهرانی سخت بر این توقع پافشاری کرد که زنان مسلمان باید از محل سفارت خارج شوند. در همین روزها و پیش از روز چهارم شعبان یکی از خواجگان ارمنی تبار حرمسرا به نام آغایعقوب که گویا هزاران تومان از تنخواه حرمسرای شاهی را حیف و میل کرده بود، به هیئت پناه برد و گریبایدوف نیز از او حمایت کرد و در روز چهارم شعبان در پاسخ به وزیر دُول خارجه اعلام داشت که چون عازم تبریز است، میرزا یعقوب را نیز با اموالش همراه خود به آن شهر برده تا در حضور آمبورکر کنسول روسیه و موافق شرع انوراسلامی تحقیق شود. در مکاتبات میان وزیر دُول خارجه و گریبایدوف تا روز دوشنبه چهارم شعبان نشانی از زنان ارمنی مسلمان شده دیده نمی‌شود و تنها در یکی از نامه‌های او به وزیر دُول خارجه که فاقد تاریخ است به زنی از اسیران در خانه ملاباشی و ضرورت استرداد او اشاره می‌کند.

می‌دانیم که جان مک‌دونالد نماینده سیاسی بریتانیا در ایران، که مقیم تبریز و از دوستان نزدیک گریبایدوف بود، پس از اطلاع از حادثه، نامهٔ تهدیدآمیزی خطاب به وزیر دُول خارجه نوشت و همراه با هشدارها و برخی تهدیدات او را از مأموریت کاپیتان رونالد مک‌دونالد برای تحقیق در این باره و انتقال باقیمانندگان حادثه به تبریز آگاه می‌کند (وزارت امور خارجه، ص ۱۳۹-۱۴۰). به نوشته کتاب روس‌ها در ایران، کاپیتان رونالد مک‌دونالد، برادر جان مک‌دونالد، پس از ورود به شهر تهران به جستجو در این باره پرداخته و با عده‌ای از مردم گفتگو کرده بود و هموست که در گزارش خود می‌گوید، داستان زنان ارمنی مسلمان‌شده در روزهای منتهی به حادثه در میان نبود و پس از آن به میان آمده است (ص ۱۰۶).

وزیر دُول خارجه ایران به هنگام عزیمت مالتسوف تنها بازمانده هیئت روسی به تبریز، نامه‌ای با تاریخ ۲۵ شعبان ۱۲۴۴ خطاب به آمبورکر کنسول روسیه در تبریز ارسال داشت و از موافقت گریبایدوف با انتقال زنان مسلمان و آغایعقوب به منزل یکی از علما گفت اما میرزا

نریمان که طبق نامه فتحعلی شاه به عباس میرزا در ۱۳ شعبان دیلماج یا مترجم هیئت بود، مانع از خروج آغا یعقوب شد و به این ترتیب حدت اوضاع بیشتر شد.

نکته با اهمیت در اینجاست که هیچیک از نامه‌های گریبایدوف و میرزا ابوالحسن خان ایلیچی وزیر دول خارجه تا آخرین نامه، که مورخ چهارم شعبان است حاوی داستان زنان ارمنی مسلمان شده نیست و نخستین بار در نامه‌ای که علی شاه ظل السلطان برادر و رقیب عباس میرزا و حاکم تهران در روز پنجشنبه هفتم شعبان یعنی یک روز پس از حادثه برای عباس میرزا ارسال می‌کند به داستان ارمنی تبار مسلمان آصف الدوله اشاره شده است و سپس فتحعلی شاه در نامه مورخ ۱۳ خود به عباس میرزا نایب السلطنه همان داستان را تکرار می‌کند و پس از آن نیز در نامه وزیر دول خارجه مورخ ۲۵ شعبان به آمبورکر کنسول روسیه در تبریز به میان می‌آید (وزارت امور خارجه، ص ۱۴۶ و ۱۸۲-۱۸۵).

این گزارش‌ها چنان مغشوش و مبهم بیان شده‌اند و توالی حوادث چنان برهم خورده است و اجزای آن چنان متضاد است که اعتماد بدان‌ها را به شدت کاهش داده و حتی غیرقابل باور می‌نمایند در هر حال روز ۶ شعبان ۱۲۴۴ چند هزار نفر از مردم تهران در اطراف مقر هیئت روسی ازدحام کردند و شاهزادگانی را که برای اسکات مردم به میانشان آمده بودند، جواب کردند. گریبایدوف نیز برای کاهش بحران، آغا یعقوب و زنان مسلمان شده را از مقر هیئت بیرون فرستاد و فرمان به مقابله با مردم معترض داد و در تیراندازی آنان به سوی جمعیت جوان چهارده ساله‌ای به قتل رسید. خشم مردم بر اثر این قتل تیزتر شد و فتحعلی شاه نیز برای جلوگیری از حوادث خطرناک‌تر، علیشاه ظل السلطان حاکم تهران را به جلوگیری از مردم فرمان داد. افراد ظل السلطان خود را به محل رسانیدند، اما از سنگ و چوب مردم هراسیدند و صحنه را ترک گفتند. اما ظل السلطان در نامه خود خطاب به عباس میرزا مورخ هفتم شعبان می‌نویسد، ما زمانی به محل رسیدیم که کار از کار گذشته بود. مردم خشمگین نخست آغا یعقوب را در مقابل خانه هیئت پاره پاره کردند و به داخل خانه حمله بردند و همه اعضای هیئت را به غیر از ایوان مالتسف طبیب همراه هیئت و چند نفر دیگر که در خانه‌های همسایگان مخفی شده بودند، به قتل رسانیدند. در این حادثه قریب ۸۰ نفر از مردم معترض نیز با تیراندازی محافظان روسی هیئت کشته شدند (جهانگیر میرزا، ص ۱۱۹-۱۲۵، لسان الملک سپهر، ج ۱، ص ۲۴۹-۲۵۴، اعتضاد السلطنه، ص ۱۶۰-۱۶۲، اعتماد السلطنه، ج ۳، ص ۱۵۹۴-۱۵۹۵، وزارت امور خارجه، ص ۱۱۷-۱۷۸).

جدا از این گزارش‌های مشابه، ایوان سیمونیچ وزیر مختار روسیه مقیم ایران در اواخر

دوره فتحعلی شاه و اوایل دوران محمد شاه، گزارش دیگری از دلایل این حادثه به دست داده است که از بسیاری جهات ناقص مدعیات برخی مورخان رسمی و گروه‌های ضدروسی درباره انگیزه‌های میهن‌دوستانه مردم تهران در این حادثه است.

اومی‌گوید که مردم تهران بدون قصد قبلی و به عللی که ابداً جنبه سیاسی نداشت به قتل عام هیئت روسی دست زدند و این عملیات عجولانه سفیر و تیراندازی افراد او به جمعیت بود که محرک مردم در حمله به مقر هیئت و قتل سفیر و همراهان او شد. به نوشته همو، کسانی که در روز حادثه ازدحام کرده بودند به طور اساسی افراد و اعضای دستگاه آصف‌الدوله و خدم و حشم درباری و نوکران کسانی از اعیان کشور و گروهایی از پیروان میرزا مسیح تهرانی مجتهد و برخی دیگر از مجتهدان تهران بودند (ص ۳۵-۳۶ و ۱۱۱-۱۱۵). چنین کیفیتی از نیروهای حاضر در آن حادثه اعتبار اعدادی را که برخی مورخان نظیر لسان‌الملک سپهر و اعتمادالسلطنه از تعداد جمعیت به دست داده‌اند - صد هزار نفر - به کلی زایل می‌کند و هرگونه ارزیابی سیاسی اجتماعی دلخواه برخی ناسیونالیست‌های افراطی و شاید دروغین درباره واکنش ملی مردم تهران به گستاخی‌ها و جسارت‌های گریبایدوف را نقض می‌کند. در هرحال دولت روسیه تمامی توضیحات دولت ایران را درباره این حادثه پذیرفت و از هرگونه تلافی و سخت‌گیری پرهیز نمود.

شخص تزار نیکلای اول در حکمی نوشت که این رویداد نفرت‌آور و غیرانسانی را باید به اقدامات تندخویانه و بسیار متعصبانه گریبایدوف و سوءبرداشت او درباره رسوم خشن و مبتذل ایرانیان نسبت داد (متی و آندری‌یوا، ص ۱۰۶).

روسیه از باقیمانده غرامت جنگی صرف نظر کرد و در سال ۱۲۴۹ که عباس میرزا درگذشت و فرزندش محمد میرزا مطابق مدلول فصل ۱۰ عهدنامه ترکمانچای از جانب فتحعلی شاه به جای پدرش ولیعهد دولت شد، از او حمایت کرد (قاضی‌ها، ص ۲۱۱ - ۲۱۴). ایوان سیمونبیچ وزیر مختار روسیه در ایران با نامه‌هایی که در سوم شعبان و ۲۷ رمضان سال ۱۲۴۹ هجری برای ولیعهد تازه فرستاد، این حمایت را به او اعلام داشت. اگر





در آغاز عصری که با عهدنامه ترکمانچای آغاز شده بود، تنها حمایت از جانشینی عباس میرزا و اولاد او در میان بود، اما در سال‌های بعد، این اختیار دامنه‌های بسیار بیشتری گرفت و روابط متقابل ایران و روسیه را به وضع نیمه‌استعماری رسانید و همین وضع به جایی رسیده بود که تا سلب استقلال از کشور ما فاصله‌ای نداشت اما انقلاب اکتبر این خطر را - دستکم از ناحیه روسیه یا اتحاد شوروی - منتفی کرد و عصر نوین برای ایران فراهم نمود.

### کتاب‌شناسی

۱. موریل اتکین. روابط ایران و روس ۱۷۸۰-۱۸۲۸، ترجمه محسن خادم، تهران، نشر دانشگاهی، ۱۳۸۲.
۲. ویلیام تئودور استرانگ. حکومت شیخ خزعل بن جابر و سرکوبی شیخ نشین خوزستان، ترجمه صفاءالدین تبرائیان، تهران، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۵.
۲. اسنادی از روابط ایران با منطقه قفقاز. تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۷۲.
۳. علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه. اکسیر التواریخ، به‌کوشش جمشیدکیانفر، تهران، ویسمن، ۱۳۷۰.
۴. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه. تاریخ منتظم ناصری، به‌کوشش محمداسماعیل رضوانی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۷.
۵. کاوالام پانیکار. آسیا و استیلای باختر، ترجمه محمدعلی مهمید، تهران، روز، ۱۳۴۷.
۶. تاریخ جنوب شرقی، جنوب و شرق آسیا. گردآورده کوکی کیم ف ترجمه علی درویش، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲.
۷. ویکتور تراس. تاریخ ادبیات روس، ترجمه علی بهبهانی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴.
۸. جهانگیر میرزا. تاریخ نو؛ از سال ۱۲۴۰ تا ۱۲۶۷، به‌کوشش عباس اقبال آشتیانی، تهران، علمی، ۱۳۲۷.
۹. خانک عشقی. سیاست نظامی روسیه در ایران ۱۷۹۰-۱۸۱۵، تهران، ۱۳۵۳.
- ۱۰- اندرو فیلد. سیری در نقد ادبیات روس، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران، نگاه، ۱۳۶۹.
۱۱. میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی. منشات، به‌کوشش فرهاد میرزا معتمدالدوله، تهران، ۱۲۸۰ هـ.ق.
۱۲. میرزا بزرگ قائم مقام فراهانی. جهادیه، به‌کوشش جهانگیر قائم مقامی، تهران، فرهنگ ایران زمین، ۱۳۵۲.
۱۳. فاطمه قاضیها. اسنادی از روند اجرای معاهده ترکمان چای، تهران، کتابخانه ملی، ۱۳۹۱.
۱۴. میرزا ابوالقاسم قمی (گیلانی). رساله جهادیه موسوم به تحفه العباسیه.
۱۵. شیخ جعفر کاشف الغطاء. جهاد (جهاد از دیدگاه کاشف الغطاء)، ترجمه محمدرضا انصاری، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۷.
۱۶. ساموئل کتلیب گملین. سفر به شمال ایران، ترجمه غلامحسین صدری افشار، رشت، فرهنگ ایلیا، ۱۳۹۳.
۱۷. محمدتقی لسان‌الملک سیهر. ناسخ‌التواریخ؛ دوره کامل تاریخ قاجاریه، به‌کوشش جهانگیر قائم مقامی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۷.
۱۸. ماریا داویدوونا ماریچ. قیام دکا بریست‌ها (سپیده شمال)، ترجمه ابوالحسن تفرشیان، تهران، آلفا، ۱۳۵۸.
۱۹. رودی متی و یلنا آندری یوا. روس‌ها در ایران، ترجمه محمدآقاجری، تهران، کتاب پارسه، ۱۳۹۹.
۲۰. مکتوبات و بیانات سیاسی و اجتماعی علمای شیعه ۱۲۰۰-۱۳۲۳ هـ.ق. تحقیق و تدوین محمدحسین رجبی و فاطمه رویا پورامید، تهران، نشرنی، ۱۳۸۴.
۲۱. د. میرسکی. تاریخ ادبیات روسیه، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۲.
۲۲. هما ناطق. مصیبت وبا و بلای حکومت، تهران، گستره، ۱۳۵۸.
۲۳. سعید نفیسی. تاریخ ادبیات روسی تا پایان دوره پیش از انقلاب، تهران، توس، ۱۳۶۷.
۲۴. نویسندگان روس. با سرپرستی خشیایار دیهیمی، تهران، نشرنی، ۱۳۷۹.
۲۵. جواهر لعل نهرو. کشف هند، ترجمه محمودتفضلی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۱.
۲۶. وزارت امور خارجه ایران. نشریه وزارت امور خارجه، دوره سوم، ش ۳، شهریور ۱۳۴۵.

# کشتار کاتین توسط اتحاد شوروی، یکی از دروغ‌های بزرگ میراث گوبلز

ترجمه و تالیف: بهمن تقی‌زاده

در آوریل ۱۹۴۳ دستگاه تبلیغاتی گوبلز، ادعا کرد که جسد هزاران تن از افسران و اسرای جنگی لهستان را که مأموران شوروی در سال ۱۹۴۰ کشته‌اند، در جنگل کاتین نزدیک اسمولنسک کشف کرده‌اند. هدف این دروغ بزرگ ایجاد شکاف میان شوروی و دیگر متفقین بود. گوبلز به هدفش نرسید و کسی این دروغ را باور نکرد. دادگاه نورمبرگ نیز انگشت اتهام را به سمت آلمان نازی گرفت.

موج عظیم و مقاومت‌ناپذیری توسط دستگاه رسانه‌ای غرب برای کشاندن جهانیان به جنگی باب طبع سوداگران مرگ به راه افتاده است که بنیادش بر استراتژی استاد بزرگ‌شان گوبلز، یعنی دروغ‌های بزرگ، استوار است. آسانتر که بخشی از این دروغ‌های بزرگ را افشا کرده و به همین دلیل به خونس تشنه‌اند، می‌گوید «همه جنگ‌های ۵۰ سال اخیر متکی بر دروغ‌های رسانه‌ای بوده است». اعتراضات گسترده‌ای علیه ارسال اسلحه به اوکراین در کشورهای اروپایی برپا می‌شود که امثال بی‌بی‌سی، که مدعی‌اند رسانه‌ای حرفه‌ای و بی‌طرف هستند، انتشار خبر که هیچ، حتی خطور فکرش را نیز به مغز کارکنانش تحمل نمی‌کنند. به همین دلیل بیشتر مجریان برنامه‌های بی‌بی‌سی فارسی و نظایر آن موظفند فقط منادی جنگ و تکرار دروغ‌های دستگاه دروغ‌پراکنی ناتو باشند.

در چنین شرایطی، رسانه‌های وابسته به ناتو از فرصت استفاده کرده‌اند و با آش در هم جوشی از دروغ‌های بزرگ، قدیمی یا جدید، اذهان مردم را بمباران و تیغ مرگ را تیزتر می‌کنند. برای آنها فرصت مناسبی است تا دروغ‌های بزرگ تاریخ جنگ سرد را نیز مرور کنند و به ویژه نشان بدهند که دل خونی از اتحاد شوروی دارند و واژه‌ی درس‌آموزی از این الگو یک لحظه رهایشان نمی‌کند. به این صورت است که در تبلیغات‌شان پوتین با استالین می‌آمیزد، استالین با هیتلر و هر سه با هم و با دیگران. عکس معروفی که مسعود بهنود، کارمند کهنه‌کار رسانه‌ای بی‌بی‌سی، در اینستاگرامش گذاشته که هیتلر و استالین و پوتین (به عنوان کودک‌شان) را در کنار هم به عنوان «خانواده جنایتکاران تاریخ» ترسیم می‌کند، یک نمونه شاخص است. متأسفانه قدرت این بمباران رسانه‌ای را تا بیخ گوش مان احساس می‌کنیم. درست در

چنین شرایطی که برای به درازا کشاندن جنگ همه‌گونه تمهیدی به خرج می‌دهند و تلاش می‌کنند بودجه‌های نظامی و خرید اسلحه کشورهای و ارسال آن را به اوکراین را نجومی کنند و جنگ و خونریزی فزاینده و بی‌پایان را ابدی سازند، یک‌باره پای اتحاد شوروی و استالین نیز به میان می‌آید و پرونده‌های مشکوک و جعلی بازگشایی می‌شوند. سخن گفتن از پرونده‌های روشن و انکارناپذیری چون هیروشیما و ناکازاکی، کره، ویتنام، یوگسلاوی، عراق، سوریه و لیبی، وقایعی همچون راجاک در کوزوو و دروغ‌ها و دروغ‌های بزرگ، که میلیون‌ها نفر را در همین دوران اخیر به کام مرگ برده‌اند، اصلاً جایز نیست، اما باید پرونده‌های کذبی چون «کاتین» را که از شاهکارهای گوبلز است بار دیگر به میان کشید.

مروری بر واقعه کاتین نشان می‌دهد که چگونه گوبلز، استاد تبلیغات فاشیسم هیتلری و الگوی محبوب رسانه‌های جنگ سرد و ناتو، از یک دروغ بزرگ چنان جنجالی علیه اتحاد شوروی سازمان داد که هنوز به دلیل بزرگی اش و سرمایه‌گذاری گسترده رسانه‌ای تأثیر مخرب خود را بر اذهان باقی می‌گذارد.

عمده مطالب رایجی که درباره کاتین منتشر می‌شوند در نهایت از ویکی‌پدیا استفاده می‌کنند که به هیچ‌وجه منبع معتبری محسوب نمی‌شود و در بهترین حالت درباره مسائل حساس، اطلاعاتی درباره زمینه موضوع در اختیار ما قرار می‌دهد نه بیشتر. بودجه‌های عظیمی که در کار تولید محتوا برای جنگ سرد و اکنون رسانه‌های ناتوی هستند، بی‌شک و یکی پدیا را، به عنوان یک منبع مهم و دم‌دستی مراجعه علاقه‌مندان به موضوعات مختلف، نادیده نمی‌گیرند و به محتویات حساس آن باید همیشه با تردید و به عنوان یک اطلاع اولیه نگاه کرد نه این‌که آن را سکه نقد گرفت. هیچ محقق جدی و یکی پدیا را به عنوان منبع اختیار نمی‌کند مگر آن‌که در بیان مطالب نقل شده از آن اتفاق نظر وجود داشته باشد.

اکنون با استفاده از دو مقاله و کتابی که توسط گروور فور، محقق آمریکایی تاریخ شوروی، تدوین شده است، به مرور ماجرای کشتار کاتین می‌پردازیم.

### ماجرای کشتار کاتین<sup>۱</sup>

۱. این مطلب به طور عمده بر اساس دو مقاله و نیز کتاب گروور فور، پروفیسور دانشگاه دولتی مونت‌کلر آمریکا، تنظیم شده است. این نوشته‌ها عبارت‌اند از: قتل عام کاتین: بررسی مجدد در پرتو شواهد تازه (منتشره در مجله Cultural Logic: Marist Theory & Practice، سال ۲۴ (۲۰۲۰)، صص ۳۷-۴۹)، آیا نادرستی روایت «رسمی» قتل عام کاتین ثابت شده است؟ (منتشره در Socialism & Democracy، سال ۲۷، شماره ۲، صص ۹۶-۱۲۹) و راز قتل عام کاتین: شواهد، راه‌حل، (Erythros Press and Media, LLC 2018).

در آوریل ۱۹۴۳ مقامات آلمان نازی، دستگاه تبلیغاتی گوبلز، ادعا کردند که هزاران جسد از افسران و اسرای جنگی لهستان، که مأموران شوروی آنها را در سال ۱۹۴۰ کشته‌اند، در جنگل کاتین نزدیک اسمولنسک (واقع در غرب روسیه)، که در این لحظه (آوریل ۱۹۴۳) تحت اشغال آلمان بود، کشف کرده‌اند.<sup>۱</sup> دو ماه قبل، در فوریه ۱۹۴۳، اتحاد شوروی پیروزی بزرگی بر لشکریان نازی در استالینگراد<sup>۲</sup> به دست آورده بود. دیگر برای همه آشکار بود که اگر اتفاقی موجب به هم خوردن وحدت متفقین نشود، آلمان لاجرم جنگ را خواهد باخت. دستگاه تبلیغاتی نازی‌ها به رهبری ژوزف گوبلز، کارزار عظیمی درباره این کشف ادعایی به راه انداختند که واضح بود هدف آن ارائه بهانه و محرکی برای ایجاد شکاف میان متحدان غربی و اتحاد شوروی است. اتحاد شوروی به شدت اتهام آلمان‌ها را رد کرد و به خاطر همکاری دولت در تبعید به شدت ضدکمونیست و ضدروس لهستان مستقر در لندن با آلمان‌ها در این زمینه، روابط دیپلماتیک خود را با آن گسست.

در سپتامبر ۱۹۴۳ ارتش سرخ آلمان‌ها را از این ناحیه بیرون کرد و در ۱۹۴۴ کمیسیون بوردنکو<sup>۳</sup> شوروی ضمن نبش قبرها و بررسی اجساد و بقایای آنها گزارشی منتشر کرد که آلمان‌ها را مسئول کشتار گسترده لهستانی‌ها اعلام می‌کرد.

در جریان جنگ و چند سال پس از آن، متحدان غربی اتحاد شوروی، آلمان را در این واقعه گناهکار می‌دانستند. دادگاه نورنبرگ نیز در رابطه با کاتین انگشت اتهام را به سمت نیروهای هیتلر گرفت. اما با آغاز جنگ سرد (از ۱۹۴۷) یعنی آغاز دکترین ترومن تا فروپاشی شوروی) وضع عوض شد و غرب به این طعمه جنگ انداخت. در سال ۱۹۵۲ کنگره آمریکا کمیسیون مدن<sup>۴</sup> را تشکیل داد که شوروی‌ها را متهم شناخت. این وضع، یعنی اتهام غرب و ضدکمونیست‌های لهستانی به شوروی و متقابلاً مقصر دانستن آلمان‌ها از سوی شوروی، تا آخرین سال‌های وجود اتحاد شوروی ادامه داشت.

با روی کار آمدن خروشچف، دروغ‌پردازی درباره حوادث دوران استالین و خود استالین ابعاد شگفت‌انگیزی گرفت و همراه با آن پرونده ماجراهای دوران استالین حتی برای محققین محرمانه شدند، روالی که تا دوران گورباچف و بعد از آن تا برژنف و بعد تا امروز، یعنی دوران پوتین، ادامه یافت. خصومت با استالین فقط از سوی غرب ابراز نمی‌شد، بلکه در درون خود

۱. اسمولنسک، در ۴۰۰ کیلومتری غرب مسکو، در پیشروی نیروهای آلمان به سمت مسکو در ژوئیه ۱۹۴۱ به دست این نیروها افتاد و در سپتامبر ۱۹۴۳ توسط نیروهای شوروی آزاد شد.

۲. وزارت امور خارجه آلمان. مدارک رسمی درباره کشتار کاتین، برلن، سرویس اطلاعات آلمان، ۱۹۴۳.

3. Burdenko

4. Madden

شوروی نیز حضور داشت که با سخنرانی خروشچف در کنگره بیستم به جایگاه رهبری نیز راه یافت و هیچ‌گاه آن را ترک نکرد.

در ۲۲ مارس ۱۹۸۹، وزیر خارجه، ادوارد شواردناده، والننتین فالین، رئیس اداره بین‌المللی حزب و ولادیمیر کریوچکوف، رئیس کاگب، طی یادداشتی به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، به رهبری شوروی اصرار کردند که گناه شوروی، و در واقع استالین، را در زمینه کشتار کاتین بپذیرد.

اما اکنون معلوم شده است که آنها هیچ‌گونه شواهدی مبنی بر گناهکار بودن شوروی در اختیار نداشتند. هیچ‌گونه شواهدی غیر از اسناد موجود در «بسته سری شماره ۱»، که گناه شوروی‌ها را بی‌هیچ تردیدی نشان می‌داد، اسنادی که گورباچف خود مدعی شد تا روزهای پایانی حکومت شوروی، یعنی تا مقطعی در سال ۱۹۹۱، از این اسناد اطلاعی نداشته است. در ۱۳ آوریل ۱۹۹۰، گورباچف رهبر شوروی فهرست اسرای جنگی لهستانی را که در جنگ دوم جهانی از سه اردوگاه کوزلسک، اوستاشکوف و استاروبلسک منتقل شده بودند به یاروزلسکی رئیس جمهور لهستان داد. اما در هیچ‌یک از این اسناد چیزی درباره قتل اسرای جنگی لهستانی مطرح نشده بود.

در ۱۴ اکتبر ۱۹۹۲، دولت روسیه محتویات «بسته سری شماره ۱» را منتشر کرد، اسنادی که مدعی ثبت تصمیمات پولیت بوروی شوروی مبنی بر اعدام زندانیان لهستانی هستند. اگر این اسناد اصالت داشتند و جعلی نبودند گناه شوروی در این زمینه بدون تردید اثبات شده بود. از آن زمان، این روایت «کار شوروی‌ها بود» کاتین، یا «روایت رسمی» تنها روایتی است که در گفتمان آکادمیک و عمومی تحمل می‌شود.

در سال ۱۹۹۰، ۱۹۹۱ و ۱۹۹۲ سه عضو سال‌خورده کمیساریای خلق برای امور داخلی (ان‌کود یا وزارت کشور اتحاد شوروی) را شناسایی و با آنها مصاحبه کردند. آنها ادعا کردند که از اعدام لهستانی‌ها در آوریل و مه ۱۹۴۰ اطلاع داشته‌اند، اما هیچ‌یک از این اعدام‌ها در جنگل کاتین، محل نبش قبر از سوی آلمانی‌ها، روی نداده است.

در ۱۹۹۲ بوریس یلتسین اسناد مذکور («بسته سری شماره ۱») را به حکومت لهستان تحویل داد، اسنادی که از قرار معلوم توسط استالین و دیگر اعضای پولیت بورو امضا شده بودند. از آن هنگام، این بسته به «روایت رسمی» یا «روایت جنایت شوروی‌ها در کاتین» تبدیل شده است.

از ۱۹۹۲ تا امروز تحولاتی درباره ماجرای کاتین روی داده و شواهدی در این باره به دست

آمده اند که همه آنها انگشت اتهام را به سمت آلمان ها می گیرند نه شوروی ها. این شواهد را در ادامه مرور می کنیم.

\*\*\*\*\*

\* در سال ۱۹۹۴ معلوم شد که دکتر فرنک اورسوس<sup>۱</sup>، فردی که از سوی آلمان ها به ریاست تیم بین المللی کارشناسان پزشکی قانونی برای بررسی کاتین منصوب شده بود، یک طرفدار آلمان، فاشیست بلاتردید و ضدیهود بوده است. همین فرد در مقابل کمیسیون مدن کنگره آمریکا شهادت داده بود. کمیسیون مزبور به تعصب طرفداری او از فاشیسم نازی هیچ گونه توجهی نکرده بود.

\* در دسامبر ۲۰۰۶ ترجمه روسی کتاب «شواهد کاتین» نوشته فرانتیسک هاچک<sup>۲</sup> منتشر شده که برای اولین بار به زبان چک در ۱۹۴۶ در پراگ، پیش از آن که کمونیست ها حکومت را به کنترل خود در آورند، چاپ شده بود. او یکی از کارشناسانی است که توسط آلمان ها به کاتین برده شده بودند. او در کتابش شدیداً گزارش آلمان ها را محکوم می کند و مصرانه معتقد است که این آلمان ها، و نه شوروی ها، بودند که لهستانی ها را کشتند. او این نظر خود را در مقابل دادگاه نورمبرگ تأیید کرد. او در مقاله دیگری که در ۱۲ مارس ۱۹۵۲ در پراگ منتشر شد گزارش آلمان ها را محکوم کرد.

\* در ۲۷ مه ۲۰۱۰ والنتین ساخارف<sup>۳</sup>، یکی از پروفیسورهای دانشگاه دولتی مسکو، در مقاله اش تحت عنوان «اسناد آلمان درباره نبش قبر و شناسایی قربانیان کاتین (۱۹۴۳)» از یک سند آرشیوی نقل قول می کند. این نقل قول از گزارش مورخ ۱۹۴۳ پارتیزان های شوروی در ناحیه اسمولنسک گرفته شده است که پارتیزان ها در آن به طور گذرا اعلام می کنند که آلمان ها مشغول جعل شواهدی در کاتین هستند. زمانی که گزارش پارتیزان ها نوشته می شد هنوز گزارش آلمان ها مطرح نشده بود و هیچ کس نمی دانست که کاتین به رویداد و مکان مشهوری تبدیل خواهد شد.

\* در اکتبر ۲۰۱۰ ویکتور ایلویوخین<sup>۴</sup>، یکی از اعضای دوما، اعلام می کند که اسنادی که به نظر می آید جعلیات اولیه اسناد «بسته سری شماره ۱» هستند، همراه با مهرهای رسمی توسط یکی از جاعلان آنها به او داده شده بوده است. این مدارک به ناگزیر پرده تردید بر اصالت «بسته سری شماره ۱» می اندازند. افشاگری های ایلویوخین را محققان جریان اصلی نادیده

1. Ferenc Orsos  
4. Victor Iliukhin

2. Frantisek Hajek

3. Valentin Sakharov

گرفتند. درک این که چرا، ساده است. اگر اسناد «بسته سری شماره ۱» را اصیل فرض کنیم، در آن صورت درگناه شوروی در کاتین به سختی می‌توان شک کرد. به همین ترتیب، اگر آنها را ساختگی فرض کنیم، در آن صورت هیچ‌گونه شواهدی حاکی از مقصر بودن شوروی وجود نخواهد داشت. بنابراین هرگونه تلاش صادقانه برای تحقیق درباره کشتار کاتین باید آنها را کنار بگذارد و به کمک شواهدی که اصالت آنها محل تردید نباشد طرف گناهکار را مشخص کند.

\* در ۶ ژوئن ۲۰۱۱، سرگی رومانوف<sup>۱</sup> اسکنی با کیفیت از ۱۲۱ سند منتشر کرده که نشان می‌دهند بسیاری از افرادی که طبق ادعای آلمان‌ها در ۱۹۴۰ توسط شوروی‌ها کشته شده‌اند، در واقع بسیار پس از بهار ۱۹۴۰، یعنی هنگامی که طبق «روایت رسمی» باید اعدام شده باشند، زنده بوده‌اند. بسیاری از این افراد نه لهستانی، بلکه اوکرایینی بوده‌اند. این نکته بسیار جالب توجه است که فردی چون رومانوف، یکی از حامیان پروپاقرص «روایت رسمی» کاتین، این اسناد را منتشر کرده است، زیرا آن‌ها این ادعا را که این افراد «قربانیان کاتین» بوده‌اند رد می‌کند.

\* در ۲۰۰۷-۲۰۱۱ مقاله آکسی پامیاتی<sup>۲</sup>، که او نیز از حامیان پروپاقرص «روایت رسمی» کاتین است، تحت عنوان «از اسناد منتشر نشده کمیسیون بوردنکو»، شواهد دیگری ارائه می‌دهد حاکی از این که ادعاهای ساختگی بودن گزارش کمیسیون بوردنکو و جاگذاری مدارک در گور اعدام شدگان از سوی آن، نادرست است. این شواهد سیاهه مدارکی هستند که محققان کمیسیون بوردنکو در اواخر ۱۹۴۳ و ژانویه ۱۹۴۴ از اجساد قربانیان کاتین به دست آورده بودند. این اسناد وجود اردوگاه شماره ۱، یکی از سه اردوگاهی که طبق گزارش شوروی‌ها، اسیران لهستانی در آنها مشغول کار جاده‌سازی بودند، تأیید می‌کند. گروور فور نام ناخوانای روی یکی از اسناد را که کمیسیون بوردنکو نتوانسته بود آن را تشخیص بدهد شناسایی می‌کند و معلوم می‌شود که وی، پرزمیسلاو<sup>۳</sup>، فرزند بولسلاو کوزیتولسکی<sup>۴</sup>، یکی از زندانیان اردوگاه اوستاشکوف<sup>۵</sup> بوده است که همراه با زندانیان دیگر از این اردوگاه به کالینین<sup>۶</sup> منتقل می‌شود. اما جسد او در کاتین پیدا می‌شود. این حقیقت با «روایت رسمی» تناقض دارد که طبق آن کلیه زندانیان لهستانی در شهرها یا نزدیک به شهرهایی اعدام شده‌اند که از اردوگاه‌های شان به آنها انتقال یافته بودند.

1. Sergei Romanov

2. Aleksei Pamiatnykh

3. Przemyslaw

4. Boleslaw Koziatulski

5. Ostashkov

6. Kalinin

\* در ۲۵ مه ۲۰۱۱ اعلام شد که نشان پلیس لهستانی، ژوزف کولیگوسکی<sup>۱</sup>، در محلی واقع در وولودیمیر-وولینسکی<sup>۲</sup> در اوکراین، در محل یک گور دسته جمعی که به وسیله آلمان‌ها



فرض محوری «روایت رسمی» کاتین این است که زندانیان لهستانی را در بهار ۱۹۴۰ از اردوگاه‌های زندانیان جنگ - کوزلسک<sup>۳</sup>، اوستاشکوف و استاروبلسک<sup>۴</sup> - به اداره کمیساریای خلق در امور داخلی (ان‌ک‌ود) نزدیک ترین شهر - اسمولنسک، کالینین (ته‌ور) و خارکیف - منتقل، در آن‌جا اعدام کرده و به ترتیب در کاتین، مدنو و پیاتیخاتکی<sup>۵</sup> دفن کرده‌اند. کشف نشان‌های زندانیان اردوگاه اوستاشکوف، یعنی کولیگوسکی و مالوویسکی، در وولودیمیر-وولینسکی واقع در اوکراین، در گور جمعی قربانیان کشتار آلمان‌ها در ۱۹۴۱، قویاً نشان دهنده کذب بودن این فرضیه است. وولودیمیر-وولینسکی نزدیک به ۱۲۰۰ کیلومتر با کوزلسک، ۱۴۰۰ کیلومتر از استاروبلسک و ۱۱۵۰ کیلومتر از اوستاشکوف فاصله دارد (این نقشه از ویکی پدیا و منابع طرفدار «روایت رسمی» گرفته شده است). (در نقشه فوق، وولودیمیر-وولینسکی تقریباً در نزدیکی شهر لوتسک قرار دارد.)

1. Josef Kuligowski
2. Volodymyr-Volynskiy
3. Kozelsk
4. Staobelsk
5. Piatykhattyk



کشتار شده بودند، به دست آمده است. کولیگوسکی از زندانیان اردوگاه اوستاشکوف بود. او در ۱۳ آوریل ۱۹۴۰ همراه با دیگر اسرای لهستانی به کالینین منتقل شد. پلاک یادبود کولیگوسکی در بنای یادبود مدنو<sup>۱</sup> در نزدیکی ته‌ور<sup>۲</sup> (سابقاً کالینین) نصب شده و نامش توسط دولت لهستان در «کتاب گورستان مدنو» منتشر شده است. اما نشان- و از قرار معلوم پیکرش- در وولودیمیر- وولینسکی در اوکراین، دست‌کم در ۱۲۰۰ کیلومتری کالینین (ته‌ور) و درگوری دسته‌جمعی از قربانیان نازی‌ها دفن شده است.

\* در ۵ سپتامبر ۲۰۱۱ اعلام شد که نشان لودویگ مالوویسکی<sup>۳</sup>، پلیس لهستانی، نیز که از زندانیان اوستاشکوف بود در محل وولودیمیر- وولینسکی کشف شده است. او نیز در آوریل ۱۹۴۰ به کالینین منتقل شده بود. پلاک یادبود او نیز نظیر ژوزف کولیگوسکی در محل یادبود مدنو نصب و نام او نیز نظیر ژوزف کولیگوسکی در «کتاب گورستان مدنو» درج شده است.

فرض محوری «روایت رسمی» کاتین این است که زندانیان لهستانی را در بهار ۱۹۴۰ از اردوگاه‌های زندانیان جنگ- کوزلسک<sup>۴</sup>، اوستاشکوف و استاروبلسک<sup>۵</sup>- به اداره کمیساریای خلق در امور داخلی (ان‌ک‌ود) نزدیک‌ترین شهر- اسمولنسک، کالینین (ته‌ور) و خارکیف- منتقل، در آن‌جا اعدام کرده و به ترتیب در کاتین، مدنو و بیاتیخاتکی<sup>۶</sup> دفن کرده‌اند. کشف نشان‌های زندانیان اردوگاه اوستاشکوف، یعنی کولیگوسکی و مالوویسکی، در وولودیمیر- وولینسکی، در گور جمعی قربانیان کشتار آلمان‌ها در ۱۹۴۱، قویاً نشان‌دهنده کذب بودن این فرضیه است. از این رو، این کشفیات قویاً «روایت رسمی» «کار روس‌ها بود» کاتین را به چالش می‌گیرند. هیچ‌گونه روایت دیگری درباره قتل عام‌های کاتین وجود ندارد که مدعی گناهکار بودن شوروی‌ها باشد.

\* در اکتبر- نوامبر ۲۰۱۲ گزارش اکتشافات در گورهای جمعی در وولودیمیر- وولینسکی منتشر شد. در این گزارش که توسط دکتر دومینیکا سیمینسکا<sup>۷</sup>، باستان‌شناس لهستانی، تهیه شده است، فقط از پیدا شدن نشان کولیگوسکی در این محل خبر می‌دهد و درباره کشف نشان مالوویسکی در این مکان، که رسانه‌های لهستانی درباره آن خبر داده بودند، سخنی نمی‌گوید.

1. Mednoe

2. Tver

3. Ludwig Malowiejski

4. Kozelsk

5. Starobelsk

6. Piatykhatty

7. Dominika Sieminska

گزارش همچنین اعلام می‌کند که بیش از ۹۶ درصد پوکه‌های فشنگ به دست آمده در این گور جمعی ساخت آلمان و به تاریخ تولید ۱۹۴۱ بوده‌اند. او همچنین با اطمینان تأکید می‌کند که تاریخ این قتل‌عام‌ها نباید زودتر از سال ۱۹۴۱ باشد. پیدا شدن این نشان و نشان مالوویسکی در گورکشتار جمعی آلمان‌ها شاهی است بر این که این دو نظامی لهستانی دست‌کم تا ژوئن ۱۹۴۱، که اسمولنسک یعنی منطقه‌ای که کاتین در آن قرار دارد به دست آلمان‌ها افتاد، زنده و در اوکراین بوده‌اند. آنها، همان طور که فهرست‌های انتقال شوروی‌ها نشان می‌دهد از اوستاشکوف به کالینین منتقل شده‌اند، اما در آن‌جا به قتل نرسیده‌اند. این سند «روایت رسمی» را رد می‌کند.

در دسامبر ۲۰۱۲ مقاله دکتر ایوان کچانوسکی<sup>۱</sup> تحت عنوان «روایت معکوس کاتین در اوکراین: قتل‌عام‌های نازی‌ها به قتل‌عام‌های شوروی‌ها تبدیل شده است» منتشر شد. او که یک مورخ اوکراینی تبار در دانشگاه اوتاوای کانادا است نشان می‌دهد که ادعای لهستانی-اوکراینی مبنی بر این که قربانیان وولودیمیر-وولینسکی به دست شوروی کشته شده‌اند، سرپوشی بر این حقیقت است که این نازی‌ها و متحدان ناسیونالیست اوکراینی آنها بودند که قتل‌ها را مرتکب شدند.

در ۲۰ فوریه ۲۰۱۳ اولکسی زلاتوهورسکی<sup>۲</sup>، باستان‌شناس اوکراینی، ضمن هشدار، مشکل سیاسی را که از قاتل خواندن آلمان‌ها توسط باستان‌شناس لهستانی پدید می‌آید بیان می‌کند: اظهارات نسنجیده باستان‌شناسان لهستانی درباره این‌که بقایای کشف شده در زمین‌های قلعه کازیمیرولیک<sup>۳</sup> در وولودیمیر-وولینسکی به چه کسانی تعلق دارد می‌تواند بر ماهیت جنایاتی که می‌دانیم توسط کمیساریای خلق در امور داخلی شوروی (ان‌کود) علیه نیروهای لهستانی انجام گرفته است سایه شک بیندازد.

تنها «جنایاتی که می‌دانیم توسط کمیساریای خلق در امور داخلی شوروی علیه نیروهای لهستانی انجام گرفته است»، «روایت رسمی» قتل‌عام کاتین است. زلاتوهورسکی می‌پذیرد که یافته‌های به دست آمده در وولودیمیر-وولینسکی «روایت رسمی» را رد می‌کنند و معتقد است که گزارش لهستانی درباره این اکتشافات نباید آن‌چه را که واقعاً در آن‌جا پیدا شد برملا می‌کرد. گزارش باستان‌شناسی اوکراینی درباره حفاریات وولودیمیر-وولینسکی نه از کشف نشان کولیکووسکی سخن به میان می‌آورد و نه این حقیقت را متذکر می‌شود که بیش از ۹۶ درصد پوکه‌های فشنگ به دست آمده آلمانی بودند و تاریخ تولید آنها ۱۹۴۱ بود. هر دو

1. Ivan Katchanovski

2. Oleksei Zlatohorsky

3. Kazimir Velikii

یافته در گزارش لهستانی ذکر شده‌اند.

در ۲۰۱۳ مقاله‌ی والتین ساخاروف تحت عنوان «رازهای کاتین» منتشر می‌شود. ساخاروف در این مقاله ثابت می‌کند که برخی اسنادی که آلمان‌ها در گزارش خود مدعی شده‌اند آنها را از اجساد کاتین به دست آورده‌اند به بعد از بهار ۱۹۴۰ مربوط می‌شوند. ساخاروف همچنین نشان می‌دهد که آلمان‌ها فهرست اسرای لهستانی را که از کوزلسک به اسمولنسک منتقل شده بودند در اختیار داشتند. گروور فور در کتابش نشان داده است که آلمان‌ها از آن فهرست استفاده کرده و به غلط دست‌کم برخی اسامی را روی برخی اجساد گذاشته‌اند.

لهستان در سپتامبر ۲۰۱۳- ژانویه- فوریه ۲۰۱۵ گزارش نوامبر ۲۰۱۲ درباره اکتشافات وولودیمیر- وولینسکی را پس می‌گیرد و مدعی می‌شود که این کمیساریای خلق در امور داخلی شوروی (ان‌ک‌و) بود که قربانیان را کشتار کرده است.

در سپتامبر ۲۰۱۳ دکتر سیمینسکا به تدریج برخی قتل‌ها را به گردن ان‌ک‌و می‌اندازد. اما همچنان به «شناسایی برخی افراد که در فهرست مدنو قرار دارند» اشاره و تکرار می‌کند که «اغلب پوکه‌ها همچنین تولید آلمان بودند».

در ۱۳ اکتبر ۲۰۱۳ دکتر سیمینسکا دیگر از پوکه‌های آلمانی به تاریخ تولید ۱۹۴۱ ذکری نمی‌کند و دیگر از کولیگوسکی و مالوویسکی، به ظاهر قربانیان کاتین، که نشان‌های شان در وولودیمیر- وولینسکی پیدا شد، سخن به میان نمی‌آورد.

با وجود این، او فاش می‌کند که دو نشان دیگر از پلیس‌های لهستانی در اکتشافات پیدا شده‌اند. اما هویت این دو پلیس را ذکر نمی‌کند. این امر این شک را مطرح می‌کند که این افراد نیز ممکن است در فهرست «کاتین» بوده باشند- در غیر این صورت چرا نام آنها ذکر نمی‌شود؟ این خبر نیز شواهد دیگری است مبنی بر این که شوروی‌ها اسرای لهستانی را نکشته‌اند.

در ژانویه- فوریه ۲۰۱۵، دکتر سیمینسکا فقط ان‌ک‌و را متهم می‌کند. در اوت ۲۰۱۵، الکساندر گوریانف از «جمعیت یادبود قربانیان جنگ» مسکو به انتشار «مردانی که در کاتین کشته شدند» می‌پردازد. گوریانف بر این باور است که شوروی‌ها قاتلان کاتین بودند، اما می‌پذیرد که هیچ‌گونه شواهدی برای اثبات این امر، غیر از «بسته سری شماره ۱» وجود ندارد. او می‌گوید: ... اگر ما خود را فقط به منابع شوروی که فهرست آنها ارائه شدند محدود کنیم، از یک دیدگاه رسمی ناممکن است که به هیچ‌گونه پیوندی میان قرار مورخ ۵ مارس ۱۹۴۰ پولیت بورو درباره اعدام اسرای جنگی لهستانی و فهرست‌های محکومیت مرگ

انکود دست پیدا کنیم. (۷-۶۶) نیاز به اثبات زنده نبودن افراد پس از بهار ۱۹۴۰ و عمومیت سرنوشت کلیه کسانی که در نتیجهٔ نبش قبرها شناسایی شدند یا نشدند، برای آن‌که بتوانیم فهرست محکومین به مرگ انکود را فهرست افرادی بدانیم که برای اعدام اعزام شدند- این ضعیف‌ترین حلقهٔ پیوند در زنجیرهٔ شواهد قانونی رسمی ماست. (۶۷)

ما در واقع برای بسیاری از زندانیان لهستانی که در فهرست‌های شوروی‌ها برای انتقال به اردوگاه‌های دیگر (و نه طبق ادعای گوریانف، فهرست «محکوم به اعدام‌ها») و نیز در گزارش آلمان‌ها قرار داشتند، نشانه‌هایی در اختیار داریم که ثابت می‌کنند آنها «پس از بهار ۱۹۴۰» زنده بوده‌اند. گوریانف به طور ساده این شواهد را نادیده می‌گیرد- و باید هم نادیده بگیرد، زیرا نادیده گرفتن آنها برای وفادار ماندن به «روایت رسمی» لازم است.

گوریانف تأیید می‌کند که مجبور است فرض کند که کلیهٔ اجساد که توسط آلمان‌ها نبش قبر شدند و در فهرست‌های گزارش مورخ ۱۹۴۳ آنها قرار گرفتند زندانیان اردوگاه کوزلسک بوده‌اند. ما از این پیش‌فرض حرکت می‌کنیم که کلیهٔ بقایای اجساد که در ۱۹۴۳ در جنگل کاتین نبش قبر شدند، از جمله آنهایی که در فهرست «سایر» درج شده بودند، بقایای اسرای جنگی اردوگاه کوزلسک هستند که در اسناد انکود ذکر شده‌اند. (۷۷)

اگر گوریانف به تحقیقی عینی و بی‌طرفانه دربارهٔ کاتین علاقه‌مند بود، نمی‌بایست به چنین فرضی متوسل شود. او این فرض را اساس بررسی خود قرار می‌دهد زیرا این فرض برای توسل به «روایت رسمی» اهمیت اساسی دارد که طبق آن، کلیهٔ اسرای لهستانی در نزدیک شهرهایی اعدام شده‌اند که از اردوگاه‌های اسرای جنگی به آنها انتقال یافته بودند.

گوریانف فهرست‌هایی از اسامی موجود در گزارش آلمان‌ها نقل می‌کند که نمی‌تواند آنها را زندانی کوزلسک بداند. با توجه به فرضی که او اساس تحقیق خود را بر آن استوار کرده است، عجیب نیست که او به سراغ کنترل فهرست زندانیان دو اردوگاه دیگر اسرای جنگی لهستانی، یعنی اوستاشکوف و استاروبلسک، نمی‌رود. کشف اجساد زندانیان این دو اردوگاه در کاتین «روایت رسمی» را بی‌اعتبار می‌کند و مؤید گزارش شوروی‌هاست که طبق آن زندانیان اعدام نشدند، بلکه برای جاده‌سازی به اردوگاه‌های کار اعزام شدند.

در زمستان ۲۰۱۵ نامهٔ مورخ ۲۸ ژانویهٔ ۱۹۴۳ کاتلین هریمن<sup>۱</sup> به خواهرش مری و به پاملا چرچیل<sup>۲</sup>، همسر راندولف<sup>۳</sup>، پسر وینستون چرچیل، منتشر شد. کاتلین هریمن در ژانویهٔ ۱۹۴۴ به همراه پدرش، آوریل هریمن، سفیر کبیر آمریکا در اتحاد شوروی، از کاتین بازدید کرده بود. او در کاتین محققان شوروی را دیده بود که مشغول جست‌وجو در برخی اجساد بودند. او نوشت:

در همان حال که نگاه می‌کردم، آنها نامه‌ای به تاریخ تابستان ۴۱ پیدا کردند که سند بی‌نهایت خوبی است. او این مطلب را در گزارش رسمی خود پس از بازدید از کاتین نیز گنجانده و تاریخ دقیق روی نامه را نیز نوشت: ۲۰ ژوئن ۱۹۴۱. این شهادت مؤید کشف پامیاتنیخ<sup>۴</sup> است که کلیه اسامی اسرای جنگی لهستانی که در گزارش بوردنکو ذکر شده‌اند، به استثنای استانیسلاو کوزینسکی<sup>۵</sup>، در عین حال در اسناد به دست آمده توسط محققان شوروی نیز دیده می‌شوند. پامیاتنیخ می‌نویسد: باید متذکر شد که ۲۱ نام در سیاهه<sup>۶</sup> پیش گفته ذکر شده‌اند. علاوه بر این، یک نام خانوادگی لهستانی دیگر، که در سیاهه ذکر نشده است، در گزارش منتشر شده<sup>۷</sup> کمیسیون بوردنکو آمده است (استانیسلاو کوزینسکی).

این نکته مهمی است. اگر مستندات ارائه شده توسط محققان بوردنکو شامل مدارکی از کوزینسکی می‌بود، این امر این احتمال را مطرح می‌کرد که این مدرک در میان اجساد «جاسازی» شده است تا بعداً هنگامی که کاتلین هریمن مشغول مشاهده آن‌هاست «کشف شود». این امر به نوبه خود بر اصالت و درستی این سند و، با تعمیم آن، بر دیگر اسنادی که توسط محققان کمیسیون بوردنکو ارائه شده بودند سایه تردید می‌انداخت. به لطف اسنادی که توسط پامیاتنیخ منتشر شدند، به لطف نامه کاتلین هریمن و به لطف سند کوزیتولسکی، که پیش‌تر درباره آن صحبت کردیم، می‌توانیم با اطمینان بگوییم که این مدارک توسط شوروی‌ها جاسازی نشده بوده‌اند.

### نتیجه‌گیری: این آلمان‌ها بودند که زندانیان لهستانی را کشتار کردند

تنها شواهدی که شوروی‌ها را گناهکار می‌داند، عبارت‌اند از: (الف) اسناد موجود در «بسته سِری شماره ۱» که اصالت آنها را اسناد جعلی ادعایی که ویکتور ایلیوخین در ۲۰۱۰ ارائه داده است، زیر سؤال می‌برند؛ (ب) شهادت ساکنین ناحیه کاتین که در گزارش آلمان‌ها منتشر شده و مؤید روایت آلمان‌هاست؛ (پ) شهادت کارکنان بازنشسته کمیساریای خلق در امور داخلی شوروی نزد مقامات شوروی در ۱۹۹۰ در تأیید «روایت رسمی» گورباچف.

اما، پیش‌نویس اسناد جعلی ارائه شده توسط ایلیوخین درستی «بسته سِری شماره ۱» را بر سؤال می‌برند. شهادت ساکنین ناحیه کاتین منتشره در گزارش آلمان‌ها با شهادت دیگر ساکنین ناحیه کاتین که در گزارش بوردنکوی شوروی‌ها آمده است، تناقض دارد؛ شهادت کارکنان سابق

1. Kathleen Harriman

2. Pamela Churchill

3. Randolph

4. Pamiatnykh

5. Stanislaw Kuczynski

کمیساریای خلق در امور داخلی اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۰ نیز با شهادت ساکنین محل منتشره در گزارش بوردنکو تناقض دارد. علاوه بر این، شهادت کارکنان پراز تناقض است، علائم ترس و سرهم کردن و تحریف در آن مشاهده می‌شود و اصلاً نامی از کاتین نمی‌برد. شهادت‌های عینی به ترس آلوده‌اند و شهادت‌شاهدان عینی یکی از کم‌اعتبارترین انواع شواهد است.

بنابراین هرگونه بررسی عینی راز قتل عام کاتین باید شواهد (الف) تا (پ) را کنار بگذارد و کار را بر اساس شواهدی به پیش ببرد که نتوان آنها را جعل کرد. من به این شواهد «تردیدناپذیر» می‌گویم. کلیه شواهد «تردیدناپذیر»- شواهدی که نمی‌توانند جعل شده باشند- از این نتیجه‌گیری پشتیبانی می‌کنند که آلمان‌ها- نه شوروی‌ها- عامل قتل عام اسرای لهستانی بوده‌اند که به قتل عام کاتین مشهور است. این تحقیق لزوماً به این نتیجه می‌رسد که «بسته سرنی شماره ۱» در واقع جعلیات است، زیرا با شواهدی که می‌دانیم واقعی هستند در تناقض است.

یکی از اسناد واقع در «بسته سرنی شماره ۱» یک کپی و نسخه دوم آن یک سند جعلی است که در دوران نیکیتا خروشچف تهیه شده است. نام الکساندر شلپین در جایی نوشته شده است که می‌بایست نام لاورنتی بریا باشد و تاریخ آن از ۱۹۴۰ به ۱۹۵۹ تغییر یافته است. مهرهای روی این سند مربوط به دوران خروشچف هستند. نام استالین در پای آن تایپ شده است.

نامحتمل است که کسی به جعل چنین سند مهمی اقدام کرده باشد مگر این که خود خروشچف دستور آن را داده باشد. اما به دلایل معینی خروشچف تصمیم می‌گیرد وارد این قضیه نشود و استالین را در ماجرای کاتین متهم نکند. شاید به این دلیل که با این کار او خود را به عنوان عضوی از پولیت‌بورو در مارس ۱۹۴۰ درگیر قضیه می‌کند.

ما می‌دانیم که شلپین، رئیس کاگب خروشچف در فاصله ۲۵ دسامبر ۱۹۵۸ تا ۱۳ نوامبر ۱۹۶۱ با این اسناد متقاعد شده بود که شوروی‌ها مقصر بوده‌اند. والرئ ای. خارازوف، دوست شلپین، گفته بود که شلپین به او گفته بود که شوروی‌ها لهستانی‌ها را کشته‌اند. واضح است که دیگر کارکنان کاگب این حرف را به شلپین گفته‌اند و او آن را باور کرده است. احتمالاً به

حتی امروز نیز که حقایق روشن و این دروغ بزرگ برملا شده و دادگاه اروپا نیز اتحاد شوروی را از اتهام کشتار تبرئه کرده و چهره فاشیسم هیتلری را سیاه‌تر نشان داده است، جست‌وجو در گوگل به شما می‌گوید: قتل عام کاتین کشتار تقریباً ۲۲,۰۰۰ نیروی نظامی و روشنفکر لهستانی زندانی جنگ است که در آوریل و مه ۱۹۴۰ توسط اتحاد شوروی صورت گرفت!

دیگر مقامات ارشد شوروی نیز همین را گفته‌اند.

بنابراین، هنگامی که در مارس ۱۹۸۹، شواردنادزه، فالین و کریوچکوف به گورباچف توصیه می‌کنند که بپذیرد که شوروی‌ها در ماجرای قتل عام کاتین مقصر بوده‌اند، ممکن است این نظر را باور داشته‌اند. اما آنها هیچ شواهد مستندی در این زمینه در اختیار نداشتند. دادگاه اروپا: اتحاد شوروی مقصر نیست

«آش آن قدر شور شده بود که خان هم فهمید». در ۱۸ ژوئن ۲۰۱۲ دادگاه اروپا با صدور حکمی «اسناد» ارائه شده در دوره گورباچف و یلتسین دایر بر مجرمیت استالین و دولت اتحاد شوروی در تیرباران ده‌ها هزار افسر و اسیر جنگی لهستانی در کاتین را جعلی اعلام کرد. در پی این حکم، دمیتری مدودف، نخست‌وزیر روسیه، در نشست با همفکران خود در «حزب روسیه واحد»، «افشای مستمر جنایات دولت شوروی را جزء وظایف روزانه دولت دانست»! و رسانه‌های باندهای مافیایی روسیه، «پژواک مسکو» و «روزنامه جدید» در سکوت فرورفتند.

### گوگل، ویکی پدیا، بریتانیکا: حقیقت کجاست؟

اما این پایان ماجرا نیست. تاکسانی در جهان هستند که از این ماجرا و ماجراهای مشابه بی‌خبر باشند، این دروغ‌ها همچنان کارساز خواهند بود. کافی است توجه کنید که درست در همین آب‌گل آلود دنیای رسانه‌های غربی، در جریان جنگ در اوکراین، ماجرای کاتین به وسعت از منابعی مشکوک در رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی منتشر می‌شود.

همچنین به رغم روشن شدن حقیقت و پذیرش آن حتی از سوی دادگاه اروپا، هرکس که به موضوع علاقه‌مند باشد و در آرشیو در دسترس جهانی، یعنی گوگل، به دنبال موضوع بگردد، زیر عنوان «قتل عام کاتین» برای او صفحه‌ای باز می‌شود که در بالای آن نوشته است:

(ویکی پدیای انگلیسی)

قتل عام کاتین مجموعه‌ای از اعدام‌های گروهی تقریباً ۲۲/۰۰۰ نیروی نظامی و روشنفکر لهستانی زندانی جنگ است که در آوریل و مه ۱۹۴۰ توسط اتحاد شوروی، به ویژه کمیساریای خلق برای امور داخلی یا پلیس مخفی شوروی (ان‌ک‌و) صورت گرفت.

دومین منبعی که «گوگل» به فرد علاقه‌مند معرفی می‌کند، دایره‌المعارف بریتانیکا است که در آن درباره «کشتار کاتین» می‌خوانیم:

(بریتانیکا)

اعدام گروهی افسران لهستانی توسط اتحاد شوروی در جریان جنگ دوم جهانی. کشف

این قتل عام موجب قطع روابط دیپلماتیک میان اتحاد شوروی و دولت در تبعید لهستان مستقر در لندن شد.

و اگر در گوگل فارسی به دنبال «کشتار کاتین» بگردیم، چنین می‌خوانیم:

به کشتار دسته‌جمعی حدود ۲۲ هزار اسیر جنگی لهستانی در دوران جنگ جهانی دوم توسط کمیساریای خلق در امور داخلی اتحاد جماهیر شوروی گفته می‌شود. در دوران جنگ جهانی دوم کمیساریای خلق در امور داخلی، شوروی با نظر مثبت استالین و به دستور لاورنتی بریاریس کمیساریای خلق در امور داخلی (نک و د) اتحاد شوروی، هزاران نفر از اسرای جنگی لهستانی شامل افسران، نیروهای امنیتی و انتظامی و دگراندیشان را اعدام کرد.

دولت شوروی کمسیون تحقیقی به راه انداخت و روزنامه پراودا (حقیقت) سه روز پس از انتشار اخبار مربوط به قتل عام؛ در ۱۶ آوریل سال ۱۹۴۳ از خیمه‌شب‌بازی دشمن دم زد و نوشت: خون صدها هزار قربانی به گردن قاتلان نازی است و قاتلان به زودی به سزای جنایات خودشان خواهند رسید. با پایان یافتن جنگ جهانی دوم، دادگاه نورنبرگ تلاش زیادی برای متهم کردن آلمان درباره این کشتار صورت داد. در دادگاه نورنبرگ نیز، (در رابطه با کاتین)، انگشت اتهام به سوی نیروهای هیتلر رفت؛ ولی سرانجام سال‌ها بعد نتیجه تحقیق بین‌المللی، شوروی را مقصر شناخت.

جالب است که هیچ‌کدام این منابع از این‌که این ادعا را برای اولین بار نازی‌ها و دستگاه تبلیغاتی گوبلز مطرح کردند سخنی به میان نمی‌آورند، چه برسد به این‌که اعتراف کنند این جنایت توسط نازی‌ها صورت گرفته است.

دشمنان حکومت شوروی در داخل حزب همچون گورباچف و یلتسین با ارائه اسنادی جعلی به گناهکار بودن استالین در این کشتار «اعتراف» و به تشدید تبلیغات ضدشوروی کمک کردند.



# در ونزوئلا چه می‌گذرد؟



**ونزوئلا علیرغم «فشارهای حداکثری» کمر راست می‌کند!**

**ادواردو گالیانو: تمدن ساخته‌ی طلای سیاه**

**اصلاحات ارضی ریشه‌ای در ونزوئلا**

**کمون‌ها در مبارزه با تحریم‌ها و بحران اقتصادی**

**چرا آمریکا برخی تحریم‌ها علیه ونزوئلا را کاهش می‌دهد؟**

**نگاهی به رویکرد ونزوئلا در باسواد کردن مردم**

**تصویب قانون «مناطق ویژه اقتصادی» برای جلب سرمایه‌گذاری خارجی!**

**روابط ایران و ونزوئلا، مبارزه علیه سلطه‌طلبی امپریالیسم آمریکا**

# ونزوئلا علی‌رغم «فشارهای حداکثری» کمر راست می‌کند!

طلیعه حسنی



می‌توانند ما را از دلار محروم کنند، می‌توانند ما را از تجارت بین‌المللی و تأمین مالی مجدد در سیستم بانکی غرب محروم نمایند، مورد آزار و اذیت قرار دهند و حساب‌هایمان را خالی کنند، اما نمی‌توانند ما را متوقف کنند، ما هرگز باز نخواهیم ایستاد و آنچه در اینجا پدیدار می‌شود، برای جهانیان ثابت می‌کند که جهانی دیگر نیز ممکن است. دنیایی که در آن، از اخاذی توسط دلار با پشتیبانی صندوق بین‌المللی پول خبری نیست. در ونزوئلا با مقاومت، یک مقاومت بسیار سخت، ثابت خواهیم کرد که دنیای دیگری نیز امکان‌پذیر است. ما پیش می‌رویم، خواهید دید....<sup>۱</sup>

این گفته نیکلاس مادورو در اسفند ۱۴۰۰، دست‌کم تا امروز لاف و گزاف نیست. زیرا با وجود اتخاذ برخی سیاست‌های بورژوائی که شباهت‌های معینی با اجرای گام به گام نتولیرالیسم دارد و خطراتی که بالقوه از این طریق می‌تواند متوجه انقلاب بولیواری بشود، همچنان می‌توان به آرمان نهفته در این جملات که ریشه در عزم ملی و به‌ویژه اراده زحمت‌کشان ونزوئلای برای مقاومت در برابر تهاجم‌های بربرمنشانه و زورگویانه امپریالیسم امریکا و متحدان و مزدوران آن دارد، امیدوار بود. مقاومتی آگاهانه و تحسین‌برانگیز (که هنوز ادامه

دارد) در یک جنگ ترکیبی تمام عیار با هدف سرنگونی دولت ونزوئلا و به زانو درآوردن ملت آن در برابر توسعه‌طلبی‌ها و غارتگری‌های امپریالیستی به ویژه امپریالیسم آمریکا. جنگی که در بیش از دو دهه گذشته، انواع تحریم‌های حداکثری، فلج‌کننده، تنبیهی، بازدارنده و... همه در تناقض آشکار با تمامی قوانین و معاهدات بین‌المللی و منشور سازمان ملل متحد، مهم‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین بخش‌های آن بوده است. اما تا امروزه دولت ونزوئلا سرنگون شده است و نه مردم آن تسلیم و مبارزه‌ای سخت همچنان ادامه دارد.

از زمان پیروزی هوگو چاوز، در انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۹۹۸، دولت ایالت متحده لحظه‌ای از تلاش برای سرنگونی دولت بولیواری آرام نگرفته است. در طول این سال‌ها، کارزارهای کثیف رسانه‌ای سرپا جعل و دروغ علیه دولت دمکراتیک منتخب مردم؛ وظیفه اقناع افکار عمومی جهت پذیرش هر عمل آشکارا خشونت‌بار، مداخله جویانه و غیرقانونی علیه ملت ونزوئلا و حق تعیین سرنوشت آن را بر عهده داشته‌اند. انواع تحریم‌های مالی و تجاری؛ حداقل دو کودتای ناموفق علیه چاوز و مادورو؛<sup>۲</sup> ترور بیولوژیک هوگو چاوز که به مرگ تدریجی او انجامید؛<sup>۳</sup> اعتصاب کارفرمایان شرکت نفت در سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۳ که در رسانه‌های زنجیره‌ای به عنوان «اعتصاب کارگران نفت» معرفی شد؛ خرابکاری در شبکه برق که مادورو آن را «کودتای برقی»<sup>۴</sup> نامید؛ انفجار در خطوط لوله‌های نفت و گاز؛<sup>۴</sup> اعزام باندهای تروریست به داخل کشور و به آتش کشیدن دفاتر و ساختمان‌های دولتی و قتل‌های فجیع در خیابان‌های پایتخت؛ مصادره اموال و دارایی‌های ونزوئلا در دیگر کشورها و بانک‌های بین‌المللی؛ دزدی دریایی و مصادره محموله کشتی‌ها و نفت‌کش‌ها؛ کارزار گسترده بی‌اعتبار جلوه دادن نتایج انتخابات سراسری در این کشور و تلاش برای تحمیل جوانکی خودفروخته به عنوان رئیس‌جمهور و... مجموعه پروژه‌های رنگارنگ بهم پیوسته‌ای هستند که با طراحی و تأمین مالی توسط سازمان «سیا»، «آژانس توسعه بین‌المللی ایالات متحده» و «بنیاد ملی دموکراسی» تحت پوشش سازمان‌های غیردولتی (ان.جی.او) در این کشور به اجرا درآمده‌اند. تنها در سال مالی ۲۰۲۱، دولت آمریکا ۲۰۰ میلیون دلار برای حمایت از انتقال قدرت در ونزوئلا از کنگره تقاضا کرد.

این حملات بعد از مرگ چاوز، چنان سرعت و شدتی به خود گرفتند که به گفته مارتا هارنکر، تنها در سه سال اول با تمام حملات چهارده ساله دوران ریاست جمهوری چاوز قابل مقایسه بود.<sup>۵</sup>

در آگوست ۲۰۱۷ تحت رهبری کانادا تعدادی از دولت‌های دست راستی متحد آمریکا در

منطقه، در لیما پایتخت پرو با هدف آشکار سرنگونی دولت ونزوئلا، «گروه لیما» را تشکیل دادند. ادعای این گروه، که مطابق منشور سازمان ملل غیرقانونی و فاقد هرگونه مشروعیت است، «کمک به احیای دموکراسی» در کشوری بود که با انجام ۲۶ انتخابات در کمترین بیست سال، با انواع مشکلات در نتیجه مداخلات و اقدامات فلج‌کننده امپریالیستی مواجه بود مگر کمبود دموکراسی!

مقاومت دولت و مردم ونزوئلا در برابر این تهاجم مهلک و ویرانگر، و عدم تحقق اهداف مورد نظر، با برانگیختن بیشتر خشم ایالات متحده و همدستان جهانی آن، موجب تشدید تحریم‌ها تا حد یک محاصره کامل اقتصادی شد. ونزوئلا از سال ۲۰۱۴/۱۳۹۳ به دلیل تحریم‌ها و کاهش هم‌زمان قیمت نفت (که این هم تحت هدایت ایالات متحده با هدف تشدید بحران اقتصادی در ونزوئلا، ایران و روسیه انجام شد)، با از دست دادن ۹۹ درصد درآمد نفتی خود با بی‌سابقه‌ترین بحران اقتصادی تاریخ کشور مواجه شد. «سرویس تحقیقاتی کنگره

آمریکا»<sup>۶</sup> در آوریل ۲۰۲۱، در گزارش ویژه خود درباره بحران اقتصادی ونزوئلا، آن را «یکی از بدترین بحران‌های اقتصادی در جهان از زمان جنگ جهانی دوم» ارزیابی کرد که اقتصاد این کشور را از ۲۰۱۴ تا ۲۰۲۰ بیش از ۷۵ درصد کوچک کرد. همین گزارش با توجه به وابستگی ونزوئلا به واردات برای اکثر کالاهای مصرفی، با اشاره به

حملات امپریالیستی علیه ونزوئلا بعد از مرگ چاوز، چنان سرعت و شدتی به خود گرفت که به گفته مارتا هارنکو، تنها در سه سال اول با تمام حملات چهارده ساله دوران ریاست جمهوری چاوز قابل مقایسه بود.

کاهش تقریباً ۹۵ درصدی واردات از سال ۲۰۱۳، اذعان کرد: «این کشور با کمبود مواد غذایی و دارویی حیاتی مواجه است.»

نیکلاس مادورو درباره تأثیر اقتصادی تحریم‌ها در این دوران می‌گوید: طی یک روز درآمد ما از ۵۴ میلیارد دلار در سال به ۶۰۰ میلیون دلار در سال نزول کرد: از طریق تحریم نفتی و همچنین بستن حساب‌های بانکی؛ با مسدود کردن حساب‌های بانکی ما، بیش از ۳۰ میلیارد دلار از دارائی خارج از کشور ما را ربودند که هنوز آن را پس نداده‌اند: با دزدی و غصب شرکت‌هایمان مانند شرکت سیتگو در آمریکا و شرکت منومرو در کلمبیا. وحشیانه بود! همان‌طور که گفتیم چون یک بمباران اتمی علیه کشور ما<sup>۱</sup>.

در نتیجه ناتوانی مالی دولت ونزوئلا جهت خرید قطعات یدکی برای صنایع، دارو و مواد غذایی، بیش از ۲/۵ میلیون ونزوئلایی از نظر غذایی در شرایط به شدت ناامنی قرار گرفتند.

جنگ ترکیبی بی‌رحمانه علیه این کشور، موجب سقوط ارزش پول ملی و رشد نجومی تورم تا نرخ باورنکردنی ۱۳۰ هزار درصدی در سال ۲۰۱۸ (۱۳۹۷) و مرگ حداقل حدود ۴۰ هزار ونزوئلایی تنها در یک سال به خاطر کمبود غذا و دارو شد. گزارش دیگری پیرامون هزینه‌های انسانی تحریم‌های ایالات متحده در سال ۲۰۲۰، بر مرگ حداقل ۱۰۰ هزار ونزوئلایی تأکید دارد.<sup>۷</sup> رهبران آمریکا آگاهانه چنین سیاست‌های جنایتکارانه‌ای را به اجرا گذاشته‌اند. یکی از آنها در سال ۲۰۱۹، با تأیید ادامه تأثیر تحریم‌ها علیه ونزوئلا و نیز مردم عادی گفته بود، این به نوعی شبیه «دارت ویدر» شخصیت تخیلی جنگ ستارگان است که گلوی کسی را به سختی می‌فشارد، یعنی همان کاری که ما از نظر اقتصادی با این رژیم می‌کنیم.<sup>۸</sup>

دولت آمریکا به شکلی تکان‌دهنده، با استفاده از شیوع بیماری کووید ۱۹ به عنوان فرصتی مغتنم جهت از پا درآوردن دولت ونزوئلا، همچنان از ارسال غذا و دارو به این کشور در آن موقعیت اضطراری و عاجل ممانعت کرد. گاردین در سوم مارس ۲۰۲۰، از قول ویلیام

یکی از رهبران آمریکا، در سال ۲۰۱۹، با تأیید ادامه تأثیر تحریم‌ها علیه ونزوئلا و نیز مردم عادی گفته بود، این به نوعی شبیه «دارت ویدر» شخصیت تخیلی جنگ ستارگان است که گلوی کسی را به سختی می‌فشارد، یعنی همان کاری که ما از نظر اقتصادی با این رژیم می‌کنیم.

بار، دادستان کل ایالات متحده، نوشت: «در واقع پاندمی به موقع بود... مردم در ونزوئلا در رنج هستند، و به یک دولت کارآمد نیاز دارند تا پاسخگوی مردم باشد.» همین مقاله از قول پیتر هارل، مقام ارشد سابق تحریم‌ها در وزارت امور خارجه نیز نوشت، دولت ایالات متحده امیدوار است در ایران و ونزوئلا با افزودن بر بار تحریم‌ها و اقدامات دیگر بتواند با استفاده از این ویروس،

مخالفت بیشتر مردم با دولت‌های فعلی و شاید هم تغییر رژیم را برانگیزد و از آن به عنوان آخرین لگد به کسی که در حال افتادن است بهره‌گیرد!<sup>۹</sup>

اما آمریکا به این هدف خود دست نیافت و ونزوئلا به یمن ادامه سیاست‌های مردمی و مسئولانه رهبری آن در زمینه بهداشت عمومی و به کار بستن برخی ابتکارات با مشارکت گسترده مردم، یکی از عالی‌ترین کارنامه‌ها در مقابله با کرونا در سطح جهان را ارائه داد.

امروز، هرچند این حجم از اقدامات خصمانه، موجب پیامدهای انسانی و اقتصادی سنگین و کاهش سرعت روند اصلاحات اجتماعی و اقتصادی در این کشور شده است، اما به دلیل دستاوردهای گسترده انقلاب بولیواری در بهبود زندگی محروم‌ترین اقشار جمعیت و جلب پشتیبانی آگاهانه آنها از این برنامه‌ها، امپریالیسم جهانی، به ویژه ایالات متحده در

توقف یا معکوس کردن روند تحولات انقلاب بولیواری به موفقیت مورد نظر خود دست نیافته است. و این، همان نکته‌ای است که گزارش سرویس تحقیقات کنگره آمریکا نیز بر آن معترف است: «شکست در برکناری مادورو از قدرت، محدودیت‌های ایالات متحده و دیگر تلاش‌های بین‌المللی برای ایجاد تغییرات سیاسی در ونزوئلا را نشان داد. سیاست‌های یکجانبه ایالات متحده، مانند تحریم‌های نفتی، مسلماً بحران انسانی در این کشور را بدتر کرد و باعث ایجاد اختلاف در ائتلاف بین‌المللی شد که زمانی از گوایدو حمایت می‌کرد. به عبارت دیگر، با وجود تحریم‌های غیرانسانی ایالات متحده و متحدانش، انقلاب بولیواری به دلیل حمایت مردمی از آن دوام آورده است.»<sup>۶</sup>

هوگو چاوز در سال‌های رهبری خود، عمده درآمد کشور را برای سوادآموزی، تأمین بهداشت عمومی و رایگان، و تضمین غذا و مسکن فقیرترین اقشار کشور به کار گرفت. از سال ۲۰۰۳ «مأموریت مرکال» حق دسترسی به مواد غذایی با نرخ یارانه‌ای برای همه مردم را تضمین کرد. این مأموریت که تا به امروز علیرغم تأثیرات نابودکننده تحریم‌ها ادامه دارد، همواره یکی از اهداف توطئه‌های شوم امپریالیستی بوده است. محو کامل بیسوادی در کمتر از دو سال و در قدم بعدی برنامه ارتقای سواد همگانی به اجرا گذاشته شد.<sup>۷</sup> جهت استقرار نظام بهداشت و درمان دولتی رایگان محله محور، ۱۴ هزار درمانگاه سرپایی در سراسر کشور ایجاد شد. حمایت فیدل کاسترو و نظام آموزشی و بهداشتی کوبا، نقش مهم و تعیین‌کننده‌ای در تحقق هر دو این برنامه‌ها داشتند.

ساخت خانه‌های ارزان قیمت با استانداردهای بهداشتی برای بی‌پناه‌ترین افراد جامعه با کمک ایران و چین در این سال‌ها همچنان در جریان بوده است.

سهیم کردن آگاهانه مردم در پیشبرد برنامه‌های دولت برای بهبود معیشت و شرایط زندگی خود آنها با ایجاد کمون در محلات، به ویژه در مناطق دورافتاده، اقدام دوراندیشانه‌ای بود که هوگو چاوز پایه‌گذار و پشتیبان جدی آن بود. در نتیجه این اقدام، مردم برای اولین بار خودگردانی جمعی امور مربوط به زندگی خود را تجربه کردند.

دولت مادورو طی این سال‌ها زیرسخت‌ترین فشارها کوشیده است تا با حفظ میراث چاوز در عرصه داخلی و خارجی از استقلال و تمامیت ارضی و حق تعیین سرنوشت کشور خود دفاع نماید.

یکی از اهداف «فشارهای حداکثری»، وادار کردن دولت ونزوئلا به کنار گذاشتن پروژه‌های اجتماعی بولیواری و در پیش گرفتن برنامه تعدیل ساختاری صندوق بین‌المللی

پول بوده است. آنها خواهان حذف کنترل قیمت‌ها، خصوصی‌سازی بانک‌ها و دیگر دارایی‌ها و مؤسسات تولیدی دولتی، و پذیرش کامل برنامه‌های اقتصادی مورد نظر بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول بوده‌اند. دولت مادورو تحت فشارهای کمرشکن برشمرده در بالا، که تضعیف تکیه‌گاه مردمی آن از جمله مقاصد شوم آنها بود، به ویژه برای تأمین حداقل مواد غذایی، به اتخاذ برخی سیاست‌های راست‌روانه در امور اقتصادی از جمله در آزادسازی قیمت‌ها و مقررات‌زدایی‌ها تن داد. از آخرین موارد آن می‌توان به تصویب قانون تشکیل مناطق ویژه اقتصادی در هفته‌های اخیر اشاره کرد.<sup>۱</sup>

اتخاذ برخی سیاست‌های راست‌روانه از سوی دولت مادورو، که از سر جبر و فشار عظیمی است که تحریم‌ها بر زندگی مردم ونزوئلا وارد کرده‌اند، انتقاد بعضی از نیروهای چپ در داخل و خارج از کشور را موجب شده‌اند. آنها نگران نهادینه شدن و تداوم چنین اقدامات راست‌روانه‌ای در انقلاب بولیواری هستند. اما کسانی هم چون مارتا هارنکر با وجود انتقاد از این اقدامات، به پایداری انقلاب به دلیل نفوذ

دولت ونزوئلا در تمام این سال‌های دشوار، هرگز از برنامه آموزش و بهداشت رایگان عقب‌نشینی نکرده و کوشیده است تا دسترسی به حداقل مواد غذایی و ساختن مسکن برای اقشار محروم را با وجود کاستی‌ها ادامه دهد.

مردمی آن خوش‌بین هستند. وی، پیش از مرگش، در همان آغاز در پیش گرفتن این سیاست‌ها، با انتقاد از آنها از جمله هواداری از واردات گسترده توسط دولت مادورو معتقد بود: «بدون تردید، بذری که چاوز در ونزوئلا پراکند، مهر و نشان خود را بر زندگی بسیاری از مردم عادی نهاد و سبب

بلوغ فکری آنها شد. من اعتقاد دارم تمام مردمی که به آنها فرصت خواندن، فکر کردن، سهیم شدن، ساختن، و تصمیم گرفتن داده شد، تمام کسانی که حرمت نفس و غنای روحی‌شان به عنوان انسان به طور فوق‌العاده‌ای رشد کرد، از روندی که چنین تحولی را امکان‌پذیر ساخت، دفاع خواهند کرد.»

اخیراً نیز، نیکلاس مادورو گفته است که در تمام این سال‌های دشوار، دولت هرگز از برنامه آموزش و بهداشت رایگان عقب‌نشینی نکرده و کوشیده است تا دسترسی به حداقل مواد غذایی و ساختن مسکن برای اقشار محروم را با وجود کاستی‌ها ادامه دهد.<sup>۱</sup>

مقاومت مردم، به ویژه طبقات زحمتکش و محروم، و تداوم برخی از دستاوردهای دوران چاوز با تمام دشواری‌ها، در کنار اندک افزایش صادرات نفت در نتیجه بحران اوکراین، و افزایش قیمت آن از یک سو و تقویت روابط تجاری و اقتصادی با کشورهایی چون هند، ایران، روسیه و

چین و انجام تبادلات کالایی با آنها، نه تنها موجب توقف روند تعمیق بحران اقتصادی شده، بلکه با کاهش چشمگیر نرخ تورم، رشد اقتصادی قابل توجهی نیز به همراه داشته است. بنا بر نتایج ارزیابی بانک سرمایه‌گذاری سوئیس، «کردیت سوئیس»، نرخ تورم این کشور در فروردین گذشته با توجه به رشد اقتصادی ۲۰ درصدی، به پایین‌ترین حد خود در یک دهه اخیر رسیده است و از نرخ تورم ماهانه با ارقام نجومی به نرخ‌های دورقمی کاهش یافته است. کردیت سوئیس با این استدلال که حجم اقتصاد و نزوئلا در سال ۲۰۲۰ به پایین‌ترین حد خود رسیده بود، تأکید می‌کند که این عدد «اشتباه تاپی نیست» و اضافه می‌کند «اگر ارزیابی ما دقیق باشد، این می‌تواند بالاترین رشد در این سال‌ها باشد». همچنین در پیش‌بینی کردیت سوئیس رشد تولید ناخالص داخلی سال ۲۰۲۳ این کشور از ۳ به ۸ درصد افزایش یافته است.<sup>۱۱</sup>

علاوه بر برخی خبرها پیرامون بهبود نسبی اوضاع اقتصادی، نکته دیگری که حتی به اختصار هم که شده باید به آن توجه داشت، جایگاهی است که امروز و نزوئلا در تعاملات جهانی با هدف ایجاد جهان چند قطبی نصیب خود کرده است. گذشته از اتحاد سه‌گانه نفتی ایران، روسیه و و نزوئلا که نقش مهمی در مقابله با تحریم‌های نفتی در جهان دارد، توافق شده است تا این کشور میزبان مانور مشترک نظامی ده کشور به رهبری چین، روسیه و ایران در آب‌های خود باشد. پرداختن به این جایگاه مهم در حل بغرنجی‌های جهانی برای کشوری که بیش از دو دهه زیر مرگبارترین تهاجم‌های امپریالیسم جهانی بوده است، نیاز به فرصتی دیگر دارد.

مادورو در همان گفتگو یادآور شد که مردم و نزوئلا در ۴ فوریه ۲۰۲۲، ۳۰ مین سالگرد شورش نظامی بولیواری فرمانده چاوز علیه صندوق بین‌المللی پول، علیه امپریالیسم، علیه الیگارش، علیه نئولیبرالیسم و نهادهای مالی را جشن می‌گیرند. او گفت: «پروژه بولیواری، اولین پروژه ضد نئولیبرالی بود که با رأی مردم در ۶ دسامبر ۱۹۹۸ به قدرت رسید. ما به تازگی ۲۳ مین سالگرد اولین پیروزی ضد نئولیبرالی یک نیروی انقلابی را جشن گرفتیم.»<sup>۱۲</sup>

اما، این یادآوری‌های مهم و افتخارآفرین پیرامون اساس انقلاب بولیواری و اهمیت آن در منطقه، و نیز مقاومت قهرمانانه زحمتکش‌ان و محرومین این کشور در حفظ دستاوردهای انقلاب، در تناقضی آشکار با اجرای گام به گام سیاست‌های امپریالیستی نئولیبرالی در این کشور قرار دارد، روندی که در صورت تداوم آینده این کشور را با پیامدهای ویرانگری مواجه خواهد ساخت که در کشورهای دیگر از جمله در ایران شاهد آن هستیم. راه مبارزه با امپریالیسم برای کشورهای تحت ستم، همچنان راهی پر پیچ و خم و دشوار است و در بسیاری از پیچ‌های تند این راه، خطر انحراف و عدول از اهداف مردمی انقلاب وجود دارد. تنها پیوند عمیق میان

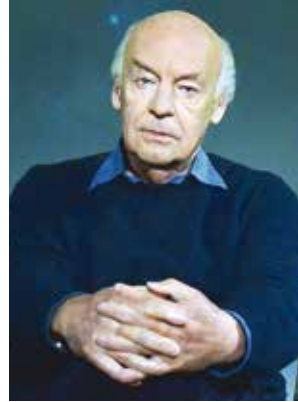


## درونزوتلاچه می‌گذرد؟

دولت و توده‌های مردم است که می‌تواند در این لحظات سرنوشت‌ساز مانع از افتادن دوباره کشور به دام امپریالیسم گردد و این شرط جز با متوقف کردن برنامه‌های اقتصادی مورد نظر امپریالیسم جهانی و فراهم کردن بسترهای مشارکت سازمان‌یافته و منسجم هرچه بیشتر زحمتکشان و به حاشیه‌رانده‌شدگان جامعه برای رفع دشواری‌ها و کمبودها از طریق اقدامات عملی و قاطعانه در جهت منافع و رفع نیازهای آنها محقق نمی‌شود.

۱. گفت‌وگوی نیکولاس مادورو، رئیس‌جمهور ونزوئلا با آگناسیورا مونه. لوموند دیپلماتیک، فوریه ۲۰۲۲.
۲. جان بولتون، مشاور سابق امنیت ملی ایالات متحده آمریکا در دوره دونالد ترامپ، روز ۲۱ تیرماه (۱۲ جولای) در مصاحبه با سی‌ان‌ان، هنگام بحث درباره حمله طرفداران ترامپ به کنگره در ۶ ژانویه ۲۰۲۰، به دست داشتن در برنامه‌ریزی و اجرای کودتا علیه کشورهای دیگر، اعتراف کرد. وی از جزئیات این کودتاها صحبتی نکرد، اما از ونزوئلا نام برد، و اشاره‌اش به حمایتی بوده که در ۲۰۱۹ دولت آمریکا از خوان گویا، رهبر اپوزیسیون ونزوئلا کرد، تا نیکولاس مادورو، رئیس‌جمهوری این کشور را سرنگون کند، اقدامی که با شکست مواجه شد.  
<https://www.radiofarda.com/a/former-senior-u-s-official-john-bolton-admits-to-planning-attempted-foreign-coups/31940864.html>
۳. در شهریور ۱۳۹۲، قطع برق در شبکه سراسری انتقال برق موجب فرو رفتن ۱۹ ایالت از ۲۳ ایالت آن از جمله کاراکاس در خاموشی شد. نیکلاس مادورو، با انتساب این خرابکاری به مخالفان دست راستی برانداز، آن را «کودتای برقی» علیه دولت خواند.
۴. آخرین نمونه از این دست خرابکاری‌ها: در ۲۷ تیر ۱۴۰۱، دولت ونزوئلا از یک خرابکاری دیگر در مرکز گاز شرکت ملی نفت این کشور که منجر به یک انفجار و آتش‌سوزی بزرگ شد، خبر داد. (تله‌سور انگلیسی، ۱۸ جولای ۲۰۲۲)  
<https://www.telesurenglish.net/news/New-Terrorist-Attack-Against-Venezuelan-Gas-System>
۵. گفت‌وگو با مارتا هارنکر، «دانش و امید»، شماره ۶، تیر ۱۴۰۰.
۶. گزارش رسمی سرویس تحقیقاتی کنگره ایالات متحده:  
*Between the Lines: Congressional Report Finds US Sanctions to Blame for Venezuela Crisis. Roger D. Harris, May 04th, 2021.*
- ۷، ۸ و ۹. «تشکیل ائتلاف جهانی علیه یک‌جانبه‌گرایی و تحریم‌ها، اقدامی نویدبخش برای جهانیان و پاسخ به یک ضرورت تاریخی»، مریم سینیایی، «دانش و امید»، شماره ۵، اردیبهشت ۱۴۰۰.
۱۰. به مقاله مستقلی که تجربه آموزشی ونزوئلا را مورد بررسی قرار داده در همین شماره توجه بفرمایید.
۱۱. به گزارشی درباره تصویب قانون تشکیل مناطق ویژه اقتصادی، در همین شماره مراجعه نمایید.
۱۲. گزارش «کردیت سوئیس»:  
Venezuela: Inflation Lowest in Decade as Credit Suisse Forecasts 20 Percent Growth, Ricardo Vaz, *Venezuelanalysis.com*, April 9, 2022.

راه مبارزه با امپریالیسم برای کشورهای تحت ستم، همچنان راهی پر پیچ و خم و دشوار است و در بسیاری از پیچ‌های تند این راه، خطر انحراف و عدول از اهداف مردمی انقلاب وجود دارد. تنها پیوند عمیق میان دولت و توده‌های مردم است که می‌تواند مانع از افتادن دوباره کشور به دام امپریالیسم گردد.



## تمدن ساخته طلای سیاه

ونزوئلائی ۱۹۷۱ (۱۳۵۰ هجری خورشیدی)

بخشی از کتاب «ما می‌گوییم نه» نوشته ادواردو گالیانو

برگردان فارسی: مازیار نیکجو

ونزوئلا یکی از غنی‌ترین و در عین حال از جمله فقیرترین و پر خشونت‌ترین کشورهای این سیاره است. من تاجری را [آنجا] می‌شناسم که دوازده اتومبیل دارد، از جمله یک کرایسلر امپریال که تنها در اختیار خدمتکارانش برای رفتن به بازار و خرید تره‌بار است. سیصد هزار اتومبیل در کاراکاس، این شهر شگفت‌آور، می‌چرخند. آنها از میان بزرگراه‌های تو در تو، در میان آسمان‌خراش‌ها و پل‌ها و تونل‌ها می‌گذرند. من در این شهر آشپزخانه‌هایی دیده‌ام که شبیه دفتریک وزیر است.

### سرزمین تباهی ثروت

نیم قرن است که تلمبه‌های نفت بی‌وقفه بالا و پائین می‌روند. نوک‌های پرنده‌آسای آنها سودی افسانه‌ای استخراج می‌کنند که اکنون مجموع آن به دوبرابر هزینه بازسازی اروپا در برنامه مارشال رسیده است. از زمان فوران سیل‌آسای نفت از نخستین چاه تاکنون بودجه ملی صدها برابر شده است. اما اکثریت مردم در همان فقر دوران تولید قهوه و کاکائو به سر می‌برند. تضادهای اجتماعی، تضادهای محلی بسیارند: اقلیتی ممتاز ساکن کاراکاس‌اند، که گویی در قلب ایالت تگزاس بسر می‌برند. در نقطه مقابل آن شهرهای نفت‌خیز کرانه‌های دریاچه ماراکایبو قرار دارند که همه ثروت کشور را تولید می‌کنند، اما برای خود تنها بی‌نوابی را به خانه می‌برند.

آیا شهری دیگری در جهان با این گنجایش از افراط و تفریط وجود دارد؟ در کاراکاس دستگاه‌های پر زرق و برق و گران قیمت برای ایجاد لذت، سرعت و یا نور و صدا فراوان یافت می‌شود. ما همچون مورچه‌هایی ترسیده با دیدن این دستگاه‌ها، شگفت‌زده از خود می‌پرسیم:

«خدایا، آیا هرکدام از این‌ها بیشتر از من می‌ارزند؟» خانه‌های طبقات متوسط و برخوردار مانند ویتترین فروشگاه‌های مبلمان منزل است، صحنه‌های متظاهران از پلاستیک و صدای استریوفونیک، بی‌دخال دست. کاراکاس آدامس می‌جود، و فرآورده‌های مصنوعی و غذایی کنسروی را ترجیح می‌دهد. کاراکاس نمی‌تواند به خواب رود چون نمی‌تواند ولع سیری ناپذیرش برای خریدن، مصرف کردن، داشتن، خرج کردن و به‌کف آوردن همه چیز را فرونشاند. در کاراکاس می‌توانید حلقه انگشتری‌های سرخ پوستی ساخت شرکت «کارنابی استریت»<sup>۲</sup>، ماهی آزاد تازه از دریای بالتیک، جگرغاز (پاته) از استراسبورگ [فرانسه]، مرباهای ایرلندی، خرمای کالیفرنیا، شاه‌بلوط و حلزون فرانسوی، پنیر از هلند، شاه‌ماهی اسکاتلندی، روغن از پرتقال، کره از استرالیایی، و عطرها را پیدا کنید؛ دستمال‌های خوشبو از جنس حریر<sup>۴</sup> با مارک پیرکردن، دیور، ژوانشی، و یا ایوسن لوران، همگی در برابر چشمان شماست. و اگر بوتیکی همه این‌ها را نداشته باشد، از چشم‌ها می‌افتد. رام ونزوئلایی تعریفی است، اما ارج و قربی ندارد: مردم مخلوط اسکاچ (ویسکی اسکاتلندی) با آب را می‌نوشند. شاید باور نکنید که ونزوئلایی ویسکی را در کیسه‌های پلاستیکی از آنسوی دریا وارد می‌کند. تمامی جمعیت آلمان یا انگلستان را می‌توان در پهنه گسترده دست‌نخورده این کشور کم جمعیت جای داد. با این حال ونزوئلاکاهو و ذرت را از ایالات متحده وارد می‌کند، و لوبیا را از مکزیک می‌خرد. کشاورزان ونزوئلایی تهدید کرده‌اند که با تراکتورهایشان به پایتخت هجوم خواهند آورد: ده سال است آنها نتوانسته‌اند قیمت اکثر اقلام محصولات خود را افزایش دهند، در صورتی که قیمت ماشین‌آلات و کود برای آنها پنج برابر شده است.

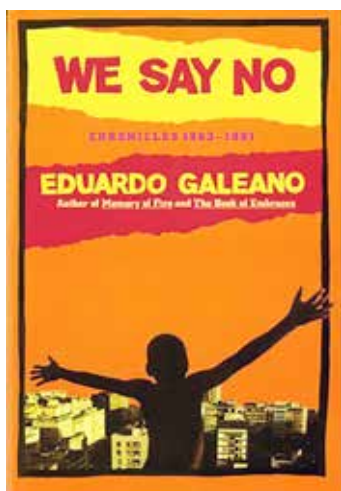
در مهاجرتی سیل‌آسا، کشاورزان دهات را به مقصد کاراکاس ترک می‌کنند. خارجیان هم از چهار سوی عالم به امید دستیابی به ثروت در نیم‌کره غربی به سوی کاراکاس می‌آیند. آنها از شهر استفاده می‌کنند، اما علاقه‌ای به آن ندارند. در مدت سی سال، جمعیت شهر هفت برابر شده است. در آغاز جنگ جهانی دوم، کاراکاس تنها تا آب‌کنند آناکوه در چند قدمی مرکز شهر قدیم گسترش یافته بود؛ و از آنجا به بعد تا چشم کار می‌کرد مزارع نیشکر بود و قهوه. اما یک شبه آسمان‌خراش‌ها تا لب دره از دل کشتزارها سر برآوردند. پرز هیمنه‌نزه<sup>۵</sup> دیکتاتور از درون کلاه شعبده‌بازی نفت، طولانی‌ترین شبکه بزرگراه‌ها در آمریکای لاتین را بیرون آورد. شهر، شاخک‌های آسفالتی بی‌شمارش را همه جا گسترده و شهرهای کوچک را بی‌اعتنا و با سرعتی سرسام‌آور در خود فرو برد. هنوز از روزهایی که مردم در برخی محلات کاراکاس، سلانه سلانه راه می‌رفتند و افسار خرهايشان را به تیرک می‌بستند، چندان نگذشته است. کاراکاس با

خیابان‌های تعریض شده و گورستان‌های اتومبیلش، رشد جادویی کرده است. شهر در حاکمیت مرسدس بنزها و موستانگ‌هاست. چنین است اقتصاد اسراف و تبذیر: هزینه‌ای که در کشور صرف خرید اتومبیل می‌شود، یک دهم درآمد ملی را می‌بلعد. شاعر آزردۀ آکیلس نازو<sup>۷</sup> به اعتراض می‌گوید: «این گاراژ پهن‌اور ماشین‌ها از هر طرف در محاصرهٔ وحشت و نومیدی است.» ترانه‌ای که ورد زبان کاراکاسی‌هاست، مدام خدا را می‌خوانند: «ای عیسی مسیح، ای عیسی مسیح، مرا دریاب». جوانان شورشی از گروهی به نام «نیروی جوان»، در نامه‌ای سرگشاده خطاب به بنیان‌گذار وطن نوشته‌اند: «ای بولیوار، به داد ما برس که به فنا رفته‌ایم!»

### فراموشی‌شده و تندخو

در تمدن مصرفی، همه چیز برای مصرف همگان نیست. در حالی‌که برق اتومبیل‌های آخرین مدل در خیابان‌های طلائی کاراکاس چشم‌ها را خیره می‌کنند، بیش از نیم میلیون نفر از درون زاغه‌هایی که با حلبی و ضایعات ساخته شده شاهد عیاشی و ریخت و پاش بقیه هستند. حلبی‌آبادها بر دامنهٔ پر شیب تپه‌ها یا سرازیری تند دره‌ها بنا شده‌اند. می‌توان آنها را زیر پل‌ها و یا در حاشیهٔ شهر نیز یافت. دولت اعلام کرده است که زاغه‌های لاچارنکا<sup>۸</sup> را با بولدوزر محو خواهد کرد تا از پنجره‌های هتل هیلتون چهار ستارهٔ کاراکاس دیده نشوند.

نواحی عظیم فقیرنشین کاراکاس را «باریوس»<sup>۹</sup> و مناطق اعیان‌نشین را «شهر نوساز» می‌نامند. بلندی‌های فقیرنشین را «تپه ماهور» و ارتفاعات اعیان‌نشین را «بام‌های شهر» می‌خوانند. محله‌های حاشیه‌ای فقیرنشین نام‌های ناخوشایندی دارند: «صمغ‌آباد»، «آخر



آباد»، «درخت گواراتارو»، «زردآب»، «سمساری»، «گرپه سیاه»، «آخرین ملجا». اما محله‌های «شهر نوساز»، نام‌های ظریفی نصیب‌شان شده: «کوه‌های دل‌انگیز»، «دلنواز»، «بیلاق هموار»، «باشگاه بیلاقی»، «مارکیز»، «چمن‌زارهای شرقی»، «مزارع دلپذیر». بعد از آنکه بی‌سروپاها به خیابان‌هایی هجوم آوردند که زمانی توسط «شهر نوساز» محصور شده بود، ثروتمندان متمکن به سمت شرقی گریختند. تعداد محرومین هر روز بیشتر و بیشتر و شمار خودی‌های برجای مانده کم‌تر و کم‌تر می‌شود. هجوم عظیمی شکل

می‌گیرد: توده‌های تنگدست همه چون بهمنی سرازیر می‌شوند. در و نزوئلا از ۱۳۵ هزار جوانی که هر ساله به سن اشتغال می‌رسند، تنها ۵۰ هزار نفر کاری به دست می‌آورند. به پیش‌بینی کارشناسان در پایان این قرن سه چهارم شهر کاراکاس از زاغه‌ها پوشیده خواهد شد.

اکثریت جمعیت کشور جوانان هستند. سن نیمی از مردم و نزوئلا کمتر از هجده سال است؛ بیش از نیمی از کودکان و نوجوانان هیچ آموزشی نمی‌بینند. در محلات زاغه‌نشین که زاد و ولد بیشتر است، سهم جمعیت جوان حتی فراتر می‌رود. بعد از ظهرهای یکشنبه، هنگام غروب آفتاب، نفس‌ها در سینه زاغه‌نشینان حبس می‌شود: چون سم‌های اسبان در میدان اسب سواری لارینکونادا<sup>۱</sup> به پرواز درمی‌آیند، مسابقات در رادیو و تلویزیون پخش می‌شوند. بساط شرط بندی معروف به «شش و بش» به مرتبه آیینی ملی ارتقا یافته است. مردم از درماندگی، به امید «رهایی از قعر جامعه»، شرط بندی می‌کنند. همه شرکت می‌کنند، اما آنهایی که واقعاً از اعماق نجات می‌یابند از انگشتان دست تجاوز نمی‌کنند. زاغه‌نشینان زمخت هستند، مگر چیز دیگری جز خشم برای شان باقی مانده است؟

همه کاراکاس در خشونت بسر می‌برد. خود شهر مبدل به نهادی سرکوبگر شده است: باید از اقلیت در برابر شورش و هجمه اکثریت محافظت شود. قانون جزایی، حمل سلاح را ممنوع کرده است. اما به تخمین سیصد هزار نفر هفت تیر یا تپانچه دارند. دعوای دیگر تنها به مشت و لگد ختم نمی‌شوند.

زاغه‌نشینان علیه دیکتاتوری پرز هیمه‌نزه به پا خاستند. آنها به شورش‌های علنی خود ادامه می‌دهند. هر محله حاشیه‌نشین بازار فروش اسلحه شد: در دوران رمولو بتانکورت<sup>۲</sup>، پلیس جرأت نمی‌کرد زیر باران سنگ و گلوله دائمی برود. در محلات «ال گوا لا تارو» و «۲۳ ژانویه» هنوز می‌توان آثار گلوله‌های مسلسل نیروهای انتظامی را بر دیوارها دید. مردم در فاصله سال‌های ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۳، شبانه روز جنگیدند. امروزه شکست چپ را می‌توان در سکوت کینه‌توزانه زاغه‌ها به چشم دید. وقتی خشم راه برون رفت جمعی نمی‌یابد، خود را در درگیری‌های فردی نشان می‌دهد. همسایه‌ها یکدیگر را می‌کشند. بزهداری همه‌گیر شده است. زاغه‌نشینان بیش از دوازده سال پیش پرز هیمه‌نزه را سرنگون کردند؛ اما اکنون او را ستایش می‌کنند. مردم دیگر اعتقادی به سیاست و سیاست‌مداران ندارند. فقرا برای فرار از وضع موجود و ناامید از وجود بدیلی برای آینده، به گذشته پناه می‌برند.

معجون غریبی از فرهنگ‌های نفت و فقر. جوانان فقیر در زاغه‌نشین‌ها با آهنگ‌های پاپ می‌رقصند و تی‌شرت‌هایی با نقش و نگار نامتعارف به تن دارند. زاغه‌ها همه آنتن‌های

تلویزیون دارند، از صفحات تلویزیون‌های بیست و یک اینچی خود زیر بمباران تبلیغات هستند. چهره‌های خندان، عشق به مادر و عشق به سوسیسی اسکارمی‌یر<sup>۱۲</sup>، را می‌فروشند: «شادی یعنی اهدای گلی به مادر، شادی یعنی داشتن یک میلیون سوسیسی، که بیست تایی آن را بخوری و بقیه را بفروشی». شرکت سلانز<sup>۱۳</sup> در کاراکاس شلواری بلوجین از لیاف ساخته‌شده از نفت تولید می‌کند. این شرکت با استفاده از صحنه‌های فیلم‌های آخرالزمانی هالیوودی، محصولات خود را در میان هزاران هزار جوانی تبلیغ می‌کند که جامعه به بیکاری و بزهکاری محکوم‌شان کرده است. «عصیانگر» تلویزیون می‌گوید: «با خرید لویی جین، عصیان کنید». دستی چون تبر فرود می‌آید و گردن دشمنی را دو شقه می‌کند. دوربین بر روی میچ قاتل زوم می‌شود: «تیسوت، ساعت مردان واقعی.»

### خیال<sup>۱۴</sup> و واقعیت نفت

دریاچه ماراکاییبو جنگلی از چاه‌های نفت است. تلمبه‌های نفت همچون پرندگان سیاه مهاجم نوک خود را به ته چاه نفت فرو می‌برند. تلمبه‌ها تنها در برج‌های فلزی که دریاچه را سوراخ سوراخ کرده‌اند، محبوس نیستند. آنها را می‌توان در حیاط خانه‌ها یا در خیابان‌های شهر هم دید، که مایعی سیاه و ثروتی افسانه‌ای مثل آنچه در پیرامون دریاچه فواره می‌زند، از دل‌شان بیرون می‌جهد. در طول نیم‌قرن گذشته برای تأمین کارگر مورد نیاز شرکت‌های نفتی شل یا استاندارد اویل و بنا به دلخواه این شرکت‌ها، شهرهای نفتی در کرانه‌های این دریاچه به دنیا آمده و از دنیا رفته‌اند. کارگران نفت [ماشین‌های] موستانگ پرزرق برق خود را می‌رانند. اما تعداد آنها پیوسته کمتر می‌شود. در مدت کمتر از ده سال تعداد کارمندان و کارگران شرکت‌های نفت در سراسر ونزوئلا، از چهل هزار به بیست هزار نفر کاهش یافته است. یعنی کل بزرگ‌ترین منبع ثروت آمریکای لاتین با بیست هزار نفر اداره می‌شود.

وابستگی نواستعماری نه تنها در تضادهای اجتماعی نمایان می‌شود، و نه فقط سرنوشت کشوری را در دست بیگانگان قرار می‌دهد، بلکه ساختار بین‌المللی غارت کشور را بازتولید می‌کند. به گواهی ترازنامه‌های رسمی شرکت‌های نفتی، آنها ده میلیارد دلار سود خالص از ونزوئلا به جیب زده‌اند، و این سوای سودهای پنهان و ناشی از تقلب آنهاست. کاراکاس نیز به سهم خود از بقیه کشور، و به خصوص دریاچه ماراکاییبو، بهره‌کشی می‌کند. زندگی پرتحمل تازه به دوران رسیدگان پایتخت، از اینجا تأمین می‌شود. فخر فروشی همیشه در فقر ریشه دارد.

هیچ شهری در ونزوئلا بیش از کابیماس<sup>۱۵</sup> تولید ثروت نکرده است. اما این شهر حتی

## در و نوز و تلاجچه می گذرد؟

از شبکه فاضلاب محروم است و دو سه جاده آسفالته بیشتر ندارد. کابیماس اکنون باتلاق بزرگی شده پر از بچه های پابرنه با شکم های برآمده. راکفلر بعد از آنکه بیش از نیم قرن، شییره جان این شهر را کشید، آن را رها کرده و حتی دستور داد ساختمان های شرکت را ویران کنند. فقط اسکلت دکل های فلزی و سیمانی است که بر سر چاه های خالی باقی مانده اند. سرنوشت کابیماس مشابه داستان شهرهای نفتی دیگر است و پیشگویی آینده بدیمن شهرهای نگون بخت و تیره روزی است که با نفت می درخشند و زاده می شوند تا بمیرند. میلیون ها دلار سودی که در آنها تولید می شود به دور دست ها رفته و یا در میان آرواره های همیشه گشوده کاراکاس بلعیده می شود.

دولت مرکزی مستقر در کاراکاس، ترانه های خشمناکی را که در مراسم جشن سال نو در ماراکایبو، در استان زولیا، به ناگاه رایج شد را ممنوع اعلام کرد. ترانه ها نیایشی است به درگاه لاجینیتا<sup>۱۶</sup> باکره نگهبان شهر:

پس چنین است که این مرد توانا،  
مدام تو را می خواند مادرم، و التماس می کند،  
به خاطر خدا یاریم ده.  
بیا و سرزمین زولیای ما را  
از چنگ دولت و بورژوازی رهایی ده.

- |                       |                       |                   |
|-----------------------|-----------------------|-------------------|
| 1. We Say No          | 2. Lake Maracaibo     | 3. Carnaby Steert |
| 4. Foulards           | 5. Anauco             | 6. Perez Jimenez  |
| 7. Aquiles Nazoa      | 8. La Charneca        | 9. Barrios        |
| 10 La Rinconada Downs | 11. Romulo Betancourt |                   |

۱۲. Oscar Meyer: مارک تجارتي نوعی سوسیس ساخت آمریکا

13. Celanese

۱۴. در متن اصلی Chimera آمده است که نام جانوری افسانه ای است با سر شیر و بدن بز و دم مار.

15. Cabimas

16. Virgin La Chinita



# اصلاحات ارضی ریشه‌ای در ونزویلا

## گفتگویی با خوان کارلوس لویو

سیرا پاسکووال مارکینا، فوریه ۲۰۲۲، ونزویلا آنالیسیا

برگردان: فرشید واحدیان

### یک توضیح ضروری برای خواننده فارسی‌زبان

لاتیفونڈیا Latifundia (جمع لاتیفونڈیوم Latifundium): به معنای زمین‌های بزرگ کشاورزی یا مراتع بزرگ پرورش دام است. این اصطلاح اول بار در دوران روم باستان معمول شد. اشراف رومی با فتح سرزمین‌های قبایل ساکن ایتالیا، صاحب قطعات بزرگی از زمین‌ها و مراتع آنها شدند. آنها در این مزارع با استفاده از نیروی کار بردگان، به دامداری و یا کشت محصولات چوبی چون زیتون، غلات و انگور پرداختند.... با تصرف زمین‌های ساکنین آمریکای لاتین توسط استعمارگران اروپایی، این شیوه مالکیت زمین و بهره‌برداری، با استفاده از بردگان آفریقایی و سرخ‌پوستان محلی دوباره متداول شد که تا به امروز در بعضی از کشورهای آمریکای لاتین و مرکزی ادامه دارد. عقب‌ماندگی فنی و اقتصادی لاتیفونڈیای کشاورزی، اغلب به دلیل وجود منیع کار بسیار ارزان کاپاسینوها (روستاییان بی‌چیز) است. اکثریت مالکان این گونه اراضی هیچ گونه علاقه‌ای به کاربرد پیشرفت‌های فنی و استفاده از روش‌های نوین کشاورزی از خود نشان نمی‌دهند، و به همین دلیل میزان بهره‌وری این نظام زمین‌داری بسیار نازل است. (مترجم)

ما توانستیم ۶/۵ میلیون هکتار از زمین‌های لاتیفونڈیا را احیا کرده و آنها را در خدمت ملت قرار دهیم. این اصلاحات ارضی چشمگیری بود. با توجه به اینکه در ونزویلا ۳۰ میلیون هکتار زمین کشاورزی وجود دارد، کاری که در آن سال‌ها انجام شد، دستاورد اندکی نیست.

خوان کارلوس لویو، دارای سمت‌های مختلفی در دولت چاوز از جمله وزارت کشاورزی در ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۳ بود. امروز او استاد و محقق اقتصاد سیاسی در دانشگاه بولیواری کاراکاس است. لویو در این مصاحبه، از تاریخچه لاتیفونڈیا در ونزویلا، یعنی قطعات وسیع زمین کشاورزی متعلق به زمینداران بزرگ با کشت کم‌بازده، و اصلاحات ارضی ریشه‌ای چاوز که در اوج قدرت جنبش بولیواری اجرا شد، سخن می‌گوید.



## تاریخ اصلاحات ارضی

در بحث پیرامون مبارزه مستمر ونزوئلایی‌ها برای زمین، اغلب مبدا پیدایش لاتیفوندی ناگفته می‌ماند. در حقیقت شیوه کشاورزی لاتیفوندی شکل غالب مالکیت زمین، قبل از انقلاب بولیواری بوده است. ممکن است که برای ما از تاریخ آن سخن بگویید؟

بگذارید نقطه شروع بحث را سلطه استعمار اسپانیا و تاریخ طغیان‌ها و قیام‌هایی بگذاریم که بعد از سلب مالکیت اولیه به وقوع پیوست. وقتی اسپانیایی‌ها این ناحیه را اشغال کردند، امپراتور زمین‌های پهناوری را به کسانی بخشید که به زبان امروزی می‌توان آنها را بورژوازی کشاورزی نامید. کسانی که در قبال خدمت به دربار، زمین پاداش می‌گرفتند، که این در واقع به معنای اخراج و آواره کردن ساکنان این زمین‌ها بود. با مراجعه به تاریخ می‌بینیم که ساختار لاتیفوندی که توسط استعمارگران بنا شد، حتی تا همین اواخر یعنی تا قرن بیست و یکم نیز بر جای مانده است.

البته لازم به یاد آوری است که لیبرتادور (رهاکننده، لقب سیمون بولیوار) قانون دارایی‌های متعلق به ارتش را وضع کرد. این قانون با تغییر نظم اجتماعی، به آنها که در جنگ استقلال شرکت داشتند، زمین اعطا کرد. اما با مرگ سیمون بولیوار، نه تنها قانون دارایی‌های متعلق به ارتش تغییر کرد، بلکه اغلب زمین‌هایی که به‌طور قانونی تقسیم شده بود، دوباره به دست زمین‌داران سابق افتاد.

ونزوئلا در قرن نوزدهم شاهد قیام‌های بسیاری بود. مهم‌ترین آنها جنگ فدرال (۱۸۶۳-۱۸۴۷) به رهبری ژنرال ازکوئیل زامورو<sup>۲</sup> بود که شعار «کشاورز آزاد - زمین آزاد» را برای ما به میراث گذاشت. به‌گواه بررسی‌های انجام شده توسط نستور تیلانتی گاریدو<sup>۳</sup> پژوهشگر تاریخ، حداقل ۴۴ قیام دهقانی بین ۱۸۳۰ تا ۱۹۳۰ رخ داد و این سال‌ها را «سال‌های استمرار قهر و خشونت» نام نهاده است.

با این وجود، ساختار لاتیفوندی در سال‌های قرن بیستم نیز ادامه یافت. در حقیقت خوان وینسنته گومز<sup>۴</sup> حاکم خودکامه کشور در اوایل قرن بیستم (۱۹۰۸-۱۹۳۵)، خود یکی از بزرگ‌ترین زمین‌داران بود. هرچند که با شروع استخراج نفت و شکل‌گیری دولت مدرن ونزوئلا در دهه ۱۹۲۰، طبیعت منازعه بر سر اصلاحات ارضی تغییر یافت، اما همچنان نظام زمین‌داری بدون تغییر باقی ماند. مطابق سرشماری سال ۱۹۳۷، ۳۰۰۰ مالک از میان ۶۹ هزار مالکی که نام‌شان در دولت ثبت شده بود، صاحب ۹۰ درصد زمین‌ها، و از میان آنها ۴۱۲ نفر

مالک قریب ۸ میلیون هکتار از زمین های کشاورزی بودند. تنها ۱۳ نفر صاحب بیش از ۵/۲ میلیون هکتار بودند.

اولین تلاش برای حل معضل زمین در قرن بیستم، در سال ۱۹۶۱، توسط قانون اصلاحات ارضی رومولو بتانکورت<sup>۵</sup> (رئیس جمهور ونزوئلا در سال های ۱۹۴۸-۱۹۴۵ و ۱۹۶۴-۱۹۵۹) صورت گرفت. اما این قانون محتوای یک اصلاحات ارضی واقعی را نداشت. او در دوران تبعید اول خود، شاهد عینی توان انقلابی مبارزه برای زمین در آمریکای مرکزی و جنوبی بود، و به همین دلیل به دنبال اجرای یک اصلاحات ارضی به دقت مهار شده و تحت کنترلی بود که به دست سردمداران محلی انجام گیرد. در نتیجه این تلاش بی ثمر ماند، و در دهه ۱۹۸۰ حتی مجلس سنای جمهوری اعلام کرد که اقدامات بنتانکورت برای اجرای اصلاحات ارضی به شکست انجامیده است.

دلیل شکست چه بود؟ این اصلاحات ساختار مالکیت لاتیفونڈیا را تغییر نداد. در بهترین شرایط، قطعاتی از زمین های نامرغوب دولتی را میان کامپاسینوها (روستائیان بی زمین) تقسیم کرد. زمین های وسیع مالکان عمده دست نخورده باقی ماند. زمانی که انقلاب بولیواری ۱۹۹۸ فرا رسید، هنوز در ونزوئلا، مالکیت زمین ساختار کهنه لاتیفونڈیا را داشت، ساختاری که در طول قرن بیستم در بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین از بین رفته بود.

### لاتیفونڈیا های ونزوئلا چه مشخصات عمده ای دارند؟

مشخصه لاتیفونڈیا، مالکیت زمین های پهناوری با محصول قلیل است. مثلاً در ایالت آپوره در جنوب کشور، مالکان از زمین برای پرورش مستی دام استفاده می کنند که از نظر بهره وری بسیار ناکارآمد است. به علاوه این شیوه، موجب آوارگی کامپاسینوها می شود. یک عکس ماهواره ای از ایالت آپوره به خوبی نشان می دهد که کامپاسینوها در محل هایی که کشاورزی دشوار است، و یا کناره رودخانه ها ساکن شده اند. در این مناطق معمولاً هنگام بالا آمدن سطح آب رودخانه در زمستان، محصولات را سیل می برد. در مجموع، ساختار اقتصادی لاتیفونڈیا نه تنها از نظر اجتماعی و اقتصادی ناعادلانه، بلکه برای کشور هم کم فایده یا به کلی بی فایده بود.

شما اشاره کردید که در طول قرن بیستم، تنها اصلاحات ارضی مهم ونزوئلا، در

سال ۱۹۶۱ بود، که بسیار محدود اجرا شد و واقعاً ساختار مالکیت در روستاها را تغییر نداد. اما چرا اصلاحات ارضی رادیکال‌تری، مشابه آنچه در بخش بزرگی از قاره به انجام رسید، به اجرا در نیامد؟

با تبدیل ونزوئلا به کشور تولیدکننده نفت، مبارزه بر سر زمین اهمیت ثانویه پیدا کرد. هدف اصلی مبارزه میان طبقات، دستیابی به بخش بزرگ‌تری از رانت نفت شد. به علاوه، سازماندهی جدید اقتصادی جامعه که در اثر بهره‌برداری از نفت به وجود آمد، باعث مهاجرت عظیم روستاییان به شهرها شد. مردم روز به روز بیشتر به شهرها آمدند و بیشتر در نواحی شمالی که خدمات شهری بیشتر متمرکز بود، ساکن شدند. می‌توان گفت که این پویای روستاها را تخریب کرد. کشمکش اصلی بر سر گرفتن سهمی از رانت نفت در گرفت، سهمی که بجای تأمین هزینه خدمات اساسی کمک به انباشت ثروت می‌کرد.

با این حال، در دهه آخر قرن بیستم، مبارزات قابل توجهی برای تقسیم زمین شکل گرفت که مهر خود را بر پیشانی انقلاب بولیواری برجای گذاشت. می‌توانید در مورد آنها برای ما بگویید؟

بله، در واقع دو مورد توجه چپ نو در حال ظهور دهه ۹۰ را به خود جلب کرد. اولین مورد لوس کانیزوس پالوکوه مائو در یاراگوی<sup>۶</sup> بود که کامپاسینوها زمین بزرگی را اشغال کردند و از حمایت کامل جنبش‌های چپ دانشگاهی برخوردار شدند. واقعه بسیار مهم دیگر درگیری گروه‌های مختلف روستاییان در مرکز کشور با شرکت چندملیتی ایرلندی اس ماریت کاپا<sup>۷</sup> بود که زمین‌های کشاورزی وسیعی را در اختیار داشت. آنتونیا مونوز<sup>۸</sup> کنشگر اجتماعی جوان و داگلاس براوو<sup>۹</sup> (رهبر چریک‌های دهه ۶۰) در این مبارزه روستائیان شرکت داشتند.

در این مبارزات هیچ‌گونه حمایتی از سوی دولت صورت نگرفت. در واقع در دوران جمهوری چهارم<sup>۱۰</sup> (۱۹۵۸-۱۹۹۹)، دولت تمام مبارزات روستاییان برای زمین را سرکوب کرد. تقریباً هم‌زمان با مبارزات پالوکوه مائو و اس ماریت بود که ایده «درخت سه ریشه» در اندیشه چاوز شکل گرفت. در اواسط دهه ۸۰، او را به عنوان مجازات برای فعالیت‌های خرابکارانه در نیروهای مسلح، به دشت‌های ایالت آپوره تبعید کرده بودند، و او مدتی را در لورزا<sup>۱۱</sup> گذراند. او در آنجا با ظلمی که به روستائیان می‌رفت و نابرابری و فقر ناشی از آن آشنا شد. ایده درخت سه ریشه به چارچوب ایدئولوژیک انقلاب تبدیل شد. ریشه اول این درخت سیمون بولیوار، رهبر استقلال ونزوئلا بود، ریشه دیگر آن آموزگار چاوز، سیمون رودریگز، و

ریشهٔ سوم آن ژنرال ازکیل زامورا، رهبر مردمی مبارزه علیه الیگارشی و مالکان لاتیفوندیا در قرن نوزدهم بود.

### قانون اساسی سال ۱۹۹۹، در مورد موضوعات مربوط به مالکیت زمین‌های کشاورزی، گرایشی نسبتاً مترقی داشت. اگر ممکن است خطوط اصلی این قانون در مورد تقسیم زمین در کشور را تشریح کنید؟

قانون اساسی ۱۹۹۹ سندی بسیار غنی است که اکثر مطالبات روستائیان سرخپوست (پوبلوا) و جنبش توده‌ای پشتیبان چاوز را شامل می‌شد. این سند شامل فشردهٔ نظراتی برای سازماندهی مجدد جامعه ونزوئلاست که سال‌ها در حال شکل‌گیری بود. در بحث پیرامون مسألهٔ زمین، نکات اصلی در موادی هستند که لاتیفوندیا را خلاف منافع ملت اعلام می‌کنند. قانون اساسی هم چنین دولت را موظف می‌کند تا برای براندازی این الگوی مالکیت زمین اقدام نماید.

### دو سال پس از همه‌پرسی قانون اساسی، در سال ۲۰۰۱، چاوز قانون زمین را ارائه کرد که نقطه عطفی در تاریخ ونزوئلا بود. محتوای این قانون چه بود؟

قانون زمین مقرر کرد لاتیفوندیا با وسعت بیش از میانگین منطقه، از میان بروند. زیرا این نوع مالکیت خلاف منافع ملت است. برای بازیابی زمین‌های لاتیفوندیا، دو شرط لازم است. ابتدا باید محقق شود که تولید زمین کمتر از ۵۰ درصد ظرفیت آن است. ثانیاً، نباید مدرکی دال بر منشأ مالکیت خصوصی زمین وجود داشته باشد. در ونزوئلا، از زمان استقلال، تمام املاک باید سند رسمی دولتی داشته باشند. به همین دلیل است که فردی که ادعای مالکیت دارد می‌بایست بتواند منشأ مالکیت خود را ثابت کند. این قانون با این منطق که منحصر به ونزوئلا نیست، مثلاً در هر جای جهان، اگر کسی بخواهد خودرویی بفروشد باید سند مالکیت آن را ارائه کند. قانون زمین همچنین سکونت روستاییان در ملک را به رسمیت می‌شناسد. در چنین شرایطی، مکانیسم‌هایی وجود دارد که به کامپاسینوها حق ماندن در زمین را می‌دهد. اگر بیش از دو سال زمین بایری در تصرف آنها بوده و در این زمین کشت کرده باشند، آنها حق دارند به تصرف و کار روی آن ادامه دهند. آنها مالک این زمین نخواهند بود، اما حق کشت و انتفاع از آن را دارند. قانون زمین، حامی ضعیف‌ترین اقشار، خانوادهٔ آنها و به ویژه زنان روستایی در ساختار کشاورزی است، به همین دلیل مطابق قانون قباله، نه به «رئیس خانواده» بلکه به کل خانواده یا به گروه‌های اشتراکی اعطا می‌شود.

قانون زمین خشم بورژوازی را برانگیخت. مثلاً در یک مورد رئیس انجمن ملی دامداران عمده، خوزه لوئیس بتانکور به عنوان اقدامی نمادین، متن قانون را در انتظار عمومی پاره کرد. ارتجاع در عکس العمل به تصویب قانون زمین در سال ۲۰۰۱ و قوانین رادیکال دیگر، دست به کودتای ۲۰۰۲ زد. جای تعجب هم نبود: قانون زمین منافع بخشی از قدرتمندترین اقشار بورژوازی را هدف گرفته بود.

علاوه بر این، قانون زمین، دولت را موظف می کند تا ابزار و تجهیزات مورد نیاز کشاورزی را در دسترس روستاییان قرار دهد. دولت حتی برای چند سال ابزار، بذر و حتی تراکتور آنها را تأمین کرد. همه این ها دستاورد مبارزه ای طولانی و به دلیل تعهد چاوز به عدالت و افزایش سطح تولید بود. اما تحقق این امور تنها به دلیل دستیابی کشور به کنترل منبع اصلی درآمد خود یعنی نفت، امکان پذیر شد. قانون زمین خشم بورژوازی را برانگیخت. مثلاً در یک مورد رئیس انجمن ملی دامداران عمده<sup>۱۴</sup>، خوزه لوئیس بتانکور<sup>۱۵</sup>

به عنوان اقدامی نمادین، متن قانون را در انتظار عمومی پاره کرد. ارتجاع در عکس العمل به تصویب قانون زمین در سال ۲۰۰۱ و قوانین رادیکال دیگر، دست به کودتای ۲۰۰۲ زد. جای تعجب هم نبود: قانون زمین منافع بخشی از قدرتمندترین اقشار بورژوازی را هدف گرفته بود.

### اثر واقعی قانون زمین چه بود؟

اولین مرحله اصلاحات ارضی بین سال های ۲۰۰۳ و ۲۰۰۵ انجام شد. در آن دوره، دولت موفق به حل برخی از کشمکش های دیرینه روستاییان به خصوص در ایالت های کوچدس<sup>۱۶</sup>، آپوره و یاراگوی شد. در آن دوره مزارع نمونه زامورانو<sup>۱۷</sup> - که از جمله اقدامات برای توزیع زمین و تشکیل تعاونی های کشاورزی بود- تأسیس شد. هسته های توسعه کشاورزی درون زا (گروه های اشتراکی روستاییان که بودجه مستقیم دولتی دریافت می کردند) نیز تقریباً هم زمان ایجاد شد. ۷۰ درصد جمعیت و نزوئلا تنها در ۳۰ درصد از سطح کشور متمرکز شده اند. بنابراین در آن زمان، دولت همچنین تلاش می کرد تا با هدف تقویت تولیدات کشاورزی، بازگشت به روستا را تشویق نماید. در همان اوایل پیروزی انقلاب بولیواری، دولت سرشماری روستاها را انجام داد و همچنین نقشه ای از تمام لاتیفوندیای موجود را تهیه کرد.

این اولین مرحله اصلاحات ارضی در زمان چاوز بود. بعد از ۲۰۰۵ چه پیش آمد؟  
مرحله دوم، یعنی از سال ۲۰۰۵ تا پایان ۲۰۰۹-۲۰۱۰، دورانی است که دولت و نزوئلا نقش

کاملاً فعالی در مبارزه با لاتیفوندیا برعهده گرفت. در آن زمان، در نتیجه سرشماری کشاورزی، ابعاد مشکل زمین های لاتیفوندیا کاملاً مشخص شد. نتایج قابل توجه بود: از مجموع ۲۴۴۵ پارچه ملک موجود، ۷ میلیون هکتار یعنی تقریباً ۲۵ درصد از زمین های کشاورزی کشور در مالکیت کمتر از یک درصد جمعیت بود.

مبارزه در راه اجرای قانون زمین علیه مالکین بزرگ با قاطعیت تمام از سال ۲۰۰۵ شروع شد. در آن سال ها، ابتدا ما دست بر روی مزارع پهناوری مانند لامارکوه سه نیا<sup>۱۶</sup> و لاورگارنیا<sup>۱۷</sup> گذاشتیم، که از نظر نمادین بسیار مهم بودند. دخالت دولت در مالکیت لاتیفوندیا بارزترین سیاست ارضی در آن دوره پنج ساله بود. هم زمان بسیاری از کشمکش های تاریخی، با حمایت مستقیم دولت به نفع روستاییان خاتمه یافت.

### بعد از سال های ۲۰۱۰-۲۰۰۹ چه اتفاقی افتاد؟ آیا استراتژی کشاورزی جدیدی ارائه شد؟

می توان گفت که بعد از سال ۲۰۱۰، دولت قدم هایی فراتر از یک استراتژی جدید برداشت و تمرکز خود را بر احیای مزارعی با خاک های درجه یک و درجه دو قرار داد. این مزارع تعدادشان کم، اما بسیار پربازده هستند. هدف دولت، کوشش برای اجرای طرح ملی سیمون بولیوار به منظور افزایش تولید کشاورزی بود. آن سال ها مقارن با مبارزات در دره آراگوآ-کارابوبو و سوردل لاگو<sup>۱۸</sup> بود. تصرف زمین در سوردل لاگو بسیار مهم بود، زیرا در آن ناحیه روستاییانی بودند که در شرایط نیمه بردگی زندگی می کردند. در دره رودخانه توریبو در ایالت های لارا و پرتقالی ها<sup>۱۹</sup> و بسیاری مناطق دیگر، با موقعیت های پیچیده ای از محرومیت های اجتماعی مواجه شدیم. گرچه بهترین زمین های کشاورزی کشور در این نواحی قرار داشت، اما از مدت ها پیش کشت آنها متوقف شده بود. در همین حال، مردمی که در کلبه های حاشیه لاتیفوندیا زندگی می کردند در فقر غوطه خورده و زمینی برای کشت نداشتند. به طور خلاصه، هدف استراتژیک دولت از سال ۲۰۱۰ تا زمان مرگ چاوز، مداخله در مالکیت زمین و فعال کردن مجدد کشاورزی برای توسعه کشور بود.

### بین سال های ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۲، چه مقدار زمین بازبایی شد؟

ما توانستیم ۶/۵ میلیون هکتار از زمین های لاتیفوندیا را احیا کرده و آنها را در خدمت ملت قرار دهیم. این اصلاحات ارضی چشم گیری بود. با توجه به اینکه در و نزوئلا ۳۰ میلیون

هکتار زمین کشاورزی وجود دارد، کاری که در آن سال‌ها انجام شد، دست‌آورد اندکی نیست.

## وضعیت امروز اصلاحات ارضی

بعد از مرگ چاوز، سیاست اصلاحات ارضی چگونه دنبال شد؟

به جرأت می‌توان گفت که شیوه انقلابی از کیل زامورا (رهبر قرن نوزدهمی کامپاسینوها) همچنان راهبرد ما در حمایت از روستائیان و بخشی از روایت تاریخی ماست. با این حال، در حالی که اهداف مردم در مورد [مالکین و بهره‌برداری از] زمین همیشه ثابت است، شرایط تغییر کرده است. پس از مرگ چاوز، فعال‌ترین دوره مبارزه با لاتیفوندا به پایان رسید.

وارد دوران پیچیده‌ای شدیم: محاصره کشور توسط امپریالیسم، عواقب زیان‌بخشی در توانایی این کشور برای خرید کالا از بازار بین‌المللی داشت. علاوه بر این با توجه به اینکه در ونزوئلا بیشتر جمعیت در شهرهای بزرگ زندگی می‌کنند، نیاز فوری برای یافتن یک الگوی کشاورزی کارآمد وجود دارد که قادر باشد احتیاجات کل مردم را برآورده نماید.

سیاست‌های کشاورزی در حال حاضر هم‌چنین باید همه کسانی را که هم تمایل به تولید و هم ظرفیت آن را دارند، دربرگیرد. البته، این کار باید با محاسبات دقیق انجام گیرد و کامپاسینوها نیز باید در سیاست‌های کشاورزی دولت مطرح باشند.

سیاست کشاورزی فعلی دولت را چگونه تشریح می‌کنید؟

اولاً، درست است که پس از مرگ چاوز، بازیابی زمین در الویت دوم قرار گرفت، اما باید اضافه کنم که تا سال ۲۰۱۶ هنوز مبارزاتی علیه لاتیفوندا وجود داشت، و مبارزه به‌طور کامل متوقف نگردید.

آنچه پس از مرگ چاوز شروع به تغییر کرد، دگرگونی موقعیت کشور به دلیل عوامل خارجی بود. اولاً، دولت در حوالی سال ۲۰۱۴ با کاهش شدید قیمت نفت مواجه شد. علاوه بر این، باید به خاطر داشته باشیم که ایالات متحده ظرفیت تولید نفت خود را از طریق فرکینگ<sup>۲</sup> افزایش داد، امری که درآمد همه کشورهای وابسته به نفت را تحت تأثیر قرار داد. همچنین روند بی‌ثبات‌سازی سیاسی، دولت نیکلاس مادورو را مجبور کرد تا تلاش‌های خود را بر حفظ آرامش در کشور متمرکز کند. تلاش‌ها برای بی‌ثبات‌سازی کشور از عملیات گواریمبا<sup>۳</sup> گرفته تا معرفی گوایدو به عنوان رهبر خودخوانده کشور ادامه یافت. به علاوه اثر مخرب تحریم‌های آمریکا بر اقتصاد کشور آشکار شد.

عامل دیگری نیز مؤثر بود. در حالی که تمرکز دولت رئیس‌جمهور مادورو بر حل مشکلات سیاسی در مقیاس بزرگ بود، قدرت‌های جدید محلی شروع به رشد کردند. این بازیگران محلی جدید که تقریباً به طور خودجوش ظاهر شدند، از دوستان دولت مادورو نبودند، و علاقه خاصی نیز به اصلاحات ارضی چاوز نداشتند.

### علت ظهور این نیروهای جدید محلی چه بود؟

چاوز موفق شده بود اشکال قدیمی ساختار بورژوازی محلی را مهار کند. در آن زمان، قدرت آنها مبتنی بر کنترل زمین و استعمار کامپاسینوها بود. آنها دستگاه حزب «اقدام دموکراتیک» را نیز در کنار خود داشتند که قدرت آنها را تثبیت می‌کرد.

پس از مرگ چاوز، قدرت‌های قدیمی محلی دوباره سربرآوردند. حقیقت این است که بورژوازی صاحب زمین هرگز کشور را ترک نکرده بود: آنها فقط در سایه ماندند. و بعد از تغییر

اوضاع این بورژوازی روستایی، آشکارا در روند

بی‌ثبات‌سازی سیاسی شرکت کرده، و هم چنین شروع به استقرار مجدد قدرت خود در مناطق کرد.

مسأله دیگری نیز در اینجا مطرح است: در

واقع بورژوازی و نزوئلا هرگز علاقه‌ای به تولید

نداشت، و بیشتر به دنبال افزایش سهم خود از

رانت نفت بود. اما در این موقعیت جدید، این

بازیگران منطقه‌ای دریافته‌اند که تنها گزینه باقیمانده برای آنها تولید است، یعنی در واقع همان چیزی که کشور به آن نیاز داشت.

آنچه پس از مرگ چاوز شروع به تغییر کرد، دگرگونی موقعیت کشور به دلیل عوامل خارجی بود. روند بی‌ثبات‌سازی سیاسی، دولت نیکلاس مادورو را مجبور کرد تا تلاش‌های خود را بر حفظ آرامش در کشور متمرکز کند.

### می‌توانید درباره این تحولات بورژوازی روستایی بیشتر توضیح دهید؟

چاوز رانت نفت را به سمت پاسخ به نیازهای دیرینه مردم و نزوئلا سوق داد (علیرغم این واقعیت که بورژوازی هنوز می‌توانست از طریق مکانیسم‌های مختلف بخشی از این رانت را تصاحب کند). در واقع وابستگی بورژوازی به رانت نفت، به گذشته باز می‌گردد. مدت‌ها قبل از به قدرت رسیدن چاوز، رانت نفت صرف واردات مواد غذایی و سایر کالاها می‌شد. بورژوازی و نزوئلا برای دهه‌ها «اقتصاد بندری» را بر تولید واقعی ترجیح می‌داد. با کاهش قیمت نفت و بحران صنعت نفت و نزوئلا در دهه گذشته، رانت نفت نقش اصلی خود را در



اقتصاد ما از دست داد.

به همین دلیل است که اخیراً تولیدات کشاورزی در مقیاس کلان اهمیت بیشتری پیدا کرده است. اولین نشانه‌ی این موضوع با بروز کمبود مواد غذایی، حدود سال ۲۰۱۵ نمایان شد. در آن زمان شاهد بودیم که کامیون‌هایی با بار میوه و تره‌بار به شهرها آمده و این محصولات را مستقیماً و بدون واسطه به مصرف‌کننده می‌فروختند. قابل توجه است که این تولیدکنندگان کوچک و متوسط بودند که در بحبوحه بحران، غذای مردم شهرهای بزرگ را تأمین می‌کردند: آرد ذرت وجود نداشت، بنابراین مردم اغلب با رژیم غذایی سبزیجات ریشه‌ای و غده‌ای (مانند سیب زمینی، هویج و چغندر...) سر می‌کردند.

### چرا در سال‌های اخیر، منازعات بر سر زمین دوباره ظاهر شده است؟

در واقع بورژوازی وزنوتلا هرگز علاقه‌ای به تولید نداشت، و بیشتر به دنبال افزایش سهم خود از رانت نفت بود. اما در این موقعیت جدید، این بازیگران منطقه‌ای دریافتند که تنها گزینه باقیمانده برای آنها تولید است، یعنی در واقع همان چیزی که کشور به آن نیاز داشت.

تضاد در جامعه سرمایه‌داری امری دائمی است و مبارزه بر سر زمین نه برای چندین دهه بلکه برای قرن‌ها جریان داشته است. امروزه درک من از تضاد این است که به محض بروز مشکلات و یا بازگشت آن، باید به سرعت عدالت حاکم شود. متأسفانه اختلافات زیادی وجود دارد که با زور حل می‌شود. در برخی موارد خشونت مستقیماً از سوی مالک زمین بر کامپاسینوها اعمال می‌شود. در موارد دیگر، مشابه آنچه که در مناطق مرزی

اتفاق می‌افتد، مالک برای اخراج کامپاسینوها از زمین، از پلیس یا نیروهای شبه نظامی استفاده می‌کند. همه این‌ها نتیجه ظهور نیروهای جدید منطقه‌ای است که دقیقاً با انقلاب ناهم‌سو هستند. علاوه بر این، نهادهای قانونی در مناطق روستایی بسیار ضعیف هستند - آنها به شدت تحت تأثیر بحران قرار گرفته و اغلب فاسد هستند - این شرایط کامپاسینوها را بی‌دفاع می‌کند. ما باید این مشکل را به‌طور دقیق بررسی کنیم.

باید بگویم که فکر نمی‌کنم این بی‌عدالتی‌ها ناشی از اعمال یک سیاست حساب شده یا برنامه دولتی باشد. عوامل متعدد داخلی و خارجی مؤثر عبارتند از: سازماندهی مجدد قدرت در سطح نواحی، منافع جدید بورژوازی در تملک زمین‌های مولد، و لزوم تمرکز دولت به مقابله با تهدیدهای قریب‌الوقوع برای بی‌ثبات‌سازی کشور.

با این حال، پیشرفت‌هایی صورت گرفته است. اخیراً، طارق ویلیام ساب، دادستان کل، دفتر جدیدی به نام دادرسی عمومی روستایی ایجاد کرده است. این نهاد جدید، موظف است که اقصا نقاط کشور را در پوشش خود گرفته و مناقشات موجود را سریعاً حل نماید.

### آیا درست است که بگوییم ونزوئلا از نظر مناقشات ارضی به زمان جمهوری چهارم بازگشته است؟

هنوز درگیری‌های واقعی زیادی وجود دارد که باید حل شوند، اما معتقد نیستم که وضعیت فعلی شبیه وضعیت جمهوری چهارم است. هنوز درگیری‌های حل نشده در باریناس، گواریکو<sup>۲۲</sup> و سایر ایالت‌ها وجود دارند. با این حال، تضادهای عظیمی که انقلاب سال ۱۹۹۹ به ارث برده بود، دیگر از میان رفته است: بخش قابل توجهی از املاک بزرگ توسط ملت باز پس گرفته شده‌اند و در خدمت مردم قرار گرفته‌اند.

امروز ما با تضادی با ماهیتی متفاوت مواجهیم. در حال حاضر مشکل پیچیده این است که چگونه در شرایط تحریم، که پول برای واردات بذر و ملزومات کشاورزی به شدت محدود شده، تولید را به طور کیفی و کمی افزایش دهیم. به عنوان یک ملت، ما باید فرآیند تولید مستقل را،

چالش در حال حاضر این است که روستاییان باید بتوانند کل زنجیره تولید را در اختیار خود بگیرند، تا بخش رو به رشد و پایدار تولید، در دستان مستقل کامپاسینوها باقی بماند.

نه به عنوان یک خواست ایدئولوژیک، بلکه به عنوان یک ضرورت ملموس، ترغیب کنیم. این فرآیند باید چند عامل را در نظر گیرد: عامل بورژوازی روستایی که دیگر نمی‌تواند بر روی رانت نفت حساب کند، و کامپاسینوها که بخش مهمی از میوه‌ها و تره‌باری را که می‌خوریم، تولید می‌کنند. دولت باید با سیاست‌های کارآمد از همه این عوامل، از جمله کامپاسینوها حمایت کند. توصیه‌های علمی و فنی برای بهبود تولید، به ویژه در مورد بذر و ملزومات ضروری است. چالش در حال حاضر این است که روستاییان باید بتوانند کل زنجیره تولید را در اختیار خود بگیرند، تا بخش رو به رشد و پایدار تولید، در دستان مستقل کامپاسینوها باقی بماند. در جامعه‌ای مثل جامعه ما، برای زمانی طولانی مناقشه بر سر زمین ادامه خواهد داشت. با این وجود، گلوگاه واقعی که اکنون تولیدکنندگان با آن روبرو هستند، دسترسی به بذر، ابزار و فن‌آوری است. این‌ها مسائل حیاتی هستند: تولید مستقل باید فراتر از گفت‌وگو باشد، زیرا که اکنون موضوع مرگ و زندگی است.

به چاوز برگردیم، در مبارزه مردم برای زمین، میراث بجا مانده از او چیست؟ به تعبیر [جرج] اشتاینر، کلمات در سخن از چاوز قاصرند. شاید در کشورهای دیگر، تفکر ما در مورد چاوز، فردپرستی تلقی شود، و یا ممکن است مردم فکر کنند که ما گرفتار شیوه‌های قدیمی سیاست هستیم. اما اینجا، در کشوری در حاشیه، به جرات می‌توان گفت که یک مرد، هوگو چاوز فریاس، تاریخ‌ساز شد. چاوز نقطه عطفی است میان یک گذشته و آغاز یک آینده. هیچ‌کس دیگری چون چاوز نتوانست ونزوئلا را در چشم‌اندازی وسیع تاریخی‌اش مشاهده نماید، مردمش را درک کند، و تاریخ را از منظر فرودستان ببیند. کامپاسینوها بیشتر از دویست سال جنگیدند، روشنفکران چپ در مورد مشکل لاتیفوندیا بسیار نوشتند، دانشجویان دانشگاه به مبارزه آنها پیوستند... اما چاوز بود که توانست اشکال قدیمی، ناعادلانه و ناکارآمد مالکیت زمین را در این کشور بشکند. خاستگاه مردمی او، تجربه‌اش در آپوره، و همدلی‌اش با آنها که می‌جنگند، به او این توانایی را داد که اوضاع را ... البته هم‌گام با مردم، دگرگون نماید. با وفاداری به تاریخ و پیروی از میراث زامورا، چاوز با تدوین قانون اساسی جمهوری بولیواری ونزوئلا، دولت را موظف به حل مشکل لاتیفوندیا کرد. او با چارچوب قانون زمین، برای ما یک نقشه راه و یک وظیفه قانونی مشخص کرد. مشکلی که در حواشی جامعه وجود داشت، اکنون در قانون توجه قرار گرفته است. به همین دلیل است که می‌گویم چاوز همه چیز است: او تاریخ و آینده است.

<https://venezuelanalysis.com/interviews15440/>  
<https://venezuelanalysis.com/interviews15446/>

1. Venezuelanalysis
2. Ezquil Zamoro
3. Néstor Tablantey Garrido
4. Juan Vicente Gómez
5. Rómulo Betancourt
6. Los Cañizos Paloquemao in Yaracuy
7. Smurfit Kappa
8. Antonia Muñoz
9. Douglas Bravo
۱۰. اشاره به سال‌های (۱۹۵۸-۱۹۹۹) است که طی آن رؤسای جمهوری چون بتانکورت (۱۹۶۶-۱۹۵۹) و .. در مسند قدرت بودند. جمهوری چهارم با سقوط رافائل کالدرا (۱۹۹۹-۱۹۹۴)، و به قدرت رسیدن چاوز پایان یافت.
11. Elorza
12. FEDENAGA
13. Jose Luis Betancourt
14. Cojedes
۱۵. Fundos Zamoranos اراضی زامورانو: اراضی که با فرمان دولت ونزوئلا برای بازیابی زمین‌های بایر، ملی شد و در میان روستاییان بی‌زمین و یا تعاونی‌های دهقانی برای کشت مواد غذایی تقسیم گردید.
16. La Marqueseña
17. La Vergareña
18. Aragua-Carabobo Valley and Sur del Lago
19. Turbio River Valley [Lara and Portuguesa states]
۲۰. استخراج نفت و گاز از طریق شکست گسل‌های رُسی با نیروی هیدرولیک.
۲۱. منظور تظاهرات قهرآمیز مخالفان حکومت در ۲۰۱۴ است.
22. Barinas, Guárico

# کمون‌ها در مبارزه با تحریم‌ها و بحران اقتصادی

ترجمه و تألیف: طلیعه حسنی



راه پیش روی ما کمون است. ما فرزندان چاوز هستیم و به رویای او برای ساختن سوسیالیسم وفادار خواهیم ماند. با میراث چاوز در فکر و اندیشه‌مان، به مبارزه خود ادامه می‌دهیم. ما این کار را برای فرزندان و نوه‌های خود انجام می‌دهیم تا در دنیای بهتر و مشترکی که امروز در حال ساختن آن هستیم، زندگی نمایند.

## درآمد

یکی از اقدامات مهم و بنیادی هوگو چاوز، رهبر فقید انقلاب بولیواری ونزوئلا، تلاش برای به صحنه آوردن مردم جهت ایفای نقش در حل مشکلات و رفع نیازمندی‌های زندگی خود از طریق تشکیل کمون‌ها بود: کمون محله، کمون روستا، کمون کارخانه. چاوز معتقد بود، ایجاد هرچه بیشتر کمون‌ها حتی در دورافتاده‌ترین مکان‌ها، همدردی و همراهی مردم را با خود خواهد داشت. زحمتکشان و محرومان کشور با کمال میل خواهان پیوستن به تلاش‌هایی هستند که به گفته چاوز، همچون شبکه‌ای مانند تار یک عنکبوت گول‌پیکر، سرتاسر میهن ما را زیر سایه خود بگیرد تا «آمیب گول‌پیکر» سرمایه را برای همیشه نابود سازد.

قدم‌های لازم برای تحقق این آرمان، با تصویب قوانینی برای تشکیل کمون‌ها و وظیفه و نقش دولت و رهبری کشور در پشتیبانی و تضمین ادامه‌کاری آنها، به سرعت برداشته شد. چاوز شخصاً در گفتگوهایی مستقیم با مردم آنها را به ایجاد کمون‌ها تشویق می‌کرد و

تلویزیون لیست مراکز تولیدی که فعالیت آنها به اشکال مختلف در مخالفت با دولت جدید، متوقف شده بودند را اعلام می‌کرد؛ و کارگران را برای مصادره و راه‌اندازی مجدد آنها با مدیریت جمعی خودشان تشویق می‌کرد.

چنین تلاش هدایت‌شده از بالا و با حمایت رهبری کشور، به مردم ونزوئلا امکان داد تا به توانایی و قدرت خود در تصمیم‌گیری و رهبری امور جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند، آگاه شوند. دولت چاوز در سال ۲۰۰۱ برنامه گسترده‌ای برای حمایت از تعاونی‌ها و کمون‌ها به اجرا گذاشت و از آنجا که ثبت رسمی آنها هزینه‌ای نداشت، در زمان بسیار کوتاهی، ده‌ها هزار کمون و تعاونی در کشور به ثبت رسید. همبستگی، تعاون و برابری، که اندیشه بنیادی ساختار داخلی این تشکل‌های مردمی بود، خودبه‌خود جامعه و محیط اطراف را تحت تأثیر خود قرار دادند.

بسیاری از این کمون‌ها بعد از مرگ چاوز و تشدید فشارهای بین‌المللی برای سرنگونی دولت بولیواری و عوامل دیگر از جوشش اولیه خود فروکش کردند. اما تنگ‌تر شدن حلقه محاصره اقتصادی توسط امپریالیسم ایالات متحده علیه دولت و مردم این کشور در سال‌های اخیر، و وخیم‌تر شدن شرایط زندگی روزمره مردم، بار دیگر این آموزه چاوز را در اذهان زنده کرده است: «مردم را فقط مردم نجات خواهند داد.» از این‌رو، بسیاری از ونزوئلایی‌ها نجات زندگی خود را نه در حسرت خوردن برای آنچه دشمن از سفره‌شان ربوده بود و سر دادن نوحه تسلیم به دشمن، بلکه با باور به آنچه با دستان خود می‌توانند بر سفره‌شان بگذارند، آستین بالا زده‌اند. آنها با ایمان به قدرت فکر و کار جمعی در حل مشکلات، درمان دردها و ساختن‌ها، به ایجاد و گسترش کمون‌ها پرداخته‌اند. هم‌اکنون بیش از چهار هزار کمون در ونزوئلا فعال هستند و بسیاری از آنها به موفقیت‌های چشمگیری در غلبه بر مشکلات دست یافته‌اند.

در زیر خلاصه‌ای از گزارش تشکیل و تجربه موفقیت‌آمیز یک نمونه از این کمون‌ها را از زبان اعضای کمون باهم مرور می‌کنیم. آنها واقع‌بینانه و صادقانه از مشکلات، موانع، ابتکارات و نیز پیروزی‌های خود سخن می‌گویند.

### تجربه کشتکاران شورشی نیشکر در کمون سینکو فورنالزاس<sup>۱</sup>

«لاس سینکو فورنالزاس دو لارولسیون بولیواریانا»<sup>۲</sup> نام کامل یک کمون شگفت‌انگیز در شرق ونزوئلا، در شهرستان کوماناکواست که به کشت نیشکر اشتغال دارد. این کمون که

عمدتاً توسط زنان رهبری می‌شود، با یک سابقه درخشان مبارزاتی در سال ۲۰۱۶، هنگام تصرف زمینی از مالک آن توسط گروهی از کارگران روزمزد منطقه، تشکیل شد. سینکو فورتالزاس شاید کمون نسبتاً جوانی باشد، اما سرکشی مردم در این منطقه سابقه‌ای طولانی دارد. این کمون در دره‌ای زیبا محل سکونت مردمان کارینا و چایما است که از اوایل قرن هفده در برابر تهاجم اسپانیایی‌ها به این منطقه به شدت مقاومت کردند. قرن‌ها بعد، این منطقه پایگاه مهمی برای چریک‌های ونزوئلا با الهام از انقلاب کوبا شد. تشکیل این کمون از شش-هفت سال پیش با مبارزه مردم برای تصرف زمین‌های «روزاریو هاشیندا»<sup>۳</sup> شروع شد. زمین مقرر فعلی این کمون، زمانی متعلق به او بود. زمین‌های خوب همگی متعلق به روزاریو بود و دهقانان بی‌چیز در زمین‌های صعب‌العبور در ارتفاعات بدون دسترسی به آب کشت می‌کردند.

**یوسملی دومینگوز:** من در اینجا متولد شدم. وقتی بچه بودم، والدینم زمین نداشتند و

زحمتکشان و محرومان کشور با کمال میل خواهان پیوستن به تلاش‌هایی هستند که به گفته چاوز، همچون شبکه‌ای مانند تار یک عنکبوت غول‌پیکر، سرتاسر میهن ما را زیر سایه خود بگیرد تا «آمیب غول‌پیکر» سرمایه را برای همیشه نابود سازد.

برای مالکان کار می‌کردند. ما چیزی نداشتیم، اما با چشمان خود می‌دیدیم که او ثروتمندتر و ثروتمندتر می‌شود. پدر و مادرم از تمام جسم و جان خود برای کار او مایه می‌گذاشتند اما چیز در خوری در ازای آن دریافت نمی‌کردند. با آغاز اصلاحات ارضی چاوز، ما شروع به سازماندهی کردیم تا کسانی که روی زمین کار می‌کنند، بی‌زمین نمانند. حدود سال ۲۰۰۷، «دایره ارضی

ونزوئلا» با ایده بازیابی این زمین‌ها شروع به نظارت بر آنها کرد.

در سال ۲۰۱۱ یک گروه ده نفری از دهقانان در بخشی از زمین‌های متروکه ساکن شدند. «شرکت» (یک کارخانه دولتی قند صنعتی) با حمله به آنها محصولاتشان را نابود کرد و خشم اهالی را به شدت برانگیخت. در سال ۲۰۱۶، کارخانه قند تلاش کرد تا ۸۰ هکتار از زمین‌های کشت نیشکر را تصاحب کند، اما با مقاومت ساکنان محل روبرو شد. چند ماه بعد شروع به کار دسته‌جمعی روی زمین کردیم. تقریباً همان زمان «دایره ارضی ونزوئلا» گفت که زمین بین شهرستان، ایالت و مردم تقسیم خواهد شد. به آنها گفتیم که این بسیار ناعادلانه است. تکلیف ۵۰۰ خانواده‌ای که دهه‌ها، اگر نگوییم قرن‌ها روی این زمین کار و مبارزه کرده بودند، چه می‌شد؟

همان موقع اعلام کردیم تا تصاحب زمین کوتاه نخواهیم آمد و موفق هم شدیم. دایره ارضی مشروعیت حق ما را برای استفاده از زمین به رسمیت نشناخت. به مبارزه ادامه دادیم. در نهایت ایده خود را قبولانیدیم: زمین متعلق به کسانی است که روی آن کار می‌کنند. کار ما با الهام از خود چاوز، گامی به سوی عدالت تاریخی بود. سرانجام در سال ۲۰۱۸ در کاراکاس موفق به دریافت سند زمین به نام کمون شدیم.

کمون سینکو فور تالزاس زمینی حاصلخیز و چشمه‌ای طبیعی دارد که بیش از ۶۰ هکتار از زمین‌های اشتراکی را آبیاری می‌کند، اما ماشین‌آلات کشاورزی برای برداشت محصول نیشکر ندارد. هنوز با داس برداشت می‌کنیم و آنها را روی دوش مان حمل می‌کنیم. مکانیزاسیون یکی از اهداف اصلی کمون است.

### محصول کمونی

وانسا پرز: ما دو شرکت ثبت شده «دارایی اجتماعی» (نوعی تعاونی-م.) متعلق به کمون داریم: پروژه نیشکر و مزرعه تیلایا. به زودی یک کارخانه اشتراکی فرآوری نیشکر خواهیم داشت و در حال برنامه‌ریزی برای تشکیل تعاونی تجارت و توزیع هستیم. پروژه نیشکر، مسئولیت کل فرایند از کاشت تا برداشت را بر عهده دارد. ما به سمت خودمختاری در تولید حرکت می‌کنیم: می‌خواهیم از تولید مواد خام فراتر رفته و به کنترل چرخه کامل تولید و توزیع برسیم. ما علاوه بر کشت شکر، شش هکتار از زمین‌های اشتراکی را به کشت محصولات فصلی مانند ذرت، کدو تنبل، لوبیا سیاه، یوکا و سایر سبزیجات اختصاص داده‌ایم.

### بازار کمونی نیشکر و مبارزه برای عدالت

مرکز شکر در کوماناکوا یک شرکت دولتی تصفیه شکر است. در سال ۲۰۲۰ قراردادی با یک شرکت خصوصی متعلق به خوان رامیرز با نام «تکنوآرگو» امضا شد، تا این شرکت کارخانه قند را اداره کند.

وانسا پرز: شرکت اصلی کمون «اتحادیه تولیدی لاسپرانزا» است. این پروژه شامل تولید سالانه مجموعاً ۱۷۰۰ تن نیشکر در ۵۷ هکتار است. لاسپرانزا «شرکت ملی نفت» ما است. چون مازاد تولید نیشکر به ما امکان انجام کارهای دیگری برای خودمان در محل می‌دهد. مانند تعمیر مدرسه یا جاده‌ها، برق عمومی، تهیه دارو برای نیازمندان و... اما سال گذشته، کمون ما با چالش تازه‌ای به دلیل کلاهبرداری در مرکز قند مواجه شد.

**کارلوس آندرید:** رامیرز در سال ۲۰۲۱ از تمام تولیدکنندگان نیشکر در منطقه کلاهدرداری کرد: او محصولات ما را «خرید» اما هرگز پولشان را پرداخت نکرد. بدهی به تولیدکنندگان حدود ۳۰۰ هزار دلار است.

**یوسملی دومینگوتوز:** کارخانه مرکزی شکر متعلق به تعاونی شکر، یک نهاد دولتی منطقه ای است اما حالا در دست شرکت خوان رامیرز است. ... بدهی پرداخت نشده رامیرز تنها به کمون ما ۱۴ هزار دلار است. این به تولید و زندگی ما آسیب زیادی وارد کرده است. البته ما بیکار ننشستیم. به استانداری و مجلس ملی رفتیم. در دادستانی کل هم دعوی های خود را مطرح کردیم. متأسفانه، هنوز چیزی شنیده ایم. عواقب کلاهدرداری نابودکننده بود و اثری موجی داشت. عده ای چون نتوانستند داروهای خود را تهیه کنند مُردند و عده ای هم منطقه را ترک کردند.

**یوسملی دومینگوتوز:** رامیرز یک تبهکار است. اما دولت امسال هم قرارداد او را برای اداره کارخانه قند تمدید کرد! چرا؟ یکی از پیشنهادات ما این است که کارخانه مرکزی شکر به کمون منتقل شود. چون این ما هستیم که نیشکر را تولید می کنیم، با فرایند آن آشناییم و برخی از ما در مرکز کار کرده ایم. در اینجا افرادی هستند که آمادگی لازم برای در دست گرفتن مدیریت کارخانه را دارند. حال که ثابت شده سرمایه خصوصی هم ناکارآمد و هم حقه باز است، وقتش است تا درها را به روی قدرت مردمی باز کنیم. این کارخانه در سال ۲۰۰۵ توسط دولت ونزوئلا ملی شد.

### راه جایگزین: کارخانه شکر کمون

**خوزه لوئیس گامبوا:** بعد از کلاهدرداری رامیرز، فهمیدیم که باید برای کنترل کامل چرخه تولید شکر تلاش کنیم. بنابراین تراپیشه، یک کارخانه کوچک و دست ساز قند را که رها شده بود، دوباره فعال کردیم. یک کارخانه بسیار قدیمی که می تواند روزانه ۳۰ تن نیشکر را پردازش کند. راه اندازی آن به دوسه هزار دلار سرمایه گذاری نیاز دارد.

**وانسا پرز:** ما می خواهیم بتوانیم نیشکر تولید شده توسط کمون و سایر تولیدکنندگان کوماناکوا را فرآوری کنیم. کارخانه ما تنها تصفیه کننده نیشکر در این منطقه خواهد بود. ما قصد داریم با تولیدکنندگان محلی کار کنیم و با آنها به شکل پایاپای تجارت کنیم. هزینه فرآوری نیشکر در اینجا کمتر از بازار خواهد بود و درآمد آن در ابتکارات اجتماعی و تولیدی سرمایه گذاری خواهد شد.



## تولید خرد

**وانسا پرز:** این کمون دو واحد تولیدی خانوادگی، یک کارخانه کوچک آجرسازی و یک مزرعه پرورش ماهی هم دارد که به سرعت در حال رشد است. بودجه آن توسط مؤسسه مرتبط با وزارت کمون‌ها تأمین شده است. ما از پرورش ماهی تیلاپیای قرمز چیزهای زیادی یاد می‌گیریم. مهم‌ترین مشکل، غذای بسیار گران ماهی است.

**ویلفرد و انریکو:** طرح پرورش ماهی را با تقریباً ۲۰ دلار اعتبار سه سال پیش شروع کردیم ...

جنگ اقتصادی و محاصره ویرانگر بود، اما این واقعیت که ما متشکل هستیم و کمون بر پایه منطق جمعی عمل می‌کند، موجب شد تا آن سال‌ها کمتر بر ما سخت بگذرد. شروع به جستجوی راه‌حل‌های جمعی برای مشکلات جمعی کردیم: ذرت فرآوری کردیم، برای جبران کمبود دارو، شروع به جمع‌آوری گیاهان دارویی کردیم، و آب نیشکر به عنوان نوعی غذا همیشه در دسترس بچه‌ها بود. تحریم‌ها مکانیزمی برای حفظ سلطه ایالات متحده است: هژمونی مدل آنها و تسلط دلار آمریکا تنها چیزی است که برای کاخ سفید مهم است. زندگی، حقوق بشر و دموکراسی هیچ سنخیتی با امپریالیسم آمریکا ندارد.

ما بخشی از ماهی تیلاپیای پرورشی را برای ناهار مدرسه و به غذاخوری عمومی (محل توزیع وعده‌های رایگان غذا به نیازمندان) می‌فرستیم. این یک بنگاه سرمایه‌داری نخواهد بود. ما به آن به عنوان یک ابتکار جدید برای پاسخ به نیازهای کمون نگاه می‌کنیم. یعنی اینجا، در هسته کمون خود، «شرکت نفت ملی» خود را داریم!

## تحریم‌های ایالات متحده: تاثیر و راه حل‌های

### مردمی

**وانسا پرز:** سال ۲۰۱۶ برای ما سال بسیار سختی بود. هیچ جا در کوماناکوا، برنج و آرد یافت نمی‌شد. پس تصمیم گرفتیم ذرت کاریاکو (نوعی درون‌زا) را برای تهیه آریا و آتول (نوشیدنی ذرت) بکاریم. کدو تببل و کاساوا به غذای اصلی ما تبدیل شده بودند. ما حتی یاد گرفتیم

صابون درست کنیم. خوشبختانه، نهادهای دولتی هم در آن سال‌ها، برنامه تأمین اعتبارات و ابزار کشاورزی را به طور کامل کنار نگذاشته بودند و این به ما کمک زیادی کرد. با مازاد تولید، توانستیم در کلینیک «بارریو آدنترو»<sup>۵</sup>، مدرسه و غیره سرمایه‌گذاری کنیم.

**لوئیس گونزالس:** از این بحران کودکان و سالمندان بیشترین آسیب را دیدند. وقتی اوضاع سخت شد، به یاد حرف چاوز افتادیم: مردم را فقط مردم نجات خواهند داد. حق با او بود!

اوسوالدو نوگتورا: اینجا ما کامبور مانزانو (نوعی موز کوچک) می‌کاریم که همراه با آتول، اساس رژیم غذایی کودکان منطقه است. شروع کردیم به تولید آرد ذرت خانگی. همه آن چیزها به ما کمک کرد تا در آن سال‌های دشوار زنده بمانیم. هنوز هم همه چیز راحت نیست ... اما در این راه چیزهای زیادی یاد گرفته‌ایم!

لوئیس گونزالس: جنگ اقتصادی و محاصره ویرانگر بود، اما این واقعیت که ما متشکل هستیم و کمون بر پایه منطق جمعی عمل می‌کند، موجب شد تا آن سال‌ها کمتر بر ما سخت بگذرد. شروع به جستجوی راه‌حل‌های جمعی برای مشکلات جمعی کردیم: ذرت فرآوری کردیم، برای جبران کمبود دارو، شروع به جمع‌آوری گیاهان دارویی کردیم، و عصاره نیشکر به عنوان نوعی غذا همیشه در دسترس بچه‌ها بود. تحریم‌ها مکانیزی برای حفظ سلطه ایالات متحده است: هژمونی به سبک خودشان و تسلط دلار آمریکا تنها چیزی است که برای کاخ سفید مهم است. زندگی، حقوق بشر و دموکراسی هیچ سنخیتی با امپریالیسم آمریکا ندارد.

### کمبود سوخت

لوئیس گونزالس: کمبود سوخت به اقتصاد محلی آسیب زیادی وارد می‌کند و مشکلی برای تولید است. حمل و نقل ماشین‌آلات و نهاده‌های کشاورزی، جابجایی محصولات، همه این‌ها به سوخت نیاز دارند. خوشبختانه این کمون خیلی از شهر دور نیست و سه مدرسه



در این منطقه هست. کمون‌هایی هستند که کارشان خیلی سخت‌تر است: مردم آنجا باید ساعت‌ها پیاده‌روی کنند تا به جلسه برسند و همین‌طور بچه‌ها برای رفتن به مدرسه. وانسا پرز: برای کمک به درآمد، مجلس محلی تصمیم گرفت به طور موقت قطعات کوچک زمین را در اختیار خانواده‌هایی که بخشی از تعاونی نیشکر هستند قرار دهد. بانک بذرم داریم که به تولیدکنندگان خانوادگی کمک می‌کند. لویس گونزالس: به طور متوسط هر خانواده سالانه حدود دویست کیلو ذرت تولید می‌کند. ده درصد از آن را به کمون می‌دهند که بین غذاخوری عمومی و مدرسه توزیع می‌شوند. این ابتکار ابزار مهمی برای کاهش اثرات محاصره اقتصادی بوده است.

### غلبه بر تأثیرات محاصره اقتصادی

وانسا پرز: کمون برای ما، کلیدی برای غلبه بر بسیاری از سختی‌ها است: تولید کاهش یافت، اما هرگز متوقف نشد و ما کوشیدیم مردم را مطمئن کنیم که همه چیز از کمون دریافت خواهند کرد. تعهد ما به حل مشکلات باهم، راه نجات ما بوده است. لویس گونزالس: من فکر می‌کنم که کمون مهمترین ابزار برای غلبه بر سرمایه‌داری و خشونت بلافصل آن است. محاصره اقتصادی به خودی خود سیاستی خشن است. کمون‌ها می‌توانند راه‌حل‌های واقعی به مردم ارائه دهند. چگونه؟ اگر کسی مریض می‌شود، دانسته‌های خود را درباره داروهای جایگزین باهم در میان می‌گذاریم و گیاهان را جمع‌آوری می‌کنیم. اگر این راه مشکل را حل نکرد، کمون دارو را می‌خرد یا همه امکانات را به صورت جمعی برای خرید آن روی هم می‌گذاریم. در واقع، من می‌خواهم بگویم، کمون نه تنها برای ونزوئلا، بلکه راه حلی برای همه کارگران جهان است.

### مراقبت از جامعه

وانسا پرز: هنوز می‌توانیم کارهای زیادی انجام دهیم. برای ما فرقی نمی‌کند کسی سرخ [چاویستا] یا آبی [اپوزیسیون] باشد، مهم نیست که کسی را دوست داشته باشیم یا نه. هدف ما ایجاد شرایط زندگی بهتر برای همه کسانی است که در کمون زندگی می‌کنند. روزاری سالازار: همبستگی و همدلی، این ارزش‌ها بخشی از ژنتیک کمون ما هستند. غذاخوری عمومی در کمون‌ها که غذای رایگان به افراد نیازمند ارائه می‌دهند، در نتیجه توافق با وزارت غذا عملی شده‌اند. آنها این غذاخوری‌ها را در شهرداری باز می‌کنند،

ما هم برای تامین غذای آنها حیویات می‌کاریم. کمون از سالمندان خود مراقبت می‌کند. سالمندان چیزهای زیادی درباره زمین به ما یاد داده‌اند، آنها با ما مبارزه کرده‌اند و حالا وقت استراحت آنهاست. ما از آنها مراقبت می‌کنیم، پیش دکتر می‌بریمشان و بسته‌های غذا را به آنها می‌رسانیم.

### روح چاوز و «سحر» کمون

وانسا پرز: راه پیش روی ما کمون است. ما فرزندان چاوز هستیم و به رویای او برای ساختن سوسیالیسم وفادار خواهیم ماند. با میراث چاوز در فکر و اندیشه‌مان، به مبارزه خود ادامه می‌دهیم. ما این کار را برای فرزندان و نوه‌های خود انجام می‌دهیم تا در دنیای بهتر و مشترکی که امروز در حال ساختن آن هستیم، زندگی نمایند. تنها راه گسست از بازار، مبادله بین کمون‌هاست. اگر ما شکر تولید می‌کنیم، المیزال آرد ذرت تولید می‌کند، و کمون چه‌گوارا قهوه. چرا ما باید آنها را از بازار سرمایه‌داری بخریم؟

ما برای ساختن این کمون سخت کار کرده‌ایم و نه با حرف، بلکه با عمل خود مورد توجه قرار گرفته‌ایم. ما در نمونه‌های عملی به آنها می‌آموزیم؛ به مردم نشان می‌دهیم که کار با هم نه تنها ممکن، بلکه بهتر است و ما را سعادتمند می‌سازد. ما با مشکلات زیادی مواجه شده‌ایم و اشتباهاتی نیز مرتکب شده‌ایم. موانعی هم بر سر راه ما ایجاد کرده‌اند. اما ما فرزندان چاوز هستیم و مانند او معتقدیم که کمون مستقیم‌ترین راه به سوی سوسیالیسم است.

۱. گزارش کوتاه شده «کمون سینکو فورتالزاس» از دو گزارش مفصل تارنمای «نزوئلا آنالیسیس» در ۲۹ آوریل و ۶ مه ۲۰۲۲ در آدرس‌های زیر استخراج شده است:

<https://venezuelanalysis.com/interviews/15518>

<https://venezuelanalysis.com/interviews/15523>

2. Las Cinco Fortalezas de la Revolución Bolivariana

3. Rosario Hacienda

4. TecnoAgro

5. Barrio Adentro

ما برای ساختن این کمون سخت کار کرده‌ایم و نه با حرف، بلکه با عمل خود مورد توجه قرار گرفته‌ایم. ما در نمونه‌های عملی به آنها می‌آموزیم؛ به مردم نشان می‌دهیم که کار با هم نه تنها ممکن، بلکه بهتر است و ما را سعادتمند می‌سازد. ما با مشکلات زیادی مواجه شده‌ایم و اشتباهاتی نیز مرتکب شده‌ایم. موانعی هم بر سر راه ما ایجاد کرده‌اند. اما ما فرزندان چاوز هستیم و مانند او معتقدیم که کمون مستقیم‌ترین راه به سوی سوسیالیسم است.

# چرا آمریکا برخی تحریم‌ها علیه ونزوئلا را کاهش می‌دهد؟

## باج‌خواهی اقتصادی، نفت، روسیه

دولت آمریکا پس از ممنوعیت واردات نفت روسیه، در حال لغو چند (نه حتی نزدیک به همه) تحریم ونزوئلا است، اما تنها به شرط انجام اصلاحات اقتصادی و دادن امتیازاتی به اپوزیسیون دست راستی توسط کاراکاس.

بن نورتون (مولتی پولاریستا، ۲۶ ژوئن ۲۰۲۲) / برگردان: آزاده عسگری

دولت آمریکا اعلام کرده است که تعداد کمی از تحریم‌های ونزوئلا را لغو می‌کند. «بیرگون» (BirGün) روزنامه عمده چپ ترکیه با بنیامین نورتون، سردبیر «مولتی پولاریستا» (Multipolarista) درباره این وضعیت مصاحبه‌ای انجام داد. نظرات او را در زیر می‌خوانیم.

۱. نظر شما در مورد گزارش رسانه‌های آمریکایی در این باره که آمریکا چند تحریم ونزوئلا را کاهش می‌دهد چیست؟ فکر می‌کنید چنین چیزی امکان‌پذیر است؟

دولت ایالات متحده اکثریت قریب به اتفاق اقدامات قهری یکجانبه خود علیه ونزوئلا را، که مطابق قوانین بین‌المللی غیرقانونی هستند و موجب کشته شدن ده‌ها هزار مردم عادی شده است، لغو نمی‌کند. در عوض، دولت جو بایدن پیشنهاد کاهش چند تحریم خاص، به ویژه در رابطه با بخش نفت را داد، آن هم به این دلیل که کاخ سفید واردات انرژی روسیه را ممنوع کرده است و می‌خواهد نفت خامی را که از روسیه وارد می‌کرد، جبران کند و سعی در تثبیت افزایش قیمت انرژی داشته باشد. اما واشنگتن این کار را تنها به دو شرط انجام می‌دهد: اول، ونزوئلا به اپوزیسیون راست‌گرا امتیازات سیاسی بدهد، و دوم، کاراکاس با اجرای برخی اصلاحات، اقتصاد خود را تا حدودی آزاد سازد تا برای نمونه شرکت‌های آمریکایی بتوانند ۵ تا ۱۰ درصد در شرکت‌های تحت مالکیت دولتی سرمایه‌گذاری نمایند.

این نوعی باج‌گیری اقتصادی توسط دولت آمریکا است. ونزوئلا اساساً زیر فشار تهدیدهای بسیار وادار به اجرای اصلاحات اقتصادی شده است، زیرا همانطور که گزارشگر ویژه سازمان ملل در امور تحریم گزارش داد، دولت ونزوئلا ۹۹ درصد از درآمد خود را به دلیل

محاصره غیرقانونی ایالات متحده و سایر اقدامات قهری غرب از دست داده است. مشکلات ساختاری اقتصاد ونزوئلا به مدت‌ها قبل از ظهور جنبش چپ‌گرای چاویستا بازمی‌گردد. تقریباً یک قرن است که بیشترین درآمد کاراکاس به نفت متکی بوده است. دولت ونزوئلا برای چندین دهه قبل از اینکه هوگو چاوز در سال ۱۹۹۹ رئیس‌جمهور شود، به شدت به صادرات هیدروکربن‌ها وابسته بود.

## ۲. نظر عمومی در ونزوئلا چیست؟ چه بحث‌هایی پیرامون رابطه با آمریکا و آخرین اخبار وجود دارد؟

تحریم‌های غیرقانونی ایالات متحده در ونزوئلا، حتی در میان برخی از احزاب جناح راست مخالف هم بسیار منفور است. جنگ اقتصادی آمریکا اساساً میان مخالفانی که از تحریم‌ها و کودتای واشنگتن حمایت می‌کنند و آنهایی که مخالف تحریم‌ها هستند شکاف انداخته است. نظرسنجی‌ها از مردم عادی ونزوئلا، همواره نشان می‌دهند که اکثریت قریب به اتفاق آنها به شدت با تحریم‌های آمریکا علیه کشورشان مخالف هستند. حتی نظرسنجی مؤسسه‌ای به نام «Datanálisis» که متعلق به یک چهره ثروتمند دست راستی و ضد چاویست با سمت‌گیری آشکار جناحی است، در اگوست ۲۰۲۱، با اجبار پذیرفت که ۷۶/۴ درصد از مردم ونزوئلا تحریم‌های بخش نفت را نمی‌پذیرند. رقم واقعی احتمالاً حتی بالاتر است، زیرا نتایج مؤسسات نظرسنجی منصف‌تر مخالفت گسترده‌تری با تحریم‌ها را نشان می‌دهند. با توجه به تهاجم وحشیانه اقتصادی واشنگتن در چند سال گذشته علیه مردم ونزوئلا، بسیاری از مردم از این خبر که محاصره، حتی به اندازه‌ای ناچیز، ممکن است کاهش یابد، خوشحال‌اند.

## ۳. نظر شما در مورد سیاست ایالات متحده درباره ونزوئلا چیست؟ به نظر شما این سیاست شکست خورده است؟

محاصره [اقتصادی] غیرقانونی ایالات متحده در ونزوئلا موفق به تغییر رژیم در این کشور، که هدف شماره یک واشنگتن بود، نشد اما اقتصاد ونزوئلا را ویران کرد و موفق شد تا دولت چپ‌گرای چاویست‌ها را وادار به انجام پاره‌ای اقدامات در جهت آزادسازی اقتصاد نماید. این هدف دوم واشنگتن بود. استراتژی امپریالیستی ایالات متحده استفاده از جنگ ترکیبی برای وادار کردن ونزوئلا، نیکاراگوئه، کوبا و سایر کشورهایی است که احزاب سوسیالیست در آن قدرت دارند تا به سرمایه ایالات متحده امتیازات اقتصادی بدهند. این

استراتژی به دهه‌ها قبل برمی‌گردد. هنگامی که سالوادور آلنده سوسیالیست در سال ۱۹۷۰ به طور دموکراتیک به عنوان رئیس‌جمهور شیلی انتخاب شد، ریچارد نیکسون، رئیس‌جمهور ایالات متحده، به طرز کراهت باری فراخوان داد: «کاری کنید تا اقتصاد آنها به ناله درآید». واشنگتن از تحریم‌ها و جنگ ترکیبی برای نابودی اقتصاد کشورهای که توسط احزاب سوسیالیست اداره می‌شوند، استفاده می‌کند، و سپس سوسیالیسم را مسئول همان هرج و مرج اقتصادی می‌نامد که خود عامدانه ایجاد کرده است. تفاوت قضیه این است که ایالات متحده موفق شد آلنده را با یک کودتای به شدت خشن سرنگون کند، اما تلاش‌های متعدد در کودتاهای خشونت‌بار جهت سرنگونی نیکلاس مادورو، رئیس‌جمهور و نزوئلا موفق نبوده‌اند.

#### ۴. افزایش قیمت نفت در تصمیمات آمریکا درباره و نزوئلا چقدر اهمیت دارد؟ آیا

غول‌های نفتی ایالات متحده (به ویژه شورون) می‌توانند به و نزوئلا برگردند؟

یکی از دلایل اصلی که دولت بایدن تصمیم گرفت حملات خود به و نزوئلا را ملایم کند (اما نه پایان دهد) این است که ایالات متحده باید در مقابل کاهش واردات نفت از روسیه، جایگزینی برای آن بیابد، به ویژه اگر بخواهد قیمت‌های سرسام‌آور انرژی را که موجب بالاترین نرخ تورم در ایالات متحده در ۴۰ سال گذشته شده است، کاهش دهد.

واشنگتن سعی کرد عربستان سعودی را مجبور به افزایش تولید نفت کند تا این کمبود را جبران کند، اما ریاض نپذیرفت. سایر تولیدکنندگان مهم نفت و گاز هم واکنش‌های مشابهی داشتند. اعضای اوپک به سهمیه‌های خود در تولید پایبند هستند و می‌گویند به هیچ‌روی قادر به جبران ظرفیت صادرات از دست رفته روسیه نیستند.

دولت بایدن همچنین از توقف سیاست‌های تهاجمی ضد ایرانی تحمیل شده توسط دونالد ترامپ، مانند قرار دادن سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران، در فهرست سازمان‌های به اصطلاح «تروریستی» سرباز می‌زند. این بدان معناست که واشنگتن عملاً هرگونه امیدی برای بازگشت به توافق هسته‌ای، برنامه جامع اقدام مشترک (برجام)، که ترامپ در سال ۲۰۱۸ به طور یکجانبه آن را ملغی کرد، از بین می‌برد. بنابراین ایالات متحده نمی‌تواند برای جبران نفت خام روسیه به نفت ایران تکیه کند.

به نظر می‌آید با توجه به این وضعیت، دولت بایدن حساب کرده که در این لحظه، جنگ ترکیبی آن علیه و نزوئلا به اندازه جنگ نیابتی آن علیه روسیه مهم نیست. بنابراین، ایالات متحده در حال کاستن شدت جنگ خود با و نزوئلا همزمان با شدت بخشیدن جنگ خود با

روسیه است.

اما رهبری ونزوئلا بسیار هوشیار است و از استراتژی مخرب واشنگتن مبنی بر تفرقه بینداز و حکومت کن، آگاه است. روسیه یکی از مهم‌ترین متحدان ونزوئلاست و کاراکاس برای لحظه‌ای هم قرار نیست آن را رها کند. ونزوئلا به سادگی مجبور به مصالحه موقت شد تا تلاش کند اقتصاد محاصره شده خود را دوباره فعال کند و فضای کمی برای شرکت‌های آمریکایی مانند شورون فراهم کند. اما کاراکاس به هیچ وجه اجازه نخواهد داد تا این شرکت‌های خارجی بر بخش نفت یا سایر شرکت‌های دولتی که همچنان تحت کنترل دولت هستند، دست‌درازی کنند. اجازه مشارکت ۵ تا ۱۰ درصدی به سرمایه‌گذاران خارجی، با خصوصی‌سازی کامل فاصله زیادی دارد.

### ۵. در داخل ونزوئلا چه می‌گذرد؟ خوان گوییدو در چه حال است؟

حزب حاکم متحد سوسیالیست ونزوئلا (PSUV) پایگاه حمایتی محکم و ثابتی را میان طبقه کارگر و زحمت‌کشان ونزوئلا حفظ کرده است. این حزب در انتخابات منطقه‌ای ۲۱ نوامبر ۲۰۲۱ که تحت نظارت اتحادیه اروپا بود، با اکثریت آرا در ۲۰ ایالت از ۲۳ ایالت و پایتخت کاراکاس، پیروز شد. در همین حال، اپوزیسیون سیاسی ونزوئلا کاملاً تکه تکه و بی‌اعتبار شده است. خوان گوییدو حتی حمایت بسیاری از چهره‌های اپوزیسیون دست راستی را از دست داده است. آنها او را ضعیف و بی‌کفایت می‌دانند. احزاب اپوزیسیون نمی‌توانند در انتخابات پیروز شوند زیرا توسط رهبرانی هدایت می‌شوند که به دلیل سوء شهرت قادر به ایجاد اتحاد و برخورداری از حمایت مردمی نیستند. اکثر مردم آنها را به عنوان فاسد و وابسته به یک قدرت خارجی (ایالات متحده) می‌شناسند.

در سطح بین‌المللی، استراتژی کودتای ایالات متحده در به رسمیت شناختن گوییدو - که حتی یک رأی در انتخابات ریاست جمهوری به دست نیاورد - به عنوان «رئیس‌جمهور موقت» کاملاً شکست خورده است. چنانچه متحد سابق خود گوییدو نیز اعتراف کرد، حالا کمتر از ۱۵ کشور او را به رسمیت می‌شناسند.

اگرچه واشنگتن هنوز این توهم را که گوییدو چیزی فراتر از یک همدست سیاسی است، حفظ کرده، اما دولت بایدن با فرستادن هیئتی به کاراکاس برای مذاکره به طور ضمنی این واقعیت را پذیرفت که نیکلاس مادورو رئیس‌جمهور منتخب واقعی است.

<https://multipolarista.com/2022/05/26/us-sanctions-venezuela-oil-russia/>



# نگاهی به رویکرد ونزوئلا در باسواد کردن مردم

لوکان ویلیامز، اورینوکو تریبون، ۳۰ ژوئن ۲۰۲۲ / برگردان: دانش و امید



آزادی سواد آموختن: مردم بومی وایویو در حال آموختن خواندن و نوشتن در جریان نهضت رایبسنون در کاسوسای، آلتا گواژیرا پاریش، در شمالی ترین ایالت زولیا، در ونزوئلا.

از آنجا که آموزگاران سراسر جهان، بعد از کرونا شروع به بررسی اشکال جایگزین آموزش در مدارس کرده‌اند، وقت آن است تا نظام آموزشی انقلابی، مساوات‌گرایانه و نوآورانه بولیواری را بررسی کنیم. دیدن توانمندی‌های سیستم بولیواری در کشوری که با یکی از بالاترین نرخ‌های پیشرفت تحصیلی در آمریکای لاتین، و نظامی واقعاً جامع تحت مدیریت دولت ونزوئلا به رهبری حزب سوسیالیست متحد ونزوئلا، مشکل نیست. برای درک نظام آموزشی ونزوئلا، لازم است تا هم مبانی آن و هم واقعیت آموزش زیر تحریم‌های غیرقانونی آمریکا بررسی شود.

## بنیادهای جایگزین

در دهه‌های پیش از انتخاب پیروزمند هوگو چاوز، آموزش در ونزوئلا از هیچ اولویت برخوردار نبود. از دهه ۱۹۲۰، دولت‌ها عملاً آموزش در مناطق روستایی و طبقه کارگر را برای بهره‌برداری از نفت کنار گذاشتند. بعد هم با در اولویت قرار گرفتن تغییرات نئولیبرالی

اقتصاد به کاهش ۳۷ درصدی هزینه‌های دولت در امر آموزش بین سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۶ انجامید و به سرانه ۱۱۸ دلار رسید. گرایش‌های نئولیبرالی دهه ۱۹۹۰ با ظهور شهریه‌های سنگین مدارس، عوامل بازدارنده دسترسی دانش‌آموزان طبقه کارگر و روستایی به آموزش را بیشتر و بیشتر کرد.

برای جبران این کمبود، دولت چاوز در دوره‌های مختلف در اواخر قرن بیستم و اوایل قرن بیست‌ویکم، بر پایه نظر بنیان‌گذار ایدئولوژیک جنبش سیمون بولیوار که معتقد بود «پیشرفت مردم در گرو آموزش آنهاست»، آموزش طبقات روستایی و کارگری را در اولویت قرار داد. اولویت دادن به آموزش در دولت‌های چاویست، بازتاب باور عمیق چاوز به این اصل بود که ریشه‌کن ساختن بی‌سوادی سلاحی کلیدی در مبارزه برای ریشه‌کن کردن فقر در ونزوئلاست. علاوه بر انگیزه‌های ایدئولوژیک چاوز، با توجه به دوران تحصیلی خود او در روستا، انگیزه‌های شخصی وی در این عرصه نیز نمایان می‌شود. چاوز می‌گفت: «من هرگز نمی‌خواستم از خانه خود دور شوم، اما باید می‌رفتم... کسانی که از روستا به شهر نرفتند، عقب ماندند و درجا زدند.»

علیرغم مشکلات مادی و بین‌المللی که دولت انقلابی بولیواری پس از کودتای نافرجام و اعتصاب کارفرمایان شرکت نفت در سال ۲۰۰۲ با آن مواجه شد، در سال ۲۰۰۳، دولت بولیواری ۱۲ مأموریت برای مبارزه با فقر و ریشه‌کن کردن آن را در سراسر ونزوئلا به اجرا گذاشت. اولین مورد از این مأموریت‌ها، به افتخار سیمون رودریگز (با نام مستعار ساموئل رابینسون در سال‌های تبعید - م.)، معلم و دوست صمیمی سیمون بولیوار، «مأموریت رابینسون» نام گرفت. رودریگز، که دوران تحصیلی خود او تحت استعمار اسپانیا متأثر از ایده حفظ مستعمره به کمک ساکنان بی‌سواد خود آن بود، بر این باور بود که برنامه آموزشی باید چنان باشد تا از به بردگی کشیده شدن مردم به دست یک قدرت خارجی ممانعت نماید.

مأموریت رابینسون<sup>۱</sup>، بر پایه ارزیابی دولت چاوز که بی‌سوادی را عاملی کلیدی جان‌سختی فقر می‌دانست، معطوف به محو بی‌سوادی بود. دولت ونزوئلا به منظور مقابله با بی‌سوادی، از صدها کارشناس سوادآموزی کوبایی دعوت کرد تا برنامه‌ای را طراحی و به اجرا بگذارند. این برنامه می‌بایست خواندن و نوشتن و ریاضیات متناسب با آن را به شهروندان آموزش دهند. تا سال ۲۰۰۴، بیش از ۳ میلیون شهروند در آن شرکت کردند و یونسکو در اواخر سال ۲۰۰۵ اعلام کرد که ونزوئلا به واسطه مأموریت رابینسون<sup>۱</sup>، دیگر بی‌سواد ندارد. پس از تکمیل موفقیت‌آمیز مأموریت اول رابینسون، چاوز و آریستوبیلو ایتوریز، وزیر آموزش او،

ماموریت دوم رابینسون را به اجرا گذاشتند. این مأموریت به دنبال آموزش همه دروس لازم تا کلاس ششم نظام آموزشی بریتانیا به شهروندان در یک بازه زمانی دو ساله بود. بیشتر ماموریت رابینسون دوم توسط داوطلبان و نزنوئلایی و با کمک منابع ارائه شده توسط دولت مانند کتابخانه‌های شخصی، تلویزیون و ویدئو در خانه‌ها انجام می‌شد. موفقیت این برنامه‌ها توسط گروه حقوق بشر «پرویا» Proeva تأیید شد: «هر دو مأموریت با تعهدات دولت برای تضمین حق آموزش و در این چهارچوب، مبارزه با بی‌سوادی مطابقت دارند. این پروژه انگیزه و مشارکت مردمی را در سراسر جامعه بیدار ساخته است، درست مانند همانی که در کوبای سال ۱۹۶۱ پس از کارزار سوادآموزی قابل مشاهده بود.»

### آموزش و پرورش در دوران انقلاب

علاوه بر اجرای برنامه‌های سوادآموزی انقلابی در سراسر کشور، دولت بولیواری به دنبال اصلاحات پایه‌ای در نظام مدارس از طریق به اجرا گذاشتن پروژه مدارس بولیواری بود. این پروژه در پی انجام اصلاحات در مدارس موجود در داخل شهرها و ایجاد مدارس جدید در محلاتی بود که مدت‌ها توسط دولت‌های نئولیبرال قبلی مورد بی‌اعتنایی قرار گرفته بودند. این پروژه حول شش آرمان کلیدی شکل گرفت که از آن زمان تا امروز زیربنای آموزش بولیواری را تشکیل داده‌اند. هدف غایی این آرمان‌ها تبدیل کودکان به افرادی مشارکت‌جو، منتقد و با روحیه زندگی جمعی و آشنایی با هویت ملی و عشق به میهن می‌باشد. این مدارس مشارکتی و دموکراتیک هستند و همه اعضای محله در تصمیم‌گیری و اجرای فعالیت‌های مدرسه خود مشارکت دارند. آنها در خدمت جامعه هستند. آنها با ترویج عدالت اجتماعی در پی تضمین تکمیل آموزش همه کودکان هستند. آنها الگوهای نوسازی مستمر نظام آموزشی با هدف تبدیل مدرسه به فضایی برای گفت‌وگوی علوم و تولیدات فرهنگی هستند. آنها با محرومیت تحصیلی مبارزه می‌کنند.

این شش آرمان کلیدی جهت حصول اطمینان از هماهنگی آموزش با دنیای کار و ایجاد «انسان نوین» برای یک جامعه نوین بولیواری شکل گرفته‌اند. این انقلاب در مدارس به معنای گذار از نظام آموزشی به روش «از برکردن مطالب و جزئیاتی است که نه پاسخگویی مسایل واقعی زندگی هستند و نه در ذهن نوجوانان باقی می‌مانند» به نظامی متکی بر «همگرایی و تساوی با این اندیشه که علم وسیله‌ای برای درک مسایل جامعه است و هرگز خود به تنهایی هدف نیست»، استوار است.

## در ونزوئلا چه می‌گذرد؟

این اصلاحات بنیادی در آموزش و پرورش و تربیت به نوبه خود، به جای دنبال کردن روزانه دروس بر پایه یک برنامه انضباطی خشک، بر پایه آموزش کاربردی علوم شکل گرفته‌اند. چنین نظامی به جای تدریس جزئی تاریخ، جغرافیا، زیست‌شناسی، شیمی و فیزیک، آموزش این علوم و علوم انسانی را در پیوند باهم مد نظر دارد. این تغییرات بازتاب چرخش انقلابی از روش‌های آموزشی غربی به نفع سیستمی است که آشکارا برای پاسخگویی به نیازهای ونزوئلای معاصر طراحی شده است.

بنابراین منطقی است که آموزگاران بریتانیایی، افراد مترقی، سوسیالیست‌ها، اتحادیه‌های کارگری و گروه‌های مشابه، از تجربه سیستم آموزشی بولیواری به دلیل نقش آن در شکست دادن بی‌سوادی و مقابله با فقر میان همه مردم ونزوئلا، درس بگیرند. ما باید به حمایت از مردم ونزوئلا و مخالفت با تحریم‌های ظالمانه و غیرقانونی اعمال شده توسط دولت ایالات متحده که باعث مرگ هزاران ونزوئلایی شده است، با بسیج کارزارهای همبستگی با ونزوئلا و حمایت از آنها ادامه دهیم و همچنین اتحادیه‌های کارگری خود را تشویق کنیم تا از ابتکارات ترقی خواهان در منطقه حمایت نمایند.

<https://orinocotribune.com/studying-the-venezuelan-approach-to-learning/>

دولت چاوز در دوره‌های مختلف در اواخر قرن بیستم و اوایل قرن بیست و یکم، بر پایه نظر بنیان‌گذار ایدئولوژیک جنبش سیمون بولیوار که معتقد بود «پیشرفت مردم در گرو آموزش آنهاست»، آموزش طبقات روستایی و کارگری را در اولویت قرار داد. اولویت دادن به آموزش در دولت‌های چاویست، بازتاب باور عمیق چاوز به این اصل بود که ریشه‌کن ساختن بی‌سوادی سلاحی کلیدی در مبارزه برای ریشه‌کن کردن فقر در ونزوئلا است. علاوه بر انگیزه‌های ایدئولوژیک چاوز، با توجه به دوران تحصیلی خود او در روستا، انگیزه‌های شخصی وی در این عرصه نیز نمایان می‌شود. چاوز می‌گفت: «من هرگز نمی‌خواستیم از خانه خود دور شویم، اما باید می‌رفتیم ... کسانی که از روستا به شهر نرفتند، عقب ماندند و درجا زدند.»

# مجلس ونزوئلا قانون «مناطق ویژه اقتصادی» را برای جلب سرمایه‌گذاری خارجی تصویب کرد

ریکاردو واس، ونزوئلا آنالیسیس، دوم جولای ۲۰۲۲ / برگردان: دانش و امید



اولیور ریورز، معاون حزب سوسیالیست متحد ونزوئلا معتقد است، که سیاست اقتصادی را نباید به عنوان «قدم نهایی» به سوسیالیسم بلکه به عنوان «استراتژی مقاومت» نگاه کرد.

مجلس ملی ونزوئلا قانون ایجاد «مناطق ویژه اقتصادی» (SEZ) در این کشور حوزه کارائیب را تصویب کرد. این لایحه ۳۵ ماده‌ای، آخرین تلاش دولت مادورو برای جذب سرمایه‌گذاری خارجی به منظور احیای اقتصادی است، زیرا این کشور همچنان هدف تحریم‌های گسترده ایالات متحده است. پس از دو جلسه پارلمان، قانون جدید توسط اکثریت قانونگذاران طرفدار حزب سوسیالیست متحد (PSUV) و همچنین نمایندگان جناح راست مخالف دولت تصویب شد.

اسکار فیگوئرا، معاون حزب کمونیست ونزوئلا (PCV)، تنها قانونگذاری بود که به قانون مناطق ویژه اقتصادی رأی نداد. فیگوئرا معتقد است، این پروژه با ایجاد مناطق تحت کنترل سرمایه فراملی، «تهدیدی» برای حاکمیت ونزوئلا است. در متن تصویب شده، هدف این قانون، قانونمند کردن «ایجاد، سازماندهی، عملکرد و مدیریت» مناطق ویژه اعلام شده است. مناطق ویژه اقتصادی به عنوان مناطق جغرافیایی تحت قوانین ومقررات استثنایی تعریف می‌شوند. آنها می‌توانند به سمت یک فعالیت اقتصادی معین، از صنعت گرفته تا

گردشگری، و در عین حال اولویت دادن به واردات، صادرات یا توسعه تکنولوژیک حرکت کنند. این سند قانونی تصریح می‌کند که سرمایه‌گذاران خصوصی در این مناطق اقتصادی، مشوق‌هایی مانند تضمین‌های قانونی، مجموعه‌ای از معافیت‌های مالیاتی یا معافیت از مقررات اداری دریافت خواهند کرد.

مناطق ویژه اقتصادی با فرمان ریاست جمهوری ایجاد خواهند شد. قانون جدید تصویب شده نیز با تشکیل یک سرپرستی، پاسخگویی قوه مجریه کشور خواهد بود. این سرپرستی، مسئول نظارت بر فعالیت SEZ و پیشنهاد موارد جدید، به شرط رعایت معیارهای خاصی خواهد بود. سرپرستی SEZ دوشادوش مرکز بین‌المللی سرمایه‌گذاری مولد که مسئول جستجوی سرمایه‌گذاران و تهیه برنامه‌های سرمایه‌گذاری است، کار خواهد کرد.

هشت منطقه ویژه اقتصادی موجود که در سال ۲۰۱۴ تحت قوانین متفاوتی ایجاد شدند، موفق به گسترش فعالیت خود نشده‌اند. دولت مادورو متعهد شده است تا این موارد را دوباره ارزیابی کند، و این در حالی است که تعدادی از فرمانداران و شهرداران در حوزه قضایی خود برای مناطق ویژه، لابی کرده‌اند.

این پروژه بحث‌های شدیدی را در صفوف چاوئیست‌ها به راه انداخته است. منتقدان ابراز نگرانی کرده‌اند که این طرح با قانون اساسی در تضاد است و در عین حال به مواردی اشاره می‌کنند که آزمایش‌های مشابه به «کارگاه‌های زیرزمینی بدون حاکمیت قانون» تبدیل شده‌اند. لیور ریواس، معاون حزب سوسیالیست متحد، به ونزوئلا آنالیسس گفت که مناطق ویژه اقتصادی نباید به عنوان «گام نهایی» به سوی سوسیالیسم تلقی شوند، بلکه باید به عنوان یک «استراتژی مقاومت» در برابر تهاجم اقتصادی ایالات متحده در نظر گرفته شود.

او توضیح داد: به جای رد دکماتیک استراتژی‌ها، ما باید به نمونه‌هایی مانند چین و ویتنام، چالش‌ها، محدودیت‌ها و ابزارهای متعادل‌کننده آنها در زمانی که بازارهای خود را تا حدی به روی سرمایه‌های خارجی باز می‌کردند، نگاه کنیم. او افزود، چین توانست برای تقویت سیاست‌های عمومی، در مناطق ویژه سرمایه‌گذاری کند. ریواس، که در گذشته از سازمان‌دهندگان جنبش دانشجویی بود، تأکید کرد که «نقش دولت ونزوئلا کنترل و مدیریت مناطق ویژه و تبدیل مزایای اولیه سرمایه به درآمدی است که می‌تواند برای مبارزه با نابرابری استفاده شود».

ونزوئلا در یک بحران اقتصادی چند ساله گرفتار شده است که با کاهش شدید قیمت نفت آغاز شد و برنامه تحریم‌های واشنگتن آن را به شکل فزاینده‌ای وخیم‌تر کرده است.

وزارت خزانه‌داری آمریکا چندین بخش از اقتصاد این کشور آمریکای جنوبی از جمله معدن، بانکداری و به ویژه صنعت نفت را هدف قرار داده است. بر اساس گزارش بانک مرکزی این کشور، تولید ناخالص داخلی ونزوئلا از سال ۲۰۱۴ بیش از ۷۵ درصد کاهش یافته است. تولید نفت خام، منبع اصلی درآمد کاراکاس، به دنبال اقدامات زورگویانه ایالات متحده علیه شرکت دولتی نفت ونزوئلا به پایین‌ترین حد در تاریخ خود رسید، تا اینکه در سال گذشته توانست به طور متوسط بهبود یابد.

دولت مادورو در چهار سال گذشته، با روی آوردن فزاینده به نسخه‌های لیبرالی در پی بازگرداندن ثروت اقتصادی کشور بوده است. این اقدامات شامل لغو کنترل قیمت‌ها و ارز، معافیت‌های مالیاتی، مقررات‌زدایی نیروی کار و انتقال دارایی‌های دولتی به بخش خصوصی است. مقامات، اخیراً اعلام کرده‌اند که قصد دارند ۵ تا ۱۰ درصد از سهام شرکت‌های بزرگ دولتی از جمله بزرگ‌ترین بانک دولتی و شرکت ملی مخابرات را در بازارهای سهام عرضه کنند. برنامه اقتصادی، موفق شد تورم افسارگسیخته را تحت کنترل درآورد، در حالی که افزایش تولید نفت و قیمت‌های بازار، عامل کلیدی برای افزایش ۴ درصدی تولید ناخالص داخلی کشور در سال ۲۰۲۱ بود. این میزان، اولین رشد اقتصادی ثبت شده در هفت سال گذشته می‌باشد. پیش‌بینی‌های متعدد، رشد دو رقمی را در سال ۲۰۲۲ پیش‌بینی می‌کنند، هرچند، اقدامات قهرآمیز ایالات متحده همچنان تداوم روند بهبود اوضاع را تهدید می‌کند.

علی‌رغم انگیزه‌ها و ابزارهای گسترده‌ای مانند قانون مناطق ویژه اقتصادی و قانون مناقشه برانگیز ضد محاصره اقتصادی، شرکت‌های خارجی تا حد زیادی از آمدن به ونزوئلا به دلیل ترس از هدف تحریم‌های ایالات متحده قرار گرفتن، اجتناب کرده‌اند. واشنگتن به عنوان بخشی از تلاش‌هایش برای اعمال فشار اقتصادی بر این کشور و برکناری دولت مادورو، شرکت‌های بین‌المللی را به خاطر معامله با ونزوئلا تهدید کرده است. هم‌زمان، این چرخش لیبرالی از طرف گروه‌های چپ در داخل و خارج از جریان چاویستی مورد انتقاد قرار گرفته است. آنها با وجود اذعان به وضعیت دشوار اقتصادی کشور، بر این باورند که کسب و کارهای قدرتمند از این موقعیت برای معکوس کردن سیاست‌های کلیدی دولت‌های هوگو چاوز استفاده می‌کنند. رئیس‌جمهور سابق بر خرد کردن مکانیسم‌های سرمایه‌داری و تقویت نقش دولت در اقتصاد اصرار داشت.

# روابط ایران و ونزوئلا، بخشی از مبارزه سیاسی دولت‌ها علیه سلطه‌طلبی امپریالیسم آمریکا

طلیعه حسنی - فرشید واحدیان



هوگو چاوز رهبر انقلابی ونزوئلا، سال‌ها پیش با اظهارنظری پیشگویانه، جهان قرن بیست و یکم را نه جهانی یک قطبی، و نه دو قطبی، بلکه جهانی چند قطبی تصویر کرده بود.<sup>۱</sup> متأسفانه عفریت سرطان مجال دیدن صحت این پیشگویی را به او نداد.

اگر، در آن سال‌ها کمتر کسی این پیش‌بینی هوشمندانه را شنید و به آن اعتنایی کرد، اما امروز دیگر اعتراف‌های زنجیره‌ای تحلیل‌گران و رهبران جهان امپریالیستی، از مکرون فرانسه تا هنری کسینجر، از ماریو دراگی ایتالیا تا تونی بلر همدست جورج بوش در مباران‌ها و کشتارها برای برقراری نظام تک‌قطبی، بر سر هر بازاری است: «دوران هژمونی سیاسی و اقتصادی غرب به پایان خود نزدیک شده و جهان به سمت چندقطبی شدن پیش می‌رود... [آری ما] در حال نزدیک شدن به پایان هژمونی غرب در عرصه سیاست و اقتصاد هستیم و جهان، حداقل دو قطبی یا احتمالاً چند قطبی خواهد شد.»<sup>۲</sup>

ایران و ونزوئلا در این تحولات شتابنده توازن قوا در صحنه بین‌المللی به نفع اکثریت ملت‌های تحت ستم امپریالیستی، با هزاران کیلومتر فاصله از دوسوی این سیاره، در کنار هم سهم درخوری بر عهده دارند و تحکیم و تقویت رابطه استراتژیک آنها، نمادی از تولد جهان چندقطبی است. ایران و ونزوئلا در کنار روسیه، چین، سوریه، بولیوی، فلسطین و چند کشور



آفریقایی از مؤسسين ائتلافی هستند که در سال ۱۳۹۷ حول احترام به اصول سازمان ملل متحد تشکیل شد و دو سال بعد، در اسفند ۱۳۹۹ با امضای بیانیه‌ای علیه یک‌جانبه‌گرایی و تحریم‌ها در جهان، تشکیل ائتلاف گسترده‌تری در چارچوب سازمان ملل متحد، تحت نام «گروه دوستان در دفاع از منشور ملل متحد» را اعلام کردند.

اما، مبارزه برای رهایی از نظام زورگویانه و بربرمنش تک‌قطبی امپریالیستی، مبارزه‌ای دشوار و طولانی است، که تنها با رهایی خود از سلطهٔ سیاسی امپریالیسم به پایان نمی‌رسد، بلکه یگانه ضامن و اساس بازگشت‌ناپذیری آن در دستیابی به استقلال اقتصادی و رهایی از چنبره‌ای است که کشورهای امپریالیستی غرب بر اقتصاد جهان گسترده‌اند. امروز همه کشورهای، هم‌زمان برای رشد نیروهای تولیدی خود به سرمایه و فن‌آوری نوین، نیاز حیاتی دارند و در پاسخگویی به این نیازهاست که اغلب، امپریالیسمی که از در سلطه سیاسی بیرون رانده شده، از پنجرهٔ سلطهٔ اقتصادی وارد می‌شود و با استفاده از ابزارهای اقتصادی به مرور حاکمیت سیاسی خود را نیز دوباره احیا می‌کند.

### سیاست‌های اقتصادی نئولیبرال

یکی از ویرانگرترین ابزارها سیاست‌های اقتصادی نئولیبرال است که به عنوان شروط و ام‌های نهادهای مالی چون صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی بر کشورهای دریافت‌کننده تحمیل می‌شوند و به درستی «تله و ام» نام گرفته‌اند. سیاست‌هایی که حذف کنترل دولتی بر بازار؛ مقررات‌زدایی به زیان نیروی کار؛ بازگذاشتن دست غارتگران برای تصاحب اموال عمومی و ثروت‌های طبیعی و نابودی منابع کلیدی تولیدی تحت عنوان کوچک کردن دولت و بذل و بخشش آنها به افراد خاص تحت نام خصوصی‌سازی‌ها؛ و کاهش بودجه نظام آموزش، بهداشت و سلامت و مسکن اکثریت مردم، از بارزترین شاخصه‌های آنها هستند.

پیامدهای هولناک اجرای این سیاست‌ها در زندگی و معیشت اکثریت مردم در بسیاری از کشورهای جهان، به اثبات رسیده و کشور ما ایران، یکی از دردناک‌ترین و فاجعه‌بارترین نمونه‌های آن است. اما، متأسفانه حاکمیت ایران علیرغم سمت‌گیری ضد سلطه‌طلبی امپریالیسم آمریکا در سیاست خارجی و تقویت پیوندهای جهانی خود در این راستا، در عرصه اقتصادی به شکلی فزاینده و بی‌اعتنا به مسایل حاد اجتماعی و افزایش فقر و فلاکت مردم، سیاست‌هایی را ادامه می‌دهد که از نهادهای بین‌المللی اقتصادی قدرت‌های امپریالیستی جهان به آنها دیکته شده است.

حاکمیت ایران علی‌رغم سمت‌گیری ضد سلطه‌طلبی امپریالیسم آمریکا در سیاست خارجی و تقویت پیوندهای جهانی خود در این راستا، در عرصه اقتصادی به شکلی فزاینده و بی‌اعتنا به مسایل حاد اجتماعی و افزایش فقر و فلاکت مردم، سیاست‌هایی را ادامه می‌دهد که از نهادهای بین‌المللی اقتصادی قدرت‌های امپریالیستی جهان به آنها دیکته شده است.

دولت و نزوئلا نیز، در سال‌های اخیر با تشدید محاصره اقتصادی علیه دولت و مردم این کشور توسط امپریالیسم آمریکا و متحدینش و عوامل داخلی قدرتمند هم‌راستا با آنها، برخی از این سیاست‌های تحمیلی نئولیبرال را به اجرا گذاشته است. البته، گستردگی و ابعاد اجرای این سیاست‌ها در و نزوئلا هنوز با ایران که متجاوز از سی سال پیش دست به این تغییرات ویرانگر زده است، بسیار فاصله دارد و حداقل تا کنون عرصه‌های آموزش، بهداشت و مسکن

را در برنگرفته و هنوز قوانین زمان چاوز در رابطه با تعاونی‌ها و کمون‌ها در کشور نافذ هستند. اما، نباید این اصل مهم را از نظر دور داشت که عامل اصلی نارضایتی مردم و بروز ناآرامی‌ها و بی‌ثباتی و ناامنی در کشورها که می‌توانند بستر دخالت خارجی و سوءاستفاده آنها را فراهم سازد و عواقب خطرناکی داشته باشد، ادامه همین سیاست‌های اقتصادی امپریالیسم فرموده است.

### ابزارها برای تسلط اقتصادی بر جهان و اجرای تحریم‌ها

ابزارهای دیگر برای تحمیل سلطه اقتصادی در سه حوزه تجارت بین‌المللی، سیستم بانکی و نقل و انتقالات ارزی و پولی در جهان، و راه‌های آبی و مسیرهای تجارت دریایی به کارگرفته می‌شوند. آشنایی دقیق با این ابزارها و چگونگی کارکرد آنها جهت به اجرا گذاشتن تحریم‌ها و محاصره اقتصادی کشورها، نیاز به فرصتی دیگر دارد، اما در مرور روابط ایران و و نزوئلا توضیح مختصری درباره آنها ضروری است.

یکی از مهم‌ترین اشکال برای تضمین تسلط بر تجارت بین‌المللی، حاکمیت دلار آمریکا به عنوان یگانه ارز مورد توافق اکثریت قریب به اتفاق کشورها در مبادلات تجاری در جهان است، حتی بی‌آنکه ایالات متحده یکی از طرفین معامله باشد. برای مثال انتقالات ارزی معامله‌ای میان دو کشور تایلند (در آسیا) و نامیبیا (در آفریقا)، در مناسبات فعلی روابط مالی جهان، باید با دلار آمریکا و به واسطه بانک‌های آمریکایی انجام شود. استفاده از دلار به عنوان ارز رایج در معاملات جهانی، حاکمیت قاطع دولت آمریکا بر تجارت بین‌الملل به عنوان صاحب

این ارز و وال استریت و نهادهای مالی تحت پوشش آن را به عنوان واسطه‌های این معاملات تضمین می‌کند. وجود چنین حاکمیتی بر تجارت بین‌الملل، امکان مسدود کردن و تصاحب دارایی‌های مالی و ارزی کشورهای هدف را برای آمریکا و متحدین آن فراهم می‌سازد.

حلقه دیگر چنبره اقتصادی امپریالیستی، تسلط بر سیستم بانکی با استفاده از ابزاری به نام سوئیفت است. سوئیفت، که ابتدا توسط کشورهای سرمایه‌داری اروپایی ابداع شد و به مرور ایالات متحده جایگاه برتر نظارتی خود را بر آن برقرار کرد، وظیفه کنترل و پایش تراکنش‌های مالی میان بانک‌ها و مؤسسات مالی کشورها را بر عهده دارد و انجام نقل و انتقال بین بانکی خارج از سوئیفت را تقریباً غیرممکن می‌سازد.

تسلط بر راه‌های آبی و مسیرهای تجارت دریایی به اتکای قدرت نظامی، یکی دیگر از اهرم‌های اعمال اراده و فشار کشورهای امپریالیستی بر جهان است. آنها تقریباً کنترل کاملی بر مسیرهای آبی جهان در دریاهای آزاد دارند و می‌توانند کشتی‌های تجاری هر کشوری را، به هر بهانه‌ای که بخواهند، متوقف و مانند دزدان دریایی محتویات آنها را مصادره کنند.

ایالات متحده در مقام رهبر نظام امپریالیستی جهان، این ابزارها به اضافه تحریم‌ها و محاصره اقتصادی علیه جهان جنوب را، با اجماع و یا بدون اجماع متحدین خود، «قانون» نامیده است، و برای «خاطیان» از این مثلاً قوانین، که همگی در مغایرت آشکار با قوانین و موازین توافق‌شده بین‌المللی در منشور سازمان ملل متحد هستند، تنبیه‌های کمرشکنی نیز وضع کرده است. اما خوشبختانه امروز جهانیان شاهد روند رو به رشدی هستند که هدف آن پایان دادن به این قلدری آشکار است. در مقابله با این ابزارها که گلوی اقتصادی کشورهای جهان را می‌فشارد، نهادهای جدید اقتصادی مانند بریکس، اتحادیه اوراسیا، شانگهای و... به طور فزاینده‌ای در حال تأثیرگذاری بر مناسبات

بین‌المللی هستند. این نهادها با ایجاد مجراهای مستقل مالی و بانکی‌هایی خارج از قدرت‌های امپریالیستی، و استفاده از ارزهای ملی در معاملات فی‌مابین، یا مبادلات کالایی، هر روز کشورهای بیشتری را به خود جلب می‌کنند و از ایفای نقش مخرب و بازدارنده دلار در مناسبات خود ممانعت به عمل می‌آورند. ایران و ونزوئلا نیز، که هر دو تحت شدیدترین تحریم‌ها قرار دارند،

ایران و ونزوئلا، که هر دو تحت شدیدترین تحریم‌ها قرار دارند، چه در مبادلات اقتصادی باهم و چه در رابطه با کشورهای عضو پیمان‌های نامبرده و نیز با کشورهای دیگر، سدهای تحریمی را با استفاده از اتحادهای جدید بین‌المللی و اشکال توافقی دیگر از پیش پای برمی‌دارند.

(البته تا پیش از جنگ اوکراین. امروز روسیه مشمول بیشترین تحریم‌های آمریکا و متحدین آن است) چه در مبادلات اقتصادی باهم و چه در رابطه با کشورهای عضو پیمان‌های نامبرده و نیز با کشورهای دیگر، سدهای تحریمی را با استفاده از همین اتحاد‌های جدید بین‌المللی و اشکال توافقی دیگر از پیش پای برمی‌دارند. اساساً رابطه این دو کشور، گذشته از آن که همواره در بزنگاه‌هایی به کمک یکدیگر شتافته‌اند، از این منظر نیز حائز اهمیت خاصی است.

### سابقه رابطه ایران و ونزوئلا و نارضایتی آمریکا نسبت به آن

پیش از آشنایی با عرصه‌های همکاری دو کشور ایران و ونزوئلا، توجه به یک نکته ضروری است: ایالات متحده به عنوان رهبر امپریالیسم جهانی خود را پلیس جهان می‌داند، و به ویژه در سه دهه اخیر بعد از تخریب اردوگاه سوسیالیستی، تحقق اهداف غارتگرانه و توسعه طلبانه‌اش را با اعمال همان مثلاً قوانین پیش‌گفته امکان‌پذیر ساخته است. از این رو دخالت در امور داخلی کشورها و تعیین تکلیف برای همه اعضای سازمان ملل را حق مسلم خود می‌داند و بقیه باید بنده وار از امر و نهی‌های آن مثلاً برای تحریم و محاصره اقتصادی کشورهای دیگر تبعیت نمایند. از این منظر و برای مثال، روابط ایران و ونزوئلا، دو کشوری که مورد «تنبیه»‌های این پلیس خودخوانده جهان قرار دارند، همواره زیر ذره‌بین آمریکا بوده و برای ممانعت از آن یا حداقل تخریب چنین روابطی تلاش کرده است. در این رابطه نگاهی می‌کنیم به بخش‌هایی از سخنرانی «رابرت ام. مورگنتا»<sup>۳</sup> در ۸ سپتامبر ۲۰۰۹ (پاییز ۱۳۸۸)، در اندیشکده گلوبال فایننشیال اینتگریتی بروکینز.

وی که دارای دفتر مشاوره حقوق بین‌الملل در نیویورک است، در سخنان خود تحت عنوان «رابطه ایران و ونزوئلا: شروع یک بحران»، با اشاره به قدمت پنجاه ساله روابط عادی دیپلماتیک ایران و ونزوئلا تا همان اواخر، و تغییر چشمگیر آن بعد از انتخابات ریاست جمهوری ایران در سال ۲۰۰۵/۱۳۸۴، تصریح می‌کند که امروز: «آنها مشارکت عمیقی را رقم زده‌اند که ریشه در زبان و سیاست مشترک ضد آمریکایی دارد.»

یعنی همان چیزی که امروز هم بعد از ۱۳ سال از این سخنرانی، یکی از مهم‌ترین عوامل رابطه این دو کشور است.

مورگنتا و در توضیح نشانه‌های تغییر چشمگیر در روابط آنها گفت: «در اوایل سال ۲۰۰۶، نشانه‌های علنی این اتحاد ظاهر شد. در این سال بود که ونزوئلا با پیوستن به کوبا و سوریه، از معدود کشورهای بود که به قطعنامه آژانس انرژی اتمی سازمان ملل ... برای محدود کردن

برنامه هسته‌ای ایران، رأی منفی داد. در سال ۱۳۸۶، در جریان سفر رسمی چاوز به تهران، دو کشور «محور وحدت» خود علیه ایالات متحده را اعلام کردند.» در عرصه دیپلماسی، در سفر احمدی‌نژاد، به آمریکای لاتین، «چاوز شخصاً به آغاز روابط بین ایران با نیکاراگوئه، بولیوی و اکوادور کمک کرد... و با بازکردن کانال‌های ارتباطی، ایرانیان را در ائتلاف‌های منطقه‌ای خود وارد کرد. در سال‌های اخیر چندین یادداشت تفاهم بین دو کشور در زمینه «توسعه فناوری مشترک»، «همکاری نظامی»، «بانکداری و مالی»، «همکاری در اکتشاف و پالایش نفت و گاز»، «اکتشاف مواد معدنی» و «تحقیقات کشاورزی» به امضا رسیده است.»

بنا بر گزارش مورگنتاو، «بانک توسعه بین‌المللی» (BID) در کاراکاس، زیرمجموعه مستقل «بانک توسعه صادرات ایران» (EDBI) در ژانویه ۲۰۰۸، افتتاح شد، و «دفتر کنترل دارایی‌های خارجی» وزارت خزانه‌داری آمریکا (OFAC) در اکتبر ۲۰۰۸، به بهانه «ارائه یا تلاش برای ارائه خدمات مالی به وزارت دفاع ایران و لجستیک نیروهای مسلح»، دو نهاد نظامی مجری پیشبرد به زعم وی «جاه‌طلبی‌های هسته‌ای ایران»، تحریم‌های اقتصادی علیه این دو بانک ایرانی را به اجرا گذاشت.

مورگنتاو در سخنرانی طولانی خود، که گویی از شدت غضب کف‌برده‌ان آورده بود، کوشید تا مخاطبین خود را نسبت به «خطر» رابطه ایران و ونزوئلا، به ویژه «تهدیدات هسته‌ای و موشک‌های دوربرد ایران و نفوذ خزنده ایران در نیمکره غربی» متقاعد سازد: «جهان دیگر نباید تصور کند که چاوز هنگام سخنرانی بلوف می‌زند؛... این مهم است که عموم مردم و مقامات دولتی مسئول به ویژه از حضور رو به رشد ایران در آمریکای لاتین آگاه باشند؛... لازم است همسایگان ونزوئلا را ترغیب کنیم تا به پیامدهای شوم حضور ایران در منطقه بیاندیشند؛... ایالات متحده و جامعه بین‌الملل باید هرچه بیشتر راه‌هایی را برای نظارت و تحریم سیستم بانکی ونزوئلا در نظر بگیرند؛... ماهیت رابطه ایران با ونزوئلا باعث ایجاد یک ایران خطرناک‌تر می‌شود؛... ونزوئلا با کمک ایران به یک نیروی بی‌ثبات‌کننده در آمریکای لاتین تبدیل خواهد شد؛... دو تا از خطرناک‌ترین رژیم‌های جهان، که خود را «محور وحدت» نامیده‌اند، با هم در حیاط خلوت ما برای توسعه فناوری هسته‌ای و موشکی عمل خواهند کرد.»

در واقع جان کلام درباره «خطرناک» بودن روابط ایران و ونزوئلا، در همین رفت و آمد در «حیاط خلوت» «اربابان» است که می‌تواند موی دماغ غارتگران بین‌المللی به رهبری ایالات متحده در چپاول ثروت این کشورها شود. امروز با مطالعه این سخنرانی، و کیفیت رابطه این دو کشور می‌توان اذعان داشت که نگرانی مورگنتاو درباره پیامدهای گسترش و تعمیق این

## در ونزوئلا چه می‌گذرد؟

رابطه برای موقعیت جهانی ایالات متحده بی‌راه نبوده است و ایران و ونزوئلا سال‌هاست با این درک مشترک که دفاع از استقلال و حق تعیین سرنوشت کشورشان در گرو ایستادگی مشترک در مقابل زورگویی‌های نظام سلطه جهانی به رهبری آمریکا است به دنبال تحکیم و ترغیب روابط خود هستند.

### همکاری در زمینه صنایع نفت و مشتقات آن

در سال ۱۳۸۸، زمانی که ایالات متحده آمریکا، راه‌های واردات بنزین به ایران را بست و اقتصاد ایران را در تنگنا قرار داد، این دولت چاوز بود که با فرستادن چندین محموله بنزین به کمک ایران آمد. در سال ۱۳۹۹، که ایالات متحده با شروع پاندمی، تحریم‌های بیشتری بر ونزوئلا تحمیل کرد و عملاً این کشور را در محاصره اقتصادی قرار داد، کمبود شدید بنزین و گازوییل و مواد رقیق‌کننده نفت سنگین موجب متوقف شدن فعالیت پالایشگاه‌ها، سقوط فاحش درآمد این کشور و تشدید مشکلات زندگی مردم عادی شد. حال نوبت ایران بود که به کمک دوست و متحد خود بشتابد و محموله‌های متعدد بنزین را به ونزوئلا روانه کند. نیکلاس مادورو، بعد از رسیدن اولین محموله نفتی ایران به ونزوئلا نوشت: «ممنون ایران! تنها برادری مردمان آزاد است که ما را نجات می‌دهد.»

«مرکز مطالعات استراتژیک و بین‌الملل»<sup>۴</sup> CSIS، درباره این اقدام به زعم خود «سرکشانه» ایران در چهارم ماه ژوئن ۲۰۲۰ (خرداد ۱۳۹۹) نوشت: «ایران با ارسال این نفتکش‌ها کارزار فشار حداکثری ایالات متحده برای سرنگونی رژیم مادورو و بازگرداندن دموکراسی به ونزوئلا را به چالش کشید»، و به نوعی به ایران هشداد داد که باید در انتظار پاسخ مناسبی برای این سرکشی باشد. هرچند با وجود مصادره دو یا سه تانکر توسط آمریکا، اکثرشان به ونزوئلا



رسیدند و اخیراً نیز دیگر خبری از مصادره کشتی‌ها در میان نیست.<sup>۱</sup> فروش تانکرهای نفت به ونزوئلا از دیگر موارد همکاری اقتصادی بین دو کشور است. هم‌زمان با حضور اخیر نیکلاس مادورو در تهران، ایران رسماً دومین نفتکش از چهار نفتکش «افرامکس» سفارشی ونزوئلا را تحویل داد. این نفتکش‌ها که توسط یک شرکت دولتی ایران ساخته می‌شوند، ۲۵۰ متر طول دارند و می‌توانند تا ۸۰۰ هزار بشکه نفت را حمل کنند.

ارسال سوخت و میعانات گازی برای رقیق کردن نفت سنگین ونزوئلا جهت تسهیل صدور آن، اقدام دیگری از طرف ایران در چارچوب همکاری‌های متقابل در مقابله با تحریم‌های ایالات متحده علیه هر دو کشور است. میعانات گازی ایران موجب افزایش استخراج نفت از سه پایگاه نفتی از بزرگ‌ترین ایستگاه‌های نفت ونزوئلا شده‌اند. پیش از این، بسیاری از چاه‌های نفتی این کشور به دلیل نبود معیانات گازی و رقیق‌کننده‌ها غیرفعال شده بودند. این مبادلات نجات بخش به دنبال امضای قرارداد صادرات میعانات گازی ایران به ونزوئلا بعد از آغاز به کار دولت سیزدهم در ماه‌های گذشته اجرایی شده‌اند. قراردادی که خبرگزاری رویترز از آن به عنوان «قرارداد بزرگ نفتی ایران و ونزوئلا» یاد کرد.

ایران همچنین از سال ۲۰۲۰، با اعزام متخصصین نفتی خود برای بررسی موقعیت پالایشگاه‌های ونزوئلا و تعمیرات اساسی تعدادی از آنها که در نتیجه دهه‌ها کمبود سرمایه‌گذاری و تحریم‌ها آسیب دیده بودند، کمک کرده است.

ویز رانگل<sup>۲</sup> یکی از اعضای اتحادیه کارگران و عضو هیئت مدیره شرکت ملی نفت ونزوئلا در رابطه با نقش ایران در حل این مشکلات می‌گوید، ونزوئلای قبل از چاوز مستعمره آمریکا بود، و پالایشگاه‌های ما، مانند اکثر کشورهای صادرکننده نفت، همگی با فن‌آوری آمریکایی ساخته شده‌اند. تحریم‌های آمریکا، ونزوئلا را از دریافت هرگونه قطعات یدکی برای پالایشگاه‌ها محروم کرد. تا زمانی که با آمدن ایرانی‌ها ما توانستیم ساختار صنایع پتروشیمی ونزوئلا را در حد امکان از وابستگی به ایالات متحده برهانیم. این همکاری، که هنوز هم ادامه دارد، ما را قادر می‌سازد تا رفته رفته بدون نیاز به نفت ایران، کیفیت نفت خود برای عرضه به بازار جهانی را بهبود ببخشیم.

### سند همکاری ۲۰ ساله و کشت فراسرزمینی ایران در ونزوئلا

امضای سند همکاری ۲۰ ساله و ترسیم نقشه راه برای همکاری‌های اقتصادی دو کشور که در سفر اخیر رئیس‌جمهور ونزوئلا به ایران حاصل شد، حائز اهمیت خاصی است. چرا که

این سند عرصه‌های وسیعی از در تجارت، انرژی، نیروگاه‌های حرارتی، علوم و کشاورزی تا شاخه‌های مختلف صنعت و سلامت و بهداشت و غیره را در بر می‌گیرد.

در چارچوب این توافق‌ها و با هدف گسترش جهانگردی میان ایران و ونزوئلا، که می‌تواند درآمدهای متقابل قابل توجهی برای هر دو کشور داشته باشد، اخیراً تعدادی راهنمای ایرانی تورهای جهانگردی برای بررسی امکانات سازماندهی تورهای تفریحی، به ونزوئلا رفتند. برقراری پروازهای مستقیم میان تهران و کاراکاس، مورد دیگری از این توافق‌هاست که می‌تواند تسهیل‌کننده سفرهای تفریحی متقابل باشد.

یکی از مفاد توافق‌ها پیرامون تدارک کشت فراسرزیمینی ایران در ونزوئلاست. ونزوئلا دارای بیش از ۳۰ میلیون هکتار زمین زراعی قابل کشت است که در چهار فصل سال از باران و آب سرشار، آفتاب و خاک مناسب برخوردار است، اما در حال حاضر تنها از ۱۰ میلیون هکتار آن بهره‌برداری می‌شود. به گزارش همشهری آنلاین، به تاریخ ۴ مرداد ۱۴۰۱، بنا بر توافق پیشین، یک میلیون هکتار از این زمین‌ها برای کشت فراسرزیمینی در اختیار ایران گذاشته شده است. این فرصت دیگری است تا با همکاری دولت بولیواری ونزوئلا در راستای تأمین مواد خوراکی و غذایی، قدم‌های مؤثری به نفع هر دو کشور برداشته شود. ایران می‌تواند با صادرات کالا به این کشور و تولید برخی اقلام مورد نیاز در خاک ونزوئلا، کمبود آب، خاک و شرایط زیست محیطی خود را جبران نماید و از منابع آن برای کارخانجات و مراکز تولیدی داخل کشور بهره‌مند شود.

### همکاری در صنعت داروسازی

ونزوئلا در دو دهه اخیر، به ویژه به دلیل تحریم‌های ناعادلانه آمریکا، با کمبود بسیاری از اقلام دارویی مواجه بوده است و برای حل این معضل مجبور به تعلیق موقت و اضطراری مقررات ثبت دارو شده است. از ابتدای گسترش روابط ایران و ونزوئلا از اواخر دهه ۱۳۸۰ شمسی<sup>۵</sup>، شرکت‌های داروسازی ایران در پاسخ به درخواست‌های مکرر این کشور در این سال‌ها با ورود به بازار دارویی ونزوئلا، یک شبکه توزیع و بیش از ۱۴۰ داروخانه ثابت و سیار (خودروهای توزیع‌کننده داروی ایرانی) ایجاد کرد و با کمک به جبران کمبود داروی ونزوئلایی‌ها، اعتبار قابل توجهی برای خود کسب کرده‌اند. ورود به بازار دارو در ونزوئلا، زمینه مناسبی برای ورود به بازار ۳۰۰ میلیونی آمریکای جنوبی را برای شرکت‌های تولید دارو ایران فراهم ساخته است.



## فعالیت بخش خصوصی ایران در ونزوئلا

در این سال‌ها بخش خصوصی ایران در پروژه‌هایی چون ساخت پالایشگاه، و کارخانه‌های سیمان، خودروسازی، تولید لبنیات، و تأسیس سوپر مارکت در این کشور فعال بوده است. ساخت خانه برای اقشار کم‌درآمد از دیگر عرصه‌های مهم فعالیت شرکت‌های ساختمانی ایرانی در ونزوئلا است. اجرای پروژه‌های عظیم مسکونی در ونزوئلا اغلب هم‌زمان با کمبود ارز خارجی در این کشور بوده است. به همین دلیل در پاره‌ای موارد نه تنها در این پروژه‌ها، بلکه در تجارت‌های فیما بین دو دولت نیز ونزوئلا از طلا برای پرداخت بدهی‌های خود استفاده کرده است.

## کمک ایران به حل مشکل ناشی از «کودتای برقی» در ونزوئلا

در سال ۲۰۱۹ ونزوئلا در نتیجه حمله سایبری به تأسیسات برق، در خاموشی فرو رفت و ونزوئلایی‌ها علاوه بر دیگر دشواری‌های ناشی از تحریم‌ها و بحران اقتصادی، با مشکلات جدید دیگری هم روبرو شدند. به گفته نیکولاس مادورو، رفع مشکلات ناشی از این حمله که وی از آن با «کودتای برقی» یاد می‌کند، تنها به فاصله دو-سه روز بعد از این «کودتا» با ورود کارشناسان ایرانی به این کشور برای ارائه خدمات و تعمیر تأسیسات برق میسر شد.

## همکاری‌های نظامی و امنیتی

همکاری در امور نظامی و امنیتی، عرصه بسیار مهم دیگری در روابط دو کشور ایران و ونزوئلا است. این فعالیت از سال‌ها پیش آغاز شده است. اما برجسته‌ترین آن حضور آنها در رزمایش مشترک نظامی ده کشور به رهبری روسیه، چین و ایران در اواسط ماه آگوست با میزبانی ونزوئلا در منطقه کارائیب است. این رزمایش، زیرپای ایالات متحده آمریکا، حامل پیام مهمی برای آمریکا و متحدین جهانی و منطقه‌ای آن مبنی بر ظهور یک آمریکای لاتین چند قطبی و رهایی از دنیای تک قطبی هژمونی آمریکا خواهد بود.

اندیشکده «مرکز جامعه آزاد امن» در این رابطه ادعا کرد، رقبای اصلی غرب در سطح ژئوپلیتیک شامل روسیه، چین و ایران می‌خواهند تجهیزات نظامی خود را برای تمرین به نیمکره غربی منتقل کنند. این رقابت یک «حرکت استراتژیک» با هدف استقرار تجهیزات نظامی در آمریکای لاتین و کارائیب است.

عقل سلیم حکم می‌کند، با این ارزیابی اندیشکده فوق مخالفت نشود!

## ادامه خرابکاری‌های امپریالیستی و مخالف‌خوانی‌های رنگارنگ در رابطه ایران و نزوتلا

چنانچه پیش‌تر یادآور شدیم، رابطه ایران و نزوتلا همواره برای امپریالیسم ایالات متحده موجب نگرانی بوده است. از این رو همواره از ایجاد هرگونه مانع یا خرابکاری برای جلوگیری از تعمیق روابط دو کشور غافل نبوده است. دزدی دریایی نفتکش‌های ایرانی به مقصد کاراکاس؛ دستگیری فراقانونی الکس ساب، دیپلمات و نزوتلایی که برای مذاکرات و عقد قراردادهای تأمین مواد اولیه مورد نیاز کشور، عازم تهران بود و انتقال غیرقانونی او به زندان‌های ایالات متحده؛ و نیز توقیف هواپیمای و نزوتلایی در آرژانتین به بهانه خدمه ایرانی آن و کشتاندن پای اف.بی.آی به این ماجرا با ادعای فعالیت‌های تروریستی در منطقه، و تهدید به مصادره هواپیمای مذکور، نمونه‌هایی از تازه‌ترین تلاش‌های خصمانه و دخالت‌جویانه آمریکا در روابط این دو کشور است.

علاوه بر موارد یاد شده، هستند افراد و محافل دیگری که با اهداف معینی در هماهنگی با محافل سلطه‌طلب امپریالیسم جهانی، دائماً علیه این روابط جوسازی می‌کنند. آنها مرتب با به اصطلاح محاسبه «فایده و زیان» این روابط «هشدار» می‌دهند که این تلاش‌ها تنها به نفع دیگری و ناشی از «انزوای» دو طرف و موجد «انزوای بیشتر» است. آنها با سخیف‌ترین توهمین‌ها نسبت به رهبران و نزوتلا، مدعی نبود هیچ وجه اشتراک تاریخی و فرهنگی و زبانی بین این دو کشور می‌شوند، گویی ضرورت رابطه ایران با کشورهایمانند آمریکا، انگلیس، فرانسه، ژاپن، کانادا... ناشی از وجوه اشتراکات کثیری است که ما با آنها داریم! درست همان محافلی که جامعه جهانی را در آمریکا و متحدین امپریالیستی آن خلاصه می‌کنند و بیش از نیمی از کشورهای جهان و چند میلیارد ساکنان آنها را «جهان» نمی‌شمارند، و تنها راه حل مشکلات را تسلیم در برابر قدرت قاهره سرمایه‌داری امپریالیستی و همدستی با آن می‌دانند، به شکلی مضحک و سفیه‌انگارانه مخاطب خود، بُعد مسافت را دلیل نادرست بودن و زیان‌ده بودن روابط اقتصادی با این کشور در همسایگی ارباب خود قلمداد می‌کنند!

مخالف‌خوانان خودی و غیرخودی، وطنی و اجنبی، از «چپ» و راست دائماً در تلاش‌اند تا به هر شکل ممکن مانع برقراری و تقویت این رابطه شوند. شب و روز به بدبینی و تحریک افکار عمومی نسبت به این رابطه دامن می‌زنند؛ تمسخر می‌کنند؛ و آن را اشتباه، آن هم از نوع «استراتژیک» اش معرفی می‌کنند؛... و تنها چیزی که کمترین هم‌دردی در آنها برنمی‌انگیزد، زندگی ده‌ها میلیون انسانی است که در ایران و نزوتلا زیر بار تحریم‌های مرگبار کمر خم کرده‌اند و هر روز با سوءتغذیه و بی‌دروبی و کمبود تجهیزات پزشکی و ده‌ها مشکل اقتصادی دیگر

## در وزن و نژاد چه می‌گذرد؟

دست و پنجه نرم می‌کنند. یعنی همان درد مشترکی که هر دو کشور ایران و ونزوئلا، سال‌هاست از آن رنج می‌برند و در عمل آنها را به این نتیجه رسانده که این درد مشترک تنها با رزم مشترک تسکین پذیرست.

امروز تحریم و محاصره اقتصادی به عنوان مهمترین و در عین حال جنایت بارترین وسیله تحمیل اراده نظام امپریالیستی، هم دلیل نزدیکی و همیاری کشورهای قربانی، و هم سبب ساز پیوندهای بزرگ در سطح جهانی هستند، پیوندهایی که ادامه سروری امپراتوری یکتازانه امپریالیستی را جدا به چالش کشیده‌اند.

زمانی کاندالیزا رایس، سیاستمدار جنگ طلب و مرتجع آمریکایی در اشاره به جنگ‌های خاورمیانه گفته بود که همه این جنگ‌ها دردهای زایمان برای تولد خاورمیانه‌ای جدید است. حال به عینه می‌شود دید که، تحریم‌ها و جنگ‌های اقتصادی که به امثال ایران، ونزوئلا، روسیه و... تحمیل می‌شوند دردهای زایمان تولد جهانی چند قطبی است.

۱. مصاحبه بن نورتین با فعال ونزوئلایی: وب سایت مولتی پلاریستا:

<https://www.youtube.com/watch?v=wpouWfsvLYI&t14=s>

2. <https://www.isna.ir/news/1401042617499> -قونی-بلر-پایان-هژمونی-غرب-نزدیک-است-جهان-دو-یا-چند-قطبی-خواهد-شد

۳. منبع سخنرانی رابرت مورگنتاو

Robert M. Morgenthau, Global Financial Integrity Brookings Institutio:

<https://gfintegrity.org/press-release/link-iran-venezuela-crisis-making/>

۴. مرکز مطالعات استراتژیک و بین الملل:

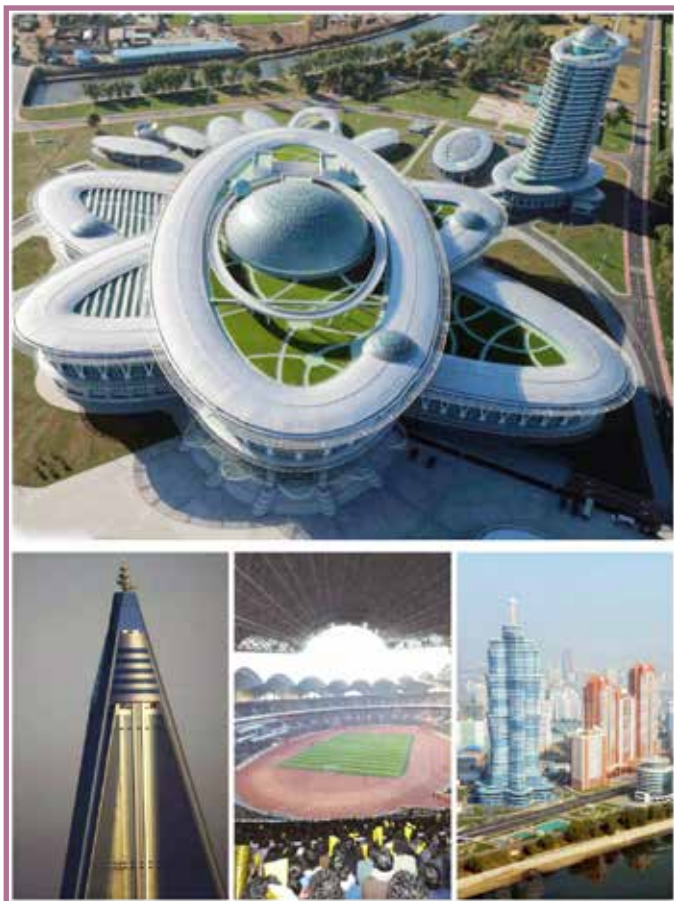
<https://www.csis.org/analysis/understanding-iran-venezuela-relationship>

5. <https://dolat.ir/detail/182525>

۶. خبرگزاری فارس، ۹ بهمن ۱۴۰۰.



# نگاهی دیگر به جمهوری دموکراتیک خلق کره (کره شمالی)



ناشناخته‌ترین کشور دنیا

تقابل با اهریمن‌سازی بی‌امان رسانه‌ها

# ناشناخته‌ترین کشور دنیا

سرچشمه: وب سایت دان کورتر / برگردان: ناهید صفایی

کره بدون تردید دارای تاریخ جذاب، فرهنگ غنی و زبان منحصر به فردی است که توجه بسیاری از دوستداران تاریخ، زبان‌شناسان و علاقه‌مندان به جوچه را به خود جلب کرده است. با این حال بعید به نظر می‌رسد که این ویژگی‌های خاص بتوانند موجب جلب توجه عموم گردد. کسی که در آرزوی بهبود شرایط سرزمین خود آمریکاست، الزاما باید در مورد وضعیت کره شمالی کاوش کند: درک جمهوری خلق کره، فارغ از توهم استثناگرایی آمریکایی، به درک واقعی‌تر و عینی‌تر ایالات متحده آمریکا کمک می‌کند.

سرزمین کره شمالی، که به طور رسمی جمهوری دموکراتیک خلق کره نام دارد، نزدیک به نیمی از شبه جزیره نسبتاً کوچک کره را در بر می‌گیرد. این کشور از اندک شمار کشورهای بی‌است که هرگز هیچ کشوری را مورد تجاوز قرار نداده، با این وجود از همان آغاز بنیان‌گذاری در سال ۱۹۴۸ تا به امروز دائماً مورد تهدید تحریم‌های اقتصادی، تجاوزات نظامی، و حتا انهدام اتمی قرار گرفته است.

اگرچه این کشور طی سال‌ها برای دفاع از خود، نیروی نظامی قوی و برنامه هسته‌ای تدارک دیده است، رهبران تقریباً همواره به دنبال روش‌های آشتی‌جویانه با دشمنان بوده‌اند. امضای پیمان عدم گسترش تسلیحات هسته‌ای در ۱۹۸۵ در پیونگ یانگ، و تمایل این کشور تا حد صرف نظر کردن از بلندپروازی‌های هسته‌ای خود از طریق امضای چارچوب توافق شده ۱۹۹۴ با دولت کلینتون، هر دو گواهی بر این هستند که این کشور مایل است به عنوان عضو خواهان صلح جامعه بین‌المللی شناخته شود.

اما، واشنگتن و رسانه‌های مسلط ایالات متحده توانسته‌اند مردم آمریکا را قانع کنند که کره شمالی، یک کشور متجاوز است. سیاستمداران همیشه از آزمایش‌های موشکی پیونگ یانگ انتقاد می‌کنند، اما به مخاطبان خود کلمه‌ای از شبیه‌سازی حملات تهاجمی مشترک سالیانه به رهبری ایالات متحده، نمی‌گویند. این مانورها در طی چندین دهه، کره شمالی را به این باور رسانده که در هر لحظه امکان شروع ناگهانی جنگ وجود دارد. همان‌طور که به اصطلاح «کارشناسان» و فراریان با دستمزد خوب، با استفاده از نقشه‌های گوگل تصاویر

مبهم و طرح‌های آزاردهنده‌شان را به نمایش می‌گذارند، با ارائه مدرک ادعا می‌کنند که کره شمالی حقوق بشر را نقض می‌کند، در حالی که می‌گویند این «پادشاهی منزوی» یکی از دشوارترین مکان‌ها برای دسترسی به اطلاعات موثق است. ارباب وسایل ارتباط جمعی، با به سخره گرفتن گزاره‌گویی‌های رسانه‌های دولتی کره شمالی در مورد رهبران این کشور، صحنه را برای سیرک سیاسی و اشننگتن آماده کرده و چنان پرحرارت و بدون قید و شرط از سیاست‌های یکی از دو حزب دست راستی حاکم دفاع می‌کنند که گویی هر روز که می‌گذرد نبرد سرنوشت‌سازی میان خیر و شر در جریان است.

سریال‌های کانال یوتیوبی به نام رولوشنری ریپورت (گزارش‌های انقلابی) درباره جمهوری خلق کره، این استانداردهای دوگانه سیاست آمریکا را به تفصیل بررسی کرده و زمینه تاریخی فوق‌العاده ارزشمندی را برای درک چرایی اوضاع و احوال کنونی در شبه جزیره کره، عرضه می‌کند. اما قبل از این که بخواهیم برای شناخت جامعه‌ای متفاوت با جامعه خودمان، وقت و نیرو صرف کنیم، مهم است که دلیل آن را بدانیم.

کره بدون تردید دارای تاریخ جذاب، فرهنگ غنی و زبان منحصر به فردی است که توجه بسیاری از دست‌اندازان تاریخ، زبان‌شناسان و علاقه‌مندان به جوچه را به خود جلب کرده است. با این حال بعید به نظر می‌رسد که این ویژگی‌های خاص بتوانند موجب جلب توجه عموم گردد. کسی که در آرزوی بهبود شرایط سرزمین خود آمریکاست، الزاما باید در مورد وضعیت کره شمالی کاوش کند: درک جمهوری خلق کره، فارغ از توهم استثنائگرایی آمریکایی، به درک واقعی‌تر و عینی‌تر ایالات متحده آمریکا کمک می‌کند.

### نگاهی به آینه

در ژوئن ۲۰۱۸، دلیلی شو برنامه‌ای از رسانه‌های هوادار حزب دموکرت برای نخستین بار طرحی طعنه‌آمیز از پوشش خبری فاکس نیوز در مورد دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور وقت آمریکا پخش کرد. پس از کلیپ‌های تمجید بی‌سابقه مجریان از دستاوردهای فوق‌العاده ترامپ در دوران ریاست جمهوری اش، با نشان دادن احترام فوق‌العاده به شجاعت به اصطلاح چشمگیر او، بخش‌هایی از گزارش‌های تلویزیون کره نشان داده شد که تقریباً به همین شکل از کیم جونگ اون، رئیس‌حزب کارگران کره تمجید می‌کردند. البته هدف سریال کم‌دی لیبرال این بود که نشان دهد حامیان رسانه‌ای ترامپ و شاید حامیان ترامپ به طور کلی مانند کره شمالی‌ها متعصب و مغزشویی شده‌اند. اما آیا نمی‌توان همین مقایسه را در مورد رسانه‌های لیبرال و همه رسانه‌های

اصلی آمریکا انجام داد؟

تقریباً در همان زمانی که دیلی شو محافظه کاران را به خاطر شباهت شان به کره شمالی مسخره می کرد، ریچل مدو در رسانه آشکارا لیبرال ام اس ان بی سی، در برنامه زنده تلویزیونی برای کودکان مهاجر که در قفس ها محبوس بودند اشک تمساح میریخت. در دوروی لیبرال هایی مانند مدو همین بس که چشم خود را بر روی سیاست های جلوگیری از مهاجرت بسیار سختگیرانه و بی رحمانه دولت باراک اوباما بستند و اکنون هم در برابر همان سیاست های بی رحمانه مهاجرتی در دولت جو بایدن می بندند، این شیرین کاری تبلیغاتی تنها چند سال پس از آن رخ داد که تمام شبکه های اصلی آمریکا، برنامه تلویزیون کره که در آن مجری اصلی اخبار و میلیونها نفر دیگر از کره شمالی در سوگ رهبر سابق شان کیم جونگ ایل به شکلی هیستریک می گریستند را پخش کردند.

جالب است بدانیم آسیب ناهماهنگی شناختی تنها دامنگیر رسانه های آمریکا نیست- این آسیب تقریباً در تمام نهادهای تشکیلات سیاسی ایالات متحده مشاهده می شود. در بسیاری از مدارس آمریکا به کودکان گفته می شود که اولین رئیس جمهور آمریکا - جورج واشنگتن که غالباً «پدر کشور آمریکا» نامیده می شود، برخلاف کیم ایل سونگ در کره شمالی اصلاح نمی توانست دروغ بگوید. صرف نظر از این که این ادعا آشکارا نادرست است، حتا هیچ مدرکی در تأیید این افسانه وجود ندارد که واشنگتن در کودکی پس از آن که با تیشه به درخت گیلاس پدرش آسیب زده بود گفت: «من نمی توانم دروغ بگویم». با این وجود، نهادهای سیاسی و رسانه ای آمریکا کسانی را که در این نظام آموزشی تربیت می شوند تشویق می کنند تا ادعاهای مضحکی از قبیل کشف «لانه اسب تک شاخ» توسط باستان شناسان، یا رهبر عزیز کیم ایل جونگ هرگز اجابت مزاج نکرده را ظاهراً به نقل از تلویزیون کره، اشاعه دهند. پوچ تر



این که حتا هیچ مدرکی وجود ندارد که واقعاً چنین اظهارات عجیب و غریبی از سوی تلویزیون کره پخش شده باشد. اغلب شایعات در مورد پخش این اظهارات از تلویزیون کره شمالی توسط فراریان از کشور پخش می شود.

کره‌ای‌ها برای ادای احترام به رهبران بزرگ خود مجسمه‌های باشکوهی ساخته‌اند- آمریکایی‌ها چهره‌های برجسته‌ترین روسای جمهورشان را در کنار کوه راشمور حک کرده‌اند. در کره شمالی پرتره‌های رهبران این کشور را در همه خانه‌ها و مکان‌های عمومی می‌توان یافت. در ایالات متحده، پرچم ملی تقریباً در همه خیابان‌ها حضوری کامل دارد. کره شمالی و ایالات متحده هر دو کشورهایی به شدت میهن پرست هستند. از بسیاری جهات نمی‌توان باور کرد آمریکایی‌ها کشورشان را خیلی متفاوت از کشور کره بدانند.

### فراکنی روانی - سیاسی

از سوی دیگر، بزرگ‌ترین تفاوت‌های دو کشور را که به راحتی به چشم نمی‌آید، می‌توان پیدا کرد- زیرا کلیشه‌ای‌ترین تهدیدها و انتقادهایی که کره مستقیماً هدف می‌گیرد، بیش از هر چیز نویسنده آنها را توصیف می‌کند. وحشت‌آفرینی‌های واشنگتن از حمله اتمی احتمالی کره شمالی به سرزمین آمریکا تازگی ندارد. ما دائماً در مورد تهدیدهای ادعایی پیونگ یانگ برای تبدیل جهان غرب به سرزمینی سوخته می‌شنویم و در نتیجه تنفر از کره شمالی در ما نهادینه می‌شود. در حالی که این آمریکا بود که از آغاز جنگ کره تا زمان دستیابی کره شمالی به سلاح هسته‌ای این کشور را تهدید به انهدام هسته‌ای می‌کرد.

هم‌زمان با استناد دارد دوگانه هسته‌ای آمریکا، اصرار بر این استعاره است که کره شمالی تمام دارایی خود را صرف تجهیزات نظامی می‌کند در حالی که مردم کره از گرسنگی تلف می‌شوند. در واقع در یک دوره تاریخی به نام «راهپیمایی دشوار»، به دلیل قحطی ویرانگری که مسبب آن بلایای طبیعی و موانع تجاری بود، میلیون‌ها کره‌ای از گرسنگی تلف شدند- اما آن دوران سپری شده است. در مورد آمریکا، نه ایجاد قوی‌ترین و پرهزینه‌ترین ارتش جهان، نه تأسیس پایگاه‌های نظامی در سراسر کره زمین قادر نبوده غذای مردم آمریکا را تأمین کند. بنابر گزارش نیویورک تایمز در سال ۲۰۱۱ ایالات متحده از نظر امنیت غذایی در رده بدترین کشورهای تمام دنیای توسعه یافته است. در همین حال، شیوع ناامنی غذایی برای خانواده‌های آمریکایی از زمان شیوع کووید ۱۹ تقریباً دوبرابر شده است. کودکان هم بیش از همه آسیب پذیرند، بنابر گزارش سایت «هیچ کودکی نباید گرسنه بماند» دوازده میلیون کودک



آمریکایی در خانه‌هایی که امنیت غذایی ندارند به سر می‌برند. نمونه دیگری از این فرافکنی روانی-سیاسی مربوط به سیستم‌های زندان هر دو کشور است. تقریباً به همان اندازه که ماجرای قریب‌الوقوع پرتاب موشک هسته‌ای از سوی کره شمالی، برای آمریکایی‌ها تکرار می‌شود، فراریان کره شمالی وحشت اردوگاه‌های کار اجباری ادعایی میهن خود را به تصویر می‌کشند - اردوگاه‌هایی که برای وجودشان هرگز مدرکی ارائه داده نشده است.

### این هم آنچه ما با مدرک و شواهد ارائه می‌دهیم:

- ایالات متحده بیشترین تعداد زندانی و هم چنین بالاترین نرخ زندانی را در جهان دارد.
- ایالات متحده در گذشته زندانیان را شکنجه می‌کرده، امروزه هم آنها را شکنجه می‌کند، و احتمالاً در آینده نیز شکنجه خواهد کرد - بیشتر این موارد را هم تحت عنوان حفاظت از امنیت ملی انجام می‌دهد.
- شرکت‌های بزرگ آمریکا از طریق استشار نیروی کار زندانیان، چه در زندان‌های خصوصی و چه در دولتی، سودهای هنگفتی به جیب می‌زنند.
- واشنگتن با دستگیری خودسرانه یا درخواست توقیف روزنامه‌نگاران مشکلی ندارد - مرضیه هاشمی خبرنگار پرس تی وی و جولیان آسانژ از ویکی لیکس دو نمونه از این موارد هستند.

کره شمالی به چیزی دست یافته است که آمریکا نتوانسته به دست بیاورد با این وجود شرم‌آورترین جنبه رفتار واشنگتن با کره شمالی، این واقعیت است که کره شمالی در نتیجه سیاست‌های جنگ افروزان آمریکا، نه تنها با موفقیت توانست از حق حاکمیت خود دفاع کند، بلکه به چیزهایی دست یافت که ایالات متحده آمریکا نتوانست به آنها دست یابد. کره شمالی با وجود تحریم‌های فلج‌کننده اقتصادی و تهدیدات نظامی دائمی موفق شد سیستم آموزشی قدرتمندی ایجاد کند. دانشگاه‌های فراوان، مدارس ابتدایی و دبیرستان‌های بسیار توانستند تمام جوانان کشور را به رایگان آموزش دهند - حتی با تولید ناخالص داخلی بسیار اندک که با کشور کم درآمدی چون سوازیلند قابل قیاس است. نسلی از دانشمندان کره شمالی پیدا شده اند که ماهواره کوانگ میونگ سونگ کره را با سیستم موشکی یونا-۲ طراحی و در مدار قرار دهند. به تازگی همان نسل از دانشمندان موفق شده اند هواسونگ-۸ - اولین موشک مافوق صوت کره را آزمایش کنند. این دستاوردها تنها به فاصله

نیم قرن پس از زمانی است که این کشور دارای جمعیتی به طور عمده بی سواد بود. افزون بر این، به برکت سیستم آموزشی کره شمالی، این کشور پزشکان کافی برای اداره بیمارستان‌ها و کلینیک‌ها دارد. بیمارستان‌ها و کلینیک‌هایی که تحت سیستم سوسیالیستی خدمات رایگان ارائه می‌دهند. این در حالی است که بدون تردید با کمبود تجهیزات پزشکی ناشی از تحریم‌های اقتصادی مواجه بوده است، سیستم درمانی کره بر پیشگیری تمرکز دارد و موفق شده است امید به زندگی را به سن نسبتاً بالای ۷۲ سال برساند. در واقع، کره شمالی تا حد زیادی آنچه جهان توسعه یافته در زمینه پزشکی بدیهی می‌داند را تحقق بخشیده است، به طوری که در سال ۲۰۱۰ سازمان بهداشت جهانی سیستم پزشکی کره شمالی را «غبطه جهان در حال توسعه» توصیف کرد.

از سوی دیگر، سیستم مراقبت‌های بهداشتی آمریکا گران‌ترین سیستم بهداشتی روی زمین و یکی از نازل‌ترین کیفیت‌ها در جهان توسعه یافته است. سیستم آموزشی سود محور آن همان قدر که افراد حرفه‌ای تحصیل کرده پرورش می‌دهد، بردگان بدهکار نیز تولید می‌کند، بدهی وام‌های دانشجویی ۱۰ درصد بدهی ملی ایالات متحده را تشکیل می‌دهد، چیزی که بسیاری از سیاستمداران آن را بحران توصیف کرده‌اند. باهوش‌ترین جوانان آمریکا وارد اقتصادی می‌شوند که چشم‌انداز ناچیزی برای توسعه حرفه‌ای آنها عرضه می‌کند- رسانه‌ها به ما یادآوری می‌کنند که همچنان باید از کره شمالی بهراسیم. شاید، واشنگتن بیش از آن که خود را به عنوان سرمشقی به آزادی خواهان جهان ارائه نماید که همه باید از آن تبعیت نمایند، لازم است که در آیینی نگاهی طولانی به خود بیندازد.





خطوط هوایی کره شمالی، ابر کوریو، با وجود اینکه در غرب به عنوان «بدترین شرکت هواپیمایی جهان» خوانده می‌شود، استانداردهای ایمنی بالایی را رعایت می‌کند

## تقابل با اهریمن‌سازی بی‌امان رسانه‌ها

یک تاجر سوئیسی که هفت سال در کره شمالی کار می‌کرد،

دوست داشتنی‌های فراوانی در این کشور یافت

نوشته جرمی کوزماروف / ترجمه کورش تیموری فر

در نوامبر ۲۰۱۸، نیویورک تایمز مقاله‌ای در صفحه اول خود با عنوان «پایگاه‌های موشکی در کره شمالی: یک فریب بزرگ» منتشر کرد. دیوید ای. سانگر، خبرنگار برنده پولیتزر، در این مقاله به تصاویر ماهواره‌ای و گزارش مرکز مطالعات استراتژیک و بین‌المللی (CSIS) استناد می‌کند تا نشان دهد کره شمالی به توسعه مخفیانه موشک‌ها ادامه می‌دهد که نقض توافق ژوئن ۲۰۱۸ سنگاپور بین کیم جونگ اون و دونالد ترامپ است. در حالی که این عکس ماهواره‌ای در واقع مربوط به مارس ۲۰۱۸ است - سه ماه قبل از ملاقات کیم و ترامپ در سنگاپور - و پایگاه‌های موشکی ارائه شده به عنوان شواهد لعنتی دو رویی کیم، از حداقل دو سال قبل از آن، برای کره جنوبی شناخته شده بودند.

فریب تایمز، بخشی از یک کمپین تبلیغاتی بزرگ تر رسانه‌ای علیه کره شمالی است که به ایالات متحده کمک کرده تا افکار عمومی را برای پذیرش سیاست‌های تحریمی ظالمانه، صرف میلیاردها دلار در سال برای تقویت ارتش کره جنوبی، و ابتکار بازدارندگی ۷/۱ میلیارد

دلاری اقیانوس آرام - شامل ایجاد نیروی دریایی بزرگ در دریای چین جنوبی - آماده کند. فلیکس آبت (Felix Abt) یکی از اولین کارآفرینان خارجی بود که در کره شمالی مشغول به کار شد. او رئیس مؤسس اولین اتاق بازرگانی خارجی در کره شمالی بود که توسط تعدادی از بازرگانان خارجی مقیم، در سال ۲۰۰۵ راه اندازی شد. در ضمن او یکی از بنیانگذاران و مدیر «مدرسه کسب و کار پیونگ یانگ» بود.

او به تازگی کتابی با عنوان سرزمین اردوگاه زندانیان، بردگان گرسنه و بمب‌های هسته‌ای؟ روایتی جایگزین برای تصویر مخدوش رسانه‌های غربی از کره شمالی منتشر کرد، که روایت رسانه‌ها از کره شمالی را به عنوان «شبکه گولاگ یکپارچه پر از بردگان» و «چاله جهنمی... مملو از رنج و گرسنگی» را بی اعتبار می‌کند.

اولین کتاب خاطرات آبت، سرمایه‌دار مقیم کره شمالی: هفت سال من در پادشاهی هرمیت (کلاردون، وی تی: انتشارات تاتل، ۲۰۱۴)، در فهرست سیاه رسانه‌های غربی قرار گرفت. او در کتاب سرزمین اردوگاه زندانیان... می‌نویسد «برای دهه‌ها، ایالات متحده یک جنگ شدید افکار عمومی را علیه کره شمالی به راه انداخته است، تا عملیات تحقیق ضروری برای متقاعد کردن مالیات‌دهندگان آمریکایی به تصویب بودجه‌های دفاعی بزرگ، و به سود بزرگترین و سودآورترین صنایع این رشته را پیش ببرد».

آنچه که فراموش شده، انبوه جنایاتی است که ایالات متحده علیه کره شمالی در طول جنگ کره (۱۹۵۰-۱۹۵۳) مرتکب شد؛ از جمله سوزاندن سیستماتیک شهرها و روستاهای



تصویری از بمباران سد هواچون در جریان جنگ کره. نازی‌ها برای انجام عملیاتی مشابه این، در نورمبرگ محاکمه شدند.

کره شمالی با ناپالم، بمباران سدها برای ایجاد سیل در مزارع برنج و در نتیجه قحطی گسترده، و انداختن مگس‌های آلوده به طاعون به منظور گسترش بیماری.

تقریباً همه کسانی که با ابت ملاقات کرده بودند، در پاسخ به جنون رسانه‌ای ایالات متحده پیرامون تهدید هسته‌ای کره شمالی، گفتند که کره شمالی برای اهداف دفاعی به سلاح‌های هسته‌ای نیاز دارد تا از اولین حمله آمریکا جلوگیری کند. آمریکا - همانطور که در جنگ کره نشان داده بود - به دنبال نابودی آن کشور است. کیم جونگ اون هرگز آنقدر دیوانه نیست که با توجه به نتایج فاجعه اتمی، در شلیک سلاح‌ها پیش دستی کند.

### حتی در سطح نیشال اینکوایر هم نیست!

انبوهی از داستان‌های مبتذل و ناجوانمردانه درباره کره شمالی و رهبر آن کیم جونگ اون، به طور کلی با استانداردهای اولیه روزنامه نگاری - یا حتی با استانداردهای National Inquirer - er هم مطابقت ندارد. [نام یک مجله جنجالی راست افراطی آمریکا، و هم دست رسوایی‌های ترامپ]. اغلب، آنها برای انتشار اطلاعات نادرست، به فراریانی متکی هستند که از دولت کره جنوبی و آژانس اطلاعات مرکزی (سیا) پول می‌گیرند.

در آگوست ۲۰۱۳، تلگراف لندن گزارش داد که کیم جونگ اون، معشوق سابق خود را به دلیل ساختن یک فیلم مستهجن، به جوخه اعدام سپرده است. بعداً همان نشریه گزارش داد که او دوباره در تلویزیون کره شمالی ظاهر شده است.

ABC هم گزارش مضحکی منتشر کرد مبنی بر این که همه دانشجویان پسر دانشگاه‌های پیونگ یانگ باید دقیقاً مانند کیم جونگ اون مدل موهای خود را کوتاه کنند، اگرچه بعداً گزارش‌هایی منتشر شد که کیم، کت‌های چرمی را ممنوع کرده بود تا مردم از کپی کردن سبک او خودداری کنند. چاد اوکارول، بنیانگذار وبسایت NK News، اظهار داشت: «تفکر انتقادی در مورد کره شمالی به نسیان سپرده شده است».

### تصویری مثبت‌تر از شیطان‌نمایی توسط ایالات متحده

ابت دریافت که علیرغم وفور تبلیغات در کره شمالی، ادعای سانسور کامل اخبار نادرست است. بچه‌ها برای او قصه‌های قدیمی کره‌ای را می‌خواندند، نه تبلیغات رژیم را؛ و بسیاری از مردم ادبیات خارجی می‌خوانند.

با وجود تحریم‌های فلج‌کننده ایالات متحده، کره شمالی اقتصاد رو به رشدی دارد که

## نگاهی دیگر به کره شمالی

مملو از طبقه متوسط کارآفرین در حال ظهور است و پیشرفت های تکنولوژیکی قابل توجهی به دست آمده است. به عنوان مثال، دانشگاه صنعتی کیم چاک، یک دستگاه سی تی اسکن مجسمه ساخته است که آن را به بیمارستان های داخلی می فروشد. دکتر کی. بی. پارک، جراح مغز و اعصاب دانشکده ای در دانشگاه هاروارد که ۱۸ بار به کره شمالی سفر کرده است تا به برنامه های بهداشتی این کشور مشاوره دهد، به ایت گفت که تصاویر سی تی اسکنی که در کره شمالی دیده است، «کیفیت رضایت بخشی» داشتند و می توانند به پزشکان کمک کنند تا انواع بیماری ها را تشخیص دهند.

علیرغم تحریم هایی که کود، قطعات یدکی و سوخت ماشین های کشاورزی را هدف گرفته است، دانشگاه کیم چاک روش هایی را نیز توسعه داده است که کیفیت محصولات برنج را بهبود بخشیده و در عین حال در مبارزه با آفات گیاهی به پیشرفت های مهمی نایل آمده است..

## دروغ درباره قحطی

در طول دهه ۱۹۹۰، زمانی که کره شمالی با قحطی ناشی از بلایای طبیعی مواجه شد و کاهش شدید واردات نفت از شوروی در حال فروپاشی، آن را تشدید کرد، اندیشکده های غربی، فعالان و رسانه ها، از وال استریت ژورنال تا رویترز تعداد کشته ها را ۵ برابر تعداد واقعی افزایش دادند تا از این طریق، کره شمالی «شور» را بدنام کنند. آن ها ادعا کردند که بیش از ۳ میلیون نفر از جمعیت ۲۲ میلیونی آن کشور از دست رفته اند، در حالی که به گفته هماهنگ کننده فرانسوی تلاش های توزیع مواد غذایی سازمان ملل، تعداد واقعی کسانی که جان خود



به دلیل تحریم های ایالات متحده،

کره شمالی نمی تواند تجهیزات ایمنی مناسب برای کارگران معادن خود تامین نماید.

را از دست دادند، زیر ۵۰۰ هزار نفر بود. (اداره سرشماری ایالات متحده، بین ۵۰۰ تا ۶۰۰ هزار تخمین زده است).

علیرغم بهبود چشم‌گیر اوضاع در دهه ۲۰۰۰، ایالات متحده و رسانه‌های جهانی، هر پاییز به انتشار داستان‌هایی به نقل از آژانس‌های کمک‌رسانی بین‌المللی می‌پردازند که می‌گویند کره شمالی بار دیگر در آستانه قحطی گسترده قرار گرفته است.

ابت گزارش می‌دهد که کره شمالی بدون منابع داخلی نفت و گاز طبیعی، برای تولید کودها و سموم دفع آفات، سوخت تجهیزات آبیاری، و ماشین‌آلات کشاورزی و حمل و نقل دانه‌ها و محصولات، به نهاده‌های انرژی وارداتی وابسته است. بنابراین، ممنوعیت سازمان ملل در مورد واردات انرژی ضروری، به سقوط تولیدات کشاورزی کره شمالی در سال ۲۰۱۸ به سطوحی مشابه سال‌های قحطی کمک کرد. گروه‌های حقوق بشر در غرب، به طرز شرم‌آوری بدون توجه به منشأ بحران، خواستار لغو تحریم‌ها نشدند.

کره شمالی علیرغم همه مشکلاتش، همچنان در رتبه‌ای بالاتر از هند در شاخص جهانی گرسنگی قرار دارد. این کشور بهره‌وری کشاورزی خود را از طریق پروژه‌های احیای زمین و واردات انواع سیب زمینی از اروپا که ارزان، و آسان برای رشد و مغذی بودند، بهبود بخشیده است.

### ویران شهری اورول، یا چیزی دیگر؟

باربارا دمیک، روزنامه نگار لس آنجلس تایمز، در سال ۲۰۱۰ در کتاب پرفروش خود، حسرت زندگی روزمره کره شمالی را نخوریم، آن کشور را با Oceania (اقیانوسیه) کشور خیالی رمان ۱۹۸۴ جورج اورول مقایسه کرد، یک ویران‌شهر فرضی که در آن «رنگ‌ها را تنها می‌شد در پوسته‌های تبلیغاتی دید». ملانی کرک پاتریک در روزنامه وال استریت ژورنال گزارش داد که کره شمالی «شهروندان خود را در قرون وسطا نگاه داشته و نمی‌گذارند به کالاهای خارجی دسترسی داشته باشند». در واقع این، ایالات متحده بود و نه دولت کره شمالی که با تحریم کالاهای خارجی از جمله اقلام خانگی، از روزلب گرفته تا سوسیس سلامی، چاقو و ساعت، مردم کره از دسترسی به این کالاها محروم کرده است.

در حالی که قطعاً ویژگی‌های سخت‌گیرانه جامعه، از جمله سیستم قضایی-جزایی خشن وجود دارد، زندگی در کره شمالی طبق مشاهدات ابت، به دور از ویران‌شهری یا قرون وسطاست. علاوه بر آن، تفاوت چندانی با کشورهای دیگر ندارد: ساختمان‌ها با انواع رنگ‌ها رنگ‌آمیزی

می‌شوند (یعنی رنگ فقط در پوست‌های تبلیغاتی نیست!)، مردم از پیتزا، شیرینی و سایر غذاهای لذیذ بهره‌مند می‌شوند، از سفر به سواحل لذت می‌برند، و بچه‌ها دوچرخه و اسکیت سوار می‌شوند و در خیابان بازی می‌کنند.

زنان، به‌ویژه از آنجا که قانون اساسی کره شمالی به آنها موقعیت اجتماعی و حقوق برابر با مردان، و طیف وسیعی از مزایا از جمله مرخصی زایمان را اعطا می‌کند، پیشرفت می‌کنند. تعداد بسیار بیشتری از زنان - نسبت به کره جنوبی - در پُست‌های مدیریت بانک‌ها حضور دارند. بیشتر کارگرانی که ابت با آنها برخورد داشت، نه گرسنگی می‌کشیدند و نه سرکوب می‌شدند. برعکس، مزد معقولی می‌گرفتند و سخت‌کوش بودند. شرکت دارویی که او اداره می‌کرد، به کیفیت اهمیت می‌داد. به شیوه‌های تولید پیشرفته - طبق موازین سازمان بهداشت جهانی (WHO) - دست یافته و در مناقصه‌ها توانسته بود از قبای خارجی پیشی بگیرد.

### جنگی در شکلی دیگر

یکی از ویژگی‌های بی‌رحمانه سیاست تحریم‌ها، محروم کردن مردم کره شمالی از فرصت کار در خارج از کشور بوده که آرزوهای بسیاری از زحمتکشان را نقش بر آب کرد. اکنون نقاشان کره شمالی از فروش آثار خود در خارج از کشور محروم شده‌اند. تحریم‌های دیگر، کره شمالی را از بازسازی منابع آب و سیستم‌های زهکشی باز می‌دارد و باعث افزایش مشکلات سلامتی مردم می‌شود. ممانعت از واردات قطعات مکانیکی و سوخت برای کارکرد ماشین‌آلات کشاورزی، باعث کمبود مواد غذایی است.

از آنجا که موسسات اعتباری و مالی ایالات متحده و بریتانیا از معامله با جمهوری دموکراتیک خلق کره منع شده‌اند، واردکنندگان و صادرکنندگان کره شمالی مجبورند با چمدان‌های حاوی پول نقد برای پرداخت، یا کیسه‌های خالی پول برای دریافت، به دیدار طرف‌های معاملات خارجی خود بروند..

علاوه بر این، تحریم‌ها: الف) از امضای یک قرارداد دلاری ۹ رقمی با یک شرکت سوئیسی جلوگیری کرد که می‌توانست به بهبود عملکرد شبکه برق کره شمالی بیانجامد. ب) منجر به کاهش کیفیت داروها و دسترسی به آن شد. ج) امکان کار ایمن در معادن را به دلیل ممنوعیت واردات تجهیزات ایمنی مربوطه، از بین برد. و د) کارخانه‌های متعدد پوشاک صادراتی را تعطیل کرده در نتیجه، ده‌ها هزار شغل از بین رفت.

یک تاجر که از تحریم‌ها خسارت دیده بود، به ابت گفت که او تحریم‌ها را «معادل یک



اقدام جنگی دیگر از سوی قدرت‌های متخاصم غربی» می‌داند و افزود که «ما در شرکت خود هرگز هیچ کار اشتباه یا غیرقانونی انجام نداده‌ایم».

### **آن را همانطور که آمریکا می‌خواهد، ببینید**

ابت کتاب خود را با اشاره به این نکته پایان می‌دهد که «با توجه به روایت غالب در باره کره شمالی با محوریت ایالات متحده، و در غیاب صدای دیگری برای ایجاد توازن یا بیان واقعیت، سخت است که عموم مردم جهان را برای پذیرش وضعیتی که آمریکا و حامیانش می‌خواهند به ما بنمایانند، سرزنش کنیم».

شاید اگر آمریکایی‌های بیشتری در مورد تاریخ جنگ کره و بربریت آن می‌آموختند، ممکن بود با کره شمالی همدلی کنند و سعی کنند سیاست‌های این کشور را بهتر درک کنند. یا شاید، اگر مبادلات خارجی بیشتری صورت پذیرد، ممکن است دولت خود را برای پایان دادن به تحریم‌های وحشیانه و پایان رسمی جنگ کره تحت فشار قرار دهند.

تا آن زمان، انتظار می‌رود که همچنان کره شمالی به عنوان مرجع استبداد مورد استناد قرار گیرد و رهبر آن به شکلی شبه نژادپرستانه، به عنوان یک دیکتاتور دلچک مورد تمسخر قرار گیرد.

لینک دسترسی به اصل مقاله



# امپریالیسم و ضد امپریالیسم



گرسنه و بی سرپناه آمریکایی

اقدام جنگ افروزان ایالات متحده آمریکا برای حفظ هژمونی خود بر جهان

دخالت روسیه در اوکراین، دلالتی بر پایان عصر جهانی تک قطبی آمریکایی

چه کسی واقعاً از بازار زمین اوکراین، سود می برد؟

اربابان قدرت و محافظان آنها: امپراتوری نظامی و ناتو

هجدهمین کنگره فدراسیون جهانی اتحادیه های کارگری

سازمان همکاری شانگهای

سبزه های آلمان، پرچمداران صلح یا آتش افروزان جنگ

مشکل نیتروژن در کشاورزی

جهان خواستار صلح و غذا است؛ ناتو به دنبال تسلیحات و پایگاه های نظامی بیشتر

وصیت نامه هوشی مین، رهبر کبیر انقلاب مردم ویتنام

## حضور نانسی پلوسی در تایوان، اقدامی جنگ افروزانه برای حفظ هژمونی امپریالیسم آمریکا

سفر نانسی پلوسی به عنوان سومین مقام دستگاه حاکمه آمریکا به تایوان، تنها آخرین عمل تحریک آمیز از مجموعه تهدیدهای سیا، تدارکات جنگی پنتاگون همراه با فروش مستمر ده‌ها میلیارد دلار اسلحه، تقویت نیروی دریایی هسته‌ای ایالات متحده در منطقه و تشکیل ائتلاف‌های منطقه‌ای علیه چین از سال‌ها پیش تا امروز است. این سفر، بی‌شک قدم آگاهانه و عامدانه تحریک آمیز دیگری در خدمت تشدید تنش میان دو کشور و در راستای تدارک جنگ با چین از طریق تایوان بود. با نزدیک شدن زمان انتخابات، محبوبیت بایدن رئیس‌جمهور و حزب دموکرات وی به کمترین میزان در میان مردم آمریکا رسیده است. بنابراین به راحتی می‌توان سفر خانم پلوسی، «ترور» ایمن ظواهری و تشدید دیگر عملیات ترور جمعی در افغانستان در همسایگی چین، و هم چنین تشدید ناآرامی‌ها در عراق و ... را تلاشی برای نمایش قدرت امپریالیسم آمریکا در جهان در این منطقه از یک سو و کسب آبرو برای دارودسته حزب دموکرات از سوی دیگر دانست. اما اهداف استراتژیک مهم‌ترین سفر را باید در کوشش دولت پنهان برای ابقای سلطه امپریالیسم آمریکا به حساب آورد. ما چندی پیش در مقاله‌ای در شماره نهم «دانش و امید»، در مورد تایوان نوشتیم:

«مبنای نقشه استراتژیک سردمداران سیاسی آمریکا در سال‌های نود قرن بیستم که توسط نومحافظه‌کاران تهیه شده بود، اعمال سلطه همه جانبه بر جهان بود و قرار بود که این سلطه با براندازی چند دولت نافرمان از جمله عراق، لیبی، سوریه و ایران ... به طور کامل تحقق یابد. [در آن زمان] با توجه به درآمیختگی مالی و تجاری میان آمریکا و جمهوری خلق چین، طراحان این نقشه هرگز تبدیل چین به بزرگ‌ترین رقیب و مانع بر سر اجرای این تسلط همه جانبه را پیش‌بینی نکرده بودند. تصور آنها این بود که چین هم چون سنگاپور و یا اندونزی در دو دهه اول قرن بیست و یکم، به طور کامل در نظام سرمایه‌داری جهانی ادغام گردد. اما برآمدن قدرتمند چین از بحران جهانی کل نظام سرمایه‌داری در سال‌های ۲۰۰۸-۲۰۰۹، نادرستی محاسبات امپریالیستی را نشان داد. همین بحران در واقع آغاز افول کلی نظام سرمایه‌داری در کشورهای غربی شناخته می‌شود. ... مجموعه این عوامل موجب تغییر سیاست امپریالیسم آمریکا در مقابل چین از زمان

دولت او با ما گردید. این تغییر را می‌توان در انتشار دو سند «استراتژی امنیت ملی» و «استراتژی دفاع ملی» در سال‌های ۲۰۱۷ و ۲۰۱۸، مشاهده کرد. در استراتژی جدید معروف به «دو به اضافه سه»، از دو دولت تجدید نظر طلب چین و روسیه، به عنوان دشمنان اصلی آمریکا سخن می‌رود. تجدید نظر طلب، از این روی که این دو کشور بنا نبوده که هیچ‌گاه چالشی برای آمریکا باشند. سه دشمن دیگر که در درجه دوم اهمیت... جمهوری دموکراتیک کره (کره شمالی)، جمهوری اسلامی ایران و نیروهای غیردولتی نافرمان مانند حزب الله لبنان» می‌باشند.

امروز شواهد زیادی وجود دارد که نشان می‌دهند چگونه ارتش ایالات متحده در حال آماده شدن برای جنگ با چین است. اندیشکده‌های بسیاری در واشنگتن خواستار مسلح شدن تایوان به سلاح‌های هسته‌ای هستند. بسیاری از مقامات ارشد دولت ایالات متحده برخلاف ادعاهای نمایشی رسانه‌ای، خواستار به رسمیت شناختن تایوان به عنوان یک کشور مستقل هستند. ایالات متحده با ارسال ده‌ها میلیارد دلار سلاح به تایوان و حضور نیروهای نظامی در آنجا، نیروهای تجزیه طلب تایوانی را برای شروع جنگ تشویق می‌کند.

یک به اصطلاح مأمور «سابق» سازمان سیا در مقاله اخیر خود، آشکارا خواهان آن است تا دولت ایالات متحده با چین بر سر تایوان وارد جنگ شود. او با یادآوری اهمیت ژئوپلیتیک حیاتی تایوان برای ایالات متحده و اشاره به این نظر «ارنست کینگ» افسر عالی‌رتبه نیروی دریایی آمریکا در جنگ جهانی دوم که «تایوان دروازه ورود به ژاپن است»، استدلال می‌کند هرکس تایوان را کنترل کند، خطوط کشتیرانی ژاپن و کره جنوبی را در کنترل خواهد داشت. این به معنای تسلط بر آسیای شرقی و منطقه اقیانوس آرام و به طور خاص کنترل خطوط کشتیرانی به منظور اطمینان از تسلط شرکت‌های آمریکایی بر سیاره زمین است. او تأکید می‌کند، تایوان دارای پیشرفته‌ترین صنایع ذوب فلز برای تراشه‌های رایانه‌ای و مرکز تولید بسیاری از نیمه‌هادی‌ها در جهان است. اهمیت این نیمه‌هادی‌های پیشرفته در عصر صنعت دیجیتال از نظر او هم‌سنگ اهمیت نفت است.

افرادی از این دست، علاوه بر جنگ نیابتی که هم‌اکنون علیه روسیه در اوکراین به راه انداخته‌اند، در پی افروختن جنگ سوم جهانی هستند. در واقع الگوی جنگ ناتو در اوکراین و مسیری که به آن انجامید، بسیار مشابه نقشه‌ای است که ایالات متحده برای شروع جنگ در تایوان علیه چین در سردارد. با این حال باید تفاوت‌ها میان روسیه و چین مورد توجه قرار گیرد، از جمله این که تایوان در واقع بخشی از خاک چین است. ایالات متحده در دهه هفتاد میلادی که در پی برقراری روابط نزدیک تر با چین با هدف نابودی اتحاد شوروی بود، اصل چین واحد (شامل

تایوان را به عنوان جمهوری خلق چین به رسمیت شناخت و اصولاً اساس رابطه ایالات متحده با جمهوری خلق چین همین اصل چین واحد است. تایوان استانی از چین، مانند هنگ‌کنگ، تبت و سین‌کیانگ است. اما این هژمونی طلبی قلدرمنشانه امپریالیسم ایالات متحده است که حمایت از جنبش‌های افراطی جدایی طلب و تقویت آنها در همه این استان‌ها را برای خود ضروری می‌داند. یعنی حفظ این هژمونی درگرو تجزیه چین (و نیز روسیه) است...

نمایندگان و به‌ویژه سخن‌گویان نیروهای نومحافظه‌کار در یکی از جلسات کنگره در سال جاری (۲۰۲۲)، از برنامه‌های خود برای تجزیه روسیه تحت عنوان به اصطلاح «استعمارزدایی» پرده برداشته‌اند. دقیقاً همان روشی که ایالات متحده برای چین هم در نظر دارد.

ویلیام برنز، سفیر سابق ایالات متحده در روسیه و رئیس فعلی سیا، در تلگراف سفارت در سال ۲۰۰۸ که توسط ویکی‌لیکس منتشر شد، هشدار داده بود: «آمریکا در حال عبور از خط قرمز روسیه است». حضور نانسی پلوسی در تایوان نیز عبور از خط قرمز چین و بازی با آتش است. اما وی در این بازی خطرناک تنها نیست. مارک اسپر، وزیر دفاع سابق ایالات متحده تقریباً دو هفته پیش از سفر پلوسی به تایوان، رسماً خواستار حمایت از جدایی طلبان و تبدیل تایوان به مستعمره ایالات متحده شد. او که در رأس هیئتی از «شورای آتلانتیک» به تایوان رفته بود، این سخنان را درست ساعاتی قبل از عبور یک کشتی جنگی دیگر ایالات متحده از تنگه تایوان اظهار کرد. به نظر اندیشکده نومحافظه‌کار آمریکن اینترپرایز، تایوان برای بازدارندگی چین به سلاح‌های هسته‌ای نیاز دارد. در مقاله‌ای به تاریخ مارس ۲۰۲۲ در روزنامه بوستون گلوب، گفته می‌شود که برای جلوگیری از تکرار سرنوشت اوکراین، تایوان نیازمند موشک‌های هسته‌ای است. فکر استفاده از سلاح هسته‌ای برای دفاع از تایوان در مقابل چین، فکر تازه‌ای نیست. در دهه ۱۹۵۰، وقتی ارتش خلق چین در صدد الحاق دوباره تایوان به سرزمین اصلی بود، رهبران نظامی دولت آیزنهاور اصرار داشتند که ایالات متحده تنها با سلاح اتمی می‌تواند از سقوط حکومت پوشالی چیان‌کای چک در تایپه، جلوگیری کند.

لوید آستین، وزیر جنگ کنونی آمریکا صراحتاً گفته است که کشور متبوعش خواهان جنگ با روسیه تا آخرین اوکراینی است. هم‌اکنون نیز ایالات متحده در پی آغاز یک جنگ نیابتی علیه چین تا جان آخرین تایوانی است. آمریکا با تهدید چین به جنگ، در پی رقم زدن سرنوشتی مشابه سرنوشت مردم اوکراین برای تایوانی‌هاست.

باید هشیار بود، زیرا آغاز جنگ در هر اندازه‌ای در این منطقه بسیار خطرناک‌تر از جنگ در اوکراین است و می‌تواند پیامدهای هولناکی در حد زمستان اتمی برای جهان به

دنبال داشته باشد.

اما در عین حال، صحنه به این تیره‌وتاری نیست که هرچه دل‌تنگ ایالات متحده بخواهد محقق شود و همه مردم تایوان نیز خواهان آن باشند. همان‌طور که در اوکراین نیز چنین نبود و نیست. گذشته از مانور قدرتمند نظامی چین که در چند روز گذشته زندگی عادی این استان را به شدت مختل کرده است؛ و گذشته از تصمیم‌های قاطعانه چین در متوقف کردن برخی همکاری‌های استراتژیک با ایالات متحده در سطح جهانی؛ و نیز اعمال تحریم‌ها از جمله علیه نانسی پلوسی و خانواده‌اش؛ جهانیان شاهد اعتراض گروه‌هایی از مردم تایوان علیه این آتش‌افروزی‌های امپریالیستی بودند. بخش بزرگی از مردم تایوان در اعتراض به سفر نانسی پلوسی می‌گویند، نمی‌خواهند آلت دست سیاست‌های ایالات متحده باشند. آنها با اشاره به سیاستمداران تایوانی به عنوان تاجر و دست‌نشانندگان آمریکا، اخطار داده‌اند که سیاست‌های حکومت محلی تایوان نباید توسط جنگ‌طلبان و اشنگتن دیکته و تعیین شود. در سطح جهان نیز، کمتر عقل سلیمی اقدام تجاوزکارانه و غیرقانونی ایالات متحده در اعزام نفر سوم خود به این استان را تأیید کرد. در پی سفر پلوسی، تمام کشورهای عضو اتحادیه عرب، و تمام کشورهای آفریقایی، و بسیاری از کشورهای اروپا، آمریکای لاتین، خاورمیانه و آسیا.... در مخالفت با این سفر بار دیگر بر شناسایی چین واحد تأکید کردند. حتی خود ایالات متحده آمریکا، در این مدت بارها مجبور شده است تا در انظار عمومی ادعا نماید چین واحد را به رسمیت می‌شناسد اما این سفر را خلاف آن نمی‌داند.

تایوان به لحاظ اقتصادی و نیز موقعیت جغرافیایی خود به شدت به سرزمین مادری وابسته است و محاصره نظامی چند روزه اخیر این را به عینه به تایوانی‌ها نشان داد. نسل جوان تایوانی در ارتباط بسیار نزدیک اقتصادی-اجتماعی با مردم سرزمین اصلی قرار دارند. حکومت تایوان به دلیل کمبود نیروی نظامی، خدمت سربازی را برای جوانان اجباری کرد، با این وجود برای استفاده از جنگ‌افزارهای آمریکایی نیاز به استخدام جنگجویان مزدور دارد. در رسانه‌های امپریالیستی هرگز اشاره‌ای به مسایل نمی‌شود، آنها تنها آتش‌بیبار معرکه جنگ در خدمت انحصارهای صنعتی-نظامی ایالات متحده هستند که تنها راه نجات امپراتوری سرمایه از سقوط قریب‌الوقوع را تنها در دامن زدن به جنگ می‌بینند.

---

در این مقاله بخش‌هایی از تحلیل ویدئویی بن نورتن با عنوان «ایالات متحده سال‌هاست که خود را برای جنگ با چین از طریق تایوان آماده می‌کند» نقل شده است. آدرس اینترنتی این تحلیل:

<https://multipolarista.com/2022/08/02/us-war-china-taiwan-nuclear/>

1. American Interprize

2. Boston Globe

# دخالت روسیه در اوکراین، دلالتی بر پایان عصر جهان تک قطبی آمریکایی

دانیل کووالیک / ترجمه کورش تیموری فر

روسیه با قاطعیت موضع خود را مشخص کرده است. واشنگتن عهدشکن، بی‌اعتنا به دنبال دفاع از منافع خود است. بسیاری از کشورها از روسیه حمایت می‌کنند، و واشنگتن در جلوگیری از این حمایت عاجز مانده است.

اگر شما هم مثل من فکر می‌کنید، پس اخبار مربوط به عملیات نظامی روسیه در اوکراین و پیامدهای آن برای جهان، ذهن شما را هم کاملاً مشغول کرده است. بدیهی است که ما نمی‌توانیم در این مرحله در مورد همه این پیامدها مطمئن باشیم و ممکن است تا مدتی دیگر هم ندانیم. در واقع، این، یادآور پرسش نیکسون از چوان لای در سال ۱۹۷۲ درباره نظرش پیرامون انقلاب فرانسه است. چو، با نگاه بلندمدت خود به جهان، به سادگی پاسخ داد: «برای پاسخ خیلی زود است».

با این حال، ما شاهد ظهور برخی از تحولات آنی هستیم که ممکن است جهت وقایع را در آینده به ما نشان دهد. اول، در واکنش به تحریم‌های شدید ایالات متحده علیه روسیه، از جمله حذف بانک مرکزی روسیه از سیستم بانکی سوئیفت، روسیه و چین به سرعت به انتقال پول از طریق روش‌های دیگر و تجارت با یوان چین روی آورده‌اند. اکنون، متحد دیرینه ایالات متحده - عربستان سعودی - نیز در حال بررسی همین موضوع است.

در همین حال، رهبران عربستان سعودی و امارات متحده عربی ظاهراً از تماس با جو بایدن، رئیس‌جمهور آمریکا در جریان بحران اوکراین دوری می‌جویند. در اقدام بزرگ دیگری، امارات متحده عربی - که یکی از کشورهای بی‌طرف بود که به مدت ده سال جنگ نیابتی را علیه سوریه و رئیس‌جمهور آن بشار اسد به راه انداخت - اکنون اسد را در دبی پذیرفته، و اعلام کرده است که سوریه بخشی با اهمیت از امنیت اعراب است. این، ایالات متحده را خشمگین می‌کند؛ چرا که هنوز یک سوم سوریه را اشغال کرده و اسد را یک «عنصر نامطلوب» می‌خواند. سپس، می‌بینیم که هیئت‌های آمریکایی ملتسمانه به سوی ونزوئلا و ایران - اهداف دیرینه تلاش‌ها و تحریم‌های آمریکا برای تغییر رژیم - می‌روند و به دنبال دریافت نفت از این

کشورها هستند تا شاید کاهش عظیم عرضه نفت و گاز طبیعی ناشی از تحریم‌های روسیه را بتوانند جبران کنند. رئیس جمهور ونزوئلا، نیکلاس مادورو، که ایالات متحده حتی او را به عنوان رهبر منتخب ونزوئلا به رسمیت نمی‌شناسد، باید از اینکه هیئت آمریکایی خوار و خفیف دست خالی برگشتند، مسرور باشد.

ایالات متحده تلاش می‌کند این ادعا را به کرسی بنشانند که جهان در منزوی کردن روسیه، هم‌سوی اوست؛ اما در واقع عکس این موضوع صادق است. اگر به لیست کشورهای بنگریم که به قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل متحد در محکومیت اقدامات روسیه رأی مخالف داده‌اند، روسیه، کره شمالی، اریتره، بلاروس و سوریه را می‌بینیم. آنان که رأی ممتنع داده‌اند شامل چین، هند، ایران، عراق، الجزایر، آنگولا، ارمنستان، بنگلادش، بولیوی، بوروندی، جمهوری آفریقای مرکزی، کنگو، کوبا، السالوادور، گینه استوایی، قزاقستان، قرقیزستان، لاتوس، ماداگاسکار، مالی، مغولستان، موزامبیک، نامیبیا، نیکاراگوئه، پاکستان، سنگال، آفریقای جنوبی، سودان جنوبی، سریلانکا، سودان، تاجیکستان، تانزانیا، اوگاندا و ویتنام هستند، و کشورهای آذربایجان، بورکینافاسو، کامرون، اسواتینی (سوازیلند سابق)، اتیوپی، گینه، گینه بیسائو، مراکش، توگو، ترکمنستان، ازبکستان و ونزوئلا رأی ندادند. بنابراین کشورهایی که اکثریت جمعیت جهان و بخش عظیمی از مساحت کره زمین را نمایندگی می‌کنند، همراه ایالات متحده نیستند.

به این ترتیب، همانطور که عضو قدیمی حزب کمونیست فدراسیون روسیه و نماینده سابق پارلمان روسیه ویاسلاو تتکین توضیح می‌دهد، «ادعاها در مورد جهانی بودن تحریم روسیه نادرست است. کشورهای بریکس (برزیل، هند، چین و آفریقای جنوبی) که ۴۳ درصد از جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند از تحریم‌ها حمایت نکردند. چین اولین و هند سومین اقتصاد بزرگ جهان است. تحریم‌ها توسط آسیا (به استثنای ژاپن و کره جنوبی با پایگاه‌های نظامی آمریکایی‌شان)، خاورمیانه، بزرگترین کشورهای آمریکای لاتین و اکثریت کشورهای آفریقای حمایت نشدند.



اکسی مازکوف (وسط) فرمانده یک واحد داوطلب کمونیست در دونباس (سال ۲۰۱۵)

تتکین، این نکته مهم را یادآوری می‌کند که او از رهبری کنونی روسیه حمایت نمی‌کند و در واقع مخالف آن است، اما با تصمیم آن، مبنی بر اقدام در اوکراین برای دفاع از مردم دونباس - مردمانی که



حزب کمونیست فدراسیون روسیه (ح.ک.ف.ر) به مدت هشت سال از طریق مبارزان داوطلب و کمک‌های بشر دوستانه، فعالانه از آنها حمایت کرده است - و شکست نیروهای نازی، موافق است. همانطور که تتکین می نویسد: «برای ۳۰ سال، من یکی از فعال‌ترین منتقدان سیاست داخلی و خارجی قدرت‌مندان حاکم روسیه بودم. این گروه از نظر خصلت طبقاتی و قدرت الیگارش - بوروکراتیک خود، (به جز تمایلات فاشیستی و فرمان برداری کامل ایالات متحده) تفاوت چندانی با صاحبان قدرت در اوکراین ندارد. با این حال، در موارد متأسفانه نادری که رهبران روسیه خطی را دنبال می‌کنند که منافع تاریخی کشور و مردم را برآورده می‌کند، دیگر اصل انتقاد «خودکار» کاربردی ندارد».

توجه به این نکته مهم است که این ح.ک.ف.ر بود که در ابتدا قطعنامه‌ای را در ژانویه امسال به دومای روسیه ارائه کرد و از رئیس‌جمهور پوتین خواست دوتسک و لوگانسک را به رسمیت بشناسد؛ بالاخره قطعنامه را دوما تصویب و پوتین در نهایت در فوریه به آن عمل کرد. در همین حال، تعدادی از رهبران مهم جهان به صراحت گفته‌اند که آمریکا و ناتو را در آنچه که در اوکراین رخ داده است، مقصر می‌دانند.

به عنوان مثال، اوو مورالس، رئیس‌جمهور سابق بولیوی - قربانی کودتای تحت حمایت ایالات متحده در سال ۲۰۱۹ - ضمن محکوم کردن «جنایت علیه بشریت» را که اوکراین از سال ۲۰۱۴ مرتکب شده است، گفت: «ایالات متحده همیشه به منظور فروش تسلیحات، مداخلات و تأسیس پایگاه‌های نظامی خود، محرک جنگ است... اقدام آمریکا نه تنها برای تصاحب منابع طبیعی اوکراین، بلکه محاصره نظامی روسیه نیز هست». مورالس خواستار «بسیج بین‌المللی برای توقف توسعه طلبی مداخله جویانه ناتو و ایالات متحده» شد که آن را «دشمن اصلی بشریت، تهدیدکننده زندگی، صلح و اقتصاد از طریق سیاست توسعه طلبانه، مداخله جویانه و جنگ طلبانه» می‌داند.

اظهارات مورالس بر اساس افشای اسناد فوق محرمانه‌ای بیان می‌شود که در آن، پیشنهاد گسترش ناتو به آمریکای لاتین، هم از طریق پایگاه بریتانیایی مانت پلزن در جزایر فالکلند (جزایری که بریتانیا در سال ۱۹۸۲ به زور از آرژانتین گرفت) و هم از طریق کلمبیا، که «شریک فراقاره‌ای ناتو از سال ۲۰۱۷ بوده و... قبلاً هم از آن به عنوان پایگاهی برای آموزش افسران نیروی هوایی بولیوی استفاده شد» مطرح گردیده است.

و البته ظرف چند روز پس از حمله روسیه به اوکراین، ایالات متحده و کلمبیا تمرینات دریایی مشترکی را در سواحل کلمبیا برگزار کردند. مانورهایی که شامل یک زیردریایی

هسته‌ای ایالات متحده می‌شد. به گفته دیه‌گو میلانو وزیر دفاع کلمبیا، «این رزمایش در چارچوب ناتو انجام می‌شود. کلمبیا به عنوان یک کشور شریک جهانی، در این رزمایش‌ها به دنبال انطباق با بهترین استانداردهای بین‌المللی در توسعه دریایی است.

علیرغم آنکه ایالات متحده ممکن است هنوز از نظر نظامی قدرتمند باشد و بتواند متحدان خود را در آمریکای جنوبی و ادار به اطاعت کند، تقریباً سلطه مطلق را که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ با کامیابی فراوان اعمال کرد، از دست داده است. عملیات روسیه در اوکراین، علت این تغییر نیست، اما مطمئناً به آن سرعت می‌بخشد. برای سال‌ها، جهان شاهد گسترش ایالات متحده و ناتو تا مرزهای روسیه و حتی فراتر از آن به مناطقی مانند کلمبیا بود. بمباران و حمله به کشورهای، یکی پس از دیگری (مثلاً صربستان، عراق (دوبار)، افغانستان، لیبی، سوریه، سومالی، یمن) به میل خود و با مصونیت کامل انجام شده، و حقوق بین‌الملل به گونه‌ای به سخره گرفته شده که گویا امر کوچکی رخ داده است. این وضعیت علاوه بر ایجاد رنج‌های عظیم، موجب خشم و ناامیدی شدید جامعه جهانی شده، بطوری که به نظر می‌رسد قادر به توقف هجوم غرب نیست.

عملیات روسیه در اوکراین، که بسیاری آن را عملیاتی علیه خود ناتو می‌دانند، پایان همه این‌ها را به شکلی عمیق نشان می‌دهد. در حالی که ایالات متحده با استناد به قوانین بین‌المللی این عملیات را محکوم می‌کند، اما هرکسی توجه کند می‌فهمد که قوانین بین‌المللی که بر آن تکیه می‌شود، توسط خود ایالات متحده با خشونت از بین رفته است. او از جمله، به جهانیان نشان داده است که می‌تواند علیه دیگران اقدام نظامی کند. به کشورهای (مثل صربستان و عراق) بدون حتی درخواست مجوز ضروری شورای امنیت سازمان ملل متحد تجاوز کند. تصمیمات دیوان بین‌المللی دادگستری را نادیده بگیرد و از اکثر حوزه‌های قضایی آن خارج شود. او حتی مقامات دیوان کیفری بین‌المللی را به دلیل قصد تحقیق در مورد جنایات جنگی ایالات متحده در افغانستان تحریم کرد.

کارشناسان حقوق بین‌الملل، مانند پروفیسور فرانسیس بویل، اظهار داشته‌اند که با توجه به تهدید واقعی و قریب‌الوقوع و مشهود نیروهای اوکراین علیه روسیه و شهروندان در دونباس، روسیه عملیات علیه اوکراین را طبق ماده ۵۱ منشور سازمان ملل متحد انجام داده است. (بویل همچنین استدلال می‌کند که آزمایشگاه‌های بیولوژیک



نیروی دریایی کالیفورنیا در نمایش مشترک با آمریکا، دوم فوریه ۲۰۲۲ - قزاقستان

ایالات متحده در اوکراین، قطعاً تأسیسات سلاح‌های زیستی هستند. قطعاً آمریکا به خاطر می‌آورد که خودش در تهیه کنوانسیون ممنوعیت سلاح‌های بیولوژیکی مشارکت کرده است. در هر صورت، چه با بویل موافق باشیم چه نباشیم، آنچه که حقیقت دارد این است که روسیه قطعاً در توجیه رعایت قوانین بین‌المللی برای اقدامات خود در اوکراین، پرونده بهتری نسبت به ایالات متحده برای حمله به کشورهای اطراف و اکناف جهان دارد که مطلقاً هیچ تهدیدی برای ایالات متحده نبودند.

مهم‌ترین نکته در بحث حاضر - عملیات روسیه در اوکراین - که به عنوان حمله‌ای علیه تجاوز و محاصره ناتو درک می‌شود، آنست که نشان می‌دهد توانایی ایالات متحده و ناتو برای اقدام یکجانبه در سراسر جهان به میل خود و بدون هیچ‌گونه پیامدی، به پایان رسیده است. روسیه خطی روی شن کشیده بود و زمانی که غرب از آن عبور کرد، برای دفاع از منافع خود اقدام نظامی کرد. این چیزی است که هیچ کشوری از زمان پایان جنگ سرد جرأت انجام آن را نداشته است و نشان دهنده پایان «نظم نوین جهانی» است؛ دکترینی که بر اساس آن ایالات متحده نقش ارباب جهان را بر عهده گرفته است. این دکترین توسط جورج بوش (پدر) و متعاقب فروپاشی بلوک شرق اعلام شد و تاکنون برقرار بوده است. جای تعجب نیست که اکثر مردم جهان از ابتدا شرایط «نظم نوین جهانی» را دوست نداشتند، در واقع تحت آن نظم قربانی شدند و مطمئناً اکنون هیچ کاری برای جلوگیری از فروپاشی آن انجام نمی‌دهند.

\* دانیل کوالیک در سال ۱۹۹۳ از دانشکده حقوق دانشگاه کلمبیا فارغ التحصیل شد. سپس تا سال ۲۰۱۹ به عنوان مشاور داخلی برای کارگران فولاد متحد AFL-CIO (USW) خدمت کرد. زمانی که در USW فعال بود، روی پرونده‌های قانون ادعاهای بیگانه (قانونی که به خارجی‌ان اجازه می‌دهد علیه مظالم واقع شده بر آنان خارج از خاک آمریکا، به محاکم آمریکایی شکایت بزنند) علیه شرکت کوکاکولا، دراموند اوکسیدنتال پترولیم کار می‌کرد؛ پرونده‌هایی که ناشی از نقض فاحش حقوق بشر در کلمبیا بود. کریستین ساینس مانیفور با اشاره به کار او در دفاع از فعالین اتحادیه‌ای کلمبیایی در معرض تهدید به ترور، آقای کوالیک را «یکی از برجسته‌ترین مدافعان کارگران کلمبیایی در ایالات متحده» توصیف کرد.

آقای کوالیک بورسیه مربی‌گری دیوید دلیو، میلز را از دانشکده حقوق دانشگاه استنفورد دریافت کرد و جایزه ویژه‌ای را برای مقاله‌اش در افشای کشتار بی‌سابقه فعالین اتحادیه‌های کارگری در کلمبیا دریافت کرد. او به طور گسترده در مورد موضوع حقوق بشر بین‌المللی و سیاست خارجی ایالات متحده برای هافینگتون پست و کانترپانچ نوشته، و در سراسر جهان در مورد این موضوعات سخنرانی کرده است. او نویسنده چندین کتاب، از جمله «توطئه سرنگونی ونزوئلا»، «توطئه برای حمله به ایران»، و «آمریکا چگونه کودتاهای نفتی را سازماندهی می‌کند»، با پیشگفتاری از الیور استون است. با او می‌توان از طریق [dkovalik@outlook.com](mailto:dkovalik@outlook.com) تماس گرفت.

-Covert Action Magazine, March 24, 2022.

1. CPRF (ح.ک.ف.ر.)

2. Vyacheslav Tetekin

3. Mount Pleasant

# چه کسی واقعاً از بازار زمین اوکراین، سود می‌برد؟<sup>۱</sup>

بن رایشر، و فردریک موسو؛ ۶ اوت ۲۰۲۱ / ترجمه کورش تیموری فر

اگرچه اوکراین دارای بخش‌های وسیعی از حاصلخیزترین زمین‌های کشاورزی در جهان است، اما ثروت بخش کشاورزی آن، مدت‌هاست که تا حد زیادی از دسترس کشاورزان این کشور دور مانده است. در کشوری که به «سبد نان اروپا» معروف است، از زمان خصوصی‌سازی زمین‌های دولتی پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱، کشاورزی تحت سلطه الیگارش‌ها و شرکت‌های چندملیتی بوده است. در سی سال گذشته، هیچ دولتی نتوانسته است وضعیت موجود را به چالش بکشد.

آیا اکنون (اول جولای ۲۰۲۱) که قانون بحث‌برانگیز ایجاد بازار زمین اجرایی شده است، شرایط تغییر خواهند کرد؟

در حالی که طرفداران ادعا می‌کنند که برای جذب سرمایه‌گذاری خارجی لازم است یک «بازار زمین» داشته باشیم تا نیاز کشاورزی اوکراین برای دستیابی به پتانسیل کامل اقتصادی مرتفع شود، بسیاری از اوکراینی‌ها معتقدند که در نتیجه اجرای قانون جدید اصلاحات ارضی، کشاورزی در اوکراین به فساد کشیده شده و توسط قدرتمندان کنترل می‌شود. قانون «اصلاح برخی قوانین اوکراین در مورد شرایط گردش زمین کشاورزی (قانون IX-552)» بخش مهمی از دستور کار آزادسازی است که توسط رئیس‌جمهور ولادیمیر زلنسکی و نهادهای بین‌المللی غربی حامی او طراحی شده است. این قانون در مارس ۲۰۲۰ توسط مجلس «ورخونا رادا» - مجلس اوکراین - به تصویب رسید تا شرط صندوق بین‌المللی پول برای دریافت وام اضطراری ۵ میلیارد دلاری، به جای آورده شده باشد.

## تاریخ پرکش و قوس مالکیت زمین در اوکراین

زمانی که اوکراین بخشی از اتحاد جماهیر شوروی بود، تمام زمین‌ها متعلق به دولت بود و کشاورزان در مزارع دولتی و جمعی کار می‌کردند. در دهه ۱۹۹۰، با هدایت و حمایت صندوق بین‌المللی پول و سایر نهادهای بین‌المللی، دولت بخش عمده‌ای از زمین‌های کشاورزی اوکراین را خصوصی کرد و مجوزهایی صادر کرد که کارگران می‌توانستند از آنها برای به دست آوردن مالکیت یک قطعه زمین مجزا استفاده کنند. در بحبوحه فروپاشی اقتصادی در سراسر کشور،

بسیاری از آنها، مجوزهای خود را مجدداً فروختند، و روندی آغاز شد که منجر به تمرکز فزاینده زمین در دستان طبقه الیگارش جدید شد.

به منظور متوقف کردن این روند، دولت در سال ۲۰۰۱ تعلیقی به وضعیت داد که خصوصی سازی بیشتر زمین های دولتی را متوقف کرد و تقریباً از واگذاری تمام زمین های خصوصی، به استثنای چند مورد - مانند ارث - جلوگیری کرد. اگرچه قرار بود این تعلیق موقتی باشد، اما به دلیل شکست رادای عالی و چندین دولت بعدی در تصویب و اجرای اصلاحات قانونی که امکان ایجاد یک سیستم مالکیت زمین عادلانه تر را فراهم می کرد، چندین بار تمدید شد.

۴۱ میلیون هکتار، یا حدود ۹۶ درصد از زمین های کشاورزی در اوکراین، مشمول مهلت قانونی شدند. حدود ۶۸ درصد، یا ۲۸ میلیون هکتار از آن زمین ها، مالک خصوصی دارند (اگرچه همه آن ها به قطعات مشخص مجزا نشده اند)، و متعلق به حدود هفت میلیون مالک کوچک است.

در حالی که مهلت قانونی مانع از خرید بیشتر زمین می شد، اما زمین های کشاورزی همچنان می توانست اجاره شود. بسیاری از مالکان کوچک، زمین های خود را به شرکت های داخلی و خارجی اجاره دادند. دولت همچنین برای مقادیر زیادی از زمین هایی که در اختیار دارد، اجاره نامه ها را به حراج گذاشت. دولت پرزیدنت زلنسکی ادعا کرده است که حداقل پنج میلیون (از بیش از ده میلیون) هکتار از زمین های دولتی، توسط دولت های قبلی، به طور غیرقانونی خصوصی شده است.

در حالی که یافتن داده های قابل اعتماد در مورد اینکه چه کسی در اوکراین زمین کشاورزی را اجاره می دهد، دشوار است (چراکه بسیاری از اجاره نامه ها ثبت نشده اند)، پایگاه داده Land Matrix معاملات زمین در مقیاس بزرگ را به وسعت ۳/۴ میلیون هکتار توسط شرکت های اوکراینی و خارجی فهرست کرده است. برآوردهای دیگر، میزان زمین اجاره شده توسط بزرگترین شرکت های فعال در اوکراین را بیش از شش میلیون هکتار نشان می دهد. بزرگترین دارنده زمین کشاورزی، شرکت Kernel با ۵۷۰,۵۰۰ هکتار است که متعلق به یک شهروند اوکراینی، اما ثبت شده در لوکزامبورگ است. پس از آن، شرکت UkrLandFarming با ۵۷۰,۰۰۰ هکتار، شرکت های سهامی خصوصی آمریکایی NCH Capital با ۴۳۰ هزار، شرکت MHP با ۳۷۰ هزار هکتار، و شرکت Astarta با ۲۵۰ هزار هکتار قرار دارند. دیگر بازیگران اصلی عبارتند از شرکت خوشه ای سعودی Continental Farmers Group با ۱۹۵ هزار هکتار (یکی از سهامداران عمده این مجتمع،

شرکت سرمایه‌گذاری کشاورزی و دامداری عربستان سعودی است که متعلق به صندوق ثروت دولتی عربستان سعودی است) و شرکت کشاورزی فرانسوی AgroGeneration با ۱۲۰ هزار هکتار.

### افتتاح بازار زمین

قانون 552-IX به تعلیق قانونی پایان داد و به افراد اجازه داد تا ۱۰۰ هکتار زمین را از اول ژوئیه ۲۰۲۱ خریداری کنند. از تاریخ اول ژانویه ۲۰۲۴، هم اشخاص حقیقی و هم اشخاص حقوقی (به عنوان مثال شرکت‌ها) مجاز به خرید حداکثر ۱۰ هزار هکتار زمین خواهند بود. بانک‌ها می‌توانند زمین را به دلیل عدم بازپرداخت وام تصرف کنند، اما باید ظرف دو سال آن را به منظور استفاده کشاورزی به حراج بگذارند. افراد یا مؤسساتی که در حال حاضر یک قطعه زمین در اجاره دارند، زمانی که زمین برای فروش آماده است، باید اولویت («حقوق تقدم») دریافت کنند. ممنوعیت طولانی مدت برای افراد و شرکت‌های خارجی برای خرید زمین در اوکراین ادامه خواهد یافت، اگرچه آنها حق اجاره زمین را دارند.

دولت و مؤسسات بین‌المللی، اصلاحات ارضی را به عنوان راهی برای «بازکردن» پتانسیل کامل زمین‌های کشاورزی اوکراین با جذاب‌تر کردن بخش کشاورزی برای سرمایه‌گذاران بین‌المللی ارزیابی می‌کنند. برای اروپا بانرجی - مدیر بانک جهانی منطقه شرق اروپا - این اصلاحات «به اوکراین اجازه می‌دهد از پتانسیل اقتصادی خود استفاده کند و زندگی مردم اوکراین را بهبود بخشد.» اما این لفاظی در مواجهه با مخالفت‌های گسترده از سوی عموم مردم اوکراین، کاملاً رنگ می‌بازد: بر اساس نظرسنجی آوریل ۲۰۲۱، بیش از ۶۴ درصد از مردم، مخالف ایجاد بازار زمین هستند.



تظاهرات کشاورزان علیه قانون جدید بازار زمین در اوکراین، دسامبر ۲۰۲۰

بی‌اعتمادی اوکراینی‌ها بی‌دلیل نیست. نکتهٔ مرکزی استدلال مبلغین اصلاحات ارضی، تأثیر مورد انتظار بر رشد اقتصادی بوده است. بر اساس گزارش شرکت مالی بین‌المللی (IFC) - بازوی بخش خصوصی بانک جهانی - لغو تعلیق فروش زمین حدوداً ۱ تا ۲ درصد به نرخ رشد سالانه تولید ناخالص داخلی اوکراین برای پنج سال می‌افزاید. اما دلیل این افزایش، عمدتاً ناشی از «خروج تولیدکنندگان با ارزش افزوده کمتر و گسترش تولیدکنندگان با ارزش افزوده بالاتر، همراه با افزایش قیمت زمین» است. بنابراین بانک جهانی صراحتاً انتظار دارد که قانون اصلاحات ارضی، کشاورزان فقیرتر و کوچک‌تر را از حوزهٔ کشت و کار اخراج، و به رشد زمین‌های بزرگ‌تر کمک کند.

### قانون اصلاحات ارضی، از دسترسی کشاورزان به زمین می‌کاهد

بسیاری از کشاورزان کوچک در دوره قبل از سال ۲۰۲۴ نمی‌توانند زمین زیادی بخرند، زیرا قیمت زمین بالاست و بسیاری از کشاورزان کوچک‌تر در حال حاضر از نظر مالی دچار مشکل، و بدهکار هستند. در حالی که کشاورزان امیدوارند تا از امتیاز «حق تقدم» که قانون جدید به مستأجرین فعلی اعطا می‌کند، بهره‌مند شوند، اما این امتیاز در واقع می‌تواند باعث تمرکز مالکیت زمین گردد؛ زیرا بسیاری از اجاره‌داران، شرکت‌های بزرگ کشاورزی هستند. حتی زمانی که مستأجران، کشاورزان کوچک یا متوسط هستند، قانون به آنها اجازه می‌دهد تا امتیاز حق تقدم خود را به طرف‌های دیگر منتقل کنند. این فرایند، به بازآفرینی وضعیت دههٔ ۱۹۹۰ منجر می‌شود که در آن، مالکان زمین، گواهی‌های توزیع شده در موج اولیه خصوصی سازی را دوباره به فروش می‌رسانند. آن‌گونه بود که یک دسته الیگارش نورسیده، کنترل مقادیر زیادی زمین را به دست گرفتند.

از آن بیشتر، بر اساس تحقیقات سال ۲۰۲۰ «شبکه توسعه روستایی اوکراین» (یک سازمان مدنی و دانشگاهی مستقر در کیف) «در سال‌های آینده، بیشتر زمین‌های کشاورزی خصوصی، تحت قراردادهای اجاره با مزارع بزرگ تجاری باقی می‌مانند». حتی ممکن است تا سال ۲۰۲۴ دیگر زمینی برای خرید توسط کشاورزان منفرد در دسترس نمانده باشد، چرا که آنها با رقابت شرکت‌های بزرگی روبرو می‌شوند که همیشه دست بالا را دارند.

نگرانی‌های گسترده‌ای وجود دارد که به دلیل فساد گسترده در اوکراین وضع حاکمیت قانون، کشاورزان کوچک راهی برای احقاق حقوق خود در مواجهه با رقابت فزاینده از سوی کشاورزی تجاری نداشته باشند. برای بسیاری از شهروندان، جدی‌ترین نگرانی در مورد این

قانون این است که ذی نفعان خارجی به طور غیرقانونی مالکیت زمین را به دست آورند، مثلاً از طریق مالکیت غیرشفاف یک شرکت اوکراینی، یا سوء استفاده از سیستم های قضایی و نظارتی ناتوان کشور. برخی از بزرگترین معاملات زمین در اوکراین در سال های اخیر توسط شرکت های خارجی انجام شده است که ممکن است سعی کنند قانون جدید را دور بزنند و مالکیت زمین را به دست آورند.

علاوه بر این، طبق یک تفسیر حقوقی از قانون جدید، ممنوعیت مالکیت زمین توسط افراد خارجی، در مورد طلبکارانی که زمین را از طریق توقیف رهنی به دست می آورند، اعمال نمی شود. بنابراین یک بانک خارجی می تواند به طور بالقوه، زمین یک کشاورز کوچک را مصادره کند و آن را در حراجی بفروشد، جایی که کسب و کارهای بزرگ همیشه مزیت دارند.

### حمایت از کشاورزی تجاری، نه کشاورزان کوچک

بانک جهانی ایجاد بازار زمین را به عنوان راهی برای دسترسی کشاورزان به منابع مالی توجیه کرده است. با این حال، این موسسه انتظار دارد که این امر از طریق استفاده کشاورزان از زمین های خود به عنوان وثیقه برای وام های بانکی رخ دهد، و نه از طریق ایجاد مکانیسم های مالی و نهادی که می تواند به طور مؤثری کشاورزان را تامین مالی کند. دولت اوکراین وام ها و کمک هایی را به کشاورزان کوچک و متوسط ارائه می دهد که برخی از آنها با حمایت مالی بانک جهانی صورت می پذیرد. (از جمله وام ۱۵۰ میلیون دلاری به یک بانک بزرگ دولتی در سال ۲۰۱۷، به منظور توزیع بین مؤسسات کوچک و متوسط). با این حال، به گفته سازمان غیر دولتی «انجمن کشاورزی اوکراین»، حمایت دولت بسیار ناکافی بوده است. تنها حدود یک پنجم کمک های دولتی در سال ۲۰۱۸ به مبلغ کل ۲۰۳ میلیون هریونیا (Hryvnia - واحد پول اوکراین) یا حدود ۷/۴ میلیون دلار آمریکا توزیع شد.

در مقابل، بزرگ ترین شرکت های کشاورزی اوکراین، علاوه بر برخورداری از حمایت های منظم دولت اوکراین از طریق معافیت های مالیاتی و یارانه، از مؤسسات وام دهی بین المللی مانند بانک اروپایی بازسازی و توسعه (EBRD) و بانک سرمایه گذاری اروپا (EIB) نیز مبالغی دریافت می کنند. در سال های اخیر، دریافت کنندگان این وام ها عبارتند از Kernel، MHP، و Astarta که همگی در بین پنج شرکت بزرگ کشاورزی اوکراین از نظر میزان مالکیت کلی زمین هستند. به عنوان مثال، Kernel از سال ۲۰۱۸ تاکنون ۲۴۸ میلیون دلار آمریکای چند مرحله، از EBRD وام دریافت کرده است. MHP از سال ۲۰۱۰ حدود ۲۳۵ میلیون دلار آمریکا از EBRD،



و حدود ۱۰۰ میلیون دلار آمریکا در سال ۲۰۱۴ از EIB دریافت کرده است. Astarta هم از سال ۲۰۰۸، مبلغ ۹۵ میلیون دلار آمریکا از EBRD و حدود ۶۰ میلیون دلار آمریکا در سال ۲۰۱۴ از EIB دریافت کرده است. موسسات مالی خارجی مانند EBRD و EIB تنها به تأمین مالی قدرتمندترین شرکت‌های کشاورزی و زمین‌داران اوکراین نمی‌پردازند، بلکه تأمین‌کننده‌ی دیگر شرکت‌های آن ثروتمندان اوکراین هم هستند. یوری کوسیوک، بنیانگذار MHP، یازدهمین فرد ثروتمند اوکراین در سال ۲۰۱۹ بود و بنیان‌گذار Kernel - آندری ورفسکی - در رتبه نوزدهم قرار گرفت.

### اصلاحات ارضی در مسیر تحقق اهداف محرکان آن

سی سال پس از خصوصی سازی فاجعه بار زمین که با حمایت موسسات مالی بین‌المللی مانند صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی در دهه ۱۹۹۰ انجام شد، آنها موفق شدند مهلت قانونی را که برای جلوگیری از تصرف زمین‌های اوکراین توسط اقلیتی از ذی‌نفعان بخش خصوصی وضع شده بود، لغو کنند. تجزیه و تحلیل فوق روشن می‌کند که تحمیل ایجاد بازار زمین در اوکراین، الیگارش‌ها و شرکت‌های بزرگ کشاورزی را قادر می‌سازد تا کنترل زمین را در دستان خود متمرکز کنند، و در عین حال به نفع سرمایه‌گذاران و بانک‌های خارجی نیز هست. متأسفانه، این اکثریت قریب به اتفاق کشاورزان و شهروندان اوکراینی هستند که باید هزینه را بپردازند.

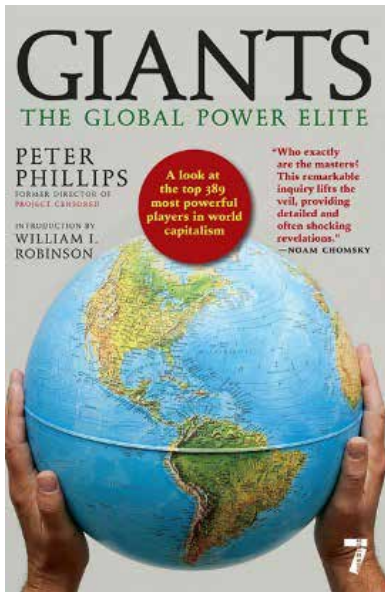
### آشنایی با نویسندگان

Frederic Mousseau: مدیر خط مشی مؤسسه Oakland است که در آنجا فعالیت‌های تحقیقاتی و حمایتی مؤسسه در زمینه سرمایه‌گذاری زمین، امنیت غذایی و کشاورزی را هماهنگ می‌کند. او بررسی‌ها و مطالعات متعددی در مورد غذا و کشاورزی انجام داده و گزارش‌ها و مقالات زیادی در این زمینه نوشته است. او به عنوان اقتصاددان آموزش دیده، نزدیک به دو دهه به عنوان کارمند و مشاور برای آژانس‌های امدادی بین‌المللی از جمله اقدام علیه گرسنگی، پزشکان بدون مرز و آکسفام بین‌المللی کار کرده است.

Ben Reicher: دانشجوی ارشد در کالج پومونا است که در رشته فلسفه، سیاست و اقتصاد (PPE) و در رشته مطالعات روسیه و شرق اروپا تحصیل می‌کند. او به ویژه به اقتصاد توسعه بین‌المللی و تلافی آن با حقوق بشر و نگرانی‌های زیست‌محیطی علاقه‌مند است.

1. <https://www.oaklandinstitute.org/blog/who-really-benefits-creation-land-market-ukraine>

2. <https://www.reuters.com/article/us-ukraine-president-idUKKC1VN102> دستور زلنسکی برای تهیه  
و تصویب قانون مزبور



## اربابان جهان و محافظان آنها

بخش نخست:

### امپراتوری نظامی و ناتو

برگردان: ا.ص. پویا

این نوشته سه‌بخشی، تلخیصی از یک فصل کتاب «غول‌ها»، نوشتهٔ پتر فیلیپس نویسنده آمریکایی است که در سال ۲۰۱۸ منتشر شد و مجلهٔ «دانش و امید»، در شمارهٔ سوم خود (آبان ۱۳۹۹) آن را معرفی کرد: مقاله‌ای دربارهٔ اربابان جهان (غول‌ها) و محافظان آنها که عبارتند از امپراتوری نظامی و ناتو؛ سازمان‌های اطلاعاتی؛ شرکت‌های نظامی خصوصی. بخش نخست این مقاله در ارتباط با امپراتوری نظامی و ناتو در این شماره به خوانندگان تقدیم می‌شود و بخش‌های بعدی نیز به ترتیب در شماره‌های آتی منتشر خواهند شد.

صاحبان قدرت درون طبقهٔ سرمایه‌دار فراملی<sup>۱</sup> مدام نگران طغیان توده‌های استثمار شده‌اند. اینان به دلیل ناامنی‌های طبقاتی برای محافظت از ساختار ثروت متمرکز خود سخت تلاش می‌کنند: امپراتوری نظامی ایالات متحده، با بیش از ۸۰۰ پایگاه نظامی در ۷۰ کشور جهان، مدت‌هاست که محافظ سرمایه‌داری جهانی است.

نیروهای نظامی آمریکایی اکنون در ۷۰ درصد کشورهای جهان مستقر شده‌اند. فرماندهی عملیات ویژهٔ ایالات متحده (سوکوم)<sup>۲</sup> با توسعه‌ای هشتاد درصدی از سال ۲۰۱۰ تاکنون، شمار کشورهایی که در آنها نیروهای نظامی دارد را به عدد ۱۴۷ کشور رسانده است. ادعا می‌شود که بیشتر مأموریت‌ها و تمرینات این نیروها آموزشی‌اند، اما به‌طور مرتب شاهد حملات مستقیم «ضد تروریستی»، از جمله ترور با پهپادهای بدون سرنشین و حملاتی هستیم که به کشتار یا

دستگیری افراد منجر می‌شوند.

در حال حاضر و در آفریقا، نیروهای ویژه آمریکا در بیش از ۱۰۰ ماموریت نظامی درگیرند. به تازگی رهبران ارشد سوکوم در مورد وضعیت بحرانی در آفریقا مقاله‌ای منتشر کرده‌اند و در آن پیدایش سستی‌های مستمر آتی را پیش بینی کرده و درباره آن‌ها هشدار داده‌اند: «قاره آفریقا چه از منظر فیزیکی و چه به لحاظ سیاسی و روانی، دارای شرایطی است که... فرصت مناسبی را برای گروه‌های تهدید کننده فراهم می‌کند تا بتوانند در میان جمعیت پنهان شوند و بدون مانع از مرزها عبور کرده و اطلاعات و تجهیزات را در سراسر منطقه عملیاتی سوکافریکا<sup>۳</sup> جابجا کنند. طبق تعریف، در چنین محیطی که «منطقه خاکستری» نامیده می‌شود... تهدید سازمان خشونت طلب افراطی<sup>۴</sup> در یک ساختار غیردولتی، فرامنطقه‌ای و فراملی، غیر متمرکز و پراکنده، با ایجاد بی‌ثباتی و بهره برداری از آن در آفریقا پدید می‌آید. این تهدید در دل پناهگاه‌های امن غیرقابل کنترل و تحت کنترل حکومت و مخفی گاه‌های ایجاد شده در میان مردمی که امید خود را به حکومتی ناکارآمد از دست داده‌اند به بقای خود ادامه می‌دهد.»

در مقاله پیش گفته، دلایل و علل این که چرا بسیاری از مردم آفریقا امیدشان را به حکومت‌های خود از دست داده‌اند، همان قدر بی‌توضیح باقی مانده‌اند که علل و دلایل بنیادین و پایه تشکیل دهنده مقاومت گروه‌های سازمان یافته خشونت طلب و افراطی. برای خانواده‌هایی که با چند دلار در روز زندگی می‌کنند و هیچ فرصتی برای بهبود وضعیت خود ندارند چه امیدی می‌تواند وجود داشته باشد؟ در چنین شرایطی البته که مقاومت کنندگان در مقابل امپراتوری نظامی ایالات متحده و اروپا در صفوف مردم جای خواهند داشت و حتی گاهی به آنها یاری رسانده خواهد شد. امپراتوری نظامی ایالات متحده برصدها سال است شمار استعماری بنا شده است و همچنان به حمایت از حکومت‌های سرکوبگر و استثمارگری ادامه می‌دهد که با برنامه امپراتوری سرمایه جهانی همکاری می‌کنند. حکومت‌هایی که سرمایه گذاری خارجی‌ای را می‌پذیرند که تنها بخش کوچکی از قدرتمندان یک کشور از آن منتفع می‌شوند، کاملاً آگاه‌اند که سرمایه ناگزیر، نیازمند بازده سرمایه است که البته با به کارگیری منابع و نیروی کار برای منفعت اقتصادی به دست می‌آید. کل سیستم به تمرکز ثروت برای صاحبان قدرت و افزایش نابرابری فاجعه بار برای توده‌ها ادامه می‌دهد. در واقع خشونت‌های روزانه مناطق خاکستری، توسط این امپراتوری و به علت فقر و تیره روزی تحمیل شده، پدید می‌آیند. بسیاری از نیروهای سازمان‌های خشونت طلب افراطی - که عموماً «تروریست» نامیده می‌شوند - در واقع به شیوه‌ای «عقلایی» عمل می‌کنند، چرا که برای به چالش کشیدن

امپراتوری متمرکز سرمایه، ناگزیرند که از تنها وسایل موجود در دسترس شان استفاده کنند. ما می خواهیم در اینجا بیزیاری خود را از همه اقدامات تروریستی و خشونت آمیز اعلام کنیم. ما از مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر کاملاً حمایت می کنیم. با وجود این، برای ما روشن است که ترور ساختاری، فقر و ناتوانی، عوامل مساعدی برای جنبش های مقاومت موسوم به سازمان خشونت طلب افراطی (س.خ.ا.) هستند. برای توجیه کنندگان امپراتوری بسیار ساده است که ادعا کنند مقاومت کنندگان فقط افرادی شرورند که هیچ اعتقادی به ارزش زندگی بشر ندارند: چنان که پس از ۱۱ سپتامبر، جورج دبلیو بوش اعلام کرد:

«ما جهان را از دست شرورها خلاص خواهیم کرد» و «آنها از آزادی های ما منتفردند- آزادی مذهب، آزادی بیان، آزادی رای و تجمع و مخالفت با یکدیگر.»

این عبارات به زبان ساده، شیطان سازی از دیگران، به منظور توجیه سیاسی جنگ دائمی اند. رؤسای جمهور از زمان بوش تاکنون، در توجیه ادامه جنگ در سراسر جهان، عملکردی بهتر از پیشینیان خود نداشته اند. ارزیابی جنگ دائمی به عنوان در پیچه کمک اقتصادی به سرمایه مازاد، بخش مهمی از درک سرمایه داری در جهان امروز است. جنگ است که فرصت سرمایه گذاری برای غول ها و طبقه سرمایه داران فراملی و بازگشت تضمین شده سرمایه را فراهم می کند. افزون بر این، جنگ با نقش سرکوبگرانه اش، توده های رنجور را هراسان و مطیع نگه می دارد.

دلیل اصلی این که کشورهای عضو ناتو در حال حاضر ۸۵ درصد از هزینه های نظامی جهان را به خود اختصاص داده اند و این واقعیت که ایالات متحده بیشتر از مجموع سایر کشورها در زمینه نظامی هزینه می کند، حفاظت از سرمایه جهانی است. دستورکار جهانی ناتو در آن چه که «جنگ علیه تروریسم» خوانده می شود، از وحشت اینان از نتایج نابرابری فزاینده، شورش ها و سایر اشکال ناآرامی ها پدید آمده است.

در بیانیه نشست سران ناتو در شیکاگو در سال ۲۰۱۲ چنین آمده است:

«به عنوان رهبران اتحادیه، ما مصمم هستیم اطمینان پیدا کنیم که ناتو توانایی های لازم را برای انجام وظایف اصلی خود- دفاع جمعی، مدیریت بحران و امنیت مشارکتی- به کار می برد تا بدین وسیله، نقشی اساسی در ارتقاء امنیت در جهان را ایفا کند. ما باید هنگام مواجهه با یک بحران حاد مالی و پاسخ به چالش های دگرگون شونده ژئو-استراتژیکی، از عهده این مسئولیت برآییم. ناتو به ما این امکان را می دهد که امنیتی بیش از آنچه که هر یک از متحدان به تنهایی می توانست داشته باشد به دست آوریم.»

ما اهمیت دائمی پیوند قدرتمند بین دوسوی اقیانوس اطلس و همبستگی اتحاد [ناتوی] را به موازات اهمیت مسئولیت‌های مشترک، نقش‌ها و خطرات آتی موجود و مقابلهٔ مشترک با چالش‌های اتحاد‌های آمریکای شمالی و اروپایی را تأیید می‌کنیم... [ما] با اطمینان خاطر، هدف نیروهای ناتو در سال ۲۰۲۰ را برای خود تعیین کرده‌ایم: نیروهای مجهز متصل به همدیگر، نوین، آموزش دیده، کارآزموده، و فرمانبر، به نحوی که بتوانند با هم و با شرکا در هر محیطی عمل کنند.» ناتو به سرعت به نیروی مکمل پلیس امپراتوری نظامی ایالات متحده برای صاحبان قدرت جهانی و طبقهٔ سرمایه‌دار فراملی تبدیل می‌شود. همزمان با متراکم‌تر شدن طبقهٔ سرمایه‌دار فراملی در دههٔ ۱۹۸۰، مصادف با انحلال اتحاد جماهیر شوروی، ناتو عملیات گسترده‌تری را آغاز کرد. قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد، مأموریتی را برای عملیات در افغانستان، خارج از منطقهٔ سنتی اقیانوس اطلس شمالی، و چارچوبی برای مأموریت آموزشی ناتو در عراق فراهم کردند. ساختار نظامی ناتو بین دو فرماندهی استراتژیک تقسیم شده است: ستادهای عالی نیروهای متفق اروپا<sup>۶</sup>، واقع در نزدیکی مون<sup>۶</sup> در بلژیک؛ و ترادیس فرماندهی متفق<sup>۷</sup>، واقع در نورفالک<sup>۸</sup> ویرجینیا. فرماندهی عالی متحدهٔ اروپا بر تمام عملیات نظامی ناتو نظارت می‌کند و همیشه تحت فرمان یک ژنرال (ارتشبد) ایالات متحده است. شورای آتلانتیک شمالی، مهم‌ترین نهاد سیاسی ناتو است که از نمایندگان سطح بالای هریک از کشورهای عضو تشکیل شده است. صاحبان قدرت غیرنظامی شورای اقیانوس اطلس، نخستین گروه غیرانتفاعی مشاورهٔ برنامه‌ریزی است که توازن بین انتظارات عملیاتی ایالات متحده، ناتو و اولویت‌های امنیتی جهانی را تعیین می‌کند. آلمان و دیگر قدرت‌های اروپایی در نوسازی زیرساخت‌های دفاعی ناتو نفع عمده‌ای داشته‌اند. در نشست وزرای دفاع ناتو در بروکسل در اواخر ژوئن ۲۰۱۷ گزارش شد که کشورهای عضو با اختصاص دو درصد از تولید ناخالص داخلی خود برای مقاصد «دفاعی» توافق کرده‌اند. بودجهٔ اتحادیهٔ اروپا برای ناتو ۳۸/۵ میلیارد یورو (۴۵ میلیارد دلار) برای سال ۲۰۱۸ تعیین شده است و تا سال ۲۰۲۱ به ۴۲/۴ میلیارد یورو (۵۰ میلیارد دلار) می‌رسد. علاوه بر این، وزرای دفاع اتحادیه اروپا در مارس ۲۰۱۷ موافقت کردند که یک مرکز فرماندهی مشترک برای برنامه‌ریزی و عملیات نظامی مستقل از ناتو و ایالات متحده ایجاد کنند.

ناتو اولین عملیات نظامی را در بالکان انجام داد که همچنان ادامه دارد، و سپس عملیات مستقیم خود را در افغانستان، لیبی و عراق اجرا نمود. ناتو در حال حاضر عملیات متعددی را در سراسر جهان انجام می‌دهد، از جمله: گروه ویژه مبارزه با دزدان دریایی<sup>۹</sup> در خلیج

عدن و ماموریت‌هایی در سومالی، سودان، مالی، اتیوپی، نیجریه، کنیا، لیتوانی، استونی، لتونی، گرجستان، مجارستان، اسلواکی، بلغارستان، لهستان، ترکیه، پاکستان (امداد رسانی در هنگام وقوع بلایا) و رومانی. ناتو همچنین با کشورهای شریک خود در آسیای مرکزی مانند قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، ترکمنستان و ازبکستان همکاری می‌کند. البته رهبران روسیه معتقدند که گسترش ناتو به کشورهای پدید آمده از تجزیه اتحاد جماهیر شوروی سابق، خیانت به توافقات بعد از سال ۱۹۹۰ توسط جیمز بیکر، وزیر امور خارجه وقت ایالات متحده است که در جریان مذاکرات برای اتحاد مجدد آلمان، قول عدم گسترش ناتو به شرق را داد.

در حالی که از حملات ناتو در خارج از اروپا به عنوان مأموریت‌های بشردوستانه صلح آمیز یاد می‌شود، مشخص شده است که صاحبان قدرت جهانی از ناتو و امپراتوری نظامی ایالات متحده برای امنیت جهانی خودشان استفاده می‌کنند. این بخشی از استراتژی گسترده تسلط نظامی ایالات متحده بر سراسر جهان است که براساس آن، با توصیه صاحبان قدرت شورای آتلانتیک، امپراتوری نظامی ایالات متحده/ ناتو در خدمت طبقه بنگاه‌دار اقتصادی فراملی<sup>۱۰</sup> برای حفاظت از سرمایه بین‌المللی در هر جای جهان عمل می‌کند.

جامعه‌شناسان، ویلیام آی. رایبیسون و جری هریس<sup>۱۱</sup>، در سال ۲۰۰۰ زمانی که به تغییر سمت گیری از دولت رفاه اجتماعی به دولت کنترل اجتماعی (پلیس)، اشاره می‌کردند، فرآیند گسترش چشمگیر نیروهای امنیتی دولتی و خصوصی، زندانی شدن دسته جمعی جمعیت‌های محروم (به طور عمده اقلیت‌ها)، اشکال جدید آپارتاید اجتماعی... و مقررات ضد مهاجرت را خاطر نشان کردند. نظریه رایبیسون و هریس به طور دقیقی، دستور کار اربابان قدرت جهانی امروزی را پیش‌بینی کرد، مواردی همچون:

- تداوم عملیات پلیس توسط رئیس‌جمهور ترامپ مانند پیشینیان خود، باراک اوباما، جورج دبلیو. بوش، بیل کلینتون و جورج ایچ. دبلیو بوش؛
- برنامه سلطه بلندمدت بر جهان توسط قدرتمندان جهانی، که از نیروهای نظامی ایالات متحده، ناتو برای دل‌سرد کردن دولت‌های مقاوم و حفظ سرکوب پلیس داخلی در جهت حفظ سیستم سرمایه‌داری استفاده کند؛
- تحکیم مداوم سرمایه‌داری در سراسر جهان بدون دخالت دولت‌ها یا جنبش‌های برابری طلبانه اجتماعی؛

علاوه بر موارد فوق، این دستورکار مستلزم فقر بیشتر نیمه پایین جمعیت جهان و ماریج نزولی بی‌وقفه دستمزدها برای ۸۰ درصد مردم جهان است. جهان با بحران اقتصادی مواجه

است و راه حل نئولیبرالی این است که برای نیازهای انسانی، خرج کمتری شود و برای امنیت، بیشتر. این جهان‌نهادهای مالی است که جنون آسا به سوی خودکشی می‌شتابد، جایی که در آن پاسخ به فروپاشی اقتصادی عبارت است از چاپ پول بیشتر، غرق کردن جمعیت با تریلیون‌ها دلار ایجادکننده تورم جدید. این جهانی است با جنگ دائمی که در آن برای خرابی به مراتب بیشتر از بازسازی هزینه می‌شود، چرخه‌ای که به نفع غول‌ها و شبکه‌های جهانی قدرت اقتصادی است. این دنیای پهلپادهای قاتل بدون سرنشین، ترورهای غیرقانونی، مرگ و ویرانی در داخل و خارج از کشور است.

همانطور که اندریو کالن در کتاب *قدرت دولتی و دموکراسی*<sup>۱۲</sup> خاطرنشان می‌کند: «در دیدگاه دولت [بوش، اوباما، و اکنون ترامپ] یک بُعد اوروللی<sup>۱۳</sup> وجود دارد. این کشور بی‌اعتنایی به قانون را انتخاب کرد، در عوض فرمان‌هایی را برای مشروعیت اقدامات غیرقانونی صادر کرد و به خود اجازه داد بدون تظاهر به تسهیم قدرت بر طبق قانون اساسی یا حقوق بین‌الملل عمل کند.» دنیس لو<sup>۱۴</sup> می‌نویسد: «نتیجه نهایی، تقسیم بنیادین جامعه ما، از یک سو بین کسانی است که منافع‌شان در تحت سلطه درآوردن و راندن جامعه و منابع سیاره به سوی انحصار است و از سوی دیگر، بین کسانی که منافع‌شان در استفاده صرفه جویانه از آن منابع در راستای منافع بخشی از جامعه [طبقه سرمایه‌داران] است نه کل جامعه.»

جنبش اشغال در تظاهرات خود از اصل یک درصد در مقابل نود و نه درصد به عنوان یک مفهوم اصلی، در برابر اختلالات و چالش‌های ناشی از اقدامات بنگاه‌های اقتصادی فراملیتی استفاده کرد. اشغال دقیقاً همان چیزی بود که قدرتمندان جهانی از آن بیشتر می‌ترسیدند: جنبش دموکراتیک جهانی که دستور کار سرمایه‌داری و تداوم خیمه‌شب‌بازی انتخابات دولتی‌ای را افشا می‌کند، که اگرچه ممکن است بازیگران در هر اجرا تغییر کنند، اما خود خیمه شب بازی، ثابت می‌ماند. امپراتوری نظامی تحت تسلط ایالات متحده و سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) در خدمت حفاظت از سرمایه‌گذاری‌های اربابان قدرت در سراسر جهان است. جنگ‌ها، تغییر رژیم‌ها و مشاغل پدیدآمده توسط سازمان‌های نظامی و اطلاعاتی در خدمت دسترسی سرمایه‌گذاران به منابع طبیعی، گردش آزاد سرمایه، وصول بدهی‌ها و مزایای سوداگرانه در بازارهای جهانی است.

### غول‌ها و سرمایه‌گذاری اربابان جهان در جنگ

جداول زیر نشان دهنده سه تولیدکننده برتر سلاح در جهان و غول‌هایی است که در سال

۲۰۱۷ در آنها سرمایه گذاری کرده اند.

شرکت سهامی لاکهید مارتین <sup>۱۵</sup>		
نام شرکت های سرمایه گذار	در سال ۲۰۱۷	
استیت استریت	State Street	۱۵/۲ میلیارد دلار
گروه کپیتال	Capital Group	۱۲/۱۷ میلیارد دلار
گروه ونگارد	Vanguard Group	۶/۵ میلیارد دلار
بلک راک	BlackRock	۶/۱ میلیارد دلار
بانک آمریکا	Bank of America	۳/۱ میلیارد دلار
یو بی اس	UBS	۹۰۲ میلیون دلار
بانک نیویورک ملون	Bank of NY Mellon	۷۳۳ میلیون دلار
فیدلیتی اینوستمنت	Fidelity Investments (FMR)	۷۲۱ میلیون دلار
مورگن استنلی و شرکا	Morgan Stanley & Co.	۷۰۳ میلیون دلار
گروه گولدمن سکس	Goldman Sachs Group	۴۷۴ میلیون دلار
پرودنشیال فاینانشیال	Prudential Financial	۴۴۹ میلیون دلار
کردیت سوییس	Credit Suisse	۱۴۹ میلیون دلار
آلیانز اس ئی (پیمکو)	Allianz SE (PIMCO)	۸۲ میلیون دلار
جی پی مورگن چیس	JPMorgan Chase	۵۵ میلیون دلار
اموندی/کردی آگریکول	Amundi/ Crédit Agricole	۵۴ میلیون دلار
شرکت سهامی بارکلیس	Barclays plc	۵۰ میلیون دلار

شرکت سهامی نور تراپ گرامن <sup>۱۶</sup>		
نام شرکت های سرمایه گذار	در سال ۲۰۱۷	
استیت استریت	State Street	۵/۹ میلیارد دلار
گروه کپیتال	Capital Group	۱/۸ میلیارد دلار
گروه ونگارد	Vanguard Group	۴ میلیارد دلار
بلک راک	BlackRock	۴ میلیارد دلار
بانک آمریکا	Bank of America	۶۶۶ میلیون دلار
یو بی اس	UBS	۲۴۸ میلیون دلار



## امپریالیسم و ضدامپریالیسم در جهان

۴۱۰ میلیون دلار	Bank of NY Mellon	بانک نیویورک ملون
۲/۴ میلیارد دلار	Fidelity Investments (FMR)	فیدلیتی اینوستمنت
۲۱۱ میلیون دلار	Morgan Stanley & Co.	مورگن استنلی و شرکا
۴۸۸ میلیون دلار	Goldman Sachs Group	گروه گولدمن سکس
۲۰۰ میلیون دلار	Prudential Financial	پرودنشال فایننشیال
۶۷ میلیون دلار	Credit Suisse	کردیت سوییس
۱۷۶ میلیون دلار	Allianz SE (PIMCO)	آلیانز اس ئی (پیمکو)
۱/۵ میلیارد دلار	JPMorgan Chase	جی پی مورگن چیس
۵۱ میلیون دلار	Amundi/ Crédit Agricole	اموندی/ کردی اگریکول
۴۴ میلیون دلار	Barclays plc	شرکت سهامی بارکلیس
۵۵ میلیون دلار	AXA Group	گروه آکسا

شرکت بوئینگ ۱۷		
نام شرکت‌های سرمایه گذار	در سال ۲۰۱۷	
استیت استریت	۸ میلیارد دلار	State Street
گروه کپیتال	۱۲/۸ میلیارد دلار	Capital Group
گروه ونگارد	۱۱/۹ میلیارد دلار	Vanguard Group
بلک راک	۱۰/۳ میلیارد دلار	BlackRock
بانک آمریکا	۱/۰۱ میلیارد دلار	Bank of America
یو بی اس	۷۲۹ میلیون دلار	UBS
بانک نیویورک ملون	۱/۶ میلیارد دلار	Bank of NY Mellon
فیدلیتی اینوستمنت	۱/۹ میلیارد دلار	Fidelity Investments (FMR)
مورگن استنلی و شرکا	۱/۵ میلیارد دلار	Morgan Stanley & Co.
گروه گولدمن سکس	۱/۲ میلیارد دلار	Goldman Sachs Group
پرودنشال فایننشیال	۴۴۰ میلیون دلار	Prudential Financial
کردیت سوییس	۲۷۳ میلیون دلار	Credit Suisse
آلیانز اس ئی (پیمکو)	۳۳۷ میلیون دلار	Allianz SE (PIMCO)
جی پی مورگن چیس	۷۱۱ میلیون دلار	JPMorgan Chase
اموندی/ کردی اگریکول	۱۹۵ میلیون دلار	Amundi/ Crédit Agricole

## امپریالیسم و ضدامپریالیسم در جهان

شرکت سهامی بارکلیس	Barclays plc	۲۴۵ میلیون دلار
گروه آگرا	AXA Group	۱۱۹ میلیون دلار

1. Transnational Capitalist Class
2. US Special Operations Command (SOCOM)
3. SOCAFRICA
4. The Violent Extremist Organization (VEO)
5. Supreme Allied Commander Europe
6. Supreme Allied Commander Europe
7. Allied Command Transformation
8. Norfolk
9. Counter-Piracy Task Force
10. Transnational Corporate Class
11. William I. Robinson and Jerry Harris
12. Andrew Kolin notes in State Power and Democracy
13. Orwellian به جورج اورول، نویسنده کتاب قلعه حیوانات. م.
14. Dennis Loo

۱۵. Lockheed Martin Corporation: شرکت سهامی لاکهید مارتین یکی از بزرگترین شرکت‌های صنعت هوافضا، پشتیبانی نظامی، امنیت و فناوری است. این شرکت، بزرگترین پیمانکار دفاعی جهان از نظر درآمد در سال مالی ۲۰۱۴ بود. در سال ۲۰۱۳، ۷۸ درصد از درآمد لاکهید مارتین از فروش سلاح‌های جنگی به دست آمد؛ این شرکت در صدر فهرست پیمانکاران دولت فدرال ایالات متحده قرار گرفت و نزدیک به ۱۰ درصد از بودجه پرداخت شده پنتاگون را دریافت کرد. در سال ۲۰۰۹، ارزش قراردادهای آن، با دولت ایالات متحده مبلغ ۳۸/۴ میلیارد دلار (۸۵٪)، قراردادهای دولت‌های خارجی ۵/۸ میلیارد دلار (۱۳٪) و قراردادهای تجاری و سایر قراردادهای ۹۰۰ میلیون دلار (۲٪) بود. نیمی از فروش سالانه این شرکت به وزارت دفاع ایالات متحده است. لاکهید مارتین همچنین پیمانکار وزارت انرژی ایالات متحده و سازمان ملی هوانوردی و فضایی (ناسا) است. از مارس ۲۰۲۰، سهام لاکهید مارتین بطور عمده به سرمایه‌گذاران نهادی (شرکت استریت استیت، گروه ونگارد، بلک راک، شرکت‌های گروه سرمایه، و دیگران) تعلق دارد (برگرفته از اینترنت، م).

۱۶. Northrop Grumman Corporation: شرکت سهامی نورترپ گرامن یک شرکت چندملیتی آمریکایی در زمینه فناوری هوافضا و دفاع است. با ۹۰۰۰۰ کارمند و درآمد سالانه بیش از ۳۰ میلیارد دلار، یکی از بزرگترین تولیدکنندگان سلاح و ارائه دهندگان فناوری نظامی در جهان است. این شرکت در فهرست ۵۰۰ شرکت برتر مجله فورچون ۲۰۲۰ از بزرگترین شرکت‌های آمریکا در رتبه ۹۶ قرار دارد.

شرکت سهامی نورترپ گرامن و شرکای صنعتی آن هشت بار برنده جایزه Collier Trophy شده‌اند، که اخیراً برای توسعه X-47B، اولین سیستم هوایی بدون سرنشین و مستقلی است که از یک ناو هواپیمابر کار می‌کند. [۹] اورترپ گرامن در حال حاضر هدایت توسعه B-21 Raider را بر عهده دارد، بمب افکنی راهبردی دوربرد و رادارگریزه می‌تواند سلاح‌های متعارف و هسته‌ای را پرتاب کند. این هواپیمای جایگزین B-2 Spirit خود نورترپ، بعنوان تنها بمب افکن رادارگریز شناخته شده در جهان خواهد شد. از دیگر پروژه‌های فعلی آن می‌توان به توسعه و تولید تلسکوپ فضایی جیمز وب، رصدخانه مداری که در سال ۲۰۲۱ راه‌اندازی شد، و تولید تقویت کننده‌های موشک جامد برای برنامه سیستم پرتاب فضایی ناسا، اشاره کرد. این شرکت، پیشنهاددهنده برنامه بازآرندگی استراتژیک زمینی نیروی هوایی بود که هدف آن توسعه و ساخت یک موشک بالستیک قاره پیمای جدید است. از مارس ۲۰۲۰، سهام این شرکت بطور عمده به سرمایه‌گذاران نهادی (شرکت استریت استیت، گروه ونگارد، بلک راک، شرکت‌های گروه سرمایه، و دیگران) تعلق دارد (برگرفته از اینترنت، م).

۱۷. Boeing Company: شرکت بوئینگ: یک شرکت چند ملیتی آمریکایی است که هواپیما، روتورکرافت، ماهواره، تجهیزات مخابراتی و موشک را در سراسر جهان طراحی، تولید و به فروش می‌رساند. این شرکت همچنین خدمات لیزینگ و پشتیبانی محصولات خود را ارائه می‌دهد. بوئینگ یکی از بزرگترین تولیدکنندگان جهانی محصولات هوافضایی است. این شرکت، سومین پیمانکار بزرگ دفاعی در جهان بر اساس درآمد ۲۰۲۰ و بزرگترین صادرکننده این محصولات در ایالات متحده از نظر ارزش دلاری است. سهام بوئینگ در میانگین صنعتی داو جونز گنجانده شده است.

سهام این شرکت بطور عمده به سرمایه‌گذاران نهادی (شرکت استریت استیت، گروه ونگارد، بلک راک، شرکت‌های گروه سرمایه، و دیگران) تعلق دارد (برگرفته از اینترنت، م).

# هجدهمین کنگره فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری

به کوشش مجتبی میثمی



به درخواست دوستان عزیز نشریه «دانش وامید» در آغاز بر آن بودم که مطلب مبسوط و مستندی درباره فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری و نقش و جایگاه بی‌بدیل آن در جنبش کارگران جهان طی نزدیک به هشت دهه گذشته، به‌رغم انشعاب‌ها، گسست‌ها و البته فشارهای امپریالیستی و جهان سرمایه‌داری به‌ویژه در فاصله سال‌های آخر دهه ۸۰ سده گذشته میلادی تا سال ۲۰۰۰ بنویسم. اما نظر به محدودیت‌های نشریه و نیز با توجه به برگزاری کنگره باشکوه این سازمان (کنگره هجده) که در فاصله‌ی روزهای ۶ تا ۸ ماه مه که در شهر رُم در ایتالیا برگزار شد و به‌تازگی اسناد آن انتشار عمومی یافته است، ترجیح دادم که فدراسیون را از زبان خودش معرفی کنم و اعلامیه پایانی کنگره هجدهم را که از جمله دربرگیرنده برنامه عمل این سازمان بزرگ جهانی برای دوره‌ی پس از کنگره است، به زبان فارسی برگردانم.

## درباره فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری

فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری در تاریخ ۳ اکتبر ۱۹۴۵ در پاریس تأسیس شد و قدیمی‌ترین سازمان سندیکایی بین‌المللی است. فدراسیون دارای کرسی مشورتی در سازمان بین‌المللی کار ILO است و نقش مهمی در تصویب کنوانسیون‌های ۸۷ و ۹۸ ایفا کرده است. فدراسیون در سازمان ملل متحد در نیویورک، فائو در رم و یونسکو در پاریس نمایندگی دائمی دارد. فدراسیون خط جنبش طبقاتی سندیکایی را دنبال و علیه سرمایه‌داری و امپریالیسم برای جامعه‌ای بدون استثمار انسان از انسان مبارزه می‌کند. فدراسیون اکنون نماینده ۱۰۵ میلیون کارگر در نزدیک به ۱۳۰ کشور است.

از سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۳، مرکز فدراسیون در پاریس بود. بین سال‌های ۱۹۵۳ و ۱۹۵۶،

دفتر مرکزی به شهر وین (اتریش) منتقل شد. در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۵۶ و ۲۰۰۵ مرکز آن به پراگ (چکسلواکی) انتقال یافت. از ژانویه ۲۰۰۶ تا امروز، دفتر مرکزی در آتن (یونان) است. این سازمان دارای دفترهای منطقه‌ای و زیر منطقه‌ای در تمام قاره‌هاست و در جنب آن، اتحادیه‌های بین‌المللی کارگری (TUI) در تمام بخش‌های دارای اهمیت استراتژیک نقش آفرینی می‌کنند. فدراسیون در طول تاریخ خود نقش محوری در مبارزه علیه آپارتاید و نژادپرستی، در مبارزه با استعمار، علیه سیاست‌های دولت ایالات متحده آمریکا، ناتو، اسرائیل و متحدانش و نیز علیه بربریت سرمایه داری ایفا کرده است. فدراسیون در کسب حقوق کار و سندیکایی پیشتاز بوده است. هدف فعالیت‌های غنی فدراسیون در مقیاس جهانی، منطقه‌ای و در سطح بخش‌های اقتصادی، از بدو تأسیس تا کنون، همواره متحدکردن نیروهای طبقه کارگر در مبارزه طبقاتی و وحدت کارگران بدون توجه به ایدئولوژی، مذهب، زبان، جنسیت و نیز، ایجاد اتحاد در میان مردم در مبارزه علیه بهره‌کشی سرمایه داری و علیه امپریالیسم بوده و هست.

### اصول بنیادین فدراسیون

● عملکرد دموکراتیک بر پایه انتخابات در تمامی اندام‌ها و در تمام سطوح. ● جهت‌گیری انترناسیونالیستی و همبستگی بین‌المللی. ● مبارزه برای صلح و برقراری دوستی بین مردم در برابر جنگ‌های امپریالیستی. ● دفاع از حق مردم در تعیین سرنوشت کنونی و آتی خود. ● دفاع از حق کارگران و مردم هرکشور در اعمال حاکمیت بر منابع طبیعی و ملی خود. ● مخالفت با خصوصی‌سازی. ● خواهان وحدت طبقه‌ی کارگر و اتحاد اجتماعی با دهقانان فقیر، کارکنان مستقل، روشنفکران و بومیان ● خواستار مشارکت جوانان، زنان و کارگران مهاجر در زندگی، کار و اداره اتحادیه‌های کارگری. ● اولویت دادن به مسائل بهداشت و ایمنی برای کارگران، کیفیت زندگی و احترام به محیط زیست. ● پیشرانی مبارزه با شرکت‌های فراملی، سازماندهی هماهنگی بین‌المللی و همبستگی طبقه کارگر. ● دفاع از حق کارگران در برخورداری از نظام همگانی و رایگان بهداشت و درمان، آموزش و تامین اجتماعی.\* بهبود مستمر استانداردهای زندگی، حقوق و مستمری متناسب با دست‌آوردهای علمی و پیشرفت فنی.

فدراسیون به عنوان یک سازمان سندیکایی طبقاتی:\* مروج تقویت انتقاد، انتقاد از خود و تشریک مساعی برادرانه بین رهبران و اعضاست. ● برای آزادی‌های سندیکایی و دموکراتیک مبارزه می‌کند؛ علیه خشونت دولتی، اقتدارگرایی و اعمال تبعیض و آزار سندیکاهای کارگری می‌رزمند و مخالف نئوفاشیسم و نژادپرستی است. ● از حق اعتصاب و

تمام حقوق سندیکایی دفاع می‌کند. ● با جدیت علیه مصلحت‌گرایی، نخبه‌گرایی، بوروکراسی، تبانی و فساد وجدان‌هاست. ● سازمانده سمینارها و آموزش اتحادیه‌های کارگری است. فدراسیون دارای نمایندگان دائمی در سازمان‌های بین‌المللی بزرگ است و همواره در دفاع از منافع کارگران می‌رزمند و انحصارگری موجود در این سازمان‌ها را افشا می‌کند.

### ساختار فدراسیون

کنگره جهانی اتحادیه کارگری هر پنج سال یکبار برگزار می‌شود. شورای ریاست متشکل از ۴۵ عضو و دبیرخانه دربرگیرنده‌ی هفت عضو منتخب است.

**دفاتر منطقه‌ای:** ۱. کشورهای آفریقایی زبان: ژوهانسبورگ، آفریقای جنوبی؛ ۲. کشورهای آفریقایی فرانسه‌زبان: لیبرویل، گابن؛ ۳. آسیا و اقیانوسیه: دهلی نو، هند؛ ۴. اروپا: نیکوزیا، قبرس؛ ۵. آمریکای لاتین و حوزه کارائیب: هاوانا، کوبا؛ ۶. خاورمیانه: دمشق، سوریه؛ ۷. آمریکای شمالی: نیویورک.

**دفاتر زیرمنطقه‌ای:** ۱. آمریکای مرکزی: سن خوزه، کاستاریکا؛ ۲. آسیای شرقی: کوالالامپور، مالزی؛ ۳. جهان عرب: بحرین؛ ۴. کنسور CONOSUR: سائوپائولو، برزیل.

**اتحادیه‌های بین‌المللی (UIS):** کارگران و کارکنان بخش کشاورزی و صنعت و تجارت غذایی (UISTAACT): ۱. پاریس، فرانسه؛ ۲. کارگران و کارکنان بانک و بیمه (BIFU): دهلی نو، هند ۳. کارگران و کارکنان مستقل در بخش ساختمان (UITBB): هلسینکی، فنلاند ۴. آموزگاران و کارکنان بخش آموزش (FISE): کاراکاس، ونزوئلا؛ ۵. کارگران و کارکنان بخش انرژی: ژوهانسبورگ، آفریقای جنوبی؛ ۶. کارگران و کارکنان بخش هتل‌داری و گردشگری: آتن، یونان؛ ۷. کارگران و کارکنان معادن و صنایع فلزات: سائوپائولو، برزیل ۸. بازنشستگان: بارسلونا، اسپانیا؛ ۹. کارگران و کارکنان بخش خدمات عمومی: سائوپائولو، برزیل ۱۰. کارگران و کارکنان بخش حمل‌ونقل: لیسبون، پرتغال.

**کمیته‌های دائمی:** کمیته‌ها بنا به تصمیم شورای ریاست فدراسیون بر اساس نیازها و اولویت‌های خاص ایجاد می‌شوند. کمیته‌هایی که امروز با دبیرخانه‌های منتخب فعالیت دارند، عبارتند از: ۱. کمیته کارگران جوان ۲. کمیته مهاجران ۳. کمیته زنان کارگر ۴. کمیته بهداشت و ایمنی کار.

**نمایندگی‌های دائم در:** ۱. سازمان ملل متحد: نیویورک، ایالات متحده آمریکا؛ ۲. سازمان بین‌المللی کار (ILO)، ژنو، سوئیس؛ ۳. سازمان خواربار و کشاورزی (FAO): رم،

ایتالیا ۴. یونسکو: پاریس، فرانسه.

**مؤسسه‌های آموزشی:** مؤسسه‌های آموزشی فدراسیون با سازمان‌های سندیکایی ملی وابسته که در کشور خود مؤسسه‌های مشابهی دارند هماهنگ‌اند و با آن‌ها هم‌کاری می‌کنند. مؤسسه‌های آموزشی وابسته به فدراسیون در بسیاری از کشورها از جمله: هند، ویتنام، مالزی، بنگلادش، کوبا، پاناما، کاستاریکا، آرژانتین، اکوادور، بلاروس، قبرس، یونان، سوریه، نیجریه و... فعال‌اند.

\* \* \*

### هجدهمین کنگره فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری

۶ تا ۸ ماه مه سال ۲۰۲۲، رم، ایتالیا

#### اعلامیه رم

هجدهمین کنگره فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری (FSM) که در شهر رم پایتخت کشور ایتالیا طی روزهای ۶ تا ۸ ماه مه برگزار شد. روی دادی تاریخی برای طبقه کارگر بین‌المللی است. ۴۳۰ نماینده ثبت نام کرده از ۹۳ کشور در کنگره مشارکت داشتند. ۳۳۰ نماینده (۷۷٪) به طور فیزیکی و ۱۰۰ نماینده (۲۳٪) در فضای مجازی در این کنگره حضور یافتند.

کنگره مطابق با عمل‌کرد پربار فدراسیون طی چند دهه و متکی به اصل دموکراسی کارگری چنان‌که در اساس نامه آمده است، به طور دموکراتیک شورای مرکزی (CP) را برگزید. کاردهای جدیدی برای نخستین بار به عضویت آن درآمدند.

شورا، نمایندگان ۵۰ کشور را که پنج قاره را نمایندگی می‌کنند، دربرمی‌گیرد. این نسبت برای دبیرخانه و کمیسیون نظارت مالی جدید چنین است: نمایندگان ده کشور اعضای دبیرخانه و هفت کشور اعضای کمیسیون نظارت مالی.

ترکیب نمایندگان کنگره رم به دلیل حضور کادرهایی از سندیکاهای پایه و برخوردار از روحیه شجاعانه، وفاداری، فروتنی، فداکاری رزم‌جویانه طبقاتی کارگری در حافظه تاریخ به جا خواهد ماند. کنگره رم کنگره واقعاً کارگری بین‌المللی، طبقاتی، دموکراتیک، گشوده و متنوع بود. این درس‌هایی است که طی ۷۷ سال طولانی از مبارزه انقلابی طبقاتی اعضا و کاردهای فدراسیون در سراسر جهان و تحت رهبری فدراسیون در مبارزه با بربریت سرمایه‌داری حاصل آمده و غنا یافته است.

۹۹ نماینده سخن گفتند. از خلال سخنان نمایندگان تصویر دشواری‌هایی که جنبش ما در کشورهایشان دست به‌گریبانند، دیده می‌شد. کنگره بار دیگر این پیام را دریافت که

تمامی مبارزات طبقاتی کوچک یا بزرگ، محلی، منطقه‌ای ملی یا بین‌المللی جزئی از نظام جهانی مبارزه کارگران است. انتقاد از خود سازنده و انتقادهای بیان شده در برخی گفتارها به‌طور قابل-ملاحظه‌ای بر غنای بحث‌ها افزود. این امر پیش از همه نشان‌گر ویژگی کارگری است، که ما را به ایفای نقش ناگزیر پیش-رو در سرنگونی انقلابی سرمایه‌داری تحت رهبری طبقه کارگر فرامی‌خواند.

خاطر نشان می‌کنیم که کنگره ما در رویارویی بزرگ با شرایط اجتماعی سیاسی بی‌سابقه‌ای برای کنش جنبش سندیکایی بین‌المللی برگزار شد که در گذشته با آن روبرو نبودیم و می‌بایست بر دشواری‌های ناشی از آن فائق آییم. همه‌گیری کرونا و ویروس جان‌های عزیز بسیاری را از میان خواهران و برادران طبقاتی مان گرفت. از طرفی، مانعی در برگزاری کنگره مان نیز شده بود: محدودیت برای مسافرت، افزایش هزینه‌های سفر، اضافه‌بار بی‌سابقه برای زیرساخت‌های تدارکاتی کنگره با هدف فراهم آوردن مشارکت نمایندگان در فضای مجازی.

به‌علاوه، نمایندگان با محدودیت‌های اعمال‌شده از سوی سفارت‌ها و مقررات اداری دولت‌ها روبرو بودند. این‌ها تنها شماری از عواملی بود که ما را به تضمین موفقیت کنگره خود با هدف آماده‌سازی کادرهای مان در مبارزات بزرگی که از هم اینک رخ نموده است، فرامی‌خواند. طبقه کارگر رزمنده تحت هدایت فدراسیون، مبارزه جسورانه‌ای را به‌رغم



پوستر اجلاس کنفدراسیون. ۱۹۵۰  
بوداپست، مجارستان

مانع‌های بسیار به پیش برد و پاسخی قاطع به تمام کسانی داد که می‌خواستند کنگره را در هیأتی شایسته و درخورد جایگاه فدراسیون نبینند.

هم‌چنین ضروری است یادآور شویم که کنگره فدراسیون بریستر خطرناک و رو به توسعه‌ی ژئوپلیتیکی و اقتصادی بین‌المللی جریان یافت. تعمیق بیش‌ازپیش بحران سرشتی سرمایه‌داری که حتا تحلیل‌گران بورژوازی قادر به کتمان آن نیستند، بیان‌گر تشدید هرچه بیش‌تر بهره‌کشی از طبقه‌ی کارگر است که فقر بیش‌تر، افزایش شوک‌آور بی‌کاری و تعرض طبقه‌ی سرمایه‌دار به دست‌آوردهای کارگران، آزادی‌های دموکراتیک و حقوق سندیکایی را به دنبال دارد.

طبقه بورژوازی با رفتار دغل‌کارانه همیشگی می‌کوشد تا مردم را با اردوکنشی‌های هماهنگ‌شده، گمراه و دلایل واقعی این بحران را پنهان کند. همه‌گیری می‌تواند در بروز و در تعمیق بحران دخیل باشد. اما دلیل اصلی بحران در خود نظام سرمایه‌داری است. دلیل واقعی این بحران را باید در قوانین شیوه تولید سرمایه‌داری و در انباشت عظیم سرمایه جستجو کرد که نتوانسته است به دور جدید سرمایه‌گذاری یا به کار انداختن دوباره‌ی سرمایه بینجامد و از این رو، خود بر طبقه سرمایه‌دار نیز که سخت حریص سودهای بی‌حد و حصر است، اثر گذارد. حکومت‌های سرمایه‌داری و کارگزاران بورژوازی در ایالات متحده آمریکا، اتحادیه اروپا و ژاپن به حداکثر مداخله عمومی با هدف تلاش برای پیش‌رانی اقتصاد سرمایه‌داری با اعمال سیاست مبتنی بر بودجه انبساطی برآمده‌اند. با این حال، واقعیت این است که هیچ چاره‌گری سرمایه‌داری نمی‌تواند به‌طور پایدار بر بحران فایق آید. به عبارت بهتر، این چاره‌گری‌ها می‌توانند به مثابه مسکنی موقت بر آن اثر گذارند، اما در نهایت به بحران عمیق‌تری منتهی می‌شوند.

از طرفی، یک بار دیگر، بار بحران به دوش کارگران گذاشته می‌شود. مردم را به استقراض جدید فرامی‌خوانند تا بار تمام سیاست‌های ضدکارگری و ضد مردمی را که در کاهش مزدها، تحمیل بی‌کاری با گستردگی هرچه بیشتر و زیرپا نهادن حقوق تأمین اجتماعی تجلی دارند، متحمل شوند. در واقع، این تدبیرها که در آغاز، تدبیرهای اضطراری موقت معرفی می‌شدند، در تداوم خود دائمی شدند. واقعیت این است که برای اردوی سرمایه‌داری، بحران فرصتی برای پیش‌رانی آشکار برنامه‌های ضدکارگری است.

برای نمونه، موضوع من در آوردی «توسعه‌ی سبز» را در نظرگیریم که مبتنی است بر تحمیل بار مالی برق‌گران به مردم، روابط کارگر و کارفرمایی خودخوانده منعطف، مالیات‌های غیرمستقیم سبز و دیگر هزینه‌های جدید بر خانوارهای مردمی با این هدف که دولت از سرمایه‌گذاری‌های جدید صاحبان کسب و کار حمایت کند. تضادهای آشتی‌ناپذیر امپریالیست‌ها میان ائتلاف‌های امپریالیستی و نیز میان دولت‌های این ائتلاف‌ها در کنترل بازارها، منابع انرژی، و مسیرهای حمل و نقل که رو به افزایش است، سبب شده است تا جنگ‌های خطرناک امپریالیستی از مدیترانه‌ی-شرقی، آفریقا، آسیای جنوب شرقی تا سرزمین‌های شمالگان سایه افکند. در واقع، موضوع اساسی در تعارضات امپریالیستی تصرف منطقه هندوپاسیفیک است که مهم‌ترین حوزه نفوذ در میان ائتلاف‌های امپریالیستی به‌شمار می‌رود. خطر جنگ عمومی امپریالیستی شدت گرفته و دامنه‌دار شده است. جنگ اخیر و تحولات اکراین نشان می‌دهد که اروپا دیگر بری از خطر نیست. تمام کسانی که بر این باور



بودند که جنگ در بیرون از اروپا رخ خواهد داد، کاملاً در اشتباه‌اند. برعکس، واقعیت‌ها به روشنی نشان می‌دهند که جنگ‌ها از تغییر توازن قوای بین‌المللی، چنان‌که در سال ۱۹۹۱ و پس از حذف اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و فروپیزی سوسیالیسم در کشورهای اروپای مرکزی و شرقی رخ داد، نشأت می‌گیرند.

وانگهی مسابقه تسلیحاتی به روشنی وضعیت موجود را برمی‌تابد. هزینه‌های نظامی جهانی در سال ۲۰۲۱ - برای نخستین بار در تاریخ - از ۲۰۰۰ میلیارد دلار گذر کرد. در واقع، از جمله شاخص‌های دوران ما تشدید رقابت و تجاوزگری نظامی و تغییرات در نظریه‌های دفاعی در شماری از کشورهای سرمایه‌داری است (مثال نمونه وار آن آلمان در سال‌های گذشته و به‌تازگی ژاپن است). در عین حال، ناتو در تدارک دسیسه تجاوزگرانه برای وارد کردن کشورهای موسوم به «بی‌طرف» نظیر سوئد و فنلاند به زیر حوزه نفوذ خود است.

در حقیقت، روابط متقابل نابرابر که ویژگی نظام امپریالیستی است و بر مناسبات تمامی کشورهای سرمایه‌داری حکم است، از خلال شماری از ائتلاف‌ها، سازمان‌ها، توافق‌نامه‌های بین‌المللی و منطقه‌ای که به‌طور غیرمستقیم بازتاب مناسبات میان قدرت‌هاست، تکوین می‌یابد. در سال‌های اخیر، علاوه بر سازمان‌های کاملاً شناخته‌شده (برای نمونه، سازمان ملل متحد، ناتو، اتحادیه‌ی اروپا، سازمان امنیت و اقدام مشترک اروپا، سازمان تجارت جهانی، گروه ۷ و گروه ۲۰) که از سوی آمریکا راهبری می‌شوند، سازمان‌های جدیدی نیز ظهور کرده‌اند.

تغییرات بسیار گسترده‌ای که در سطح اقتصادها رخ داده است، برتابنده تغییرات در خیمه‌گروه‌های امپریالیستی بین‌المللی است. از این رو، رهبران ایالات متحده آمریکا برآنند که ترکیب کنونی گروه ۷ مرکب از قدرت‌مندترین دولت‌های سرمایه‌داری (ایالات متحده آمریکا، ژاپن، کانادا، فرانسه، انگلستان، ایتالیا و آلمان) ناکارآمد است و باید استرالیا، کره جنوبی و هند را به ائتلاف ضدچین سوق داد. نمونه‌های آن، پیمان امنیتی اوکوس AUKUS دربرگیرنده ایالات متحده آمریکا، بریتانیا و استرالیا و کواد QUAD متشکل از ایالات متحده آمریکا، ژاپن، استرالیا و هند است.

در همین زمان دولت آمریکا با کاهش چشمگیر مالیات بر درآمد طبقه سرمایه‌دار، از انحصارات آمریکایی می‌خواهد که در حوزه‌های فن‌آوری‌های نوین اگر در چین مشغولند، یا از این کشور صرف نظر کنند یا به ایالات متحده آمریکا بازگردند، ضمن آن‌که به‌طور گسترده می‌کوشد تا مانع چین از بسط «راه‌نوین ابریشم» و سرمایه‌گذاری‌های این کشور در آفریقا شود. رقابت چین و آمریکا تعیین‌کننده در مسائل توسعه در آینده است. از این رو، هر دو طرف سعی

در تقویت ائتلاف‌های خاص خود دارند.

با در نظر گرفتن، سیمای عمومی بین‌المللی و منطقه‌ای و با توجه به جوهر واقعیت‌ها، ارقام و نظرات برشمرده و مبتنی بر وضعیت اجتماعی سیاسی عینی که بر جهان غالب است، فدراسیون، طبقه کارگر و جنبش سندیکایی مبارز را به تقویت سازمان‌های سندیکایی، تشدید مبارزه رزم جویانه‌ی طبقه‌ی کارگر و مقاومت در برابر تعرض طبقاتی سرمایه‌داری، و نیز، به افشا و غلبه بر دسیسه‌های امپریالیستی فرامی‌خواند.

کنگره فدراسیون پس از بحث و گفتگوی دموکراتیک باز، تصمیمات زیر را به مثابه مهم‌ترین وظایف فوری برگزید: در سال‌های آغازین سومین دهه سده بیست و یکم و در حالی که در شرف برگزاری ۸۰ سالگی زندگی و کنش فدراسیون هستیم، کنگره فدراسیون بار دیگر بر ارزش‌های سندیکالیسم طبقاتی، دموکراتیک، بین‌المللی و توده‌ای با وظایف زیر پای می‌فشد:

۱ ضرورت حفظ و تقویت مداوم وحدت صفوف فدراسیون تا سازمان ما بتواند با انسجام و با جدیت تمام به ایفای نقش خود در دفاع از حقوق کارگران برآید؛

۲ حفظ وحدت طبقه کارگر در مقام طبقه یگانه و جهانی در مبارزه برای آزادی اجتماعی و علیه بهره‌کشی سرمایه‌داری. طبقه کارگر در مبارزه برای سرنگونی برده‌داری سرمایه‌داری، اتحاد و وسیع اجتماعی خود را می‌باید با دهقانان، روشن‌فکران ترقی‌خواه و کارکنان مستقل گسترش دهد؛

۳ تقویت و تحکیم اصولی که فدراسیون به عنوان سازمان سندیکایی پذیرفته و بر پایه‌ی آن‌ها بنا شده و پیش‌ران آنهاست، اصولی که تکیه بر مبارزه طبقاتی، آزادی‌های دموکراتیک و سندیکایی دارد و هدف از آن‌ها دفاع از حق تشکل و حق اعتصاب است. فدراسیون با پی‌گرفتن ارزش‌های دموکراتیک و عمل به آن‌ها به برقراری ارتباط مستقیم با کارگران بر بنیان احترام به اصول اساسی سندیکاها پایه ادامه می‌دهد؛

۴ حق اعتصاب: فدراسیون حق اعتصاب را به عنوان حق بنیادین بشر و جزء اساسی آزادی اجتماعات به رسمیت می‌شناسد. طبقه سرمایه‌دار در مقیاس محلی، منطقه‌ای و بین‌المللی رویکردی را برگزیده است که نه فقط هدف آن تعرض به این حق بنیادین است که، تلاشی جدی برای محروم کردن کارگران و سندیکاها از این حق است. فدراسیون با تمام توان در برابر این تعرضات می‌ایستد و از حق اعتصاب با هر قیمتی دفاع خواهد کرد؛

۵ بین‌المللی‌گرایی و همبستگی تمام کارگران به دور از تمایزهای مبتنی بر رنگ، مذهب، جنسیت، زبان و گرایش‌های سیاسی. در این خصوص، هیچ مزدبگیر و هیچ بخشی را

- نمی‌توان در مبارزه و پی‌گیری مطالباتش تنها گذاشت؛
- ۶ فدراسیون از بدو پیدایش خود، همواره جنبش سندیکایی ضدامپریالیستی بوده است و از حق تصمیم هر خلقی برای خود به‌طور دموکراتیک و آزادانه، در این زمان و در آینده دفاع کرده است. فدراسیون جنگ‌های امپریالیستی و دخالت‌های امپریالیستی را محکوم می‌کند و محالف نژادپرستی، فاشیسم و ترویج خارجی هراسی است؛
- ۷ ما پیش‌ران عمل به مشارکت برابر زنان، مردان و جوانان در فعالیت‌های اساسی سندیکایی هستیم. بر کسانی که سمت‌هایی را در مسئولیت‌های مهم برعهده می‌گیرند، نظارت داریم و به آنان در ایفای نقش خود اعتماد می‌کنیم. به اعضا و به کادرهای مان، مرد و زن، مبارزه جمعی علیه بهره‌کشی اجتماعی-اقتصادی را آموزش می‌دهیم؛
- ۸ خواستار سندیکاهای توده‌ای و دموکراتیکی هستیم که به مثابه مدرسه مبارزات اجتماعی برای شکوفایی طبقه کارگر عمل کنند. می‌خواهیم که کارگران، همواره به‌طور جمعی به پایین و به کارگران عادی رجوع کنند. برآنیم که سندیکاهای طبقاتی با جدیت تمام و بی‌گذشت به مقابله با اداری‌منشی، نخبه‌گرایی، مصلحت‌اندیشی و فساد برآیند؛
- ۹ فدراسیون در سازمان‌های بین‌المللی‌ای که حضور دارد، ضمن پیش‌رانی مواضع جنبش سندیکایی طبقاتی، رفتار ضدکارگری سازمان‌های ناقض آن اصول و انگیزه‌هایی که خود برپایه آن‌ها بنا شده‌اند، را افشا می‌کنیم؛
- ۱۰ تمامی اندام‌های فدراسیون همه‌روزه به عمل مداوم برای بهبود سطح زندگی توده‌های کارگری زن برپایه تأمین مزد بهتر، کار دایم، تأمین اجتماعی، فرهنگی و ذهنی می‌کوشند؛ تأمین نیازهای معاصر همه کارگران هدف دایمی در هر کشور، بخش، منطقه و سندیکاست؛
- ۱۱ سطح نیازهای معاصر، امروز با توجه به پیشرفت فن‌آوری و ثروت‌های انباشته، همواره باید روبه‌افزایش باشد. فن‌آوری‌های نوین و دیجیتالی باید در خدمت بهبود زندگی کارگران نه برای افزایش سود باشد. نیازهای امروزین، به آن‌گونه که جنبش سندیکایی طبقاتی می‌فهمد، بی‌چون‌وچرا شامل برخورداری از حق سلامتی رایگان، مسکن شایسته، برخورداری از آب آشامیدنی، حق برخورداری از وسایل نقلیه عمومی مطمئن، با بهای اندک و ارزان و آموزش همگانی رایگان برای تمام کودکان است.

### مبارزه امروزی طبقه کارگر

- ۱۲ سرمایه‌داری با فرورفتن در بحران و با تمام تضادهایش به‌طور دایم می‌کوشد تا هژمونی

شیوه تولیدش را حفظ کند. نظر به آن که تداوم این شیوه ماهیتاً بر تملک ثروت‌های تولیدشده از سوی کارگران است، هنگامی که نظام [سرمایه-داری] وارد بحران می‌شود، بار بحران را همواره متوجه کارگران می‌کند.

۱۳ از این رو، گذشته از کاهش نسبی نرخ سود، به‌ویژه پس از سال‌های ۷۰ [سده بیست] و بحران‌های پس از آن، به‌ویژه بحران ۲۰۰۸/۲۰۰۹، نظام مجموعه‌ای از تغییرات را در ابزار، چگونگی و مکان تولید به پیش راند. برون-سپاری، افزایش چگالی فن‌آوری و تجاری، هم‌راه با تقسیم کاری که با پراکندگی واحدهای تولیدی ویژگی یافته است، مشخصه دوران نوین جهان کار است.

۱۴ به‌علاوه، سرمایه‌داری می‌کوشد برای تضعیف مقاومت سیاسی در برابر این تعرضات ضدکارگری حقوق کار را منعطف و نقش نمایندگی سندیکایی را تضعیف کند. به‌طورکل، به‌رغم اردوکنشی‌های بزرگ، نتیجه موقت‌سازی کار، آگاه شدن بخش قابل توجهی از طبقه کارگر شد.

۱۵ فدراسیون جهانی سندیکایی کارگری و اعضای آن نباید به این وضعیت جدید کم بها دهند؛ برعکس، باید این وضعیت را زیر نظر گیرند و با تاکتیک‌ها و شیوه‌های مناسب و به‌ویژه با تقویت آموزش‌های سیاسی و کار در سندیکاها پایه به مقابله با آن برآیند؛ در این شرایط، هجدهمین کنگره فدراسیون اهدافی را که در اولویت فعالیت‌های دوره بعد است، تصویب کرد:

### درآمد، مزد- جبران خدمت

۱ از مذاکره جمعی به‌دور از هرگونه قیدوبند و امضای قراردادهای جمعی عادلانه و به‌دور از هرگونه ابهام با هدف کار تمام‌وقت با دستمزد شایسته حمایت می‌کنیم و خواستار آنیم. قراردادهای جمعی باید در کشور و هر بخش حاکم شود و به مطالبات کارگران پاسخ گوید. برای نمونه و به‌عنوان کف این مطالبات درآمد کارگران در هر کشور باید دست‌کم دو برابر بیش‌تر از خط فقر باشد.

### ۳۵ ساعت کار هفتگی بدون کاهش مزد

۲ ما برای کاهش زمان کار توأم با بهبود مزد مبارزه می‌کنیم. موضع فدراسیون در خصوص کار هفتگی ۳۵ ساعت و ۵ روز کاری است، این، خواستی واقع‌گرایانه و ضرورتی بی‌چون و چراست. مرحله بعدی باید ۷ ساعت و ۴ روز کاری تمام‌وقت باشد، بی‌آن‌که مزدها کاهش یابند. سندیکاها باید بنابه‌شرایط متفاوت هرکشوری هم‌چنان برای بهبود زمان

کار و تضمین مزدهای بایسته مبارزه کند. این تنها شیوه برای طبقه کارگر و به طور کل برای تمام کارگران در راستای کسب سهم از ثروت های تولید شده از سوی کار و منافع منتج از توسعه انفجار آمیز فن آوری و علم در فرآیند تولید است.

فدراسیون با جدیت تمام با کار پاره وقت یا کار غیر رسمی و بردگی کار و اخراج مخالف است. کار، با به کارگیری دورکاری بیش از پیش منعطف شده است، ساعت های کار افزایش یافته اند و کار ثابت و دائم همراه با حقوق کار زیر سؤال رفته است. ما اردو کشی گسترده برای ۳۵ ساعت کار بدون کاهش مزد را از ۳ اکتبر ۲۰۲۲ پیشنهاد می کنیم.

### امنیت اجتماعی

۳ تأمین اجتماعی و بازنشستگی عمومی را برای همه خواستاریم تا تمامی کارگران در تمامی بخش ها بتوانند از تمام حقوق و پوشش های بیمه ای برخوردار شوند. کار غیر رسمی به دور از پوشش بیمه «اعلام جنگ» به سندیکا های طبقاتی است.

### افزایش هزینه ها - بیکاری - خصوصی سازی

۴ این پدیده ها نیز نتیجه بربریت سرمایه داری و «دشمنی» با جنبش سندیکایی کارگران است. افزایش هزینه ها تهی دستان را تحت فشار می گذارد، بی کاری ستون پنجم در درون سندیکاهاست و خصوصی سازی به انحصارها و چندملیتی ها فرصت اخراج کارگران و تعرض به حقوق کسب شده آنان را می دهد. خصوصی سازی به حراج ثروت های عمومی منجر می شود و به انحصارها و شرکت های چندملیتی فرصت اخراج کارگران و تعرض به حقوق کسب شده آنان را می دهد و کارگران را از دسترسی آزاد و همگانی به کالاهای اجتماعی محروم می کند. مبارزه علیه افزایش قیمت ها، بی کاری و خصوصی سازی ها باید در صدر برنامه مبارزان امروزی فدراسیون باشد.

### مهاجران - پناهندگان

۵ جنگ های امپریالیستی باعث [امواج] پناهندگی و مهاجرت می شوند. تاراج ثروت های [کشورهای] جهان سوم منجر به فقر و مهاجرت می شود. از مهم ترین الویت های جنبش سندیکایی رزمنده و بین المللی همواره لغو بدهی های کشورهای جهان سوم بوده و هست. در همین حال، ما از زندگی و حقوق مهاجران و پناهندگان دفاع می کنیم. ما قاطعانه مخالف پدیده های نژادگرایی و نوفاشیسم هستیم و با این گرایش ها مبارزه می کنیم. در نظر فدراسیون جهانی اتحادیه های کارگری طبقه ی کارگر به عنوان طبقه هم سان است.

### کار کودکان - کار در دوران بارداری

- ۶ کودکان باید در مدرسه باشند و با رفقای شان بازی کنند. کار کودکان باید در عمل نه در حرف ممنوع شود. در خصوص زنان باردار نیز مقررات بین‌المللی ناظر بر مرخصی دوران بارداری، کاهش زمان کار و ممنوعیت اخراج باید رعایت شوند
- ۷ بهداشت و ایمنی در محل کار از مبرم‌ترین و مهم‌ترین مسائل برای فدراسیون‌اند، زیرا کارگران باید به خانه بازگردند و در میان خانواده خود سالم و بی‌نقص باشند. ما بر ایجاد کمیته بهداشت و ایمنی در محیط کار و کارکرد آن تمرکز داریم. مبارزه علیه بحران زیست‌محیطی نیز از الویت‌های مهم فدراسیون است، زیرا بر این باوریم که این بحران زاده عمل به سفته-بازی‌های بی‌شفقت انحصارها و کارتل‌های چندملیتی است. از پی‌آمدهای این بحران آن است که تهی‌دستان در سیل، سرما، آتش‌سوزی و زمین‌لرزه‌ها غرق می‌شوند، می‌سوزند و کشته می‌شوند.

### انحلال فوری ناتو

- ۸ فدراسیون با به‌هدردادن منابع و پول برای اهداف نظامی مخالف است. فدراسیون هم‌چنین، با استفاده از انرژی اتمی برای هدف‌های نظامی مخالف است و انحلال فوری ناتو را خواستار است.
- ۹ ما با به‌حاشیه‌راندن‌ها، تبعیض‌ها، توقیف‌کشتی‌ها، وضع تحریم‌ها از سوی ایالات متحده آمریکا، ناتو و اتحادیه اروپا علیه کشورهای مختلف مخالفیم، زیرا این اقدامات بر سطح زندگی خانوارهای کم‌درآمد کارگران و دهقانان کوچک و تهی‌دست تأثیر منفی دارد.

### روز بین‌المللی سندیکایی برای صلح

- ۱۰ کنگره فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری اعلام می‌کند که روز اول سپتامبر را برای تمام سندیکاها به عنوان «روز بین‌المللی اقدام» برای صلح برگزیده است. شایسته است که یادآور شویم که اول سپتامبر سال ۱۹۳۹ آلمان نازی جنگ جهان‌گیر دوم را آغاز کرد.
- ۱۱ امروز هم‌چنان با نگرانی عمیق شاهد ظهور نیروهای نوفاشیست و نونازی هستیم که خطری واقعی برای طبقه‌ی کارگر به شمار می‌روند. ناگزیر و ضروری است که تمامی نیروهای صلح‌جو علیه بازی‌های جنگی امپریالیستی با هدف پیش‌رانی و حمایت از صلح بسیج شوند. در این راستا، فدراسیون، اعضا و دوستان آن همه‌ساله روز ۹ ماه مه را به‌عنوان روز بزرگی که یادآور پیروزی مردم، سقوط هیتلر و پایان جنگ جهان‌گیر دوم است، گرامی می‌دارند و آن را جشن می‌گیرند.

### نظام رهبری دموکراتیک و جمعی

۱۲ فدراسیون و تمامی اندام‌های رهبری آن: شورای ریاست، اتحادیه‌های بین‌المللی، دفترهای منطقه‌ای، کمیته‌های زنان، جوانان و کمیته حقوقی و نظیر آن‌ها به شیوه دموکراتیک و جمعی عمل می‌کنند؛ با هم‌آهنگی کنش‌ها و تدبیرهای‌شان را برای پیش‌رانی مبارزات کارگران سازمان می‌دهند و، سمت‌گیری‌های فدراسیون را دنبال می‌کنند. دفترهای منطقه‌ای و سندیکاها قادرند با یک‌دیگر هم‌یاری کنند و کنش‌های‌شان را هرگاه که اقتضا کند؛ هم‌آهنگ سازند.

### کادرهای سیاسی متعهد به مبارزه

۱۳ فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری هشیار و آگاه است که مردم، ما را با عمل‌مان و اثربخشی آن قضاوت و ارزیابی می‌کنند. همه اندام‌های رهبری، تمام کادرها زیر نظر طبقه خود هستیم. ما به‌دور از هرگونه دغل‌کاری به هدف کارگران متعهدیم. هرکادر پیش از هر جای دیگر در کشور و در بخش خود قضاوت و ارزیابی می‌شود. در این جاهاست که هر مرد و زنی در معرض ارزیابی است تا روشن شود که او پیش‌ران و پشتیبان سمت‌گیری‌ها، مواضع و شعارهای غرورآفرین فدراسیون است یا نه.

### تأسیس کمیته بین‌المللی برای پیش‌رانی و حمایت از حقوق و آزادی‌های سندیکایی

۱۴ طبقه سرمایه‌دار ناتوان از مهار بحران سرشتی فزاینده سرمایه‌داری به تهاجم‌های وحشیانه علیه طبقه کارگر و جنبش سندیکایی روی می‌آورد. کار موقت را پیش می‌راند، امنیت شغلی را به خطر می‌افکند، شرایط کار را سخت‌تر می‌کند و حقوق کارگران و به‌ویژه حق تشکل، حق مذاکره جمعی و اعتصاب را نادیده می‌گیرد.

۱۵ انحصارها و شرکت‌های چندملیتی و حکومت‌های جهان سرمایه‌داری از فن‌آوری‌های نوین برای محدودکردن تکوین و آزادی عمل سندیکا، آزادی‌های دموکراتیک و شخصی کارگران در شرکت‌ها و در محل کار بهره می‌گیرند.

۱۶ در روزگار ما، جهش‌های فن‌آوری درحوزه نظارت ضدکارگری و محدودیت‌ها در آزادی عمل سندیکایی و اجتماعی بر فشارهای پیشین وحشیانه و خشن ضدکارگری و ضددموکراتیک کارفرمایان در پناه مجوزهای دولت، اضافه می‌شود و تا قتل سازمان‌یافته سندیکالیست‌ها پیش می‌رود.

۱۷ کمیته بین‌المللی حمایت از آزادی‌های سندیکایی و دموکراتیک اسنادی را گرد خواهد آورد تا گزارش‌هایی را به سازمان‌های بین‌المللی ارائه دهد؛ این کمیته از ابتکار

اندام‌های رهبری فدراسیون پشتیبانی خواهد کرد. این کمیته هم‌چنین، با کمیته حقوقی فدراسیون هم‌آهنگ خواهد بود.

۱۸ از سوی دیگر، اکثر کارفرمایان تدابیر ناظر بر ایمنی و بهداشت ضرور در محیط‌های کار را رعایت نمی‌کنند، زیرا به سلامتی و ایمنی کارگران به مثابه هزینه می‌نگرند و چنین است که با «حوادث» حرفه‌ای روبرویم. سازمان بین‌المللی کار برآورد می‌کند که هر سال ۲/۳ میلیون زن و مرد در سراسر جهان متحمل حادثه یا بیماری‌های مرتبط با کار می‌شوند و این داده مترادف با ۶۰۰۰ مرگ در روز است.

۱۹ برآورد می‌شود که هر سال در سراسر جهان ۳۴۰ میلیون حادثه کار رخ دهد که نتیجه آن ۱۶۰ میلیون قربانی بیماری‌های مرتبط با کار در سال است. حمایت از کارگران در فضای محل‌های کار نیز جزء وظایف کمیته بین‌المللی است.

### منابع مالی فدراسیون

۲۰ فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری متکی به حق عضویت اعضا و حمایت دوستان خود است. این فدراسیون منبع دیگری ندارد. به همین دلیل، کنگره تمام سازمان‌های عضو را به پرداخت حق عضویت خود فرا می‌خواند. این حمایت مالی، خودتکایی مالی و توسعه اندام‌های فدراسیون را تقویت می‌کند.

### نظام ارتباطی به هم پیوسته فدراسیون

۲۱ اکثریت عظیم رسانه‌ها مطابق با منافع چندملیتی‌ها و انحصارها کنترل می‌شوند. این رسانه‌ها ابزار و سازوکارهای تبلیغی علیه منافع کارگران و مردم‌اند. سندیکا‌های رزمنده باید نقش تبلیغاتی این رسانه‌ها را برملا کنند و در عین حال، با استفاده از تمامی فن‌آوری‌های ممکن، در پی آگاهی رسانی درباره حقیقت، توضیح اقدامات واقعی کارگران و شکستن انحصار چندملیتی‌ها بر اطلاعات باشند.

۲۲ تصمیم ما بر آن است که مقر فدراسیون در آتن باقی بماند و مقر دفتر منطقه اروپایی آن (EUROF) از ایتالیا به قبرس منتقل شود.

\* امید دارم که در آینده‌ای نه چندان دور مجموعه‌ای از اسناد فدراسیون و مشتمل بر شرح مبسوط تاریخ فدراسیون در ۷۷ سال گذشته (از بدو تأسیس آن) و نیز دربرگیرنده مقاله‌های آموزشی که بسیار گرانها برای کارگران در سراسر جهان است، به کارگران کشور و به ویژه سندیکالیست‌های باورمند به سندیکای طبقاتی ارایه کنم. ۱. autochtones منظور ساکنان کشورها پیش از استعمار و تسخیر این سرزمین‌هاست.



# سازمان همکاری شانگهای<sup>۱</sup>

اهداف، اصول، ساختار و جایگاه آن در معادلات جهانی

محمد سعادت‌مند



سازمان همکاری شانگهای در حالی وارد دهه سوم حیات خود شده است که روابط بین‌الملل در مرحله‌ای تعیین کننده قرار دارد و از دگرگونی‌های عمیق و تقویت مراکز جدید نفوذ سیاسی و اقتصادی در جهان نشان دارد. جهان به سمت استقرار نظم جهانی بر اساس اصول چندجانبه‌گرایی می‌رود که تشکیل سازمان‌های منطقه‌ای و تقویت مواضع کشورهای در حال توسعه از ویژگی‌های آن به شمار می‌رود. سازمان همکاری شانگهای در برقراری نظم جدیدی در روابط بین‌الملل که بر پایه احترام متقابل، عدالت، برابری و همکاری متقابل باشد دارای نقش قابل توجهی است.

## پیشینه

پیشینه سازمان همکاری شانگهای به دهه ۱۳۷۰ بازمی‌گردد. در دهه ۱۳۷۰ کشورهای جدید آسیای میانه یا جمهوریهای اتحاد شوروی سابق با چالش‌هایی از جمله خطر تروریسم، قاچاق مواد مخدر، درگیری‌های داخلی و اختلافات مرزی مواجه شدند. اختلافات ارضی چین و روسیه در مرز طولانی بین دو کشور، که از زمان اتحاد جماهیر شوروی باقی مانده بود، همچنان حل نشده بود. حل این چالش‌ها به خصوص در شرایطی که امپریالیسم آمریکا در جهت تثبیت نظم جهانی تک قطبی مورد نظر خود گام برمی داشت، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود.

در آوریل سال ۱۳۷۵، به ابتکار چین و روسیه، گروهی با نام **شانگهای ۵** با عضویت چین، روسیه، قزاقستان، تاجیکستان و قرقیزستان تشکیل شد. غیرنظامی کردن و علامت‌گذاری مرزهای بین روسیه و قزاقستان از اولین اقداماتی بود که در دستور کار این گروه قرار گرفت. اعتمادسازی بین کشورهای عضو برای حل و فصل اختلافات فی مابین، از جمله اختلافات مرزی، به طور جدی پی گرفته شد.

در همین راستا و در مدت نسبتاً کوتاهی نزدیک به ۳۰۰ کیلومتر از مرزهای بین این کشورها مشخص و غیرنظامی شد و یا نیروهای نظامی مستقر در مرزها کاهش یافتند. پس از موفقیتی که در این زمینه به دست آمد، از سال ۱۳۷۷ به بعد **شانگهای ۵** بحث‌های خود را به مسایلی همچون مقابله با تروریسم و ایجاد امنیت جمعی گسترش داد. در سال ۱۳۸۰ با پیشنهاد رئیس‌جمهور چین، سازمان «**شانگهای ۵**» به **سازمان همکاری شانگهای** تغییر نام داد و ازبکستان نیز به آن پیوست. سازمان همکاری شانگهای بزرگ‌ترین سازمان بین‌المللی بین دولتی است که آمریکا و هیچ یک از متحدان نزدیکش در آن عضویت ندارند.

### اهداف

اهداف این سازمان در منشور آن که در دیدار سران کشورهای مؤسس در خرداد ۱۳۸۱ به امضا رسید و از ۲۸ شهریور ۱۳۸۲ به اجرا گذاشته شد، بدین قرار است: حفظ و تقویت اعتماد متقابل و حسن همجواری میان کشورهای عضو؛ همکاری نزدیک، دوستانه و مؤثر در سیاست، تجارت و اقتصاد، علم و فناوری، فرهنگ و همچنین آموزش، انرژی، حمل و نقل، گردشگری، حفاظت از محیط زیست و سایر زمینه‌ها؛ همکاری مشترک برای حفظ و تضمین صلح، امنیت و ثبات در منطقه؛ تلاش برای استقرار یک نظم نوین سیاسی و اقتصادی دموکراتیک و عادلانه در جهان.

### عرصه‌های همکاری اعضای سازمان

همکاری‌های اعضای سازمان را می‌توان در سه زمینه سیاسی - امنیتی، اقتصادی و اجتماعی تقسیم کرد:

۱. همکاری در زمینه‌های سیاسی - امنیتی: اتخاذ مواضع سیاسی مشترک در رابطه با مسائل منطقه‌ای و بین‌المللی؛ اقدام مشترک در زمینه مبارزه با تروریسم، افراط‌گرایی و جدایی‌طلبی، مبارزه با قاچاق مواد مخدر، قاچاق سلاح و مهاجرت غیرقانونی؛ همکاری در

زمینه کنترل تسلیحات و خلع سلاح.

۲. همکاری در زمینه‌های اقتصادی: تقویت و گسترش همکاری‌های اقتصادی منطقه‌ای؛ گسترش تجارت، سرمایه‌گذاری و ایجاد محیط مناسب برای جریان آزاد مبادلات تجاری؛ برداشتن موانع موجود و گسترش و تقویت حمل و نقل جاده‌ای؛ تبادل اطلاعات در زمینه‌های گوناگون اقتصادی؛ همکاری در زمینه ترانزیت و انرژی؛ مدیریت منابع آب در منطقه.
۳. همکاری در زمینه‌های اجتماعی: آموزش؛ ورزش؛ بهداشت و درمان؛ و گردشگری.

## اصول

سازمان همکاری شانگهای اصول بنیانی خود را به دو دسته اصلی تقسیم کرده است:

۱. اصول سیاست داخلی سازمان بر اساس اعتماد متقابل، منافع متقابل، حقوق برابر، گفتگو، احترام به تنوع فرهنگی و کوشش در جهت توسعه جمعی بنا شده است. این اصول سنگ بنای کم‌نظیری برای اتحاد پایدار بین کشورهای ایجاد کرده است که به لحاظ توان نظامی و سیاسی، قدرت مالی و اقتصادی و سنت‌های فرهنگی-اجتماعی تفاوت‌های اساسی دارند. این امر با توجه به این واقعیت امکان‌پذیر شده که کشورهای مؤسس توانسته‌اند مخارج مشترکی از منافع متقابل ایجاد کنند که بر اساس منافع مشترک، احترام متقابل به یکدیگر، امتناع از مداخله در امور داخلی یکدیگر، و عدم استفاده از زور و روش‌های سلطه‌طلبانه بنا شده است. سازمان در مدت زمان کوتاهی موفق شده است مجموعه‌ای از وظایف پیچیده در طراحی سازمانی و ایدئولوژیک خود تعریف کرده و یک چارچوب حقوقی محکم و سازوکارهای لازم را ایجاد کند.

۲. اصول سیاست خارجی سازمان بر مبنای عدم تعهد است و علیه هیچ کشور ثالثی نیست. در چهارچوب همین اصل، تاکنون چندین یادداشت تفاهم و همکاری با سازمان‌های مختلف بین‌المللی به امضا رسیده است. این تفاهم‌نامه‌ها که عمدتاً در راستای تقویت مشارکت بزرگ اوراسیا طراحی شده است، بین سازمان همکاری شانگهای، اتحادیه اقتصادی اوراسیا<sup>۲</sup>، سازمان کشورهای جنوب شرقی آسیا-آسه‌آن<sup>۳</sup>، ابتکار کمربند و جاده چین<sup>۴</sup>، اتحادیه کشورهای مستقل همسود<sup>۵</sup> و سازمان پیمان امنیت جمعی<sup>۶</sup> امضا شده است. به علاوه با سازمان جهانی خواربار و کشاورزی، صلیب سرخ جهانی و دفتر سازمان ملل برای مقابله با جرم و مواد مخدر نیز یادداشت‌های تفاهمی امضا شده است. نمایندگانی از آسه‌آن و اتحادیه کشورهای مستقل همسود به عنوان مهمان در نشست‌های سازمان شرکت می‌کنند.

بر اساس قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۳۸۳، سازمان همکاری شانگهای عضو ناظر مجمع عمومی سازمان ملل شناخته شده است و نمایندگان سازمان در نشست‌های سالانه مجمع عمومی سازمان ملل حضور می‌یابند. از سوی دیگر نمایندگان بلندمرتبه سازمان ملل نیز با دعوت از رؤسای دوره‌ای سازمان همکاری شانگهای در نشست‌های سران این سازمان شرکت می‌کنند. سازمان همکاری شانگهای ضمن حمایت قاطع خود از تلاش‌های سازمان ملل متحد در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، توسعه جهانی، ارتقاء و حمایت از حقوق بشر، بر حفظ جایگاه کلیدی این سازمان و شورای امنیت آن تأکید دارد.

### ساختار

اعضای دائمی سازمان، همان شش کشور اولیه بودند تا اینکه در نشست تاریخی شورای سران در خرداد ۱۳۹۶ در شهر آستانه پایتخت قزاقستان، به هند و پاکستان عضویت رسمی و کامل داده شد. در واقع با عضویت هند و پاکستان در سال ۱۳۹۴ موافقت شده بود، اما فرآیند فنی و حقوقی لازم برای عضویت رسمی این دو کشور دو سال به طول انجامید. در حال حاضر ۸ کشور از عضویت کامل سازمان برخوردارند. چهار کشور ایران، افغانستان، بلاروس و مغولستان عضو ناظر هستند و از شش کشور آذربایجان، ارمنستان، کامبوج، نپال، سریلانکا و ترکیه به عنوان «شرکای طرف گفتگو» سازمان نام برده می‌شود.

ایران از سال ۱۳۸۴ عضو ناظر این سازمان بوده است. در ۲۱مین نشست سران سازمان همکاری شانگهای که ۲۶-۲۵ شهریور ۱۴۰۰ با حضور سران ۱۲ کشور عضو و ناظر در شهر دوشنبه پایتخت تاجیکستان برگزار شد، پس از نزدیک به ۱۶ سال، عضویت دائم ایران پذیرفته شد و سران ۸ کشور عضو اصلی سازمان، موافقت خود با تبدیل عضویت ایران از عضو ناظر به عضو اصلی را اعلام و اسناد مربوط را امضا کردند.

پیش‌تر و به دنبال تحولاتی که پس خروج آمریکا از افغانستان و قدرت گرفتن طالبان رخ داده بود، نیکلای پاتروشف، دبیر شورای امنیت روسیه در اظهار نظری گفته بود که در شرایط جدید ایران به زودی به عضویت کامل سازمان همکاری شانگهای درخواهد آمد. فرآیند فنی و حقوقی تبدیل عضویت ایران به عنوان یکی از اعضای اصلی سازمان آغاز شده و این فرآیند همان‌گونه که در رابطه با هند و پاکستان عمل شد، حدود دو سال زمان خواهد برد. در راستای همین فرایند و طبق گزارش رادیو بین‌المللی چین، «نمایندگان کشورهای عضو سازمان همکاری شانگهای ۲۰ اسفند ۱۴۰۰ پس از مشورت با نماینده ایران، یادداشت تفاهمی

را در نشست سمرقند پایتخت ازبکستان امضا کردند. طبق تشریفات قانونی برای عضویت رسمی در سازمان همکاری شانگهای، در این سند تعهد طرف ایرانی به رعایت اهداف و اصول منشور سازمان همکاری شانگهای قید شده و همچنین از ایران خواسته شده تا به تمامی معاهدات بین‌المللی موجود و مقررات هنجاری سازمان همکاری شانگهای بپیوندد. انتظار می‌رود یادداشتی درباره عضویت ایران در نشست شورای سران کشورهای عضو سازمان در ماه سپتامبر سال جاری در سمرقند امضا شود و پس از آن تصمیم نهایی درباره اعطای این وضعیت به ایران صادر شود.»

«شورای سران حکومت‌ها»<sup>۷</sup>ی عضو، عالی‌ترین ارگان تصمیم‌گیری در سازمان همکاری شانگهای می‌باشد که سالی یک‌بار گردهم می‌آیند و در رابطه با فعالیت‌های سازمان تصمیم‌گیری و دستورالعمل‌های لازم را صادر می‌کند.

«شورای سران دولت‌ها»<sup>۸</sup> نیز سالی یک‌بار گردهم می‌آیند تا برنامه راهبردی همکاری چند جانبه و اولویت‌های سازمان، راه‌حل‌های مسائل مهم و مبرم در زمینه همکاری‌های اقتصادی و سایر زمینه‌ها را به بحث و گفتگو بگذارند و همچنین بودجه سالانه سازمان را تصویب کنند. علاوه بر جلسات «شورای سران حکومت‌ها» و «شورای سران دولت‌ها»، سازوکارهایی نیز برای نشست در سطح دیگر مقامات کشورهای عضو تدارک دیده شده تا رؤسای مجالس دبیران شوراهای امنیت، وزرای خارجه، دفاع، اقتصاد، حمل‌ونقل، فرهنگ، آموزش، بهداشت و درمان و دادستان‌های کل نیز بتوانند گردهم آیند. شورای هماهنگ‌کنندگان کشورهای عضو، مسئول هماهنگی‌های لازم در چارچوب سازمان می‌باشند. دبیرخانه سازمان در پکن قرار دارد و دفتر ساختار ضد تروریسم منطقه‌ای<sup>۹</sup> در تاشکند است.

ساختار ضد تروریسم منطقه‌ای براساس منشور سازمان همکاری شانگهای و کنوانسیون شانگهای عمل می‌کند و وظیفه اصلی آن مبارزه با تروریسم، جدایی طلبی و افراط‌گرایی می‌باشد. شورای اقتصادی سازمان همکاری شانگهای در نشست ژوئن ۲۰۰۶ در شانگهای تأسیس شد. هدف از تأسیس این شورا گسترش همکاری‌های اقتصادی، برقراری روابط مستقیم و گفتگو بین بخش‌های مختلف تجاری و مالی کشورهای عضو و پیشبرد پروژه‌های مشترک در زمینه‌های انرژی، حمل‌ونقل، مخابرات، وام‌دهی و بخش بانکی می‌باشد. این شورا بر اولویت‌های همکاری کشورهای عضو در زمینه‌های آموزش، تحقیق، فناوری‌های نوین، کشاورزی و مراقبت‌های بهداشتی نیز تمرکز دارد. اهداف و اولویت‌ها سازمان در نشست سالانه بالاترین ارگان شورای اقتصادی تعیین می‌شوند و تصمیمات لازم گرفته می‌شود.

به منظور تأمین مالی و خدمات بانکی برای پروژه‌های سرمایه‌گذاری، کنسرسیومی متشکل از بانک‌های ۶ کشور عضو در سال ۱۳۸۴ تأسیس گردید. در سال ۱۳۹۶ دو بانک هندی و پاکستانی نیز به این کنسرسیوم پیوستند. تأمین مالی پروژه‌های زیرساختی، صنایع پایه‌ای، صنایع با فناوری نوین، بخش‌های صادرات محور و پروژه‌های اجتماعی، از اولویت‌های این کنسرسیوم می‌باشند. به علاوه اعطای وام بر اساس رویه‌های پذیرفته شده بانکی بین‌المللی به منظور تأمین مالی فعالیت‌های تجاری و اقتصادی و در راستای گسترش همکاری‌های اقتصادی کشورهای عضو از دیگر اهداف این کنسرسیوم می‌باشد. دبیرخانه دائمی شورای اقتصادی سازمان همکاری شانگهای در مسکو قرار دارد.

### جایگاه سازمان همکاری شانگهای در جغرافیای سیاسی جهان

طبق نظریه زیگنیو برژینسکی در کتاب «صفحه شطرنج بزرگ»، منطقه اوراسیا نقش راهبردی در تسلط بر جهان دارد و طبق نسخه‌ای که او برای امپریالیسم جهانی پیچیده است «آمریکا باید خط مقدم خود را در نزدیک‌ترین قسمت به مرزهای قدرت‌های رقیب [در اوراسیا] ایجاد کرده و نگه دارد و اجازه قدرت گرفتن هیچ‌کدام از قدرت‌های اوراسیایی شامل چین، روسیه، هند، ایران و... را در آن ندهد.»

جان مکیندر انگلیسی، سلف برژینسکی، که از بنیانگذاران ژئوپلیتیک و ژئواستراتژی جهان شناخته می‌شود نیز در نظریه «قلب زمین» خود معتقد بود که «تسلط بر اروپای شرقی [اوراسیا] به معنی فرمانروایی بر جهان است.»

تشکیل سازمان همکاری شانگهای در واقع مقابله با خواب و خیال امپریالیسم جهانی و در رأس آنها آمریکا و انگلیس برای تسلط بر اوراسیا است.

در دوران پس از اتحاد شوروی، سازوکار حاکم بر اقتصاد جهانی به شدت تحت نفوذ و سیطره امپریالیسم آمریکا بوده است و برای حفظ این سازوکار تک‌قطبی، تمام قدرت سیاسی، اقتصادی، نظامی و رسانه‌ای خود را به کار گرفته است. امپریالیسم آمریکا و ناتو، با حمله نظامی به افغانستان، عراق، لیبی و سوریه، آشکارا در پی استقرار رژیم‌های همسوبا خود در این کشورها بوده‌اند. سیاست‌های آشکار و پنهان آمریکا در مورد ایران نیز در همین راستا بوده است. ائتلاف‌های بین‌المللی از نوع سازمان همکاری شانگهای امیدبخش استقرار نظم نوین و چند قطبی در برابر یکجانبه‌گرایی امپریالیسم آمریکاست که تن نظریه پردازانی چون جان مکیندر و برژینسکی را در گور به لرزه درآورده و خواب پیروان آنها را آشفته می‌کند.

سازمان همکاری شانگهای، ابتکار کمربند و جاده، بریکس و اتحادیه اقتصادی اوراسیا در واقع جایگزین‌هایی هستند که از دل آنها نظم نوین جهانی چند قطبی می‌تواند سربرآورد و به یک تازی آمریکا در حوزه‌های مختلف اقتصادی، امنیتی و نظامی پایان دهد.

اهمیت سازمان همکاری شانگهای در ابعاد مختلف منطقه‌ای، فرامنطقه‌ای و بین‌المللی زمانی بیشتر آشکار می‌شود که توجه داشته باشیم که دو عضو این سازمان دارای حق و تو در شورای امنیت سازمان ملل هستند؛ چهار قدرت هسته‌ای جهان عضو آن می‌باشند؛ نزدیک به ۴۵ درصد جمعیت جهان و بیش از ۲۵ درصد تولید ناخالص جهانی به کشورهای عضو آن تعلق دارد.

به گزارش خبرگزاری تاس، شوکت میرضیایف، رئیس فعلی سازمان همکاری شانگهای، ضمن برشمردن اولویت‌ها و وظایف سازمان، تأکید کرد، تلاش ما افزایش ظرفیت و اقتدار سازمان در جهت تضمین صلح و ثبات در منطقه، کاهش فقر و تضمین امنیت غذایی است. به علاوه وی خواستار تدوین طرحی برای توسعه تجارت درون منطقه‌ای شد که شامل اقداماتی برای رفع موانع تجاری، همسویی با مقررات فنی و همچنین دیجیتال‌سازی کردن رویه‌های گمرکی خواهد بود.

از اهمیت سازمان همکاری شانگهای در ابعاد مختلف منطقه‌ای، فرامنطقه‌ای و بین‌المللی همین بس که دو عضو این سازمان دارای حق و تو در شورای امنیت سازمان ملل هستند؛ چهار قدرت هسته‌ای جهان عضو آن می‌باشند؛ نزدیک به ۴۵ درصد جمعیت جهان و بیش از ۲۵ درصد تولید ناخالص جهانی به کشورهای عضو آن تعلق دارد.

گلن دیزن، استاد دانشگاه جنوب شرقی نروژ و سردبیر مجله «روسیه در روابط جهانی» در تحلیل خطوط موازی راهبردی روسیه و

چین در سازمان‌هایی مانند سازمان همکاری شانگهای می‌گوید، چین «با توسعه رهبری تکنولوژیکی از طریق طرح «ساخت چین ۲۰۲۵» و از طریق طرح یک تریلیون دلاری کمربند و جاده، کریدورهای جدید حمل و نقل، و ایجاد ابزارهای مالی جدید مانند بانک‌ها، سیستم‌های پرداخت و بین‌المللی‌سازی یوان، یک ابتکار ژئواکونومی را دنبال می‌کند. روسیه هم به‌طور مشابه، چه در حوزه دیجیتال و چه در کریدورهای حمل و نقل جدید مانند مسیر دریای شمال از طریق قطب شمال و مهم‌تر از همه، در حوزه ابزارهای جدید مالی، در پی استقلال در فن‌آوری است.»

به گفته شی جین‌پینگ رئیس‌جمهور چین، سازمان همکاری شانگهای «ثابت کرده است که یک نمونه عالی از چندجانبه‌گرایی در قرن بیست و یکم» می‌باشد و «نقش مهمی در ارتقای

صدای کشورهای در حال توسعه دارد.»

### سازمان همکاری شانگهای و صلح و امنیت

راشا تودی پس از پایان ۲۱مین نشست سازمان در شهریور ۱۴۰۰ نوشت: «پس از فاجعه‌ای که حمله نظامی آمریکا و ناتو در افغانستان به بار آورد، کشورهای همسایه افغانستان اکنون از نشست سازمان همکاری شانگهای به عنوان بستری برای آرایش جدید قوا در منطقه استفاده می‌کنند. پوتین خواستار مشارکت قوی‌تر اوراسیایی با مشارکت کشورهای عضو سازمان همکاری شانگهای، اتحادیه اقتصادی اوراسیا، آسه‌آن و ابتکار جاده ابریشم جدید چین شد.»

بر اساس منشور سازمان همکاری شانگهای و تأکید مقامات آن، این سازمان قصد ندارد به سازمانی نظامی، مشابه پیمان ناتو یا پیمان ورشو سابق تبدیل شود. اما برای مقابله با تهدیدهای روزافزون تروریسم، جدایی‌طلبی و افراط‌گرایی استفاده از نیروهای ارتش کشورهای عضو منتفی نیست. در همین راستا کشورهای عضو چندین تمرین مشترک نظامی به اجرا گذاشته‌اند. آخرین تمرین نظامی ضد تروریسم در آخر شهریور ۱۴۰۰ با نام «مأموریت صلح ۲۰۲۱» با شرکت ۴۰۰۰ نیروی نظامی از ۸ کشور عضو اصلی سازمان برگزار شد. این تمرین‌ها با هدف گسترش همکاری دفاعی و امنیتی میان کشورهای عضو و بهبود توانایی آنها برای رویارویی با چالش‌ها و تهدیدهای جدید و حفظ صلح و امنیت منطقه انجام می‌شود. با توجه به شرایط متشنج بین‌المللی، استانیسلاو ساس دبیرکل سازمان پیمان امنیت جمعی در اردیبهشت ۱۴۰۱ با ژانگ مینگ دبیرکل سازمان همکاری شانگهای دیدار کرد. طرفین در مورد مسائل جاری تبادل نظر و در مورد همکاری‌های بیشتر گفت‌وگو کردند. در طول این گفت‌وگو، تبادل نظر سازنده‌ای در مورد موضوعات مهم امنیتی جهانی و منطقه‌ای مورد علاقه هر دو سازمان صورت گرفت. ساس، دبیرکل سازمان همکاری شانگهای را در جریان نتایج آخرین نشست کشورهای عضو سازمان پیمان امنیت جمعی قرار داد. ژانگ مینگ، دبیرکل سازمان همکاری شانگهای نیز در رابطه با ناتو و گسترش بیشتر آن هشدار داد. ژانگ مینگ گفت: ناتو تحت تأثیر جنگ سرد متولد شده است که در دنیای امروز دیگر ضرورتی ندارد. سازمان همکاری شانگهای نقش آنچنان مهمی در موازنه قوا در سطح بین‌المللی و به‌ویژه در مقابل پیمان ناتو دارد که آمریکا درخواستی جهت عضویت در آن به عنوان عضو ناظر ارائه کرده بود، اما این درخواست در سال ۱۳۸۴ رد شد. سازمان همکاری



شانگهای از آمریکا خواسته است که نیروهای نظامی خود را از کشورهای عضو این سازمان بیرون ببرد و پایگاه‌های خود را تخلیه کند. به دنبال این درخواست، دولت قرقیزستان از آمریکا خواسته است تا برنامه خروج نیروهای نظامی خود و تعطیلی پایگاه هوایی نظامی کی ۲ از این کشور را سریعاً تهیه و اجرا کند.

### سازمان همکاری شانگهای و جایگاه اقتصادی آن

با گذشت دو دهه از تأسیس سازمان همکاری شانگهای، همکاریهای اقتصادی میان کشورهای عضو گسترش بیش از پیش یافته است. در سال ۱۳۸۰ که سازمان تأسیس شد، سهم کشورهای عضو در تجارت جهانی معادل ۴/۵ درصد، در صادرات ۲/۶ درصد و واردات ۷/۴ درصد بود. طبق گزارش سازمان تجارت جهانی این ارقام در سال ۱۳۹۹ به ترتیب به

عملکرد تجاری سازمان همکاری شانگهای نشان می‌دهد که کشورهای عضو در مجموع، سهم قابل توجهی از مبادلات تجاری جهان را در اختیار دارند. این داده‌ها نویدبخش وضعیتی است که کشورهای جهان بتوانند بندهای وابستگی به مبادلات تجاری و بانکی با امپریالیست‌ها را از دست و پای خود بکشایند.

۱۷/۳ درصد، ۱۹ درصد و ۱۶ درصد افزایش یافته است. کل حجم تجارت کالایی کشورهای سازمان همکاری شانگهای در سال ۱۳۹۹، حدود ۶۰۰۰ میلیارد دلار بوده است. از این حجم تجارت، ۳/۲ هزار میلیارد دلار (۵۴ درصد) مربوط به صادرات و ۲/۷ هزار میلیارد دلار (۴۶ درصد) مربوط به واردات بوده است. کل حجم تجارت درون گروهی کشورهای سازمان همکاری شانگهای نیز در سال ۱۳۹۹ حدود ۶۷۸ میلیارد

دلار بوده است. طبق گزارش ایرنا «ارزش کل تجارت ایران با کشورهای عضو سازمان همکاری شانگهای در سال ۲۰۱۸، حدود ۲۸ میلیارد دلار بوده و ۲۰ درصد از کل تجارت ایران را شامل می‌شود. جایگاه کشورهای سازمان همکاری شانگهای در صادرات ایران ۱۳/۶ درصد و در واردات ایران ۳۵/۷ درصد است.»

صادرات ایران در سال ۱۳۹۹ نشان می‌دهد، در بازارهای هدف کالایی ایران، از میان کشورهای عضو سازمان همکاری شانگهای، چین رتبه اول، هند رتبه ششم، پاکستان رتبه هفتم، روسیه رتبه نهم، قزاقستان رتبه هفدهم و ازبکستان رتبه نوزدهم را دارا بوده‌اند. عضویت در این سازمان و همکاری با سایر کشورهای عضو سبب خواهد شد تا مصرف‌کنندگان از کالا و خدمات با قیمت‌های رقابتی و کیفیت بالاتر برخوردار شوند و از سوی

دیگر، تولیدکنندگان هر کشور نیز به بازارهای گسترده‌ای دسترسی داشته باشند. عملکرد تجاری سازمان همکاری شانگهای نشان می‌دهد که کشورهای عضو در مجموع، سهم قابل توجهی از مبادلات تجاری جهان را در اختیار دارند. این داده‌ها نویدبخش وضعیتی است که کشورهای جهان بتوانند بندهای وابستگی به مبادلات تجاری و بانکی با امپریالیست‌ها را از دست و پای خود بکشایند، به‌ویژه اینکه امپریالیست‌ها همواره از روابط تجاری و بانکی سلطه‌گرانه خود به‌عنوان ابزاری برای تحت فشار قرار دادن «کشورهای غیر همسو» استفاده می‌کنند. تحریم‌های اقتصادی علیه کوبا، ونزوئلا، ایران و روسیه با مقاصد سیاسی و به‌منظور تغییر رژیم این کشورها، از جمله ابزارهای مورد استفاده امپریالیسم آمریکاست. در نتیجه، رها شدن از این بندهای وابستگی اسارت‌بار، اعمال چنین تحریم‌هایی را بی‌اثر یا کم‌اثر کرده و استقلال و حاکمیت ملی این کشورها را استحکام خواهد بخشید.

این سازمان با در اختیار داشتن ۲۰ درصد ذخایر نفتی و ۵۰ درصد ذخایر گاز جهان، قابلیت آن را دارد که در دهه‌های آینده به یکی از بزرگ‌ترین قطب‌های بین‌المللی اقتصادی و انرژی تبدیل شود و مدیریت و کنترل بخش عظیمی از انرژی جهانی را در اختیار بگیرد.

به گزارش خبرگزاری ایسنا، حجم اقتصاد ۱۲ کشور عضو و ناظر در سازمان ۲۰/۱ تریلیون دلار، معادل ۲۲/۹ درصد اقتصاد جهانی در سال ۲۰۱۹ بوده است. چین با تولید ناخالص داخلی ۱۴/۲ تریلیون دلاری (۷۰/۶ درصد)، دارای رتبه اول بین اعضای سازمان می‌باشد. هند، روسیه و ایران به ترتیب با سهم ۱۵/۲، ۸/۵، ۲/۶ درصدی در رتبه‌های بعدی قرار دارند. در گزارش ایسنا آمده است «بالاترین و پایین‌ترین درآمد سرانه با ۱۱۶۶۲ دلار از آن روسیه و ۳۹۸ دلار از آن تاجیکستان است. ارزیابی شاخص‌های کلیدی اقتصادی بین‌المللی اعضای سازمان گویای آن است که تحولات توسعه‌ای شایان توجهی در بسیاری از اعضای سازمان با محوریت چین و هند رخ داده است.»

در جریان نشست سران در شهر دوشنبه، رئیس‌جمهور قزاقستان اعلام کرد سازمان همکاری شانگهای «توسعه اقتصاد کلان منطقه‌ای» را گسترش داده و به پیش برده است. این امر در تلاش سازمان برای دور زدن دلار آمریکا و استفاده از ارزهای ملی بازتاب می‌یابد.

### سازمان همکاری شانگهای و مبارزه با مواد مخدر

خانم غاده فتحی‌والی، مدیر اجرایی دفتر مقابله با مواد مخدر و جرم سازمان ملل در سخنانی در اسفند ۱۴۰۰ ضمن ابراز خشنودی از همکاری سازمان ملل و سازمان همکاری شانگهای اظهار

داشت این همکاری نزدیک بر اساس اعلامیه مشترک امضا شده در آوریل ۲۰۱۰ بنا شده و نمونه ارزشمند کوششی جمعی در سطح جهان برای مقابله با مواد مخدر و جرم به شمار می‌رود. وی در ادامه گفت، این کوشش‌ها، به خصوص پس از تحولات افغانستان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. وی می‌گوید در سفری که در نوامبر ۲۰۲۱ به برخی از کشورهای آسیای میانه داشته است، شاهد پایبندی تزلزل‌ناپذیری بوده که منطقه برای ارتقای ثبات، امنیت و توسعه پایدار و مقابله با چالش‌های موجود همچون مواد مخدر و تروریسم به آن همت گماشته است.

ولادمیر نوروف، وزیر خارجه فعلی ازبکستان و دبیرکل پیشین سازمان همکاری شانگهای معتقد است که «این سازمان یکی از برجسته‌ترین سازمان‌های منطقه‌ای در مبارزه با مواد مخدر است. در نتیجه همکاری چند سطحی ما با سازمان ملل و دیگر سازمان‌های منطقه‌ای تاکنون ۴۰ درصد مواد افیونی قاچاق در سراسر اوراسیا کشف و ضبط شده است.»

گزارش سازمان ملل، در سال ۲۰۱۹، اهمیت مبارزه با مواد مخدر را آشکار می‌سازد. بر اساس این گزارش، «تعداد افراد مصرف‌کننده مواد مخدر در گروه سنی ۱۵ تا ۶۴ سال بیش از ۲۷۰ میلیون نفر است (۵/۵ درصد جمعیت جهان)، که ۳۰ درصد بیش از سال ۲۰۰۹ است. تعداد مصرف‌کنندگان مواد مخدر به تنهایی در سال ۲۰۱۶ و ۲۰۱۷ یک و نیم برابر شده است. درآمد بازار زیرزمینی مواد مخدر تقریباً ۳۲۰ میلیارد دلار برآورد شده است. موج نگران‌کننده تجارت مواد مخدر و اعتیاد به مواد مخدر که در سال‌های اخیر مشاهده شده است، عملاً بر تمام حوزه‌های جامعه و دولت تأثیر منفی گذاشته است و به هنجارهای اجتماعی و حتی به خزانه ژنتیکی مردم صدمه می‌زند.»

از آنجا که مقابله با این عوارض ضرورتی ملی و جهانی است، سازمان همکاری شانگهای برای اولین بار در سال ۲۰۱۹ دست به انجام دو عملیات با نام تار عنکبوت زد. هدف از این عملیات، قطع کانال‌های فروش و توزیع مواد مخدر به ویژه مواد مصنوعی، و



مواد روانگردان جدید در کشورهای عضو سازمان همکاری شانگهای بود که از طریق بخش زیرزمینی اینترنت معروف به دارکنت<sup>۱۱</sup> انجام می‌شد. در این دو عملیات، بیش از ۱۰ تن مواد مخدر و روانگردان کشف و ضبط شد.

### سازمان همکاری شانگها و مبادلات فرهنگی

فرهنگ در این سازمان جایگاه ویژه‌ای دارد، چراکه تمام کشورهای عضو از مبانی فرهنگی و تاریخی غنی برخوردارند و نیز دارای اشتراکات فرهنگی گسترده‌ای هستند که می‌تواند زمینه را برای همگرایی بیشتر اعضا در مسایل مختلف دیگر فراهم کند. تاکنون نشست‌های فرهنگی متعددی با حضور وزرای فرهنگ کشورهای عضو سازمان همکاری شانگهای برگزار شده است که در خصوص تقویت مبادلات فرهنگی فیما بین به توافقاتی دست یافته‌اند. در این نشست‌ها، به منظور آگاهی ملت‌ها از فرهنگ‌های یکدیگر و احترام به گوناگونی فرهنگی، بر گسترش همکاری‌های فرهنگی میان اعضا و تبادل تجربه‌های فرهنگی بین کشورهای عضو تأکید شده است. توسعه نظام آموزشی و فرهنگی کشورهای عضو سازمان از جمله اهداف نشست وزرای فرهنگ بوده است.

نوزدهمین نشست وزرای فرهنگ کشورهای عضو به صورت نیمه حضوری در خرداد ۱۴۰۱ در تاشکند پایتخت ازبکستان برگزار شد. شرکت‌کنندگان در این نشست همکاری‌های متقابل در زمینه فرهنگ و هنر در دوره گذشته را بررسی و در مورد روند اجرای توافقات به دست آمده در نشست‌های گذشته تبادل نظر کردند.

ژانگ مینگ دبیرکل سازمان همکاری شانگهای در سخنرانی ویدئویی خود در این نشست گفت: «همکاری‌های فرهنگی سازمان همکاری شانگهای از طریق برگزاری جشنواره‌های فرهنگ و هنر که ضامن سازوکار همکاری‌های متقابل است، به طور منظم توسعه می‌یابد. این همکاری‌ها در آرشیوها، کتابخانه‌ها، موزه‌ها، حفاظت از آثار فرهنگی، صنایع دستی قومی، میراث فرهنگی ناملموس، نمایشنامه و سایر زمینه‌ها گسترش یافته است.»

### فرصت‌های ایران در سازمان همکاری شانگهای

علیرغم تبلیغات گسترده چین‌هراسی و روسیه‌ستیزی در رسانه‌های جریان غالب، عضویت کامل و همکاری‌های ایران با سازمان همکاری شانگهای در زمینه‌های گوناگون به ویژه در زمینه‌های اقتصادی و در شرایطی که کشور با تحریم‌های امپریالیسم آمریکا روبروست،

می تواند فرصت های بسیار خوبی برای ایران فراهم آورد. با توجه به پروژه های طراحی شده و زمینه های عینی موجود، می توان به فرصت های اقتصادی زیر اشاره کرد:

- همان گونه که خبرگزاری ایسنا یادآور شده است: «همکاری های بانکی ایران با سازمان همکاری شانگهای به ویژه با وعده ۱۰ میلیارد دلاری چین که برای کمک مالی به کنسرسیوم بانکی سازمان همکاری شانگهای داده است، می تواند فرصت مناسبی برای ایران هم به لحاظ سرمایه گذاری هم به لحاظ مبادلات بانکی فراهم کند.»

- همکاری ایران در زمینه انرژی در سازمان همکاری شانگهای، زمینه ساز فرصت های تجاری بیشتر برای کشورمان خواهد بود.

- از فرصت های مناسب دیگری که با عضویت در سازمان همکاری های شانگهای برای ایران فراهم می شود، یکی خط آهن سراسری<sup>۱۲</sup> TSR از مبدأ بنادر چین به مقصد اروپاست و

دیگری خط ریلی<sup>۱۳</sup> TCR است که چین را به کشورهای شرق دریای خزر و افغانستان متصل می کند و امتداد آن از بندر آق تاق تا و (آق داغ) در شرق دریای خزر تا آذربایجان و ادامه آن تا ترکیه در غرب برای جابه جایی کالاهای کشورهای منطقه و فرامنطقه در نظر گرفته شده است. این خطوط ریلی می تواند ظرفیت های ترانزیتی کشورمان را به میزان قابل ملاحظه ای افزایش دهد.

علیرغم تبلیغات گسترده چین هراسی و روسیه ستیزی در رسانه های جریان غالب، عضویت کامل و همکاری های ایران با سازمان همکاری شانگهای در زمینه های گوناگون به ویژه در زمینه های اقتصادی و در شرایطی که کشور با تحریم های امپریالیسم آمریکا روبروست، می تواند فرصت های بسیار خوبی برای ایران فراهم آورد.

علاوه بر فرصت های اقتصادی، ایران

می تواند در چارچوب این همکاری ها به فن آوری نوین و پیشرفته دست یابد و از دستاوردهای علمی در زمینه های پزشکی و آموزشی بهره گیرد.

همچنین می توان با اتخاذ مواضع مشترک در سیاست خارجی و اتخاذ سیاست های مشترک برای حل و فصل مسأله های منطقه ای و بین المللی در زمینه کنترل تسلیحات و خلع سلاح جهانی گام برداشت و ابزار فشار سلطه گران را از این طریق بلا اثر ساخت.

از جمله فرصت های دیگری که در همکاری با کشورهای عضو سازمان همکاری شانگهای می توان از آن بهره گرفت، به اشتراک گذاشتن تجربیات و اطلاعات کشورهای عضو در مبارزه با قاچاق مواد مخدر است. اعتیاد به عنوان یک آسیب اجتماعی از اولویت های همه دولت های پس از انقلاب به شمار می رفته است، اما متأسفانه تا امروز همچنان یکی از معضلات اجتماعی

است که بهره‌گیری از تجربیات کشورهای عضو سازمان همکاری شانگهای می‌تواند کمک بزرگی برای مقابله با این آسیب اجتماعی باشد. شایان ذکر است که براساس آمار رسمی منتشر شده توسط انصاف نیوز، بیش از ۲ میلیون و ۸۰۰ هزار معتاد در کشور داریم و برآورد می‌شود که ۱ میلیون و ۴۰۰ هزار نفر معتاد شناسایی نشده نیز وجود داشته باشد. و فرصت دیگر اینکه، ایران به عنوان یکی از کهن‌ترین و در عین حال، غنی‌ترین تمدن‌های آسیایی می‌تواند با بهره‌گیری از تجربه غنی کشورهای عضو، به خصوص چین، صنعت گردشگری خود را گسترش دهد، به ویژه آن‌که نزدیک به ۴ میلیارد از جمعیت جهان ساکن کشورهای عضو می‌باشند. به علاوه مبادلات فرهنگی در عرصه‌های هنری همچون موسیقی، سینما و غیره به نزدیکی فرهنگی ملت‌های کمک کرده و موجب غنای فرهنگی ملت‌ها، از جمله ملت ایران خواهد شد.

### 1. Shanghai Cooperation Organization (SCO)

۲. اتحادیه اقتصادی اوراسیا (Eurasian Economic Union - EAEU) یک اتحادیه اقتصادی میان‌دولتی شامل بلاروس، قزاقستان، روسیه، قرقیزستان و ارمنستان است که در سال ۲۰۱۴ تشکیل گردید و هدف آن اتخاذ سیاست‌های مشترک در حوزه اقتصاد کلان، مقررات ضد انحصار، استفاده از ارز واحد، حمل‌ونقل، صنعت و کشاورزی، انرژی، تجارت خارجی و سرمایه‌گذاری می‌باشد. ایران در سال ۱۳۹۷ با این اتحادیه یک توافقنامه تجارت آزاد امضا کرده است.

### 3. Association of Southeast Asian Nations - ASEAN

### 4. China's Belt and Road Initiative - BRI

### 5. Commonwealth of Independent States

۶. سازمان پیمان امنیت جمعی (Collective Security Treaty Organization): یکی از سازمان‌های فعال رزمی و چندمنظوره در حوزه آسیای میانه و قفقاز است که با هدف تقویت توان رزمی و متحد نگه داشتن کشورهای سابق عضو اتحاد شوروی بنیان گذاشته شد. از دیگر اهداف عمده آن، محدود کردن زمینه گسترش سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) و نفوذ ایالات متحده آمریکا در حوزه کشورهای همسایه و متحدان پیشین است.

### 7. The Heads of State Council (HSC)

### 8. The Heads of Government Council (HGC)

### 9. Regional Anti-Terrorist Structure (RATS)

### 10. Russia in Global Affairs

۱۱. دارک‌نت (Dark Net) یک شبکه اینترنتی شخصی و مخفی است که ارتباطات آن فقط به صورت دونفره یعنی کاربر به کاربر یا دوست به دوست (F2F) برقرار می‌شود و از شیوه‌نامه‌ها و اتصالات استاندارد استفاده نمی‌کند.

### 12. Trans Siberian Route (TSR)

### 13. Trans-China Route (TCR)

## منابع:

<http://eng.sectesco.org>

<https://persian.cri.cn/2022/03/28/ART12OuLTfAOu64y3ywcZV9D220328.shtml>

<https://dppa.un.org/en/shanghai-cooperation-organization>

<https://dig.watch/event/shanghai-cooperation-organisation-summit-2022>

<https://www.isna.ir/news/1400100705205>

<https://www.irna.ir/news/84455777>

<https://www.farsnews.ir/news/14010230000082/>

# سبزه‌های آلمان

## پرچمداران صلح یا آتش‌افروزان جنگ

هوشمند انوشه



بربوک، وزیر خارجه سبز آلمان: «نباید گذاشت مردم از جنگ خسته شوند»!

سه سبز دولت آلمان: بربوک، هابک و هوف رایتر روی جلد مجله اسپیکل

حزب سبزه‌های آلمان سال ۱۹۸۰ میلادی با هدف ایجاد یک جهان بهتر و با شعارهایی به ویژه در دفاع از صلح و مبارزه علیه نظامی‌گری وارد عرصه سیاسی آلمان شد. آیا این حزب توانسته است به آرمان‌های خود وفادار بماند؟ آیا سبزه‌های آلمان هنوز پرچم صلح‌جویی در دست دارند؟

حزب سبزه‌های آلمان سال ۱۹۸۰ میلادی تأسیس شد و توانست در انتخابات سال ۱۹۸۳ با کسب رأی لازم (۵ درصد) در پارلمان سراسری آلمان نخستین فراکسیون سبزه‌ها را تشکیل دهد. ورود حزب سبزه‌ها به پارلمان آلمان و حضور فراکسیون این حزب در مجلس سراسری و همچنین در مجالس ایالت‌های مختلف آلمان نشان دهنده ظرفیت نظام سیاسی آلمان برای امکان دادن به حضور نیروهای جدید در عرصه سیاسی به شمار می‌رود. تا سال ۱۹۸۳ تنها سه حزب در پارلمان آلمان حضور داشتند: حزب سوسیال دموکرات، حزب دموکرات مسیحی و حزب دموکرات‌های آزاد. با ورود حزب سبزه‌ها به مجلس سراسری آلمان در سال ۱۹۸۳ چهره مجلس هم از نظر فضای مجلس و هم از نظر محتوای بحث‌ها به کلی دگرگون شد. بخش‌هایی از جوانان متعلق به اقلشار میانی جامعه آلمان به ویژه از میان کارمندان دولت، آموزگاران و

افراد با تحصیلات دانشگاهی این حزب را تبلور بسیاری از آرمان‌های خود می‌دیدند و امید زیادی به آن بسته بودند.

### پیشینه حزب سبز آلمان

طغیان جوانان در آلمان از نیمه دوم دهه ۶۰ میلادی آغاز شد و تا اواخر دهه ۷۰ به اشکال مختلف ادامه یافت. جوانان در آلمان همچنان که در بسیاری از کشورهای دیگر با تنفر از پلیدی‌های حاصل از جنگ‌های امپریالیستی و تخریب محیط زیست، به دنبال هویت جدیدی برای خود بودند. سفر شاه ایران در سال ۱۹۶۷ به آلمان جرقه‌ای بود در این محیط پرتنش. به هنگام بازدید شاه ایران از شهر برلین گروه‌های مختلف جوانان آلمان همراه با ایرانیان ضد رژیم مقیم آلمان، تظاهراتی علیه حضور شاه در آلمان برگزار کردند. این تظاهرات از سوی پلیس آلمان به شدت و با خشونت سرکوب شد و یکی از تظاهرکنندگان با گلوله پلیس به قتل رسید. این سرکوب‌خشن و خون‌آلود از سوی دستگاه سرکوب دولتی بر التهاب جوانان افزود. سال بعد «رودی دوچکه» رهبر دانشجویان سوسیالیست آلمان با شلیک گلوله در خیابان مورد سوء قصد قرار گرفت. این فضای سرکوب و خون‌آلود منجر به پیدایش گروه بادر-ماینهوف شد که به عنوان یک گروه چریک شهری سال‌ها در آلمان مبارزه زیرزمینی می‌کرد. گروه‌های دیگر از جوانان معترض به شیوه‌های اعتراض مسالمت‌آمیز روی آوردند.

جوانان آلمان در این سال‌ها احزاب موجود در پارلمان را نماینده راستین خود نمی‌دانستند و بدین ترتیب تنها امکان را مطرح کردن خواست‌های خود در خارج از پارلمان یعنی در کف خیابان می‌دیدند. اعتراض‌های این جنبش نه تنها علیه احزاب موجود در پارلمان، بلکه همچنین علیه جنایات امپریالیسم آمریکا در ویتنام، علیه ماشین سرکوبگر دولتی و همچنین علیه انحصارهای امپریالیستی آلمان بود که هیچ ارزشی برای محیط زیست و ارزش‌های انسانی قائل نبودند.

گروه‌های مختلفی در این جنبش با طیف گسترده‌ای از خواست‌های متفاوت شرکت داشتند. این خواست‌ها عبارت بودند از مبارزه برای حفظ محیط زیست، مبارزه برای حقوق زنان، مبارزه علیه ایجاد نیروگاه‌های اتمی، مبارزه برای صلح و علیه نظامی‌گری و مبارزه برای بهبود حقوق اجتماعی و اقتصادی مردم. اکثریت در این جنبش با گروه‌های چپ بود و گروه‌هایی با گرایش‌های مختلف کمونیستی نیز در این جنبش حضور داشتند. البته گروه‌هایی هم بودند که تنها آرمان دفاع از محیط زیست را در سر داشتند و از نظر اجتماعی و طبقاتی محافظه‌کار بودند. شرکت‌کنندگان



در این جنبش به صلح جویی و ضدیت با نظامی‌گری شهرت داشتند و از مهم‌ترین سازمان‌دهندگان و شرکت‌کنندگان تظاهرات ضد جنگ در آلمان به‌شمار می‌رفتند. در چنین فضایی حزب سبزها در آلمان تأسیس شد و حزب سبزها توانست با سازمان‌دهی و شرکت وسیع در تظاهرات ضد

سوان جناح راست حزب سبزها به‌خوبی دریافتند که برای به قدرت رسیدن باید با هنجارهای حاکم در نظام امپریالیستی آلمان هم‌خوانی داشته باشند و با زیرکی و دقت گام به گام در این راه گام برداشتند.

جنگ محبوبیت خود را در میان مردم آلمان افزایش دهد، در انتخابات پارلمان سراسری سال ۱۹۸۳ آرای خود را به بالای ۵ درصد برساند و بتواند برای نخستین بار در مجلس سراسری آلمان حضور یابد. در حقیقت موفقیت حزب سبزها در این انتخابات بیش از همه به دلیل شرکت وسیع و پرجوش در جنبش صلح‌خواهی آلمان بود. شعار اصلی در تبلیغات انتخابی سال ۱۹۸۳ حزب سبزها حول مبارزه با نظامی‌گری ناتو و همچنین تعطیل کردن نیروگاه‌های اتمی بود.

نخستین فراکسیون حزب سبزها در پارلمان سراسری آلمان خواست‌های اعضا و جنبش را نمایندگی می‌کرد و در مجلس بازتاب می‌داد. اعضای فراکسیون سبزها برخلاف عرف معمول نه با لباس‌های رسمی بلکه با لباس‌های بسیار معمولی در پارلمان حضور می‌یافتند و روحیه‌ای پرخاش جو و طغیان‌گر داشتند.

### روند استحاله حزب سبزهای آلمان و پیروزی جناح راست

بلافاصله پس از حضور در پارلمان سراسری آلمان در سال ۱۹۸۳ مبارزه بین دو جناح «اصول‌گرا» (چپ) و «واقع‌بین» (راست) آغاز شد. جناح چپ معتقد بود که حزب باید به آرمان‌های جنبش یعنی دفاع از تغییرات اجتماعی، دفاع از صلح و علیه نظامی‌گری و مبارزه با هنجارهای سرمایه‌داری وفادار بماند. از سوی دیگر جناح راست در عین حال که اصول نخستین جنبش را صریحاً رد نمی‌کرد ولی خواهان سازش با احزاب دیگر و شرکت در دولت به قول خودشان به منظور «شرکت فعال در ایجاد تغییرات بنیادی» بود و برای رسیدن به این هدف ابایی به پایمال کردن اصول نیز نداشت. در حقیقت جناح راست خواهان حل شدن در نظام سیاسی موجود بود.

جناح راست موفق شد در کنگره حزب در سال ۱۹۹۱ به یک پیروزی مهم دست یابد و جناح چپ را به عقب بنشانند. در این کنگره بسیاری از نکات باگرایش ضد سرمایه‌داری در اساسنامه حزب حذف شدند. کنگره با اهداف ضد سرمایه‌داری خداحافظی کرد و در مورد مسائل مربوط

به مبارزه با نظامی‌گری و دفاع از صلح نیز سکوت اختیار کرد. بسیاری از فعالان چپ پس از این کنگره حزب را ترک کردند. یوشکا فیشر<sup>۱</sup> در این کنگره هدف اصلی خود و جناح خود یعنی حل شدن در نظام سیاسی موجود را اعلام کرد. او گفت که حزب سبزها باید به گونه‌ای باشد که بتواند در تمام سطوح ایالتی و سراسری در دولت شرکت کند. در حقیقت باید گفت که سران جناح راست حزب سبزها به خوبی دریافته‌اند که برای به قدرت رسیدن باید با هنجارهای حاکم در نظام امپریالیستی آلمان هم‌خوانی داشته باشند. و انصافاً باید گفت که رهبران سبزها با زیرکی و دقت در این راه گام برداشتند.

### شرکت در دولت سراسری آلمان

خط مشی جناح راست یعنی تلاش برای تمرکز بر شعارهای محیط زیست و فراموش کردن دیگر مواد برنامه‌ای موجب شد تا حزب سبزها بتواند خود را به عنوان یک حزب همخوان با نظام موجود ارائه و موفقیت‌هایی در انتخابات ایالتی کسب کند. حزب سبزها که در میان جوانان تحصیل کرده محبوبیت زیادی به دست آورده بود، توانست در بسیاری از ایالت‌های آلمان با کسب آرای لازم نمایندگانی در مجلس داشته باشد و حتی در برخی از آنها در دولت نیز شرکت کند. حزب سبزها که دیگر با بسیاری از هنجارهای نظام امپریالیستی آلمان همخوان شده بود، اکنون می‌توانست خود را برای شرکت در یک دولت ائتلافی آماده کند.

در انتخابات سراسری سال ۱۹۹۸ نامزد اول حزب سوسیال دموکرات یعنی گرهارد شرودر<sup>۲</sup> مبارزات انتخاباتی خود را بر پایه تشکیل یک دولت ائتلافی با حزب سبزها طراحی کرده بود. شرودر برای افزایش شانس پیروزی خود در انتخابات تماس‌هایی با رئیس‌جمهور وقت آمریکا بیل کلینتون برقرار کرد تا نظر موافق آمریکا را جلب کند. پس از چندین تلفن و نامه پراکنی بیل کلینتون بر آن شد تا رهبران دو حزب سوسیال دموکرات و سبزها را برای یک ملاقات حضوری به آمریکا دعوت کند. از جمله موارد مورد بحث اوضاع متشنج در منطقه کوزوو در صربستان (یوگسلاوی سابق) بود. حزب سبزها تا آن هنگام مخالف شرکت ارتش آلمان در جنگ، بدون

تصویب سازمان ملل بود. طی این دیدار یوشکا فیشر، که به عنوان رهبر سبزها و وزیر امور خارجه آتی مطرح شده بود، متوجه شد که برای شرکت در دولت سراسری آلمان، علاوه بر پذیرش هنجارهای نظام سرمایه داری آلمان، همراهی با نیروی‌های

برنامه جدید حزب سبز دفاع از موجودیت کشور اسرائیل را لازم می‌داند بدون آنکه حتی از خلق فلسطین و منطقه خاورمیانه و مناقشات موجود کوچک‌ترین نامی ببرد.

امپریالیستی از جمله پیمان ناتو و رهبری آن یعنی رئیس جمهور آمریکا نیز ضروری است. موضع یوشکا فیشر پس از بازگشت از آمریکا تغییر بسیاری کرده بود.

### جنگ کوزوو

ارتش آلمان در سال ۱۹۹۹ برای نخستین بار پس از جنگ جهانی دوم بار دیگر درگیر جنگی شد و به یک کشور دیگر حمله کرد. این عجیب نیست که امپریالیسم آلمان و عضو پیمان ناتو، گوش به فرمان آمریکا جنگ افروزی کند. عجیب و باورنکردنی آن بود که یکی از سخنگویان اصلی و آتش بیاران معرکه این جنگ رهبر حزب سبزیهای آلمان یعنی یوشکا فیشر باشد که تا پیش از آن مخالف جنگ و نظامی‌گری بود. یوشکا فیشر که اکنون به مقام وزارت امور خارجه در دولت ائتلافی رسیده بود، پس از ملاقات با رئیس جمهور آمریکا پذیرای منطق برادر بزرگتر یعنی رهبری حزب سوسیال دموکرات شد و به یکی از طرفداران سرسخت حمله نظامی به صربستان تبدیل گردید.

یوشکا فیشر در عین حال می‌دانست که این تغییر ۱۸۰ درجه‌ای به آسانی از سوی حزب سبزیها پذیرفته نخواهد شد. سیاست دولت ائتلافی وقت (حزب سوسیال دموکرات و حزب سبزیها) در دنباله‌روی از آمریکا و پیوستن به تجاوز نظامی ناتو در صربستان موجب یک بحران در درون حزب سبزیها شد. سیاست جنگ افروزی حزب برای بسیاری از اعضا و هواداران سبزیها که با شعارهای ضد جنگ به این حزب پیوسته بودند، به هیچ‌وجه قابل قبول نبود. به منظور حل این بحران حزب سبزیها دست به برگزاری یک کنفرانس فوق العاده در ماه مه سال ۱۹۹۹ زد تا موافقان و مخالفان شرکت در جنگ بتوانند مواضع خود را به بحث بگذارند و حزب از بحران بیرون آید. مخالفان سیاست جنگ افروزان سبزیها با تجمع در محل برگزاری کنفرانس تنفر خود را از رهبران شان نشان دادند. تظاهر این نفرت چنان شدید و خشونت‌بار بود که حزب سبزیها از پلیس آلمان برای حفظ امنیت درخواست کمک کرد. حزبی که در آغاز فعالیت مخالف ابزارهای سرکوب دولت سرمایه‌داری بود، حال خود از این ابزار



درگوشی یوشکا فیشر و مادلن البرایت قاتل ۵۰۰ هزار کودک عراقی

سرکوب علیه طرفدارانش استفاده می‌کرد.

در این کنفرانس وزیر خارجه یوشکا فیشر مورد انتقاد بسیار شدید قرار گرفت و حتی یکی از شرکت‌کنندگان با پرتاب یک بسته رنگی صورت او را به رنگ خون آغشته کرد. یوشکا فیشر طی یک سخنرانی بسیار احساساتی تمام هنر خود را در متقاعد کردن حضار در دفاع از جنگ در صربستان به کار برد و موفق شد فضای کنفرانس را به سود خود تغییر دهد. شگردهای او به کار برد از سوی بنگاه‌های روابط عمومی آمریکا تنظیم شده بود. یوشکا فیشر موضع جدیدی را در رابطه با جنگ برای حزب سبزها تعریف کرد که از آن به بعد همچنان اعتبار خود را حفظ کرده است. طبق این تعریف جدید حزب سبزها پشتیبانی و شرکت در جنگ‌ها در دفاع از حقوق بشر را قابل قبول می‌داند.

### جنگ در افغانستان

دو سال بعد یعنی در سال ۲۰۰۱ دوباره همین داستان تکرار شد. گرهارد شرودر صدراعظم دولت ائتلافی خواستار حضور نظامی ارتش آلمان در کنار نیروهای نظامی آمریکا در افغانستان شد. یوشکا فیشر وزیر خارجه دولت مجدداً به این درخواست پاسخ مثبت داد و از حزب سبزها خواست تا باز یک گام دیگر در جهت نظامی‌گری بردارند. این پیشنهاد ولوله جدیدی در حزب سبزها به پا کرد. آنها هنوز با سیاست ناتو کاملاً هم‌دلی نداشتند. برای بحث در این مورد یک کنگره فوق‌العاده در شهر روستوک در شمال آلمان برگزار شد.

بسیاری از اعضای قدیمی و صاحب نام حزب که هنوز به آرمان‌های اولیه وفادار بودند، در این کنگره با درخواست یوشکا فیشر و حضور نظامی در افغانستان مخالفت کردند. به عنوان مثال میتوان از وکیل معروف هانس کریستین اشتروبله<sup>۳</sup>، نام برد که در جریان محاکمه اعضای رهبری بادر- ماینهوف و کالت آنها را بر عهده داشت. اشتروبله در این کنگره گفت که

روبرت هابک، رئیس حزب سبزها می‌گوید، نیروی نظامی آلمان می‌تواند در چارچوب یک اتحاد اروپایی به خلیج فارس اعزام شود. یعنی وی اصل اعزام نیروهای نظامی به خلیج فارس و تشدید تنش علیه ایران را پذیرفت و آن را تحت شرایطی قابل قبول دانست.

حزب سبزها حق ندارد شرکت در دولت را به هر قیمتی بپذیرد. او گفت که حزب باید به اصول و آرمان‌های خود وفادار بماند. در این کنگره یوشکا فیشر مجدداً موفق شد یا یک سخنرانی احساساتی به تبلیغ سازش با امپریالیسم در مقابل اعضای حزب پرداخت. یوشکا فیشر که از سوی همکاران آمریکایی و همچنین سوسیال دموکراتش به خوبی

توجیه شده بود، با اشاره به مسئولیت حزب سبزه‌گفت: «در قرن ۲۱ وقتی ما در دولت شرکت می‌کنیم، باید پایه نظامی‌گری را هم به تن مان بمالیم». در اینجا یوشکا فیشر هزینه لازم برای شرکت در دولت را تعریف کرد و اعضای کنگره نیز با پرداخت این هزینه موافقت کردند.

### یوشکا فیشر

یوشکا فیشر همراه با عده‌ای دیگر همچون کوهن بندیت<sup>۴</sup>، عضوی از حلقه فرانکفورت در جنبش سال‌های دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ بوده و عنصر اصلی در روند استحاله حزب سبزه‌ها به شمار می‌رود. او و حلقه فرانکفورت خیلی زود فهمیدند که برای رسیدن به قدرت باید سازش کرد و اصول را زیر پا گذاشت. یوشکا فیشر کسی بود که توانست در تمام نقاط گرهی در تاریخ حزب سبزه‌ها اکثریت را به سوی مواضع خود کشانده و بدین ترتیب حزب سبزه‌ها را در جهت مورد نظر خود براند. او بود که با فشار بر جناح چپ آنها را به مرور در تنگنا قرار داد تا حدی که بسیاری از آنها مجبور شدند، حزب سبزه‌ها را ترک کنند یا تغییر موضع داده و در کنار جناح راست قرار گیرند. یوشکا فیشر موفق شد در طول سال‌های تصدی بروزارت امور خارجه آلمان روابط بسیار نزدیکی با مقامات آمریکا و به ویژه مادلین آلبرایت وزیر امور خارجه آمریکا برقرار کند. این همکاری آن چنان نزدیک بود که یک بار خانم آلبرایت گفته بود: «من احساس خوبی دارم وقتی که یوشکا را در کنار خود می‌بینم.» با استفاده از همین روابط یوشکا فیشر توانست پس از کناره‌گیری از سیاست و با اینکه دیپلم دبیرستان هم نداشت، با عنوان استاد دانشگاه در دانشگاه پرینستون آمریکا به تدریس بپردازد. فیشر سپس توانست به عنوان مشاور ارشد به استخدام یک شرکت مشاوره درآید که صاحب آن کسی جز خانم آلبرایت نبود. نسل بعدی از جوانان در حزب سبزه‌ها پس از یوشکا فیشر سکان رهبری را به دست گرفتند، درس سیاست را همه مستقیم و یا غیر مستقیم نزد یوشکا فیشر آموخته‌اند.

### اصول برنامه حزب سبزه‌ها

پس از چرخش‌های ۱۸۰ درجه‌ای حزب سبزه‌ها در بسیاری از سیاست‌های خود، لازم بود این چرخش‌ها به طور رسمی در برنامه حزب ثبت شوند. بدین دلیل حزب سبزه‌های آلمان در سال ۲۰۲۰ اصول برنامه‌ای جدید خود را تدوین و منتشر کرد. این برنامه که کاملاً نافی اصول صلح‌جویانه جنبش سبزه‌هاست، از سوی فعالین جنبش صلح در آلمان مورد انتقاد شدید قرار گرفته است. در این اصول برنامه‌ای جدید، جنگ به هیچ‌وجه نفی نمی‌شود بلکه به عنوان

وسیله‌ای برای دفاع از «حقوق بشر» پذیرفته می‌شود. البته سبزه‌ها خود را در تعریف «حقوق بشر» مختار می‌دانند. بمباران صربستان می‌تواند دفاع از حقوق بشر شمرده شود، ولی بمباران اوکراین به هیچوجه. سبزه‌ها در حقیقت به این ترتیب کار خود را بسیار آسان کرده‌اند و هر جا

حزب سبزه‌های آلمان همراه با دو حزب دیگر در کابینه ائتلافی، افزایش بودجه نظامی ارتش آلمان به میزان ۱۰۰ میلیارد یورو، بالاترین بودجه نظامی آلمان پس از جنگ جهانی دوم را تصویب کرد.

که مصلحت ایجاب کند «حقوق بشر» را مطرح می‌کنند.

این برنامه صادرات تجهیزات نظامی در چارچوب مقررات اتحادیه اروپا را مجاز می‌داند. در این برنامه همچنین اعزام نیروهای نظامی ارتش آلمان به کشورهای دیگر نه زیر چتر سازمان ملل بلکه در چارچوب برنامه‌های نظامی اتحادیه اروپا و پیمان ناتو قابل قبول اعلام شده است. در این برنامه نه تنها پیمان ناتو زیر سؤال برده نمی‌شود، نه تنها از محدود کردن بودجه نظامی برای این پیمان نشانی نیست، بلکه برنامه ادامه فعالیت‌های پیمان ناتو را اجتناب‌ناپذیر می‌داند.

برنامه جدید حزب سبز، دفاع از موجودیت کشور اسرائیل را لازم می‌داند بی‌آنکه حتی کوچک‌ترین اشاره‌ای به خلق فلسطین و منطقه خاورمیانه و مناقشات موجود در آن داشته باشد. تدوین این برنامه حزب سبزه‌ها در حقیقت یک تشییع جنازه رسمی برای سیاست بنیان‌گذاران حزب در دفاع از صلح بود که البته سال‌ها بوده که مرده بود و فقط باید دفن می‌شد.

### حزب سبزه‌ها و دخالت نظامی در خلیج فارس

پس از ایجاد تشنج از سوی امپریالیسم آمریکا در خلیج فارس در سال ۲۰۱۹ میلادی، دولت آمریکا از متحدان خود از جمله آلمان خواست تا نیروهای نظامی خود را به خلیج فارس اعزام کنند. این موضوع در پارلمان آلمان به بحث گذاشته شد و طی آن نمایندگان احزاب مختلف در این مورد اظهار نظر کردند. نماینده حزب سوسیال دموکرات که مسئولیت وزارت امور خارجه آلمان را نیز بر عهده داشت، رسماً به تقاضای آمریکا پاسخ منفی داد و اظهار داشت که نیروهای نظامی آلمان به خلیج فارس اعزام نخواهند شد. موضع نماینده حزب سبزه‌ها در این میان تعجب برانگیز بود. روبرت هابک<sup>۵</sup>، رهبر حزب سبزه‌ها اظهار داشت که نیروی نظامی آلمان می‌تواند در چارچوب یک اتحاد اروپایی به خلیج فارس اعزام شود. بدین ترتیب رهبر حزب سبزه‌ها اصل اعزام نیروهای نظامی به خلیج فارس و تشدید تشنج علیه ایران را در اصل پذیرفت و آن را تحت

شرایطی قابل قبول دانست. در حالی که وزیر خارجه آلمان از حزب سوسیال دموکرات از دولت آمریکا خواست از فشار بیشتر بر ایران خودداری کند، روبرت هابک، رهبر حزب سبزها، خواستار آن شد تا آلمان به مسئولیت خود در جهان واقف باشد و در یک اتحاد اروپایی وظیفه خود را به جا بیاورد و از منافع اروپا در خلیج فارس دفاع کند. این یک نمونه دیگر از تبلور سیاست نظامی گری و امپریالیستی حزب سبزهای آلمان است.

### حزب سبزها و جنگ اوکراین

اگر سبزها در نخستین دولت ائتلافی در پشت سر سوسیال دموکرات‌ها در جلب نظر دولت آمریکا و ناتو صف کشیده ولی با وجدان اعضای صلح جوی حزب خود در کلنجار بودند، در دولت ائتلافی جدید این مشکل نیز برطرف شد. این بار سبزها نه به دنبال سوسیال دموکرات‌ها بلکه پیشاپیش آنها پرچم جنگ طلبی را به دست گرفته‌اند.

خانم بریوک<sup>۶</sup> وزیر خارجه حزب سبزها در دولت ائتلافی، بلندگوی جنگ طلبی در آلمان به شمار می‌رود. ایشان که از مدرسه عالی اقتصاد و سیاست لندن درجه فوق لیسانس دریافت کرده است، یکی از سینه چاک ترین طرفداران جنگ در اوکراین است. بریوک اخیرا هشدار داده است که «نباید گذاشت مردم از جنگ خسته شوند». نماینده حزبی که به صلح خواهی و ضدیت با جنگ و نظامی گری شهرت داشت به جایی رسیده که گوی جنگ طلبی را از دیگر احزاب بروده است. به همین دلیل گرگور گیزی، از رهبران حزب چپ آلمان، در یک سخنرانی به طنز خواهان تغییر نام وزارت خارجه آلمان به وزارت جنگ شد. گیزی گفت که وزیر خارجه (خانم بریوک) به جای فعالیت‌های دیپلماتیک فقط خواهان شدت بخشیدن به جنگ در اوکراین است. اگر در سال‌های نخست رهبران حزب سبزها با گلی در سر به نشانه صلح جویی در عکس‌ها دیده می‌شدند، اکنون خانم بریوک با کلاه خود جنگی در عکس‌ها ظاهر می‌شود. خانم بریوک در مصاحبه‌ای با یکی از روزنامه‌های آلمان در سال ۲۰۲۰ خواهان افزایش قدرت نظامی آلمان و اروپا شد. رهبران حزب سبز حتی حاضر شدند مهمترین اصل خود یعنی حفظ محیط زیست را برای تیزتر کردن آتش جنگ با روسیه زیر پا بگذارند.<sup>۷</sup> با تحریم گاز روسیه، حزب سبزها مجبور شد گاز حاصل از فرکینگ (شیل) را با قیمتی بسیار بالاتر از آمریکا وارد کند و پس از سال‌ها مجدداً به یکی از آلوده‌کننده ترین سوخت‌های فسیلی یعنی ذغال سنگ روی بیاورد. این دو تصمیم یعنی استفاده از گاز شیل و ذغال سنگ هر دو خلاف اصول اعلام شده از سوی حزب سبزها بود. ولی آنها تصمیم گرفتند تا به جای پیروی از اصول خود از ناتو و

تصمیمات دولت آمریکا پیروی کنند.

واقعیت این است که خانم بریوک در سال ۲۰۲۰ از سوی مجمع جهانی اقتصاد که سالانه گردهم‌آبی برای رهبران اقتصادی، سیاسی و کنسرن‌های جهان در شهر داووس سوئیس برگزار می‌کند، به عنوان عضوی از گروه «رهبران جوان» انتخاب شد. «رهبران جوان» افرادی هستند که با اطمینان به ظرفیت‌ها و گذشته‌شان می‌توان برای رشد سرمایه‌داری جهانی روی آنها حساب باز کرد. چنین انتخابی از سوی چنین مجمعی نشانگر اعتماد مهمترین رهبران نظام سرمایه‌داری به افرادی است که توسط این مجمع انتخاب می‌شوند. افرادی که به عضویت در گروه «رهبران جوان» مفتخر می‌شوند، همه‌گونه مورد حمایت و پشتیبانی مالی و غیر مالی قرار می‌گیرند تا بتوانند مدارج ترقی را به سرعت طی کنند.

گفتار و رفتار خانم بریوک در سال‌های اخیر و به ویژه پس از شرکت در دولت ائتلافی و تصدی مقام وزارت امور خارجه آلمان، نشانه‌های روشنی است مبنی بر اینکه ایشان به درستی مورد اعتماد مجمع رهبران سرمایه‌داران جهان قرار گرفتند. البته باید گفت که خانم بریوک در این جلب اعتماد رهبران امپریالیسم جهانی تنها نیست. یکی دیگر از رهبران حزب سبزه‌ها و پیشکسوت او جم اوزدمیر<sup>۸</sup> (وزیر کشاورزی در کابینه ائتلافی جدید) کمی قبل از خانم بریوک به عنوان «رهبر جوان» انتخاب شد و مدارج ترقی را طی کرد.

یکی از خطرناک‌ترین تصمیم‌های حزب سبزه‌ها در دولت کنونی تصویب افزایش نجومی بودجه نظامی کشور آلمان است. حزب سبزه‌های آلمان همراه با دو حزب دیگر در کابینه ائتلافی با افزایش بودجه نظامی ارتش آلمان به میزان ۱۰۰ میلیارد یورو، بزرگترین بودجه نظامی آلمان را در تاریخ پس از جنگ جهانی دوم تصویب کرد.

تنش افروزی حزب سبزه‌ها در رابطه با اوکراین البته پدیده تازه‌ای نیست. بنیادهانریش

بل که به حزب سبزه‌ها نزدیک است در سال ۲۰۰۴ حمایت خود را از انقلاب رنگی اوکراین اعلام داشت. پس از آن نیز طرفداران پیمان ناتو در اوکراین از حمایت مالی این بنیاد برخوردار بودند. حزب سبزه‌ها تا پیش از شرکت در دولت ائتلافی جدید مخالف ارسال سلاح به مناطق بحرانی بود. ولی هابک از رهبران حزب سبزه‌ها و وزیر اقتصاد در دولت ائتلافی جدید یک سال

این واقعیت که جنگ‌هایی که آمریکا به راه انداخته بیش از همه ناقض حقوق بشر بوده است از سوی سبزه‌های یک چشمی دیده نمی‌شود. دلیل این که هابک (وزیر اقتصاد) و بریوک (وزیر امور خارجه) چنین مواضعی می‌گیرند این است که حزب سبزه‌ها به حزب قشر مرفه تبدیل شده است.



پیش خط خود را اعلام داشت. هابک پس از دیدار از منطقه شرق اوکراین با صراحت گفت که خواستار ارسال سلاح به اوکراین است. در آن هنگام که بازار مبارزات انتخاباتی هنوز خیلی داغ بود، دیگر رهبران حزب از ترس تأثیر منفی این حرف بر آرای رأی‌دهندگان، او را ساکت کردند. در حقیقت رهبران سبز این بار هم به مانند هنگام شرکت در دولت ائتلافی گرهارد شرودر، از پیش تصمیم‌شان را در مورد جنگ گرفته بودند ولی آن را از پیش اعلام نکردند و در حقیقت به اعضا و رأی‌دهندگان خود عمدا دروغ گفتند.

موضع‌گیری‌های حزب سبز را می‌توان در ترکیب طبقاتی آن به خوبی مشاهده کرد. ۷۲ درصد اعضای حزب سبزها تحصیلات دانشگاهی دارند و بدین ترتیب متعلق به اقلتار مرفه یا نیمه مرفه هستند. در حزب سوسیال دموکرات این درصد ۴۱ درصد و در حزب دموکرات مسیحی ۴۳ درصد است. واقعیت این است که حزب سبزها از توده‌های کارگر و زحمتکش بسیار فاصله دارد و به همین دلیل نمی‌تواند منافع آنها را نمایندگی کند.<sup>۹</sup> انستیتوی آلمان در پژوهش‌های اقتصادی (DIW) در یک بررسی که از رأی‌دهندگان به حزب سبزها در سال ۲۰۱۱ به عمل آورده به این نتیجه رسیده که وضعیت طبقاتی رأی‌دهندگان به این حزب در طول چند دهه به کلی دگرگون شده است. در دهه ۱۹۸۰ رأی‌دهندگان به این حزب جزو ۲۰ درصد کم‌درآمدترین اقلتار آلمان بودند. در حالی که اکنون اکثریت رأی‌دهندگان به حزب سبزها جزو اقلتار مرفه جامعه محسوب می‌شوند.

اسکار لافون تن<sup>۱۰</sup> از رهبران سابق حزب سوسیال دموکرات آلمان و بنیان‌گذار حزب چپ آلمان که سال‌ها از نزدیک با رهبران حزب سبزها کار کرده است و آنها را خوب می‌شناسد در مورد آنها چنین می‌گوید: «شرکت سبزها در دولت سراسری آلمان نقش تعیین‌کننده‌ای داشت. پس از جنگ یوگوسلاوی و نقشی که وزیر خارجه وقت یوشکا فیشر بازی می‌کرد، روشن بود که حزب سبزها به عامل اجرای سیاست‌های جنگ طلبانه آمریکا در پارلمان آلمان تبدیل شده است. سبزها از حقوق بشر طرفداری می‌کنند ولی فقط از نقض آن از سوی چین و روسیه صحبت می‌کنند. این واقعیت که جنگ‌هایی که آمریکا به راه انداخته بیش از همه ناقض حقوق بشر بوده است از سوی سبزهای یک چشمی دیده نمی‌شود. دلیل این که هابک (وزیر اقتصاد) و بریوک (وزیر امور خارجه) چنین مواضعی می‌گیرند این است که حزب سبزها به حزب قشر مرفه تبدیل شده است.»<sup>۹</sup>

مشهور است که کردار احزاب با گفتارشان همواره هماهنگ نیست. ولی حزب سبزها حزبی است که فاصله میان اهداف اعلام شده و شعارهایش با رفتار و اعمالش چنان فاصله

دارد که در این مورد از همه احزاب دیگر پیشی گرفته است. می‌توان به جرات گفت که حزب سبزها از صلح‌جوترین حزب آلمان به هارترین طرفدار نظامی‌گری در آلمان تبدیل شده است. اگر در دهه ۸۰ و ۹۰ میلادی مهم‌ترین موضوع صحبت سیاست‌مداران حزب سبز مسائل مربوط به محیط زیست و دفاع از صلح بود، این روزها افزایش بودجه نظامی، ارسال تجهیزات نظامی و گسترش پیمان ناتو به موضوع‌های مورد علاقه آنها تبدیل شده است. این واقعیت هم بسیار مایه تاسف و هم نمونه دیگری است از چرخش رهبران سیاسی که به خاطر منافع شخصی یا گروهی، حزب را از اهداف و اصول نخستین خود آن چنان دور می‌کنند به نحوی که علت اصلی تشکیل حزب دیگر به هیچ‌وجه قابل تشخیص نیست. تجربه حزب سبزها از سوی دیگر نشانگر آن است که نظام سیاسی آلمان در عین حال که امکان مشارکت به احزاب نوپا و کوچک می‌دهد، در همان حال این توان را دارد که از آنها سلب هویت کرده و آن‌ها را در خود حل کند.

۱. Joschka Fischer

۲. Gerhard Schröder

۳. Hans-Christian Ströbele

۴. Cohn-Bendit

۵. Robert Habeck

۶. Annalena Baerbock

۷. World Socialist Web Site, 8.3.2022

۸. Cem Özdemir

۹. مصاحبه با روزنامه آلمانی Yunge Welt ۲۱، ماه مه ۲۰۲۲ - ۲

۱۰- Oskar Lafontaine

### لولا داسیلوا، میان هواداران خود در برزیل

تمام شواهد و نظرخواهی‌ها حکایت از پیشنهادی لولا با اختلاف بسیار زیاد نسبت به بولسونارو، رئیس‌جمهور فاشیست کنونی در انتخابات ریاست جمهوری آتی این کشور در پاییز دارد.



# مشکل نیتروژن در کشاورزی

نویسنده: واندانا شیوا<sup>۱</sup>، منبع: ریجنریشن اینترنشنال<sup>۲</sup>، ۱۲ جولای ۲۰۲۲

برگردان: ناهید صفایی

## استفاده از کودهای شیمیایی را کاهش دهید.

به جای مجرم شناختن کشاورزانی که قربانی کودهای شیمیایی هستند و در دام کشاورزی صنعتی گرفتار شده‌اند، صنایع شیمیایی را وادار به پرداخت جریمه آلودگی کنید.

مشکل نیتروژن در کشاورزی مشکلی است ناشی از استفاده از کودهای نیتروژن مصنوعی که از سوخت‌های فسیلی ساخته می‌شوند. کودهای نیتروژن در مرحله ساخت و همچنین هنگام استفاده موجب آلودگی هوای کره زمین و تغییرات اقلیمی می‌شوند.

برای تولید کود مصنوعی انرژی بسیار زیادی صرف می‌شود. یک کیلوگرم کود نیتروژن به انرژی معادل ۲ لیتر گازوئیل نیاز دارد. انرژی مصرف شده برای تولید کودها در سال ۲۰۰۰ معادل ۱۹۱ میلیارد لیتر گازوئیل بود و بنا به پیش‌بینی‌ها در سال ۲۰۳۰ این مقدار تا میزان ۲۷۷ میلیارد لیتر افزایش می‌یابد. یک کیلوگرم کود فسفات به نیم لیتر گازوئیل نیاز دارد.

افزون بر این، کودهای نیتروژن گازی گلخانه‌ای به نام نیتروژن اکسید  $\text{N}_2\text{O}$  منتشر می‌کنند که در بی‌ثبات کردن سیستم اقلیم، ۳۰۰ برابر گاز کربنیک ( $\text{CO}_2$ ) اثرگذار است.

استفاده بیش از حد از آفت‌کشهای شیمیایی، تنوع ژنتیکی را در معرض خطر قرار می‌دهد و همین حالا هم استفاده از نیتروژن از سطح فاجعه بار فراتر رفته است. هر سه این‌ها ریشه در مدل کشاورزی صنعتی که استفاده بیش از حد از مواد شیمیایی و سوخت فسیلی مشخصه آن است دارد. ۹۳ درصد محصولات کشت شده ناپدید شده‌اند.

پاسخ علمی و درست به معضل نیتروژن، رویگردانی از کشاورزی شیمیایی مبتنی بر سوخت فسیلی و استقبال از کشاورزی منطبق بر قوانین زیست محیطی شامل تنوع زیستی و کشاورزی احیایی و ایجاد استراتژی‌های انتقالی برای کشاورزان است که به کشاورزی زیست محیطی منجر می‌شود که به نوبه خود به احیای نیتروژن خاک می‌انجامد و در عین حال کشاورزان را از چنبره مواد شیمیایی زیانبار و پرهزینه خلاص می‌کند. غذای بدون مواد شیمیایی برای سلامتی سیاره و مردم مفید است.

واکنش غیرعلمی، ناعادلانه و غیردموکراتیک به صنعت مواد شیمیایی که موجب

مشکل نیتروژن شده، کاهش تعداد کشاورزان به جای کاهش وابستگی کشاورزان به کودهای شیمیایی است، آنچه در هلند رخ داده است.

به منظور کاهش مصرف کودهای شیمیایی، دولت‌ها باید صنایع تولید کودهای شیمیایی را به پرداخت هزینه‌های آلودگی ناشی از نیتروژن وادار کنند و یارانه‌ها را از کشاورزی صنعتی به سمت کشاورزی دوستدار محیط زیست هدایت کنند. مجرم انگاری کشاورزان بخاطر جرایم صنایع شیمیایی، کاری ناعادلانه و غیرمنصفانه است. ما به کشاورزان بیشتری نیاز داریم، نه کمتر، تا زمین را از طریق اقتصاد مراقبت و تعلق خاطر احیا کنند، و مواد غذایی واقعی را تولید کنند که سلامت سیاره و سلامت ما را برمی گردانند.

تصوری از جامعه «کشاورزی با کشاورزان»، کشاورزی دیجیتالی با مزرعه‌های وسیع تر، استفاده فراوان از کودهای شیمیایی، از دست دادن هر چه بیشتر تنوع زیستی وجود دارد که دیدگاه تخیلی ترسناکی<sup>۴</sup> است.

همزمان، میلیاردهایی مانند بیل گیتس «کشاورزی بدون کشاورزان» را اختراع کرده و استفاده بیشتر از کودهای مصنوعی را ترویج و مشکل نیتروژن را تشدید می‌کنند.

کودهای نیتروژن و سویایی که اصلاح ژنتیکی - شیمیایی شده، به عنوان ماده خام غذای مصنوعی آزمایشگاهی<sup>۵</sup> با برچسب «پایه گیاه»، چیزی است که گیتس تبلیغ می‌کند.

دستور غذایی میلیاردی مزبور، داشتن تک کشت بزرگتر شیمیایی پربار شده با کودهای نیتروژنی مرکب از مواد مصنوعی است، چیزی که گاز گلخانه‌ای نیتروژن اکسید تولید می‌کند.

گیتس با انکار کامل علم اقلیم شناسی و بوم‌شناسی خاک، با ابراز این که ما به استفاده بیشتری از کودهای شیمیایی نیاز داریم، به «سیاه‌بازی شیمیایی» خود ادامه می‌دهد.

«برای رشد محصولات زراعی، به نیتروژنی بسیار بیشتر از آنچه در محیط طبیعی یافت شود، نیاز است. افزودن نیتروژن باعث می‌شود قد گیاه ذرت به ۱۹ پا (فوت)<sup>۶</sup> برسد و

بذریسیار عظیمی تولید کند». این اظهار از لحاظ علمی و زیست محیطی نادرست است.

خاک یک سیستم زنده است. برای بازسازی خاک و نیتروژن خاک و بهبود چرخه نیتروژن، مسیرهای متعددی وجود دارند.

خاک زنده یک قرن تمام به فراموشی سپرده شد که هزینه سنگینی برای طبیعت و جامعه داشت. خاک به عنوان «ظرف خالی» برای ریختن کودهای مصنوعی تعریف شد که به اشتباه، منبع حاصلخیزی خاک شناخته می‌شد. «نان از هوا» شعاری بود که پس از کشف فرایندها بر بوش<sup>۷</sup> برای تثبیت نیتروژن جو به کمک سوزاندن سوخت‌های فسیلی بوجود آمد. این توهم پا



**“Biodiversity and small farmers are the foundation of food security, not corporations like Monsanto which are destroying biodiversity and pushing farmers to suicide.”**

— Vandana Shiva

واندانا شیوا: اساس امنیت غذایی تنوع زیستی و کشاورزان خرده‌پا هستند، نه انحصارهایی مانند مونسانتو که تنوع زیستی را نابود می‌کنند و کشاورزان را به خودکشی می‌کشانند.

گرفت که ما به خاک نیاز نداریم.

از آن زمان، این ادعای اغراق‌آمیز به وجود آمد که کودهای مصنوعی موجب افزایش مواد غذایی می‌شوند و تمام محدودیت‌های بوم‌شناسانه‌ای را از بین می‌برند که زمین بر کشاورزی تحمیل می‌کند. امروزه شواهدی وجود دارند که کودهای مصنوعی موجب کاهش حاصلخیزی خاک و تولید مواد غذایی شده و موجب بیابان‌زایی، کمبود آب و تغییرات اقلیمی بیشتری شده‌اند. این کودها مناطق مرده‌ای را در اقیانوس‌ها ایجاد کرده‌اند. فرایندی که برای ساختن مواد منفجره با سوزاندن سوخت‌های فسیلی دردمای بالا برای تثبیت نیتروژن جوئی استفاده می‌شد، بعداً در ساخت کودهای شیمیایی مورد استفاده قرار گرفت.

یوستوس فون لیبیگ<sup>۸</sup> پدر شیمی آلی، نخستین دانشمندی است که نقش نیتروژن در گیاهان را توضیح داد که حرص و طمع تجارت بسرعت این ایده را تصاحب کرد. برای درون‌دادهای بیرونی نیتروژن صنعت جدیدی بوجود آمد که به آن لقب «محرک‌های رشد» دادند. فون لیبیگ که به شدت از سوءاستفاده از یافته‌های علمی خود خشمگین بود در سال ۱۹۶۱ کتابی با عنوان «جستجو برای بازیافت کشاورزی» نوشت.

کتاب لیبیگ صدای یک دانشمند واقعی بود که از حقیقت یافته‌های علمی خود که محرک آن منافع تجاری بود در برابر تحریفات شبه‌علمی محافظت می‌کرد. او می‌نویسد: «گمان می‌کردم کافی است حقیقت را همانطور که در مسائل علمی مرسوم است اعلام و منتشر کنم. سرانجام متوجه شدم که این کار درستی نبود و اگر می‌خواهیم به حقیقت، فرصتی عادلانه بدهیم باید محراب‌های دروغ‌ها را ویران کنیم.» حقیقتی که لیبیگ از آن دفاع می‌کرد این بود

که خاک زنده است و زندگی آن به بازیافت بستگی دارد، یا چیزی که سرآلبرت هاوارد<sup>۱</sup> بعدها، نزدیک به نیم قرن بعد در کتاب خود به نام وصیت نامه کشاورزی<sup>۲</sup>، آن را قانون بازگشت نامید. دروغی که او با آن مبارزه می کرد همان چیزی بود که او آن را نیرنگ شیمیایی / سیاه بازی شیمیایی نامید که می توان به استخراج مواد مغذی خاک ادامه داد، هیچ چیزی را به خاک بازنگرداند و «بازده بالا» داشت.

فروش بیشتر کود، برای صنایع شیمیایی فایده دارد، اما برای خاک یا اقلیم مفید نیست، قانون بازگشت به طبیعت را نقض می کند و کشاورزان را از جایگزین های زیست محیطی برای بازسازی و تجدید نیترژن خاک محروم می کند.

کشاورزان مشکل نیترژن را به وجود نیاورده اند بلکه این مشکل را صنایع شیمیایی ایجاد کرده اند. مطابق قانون، آلوده کننده باید تاوان بدهد، صنایع شیمیایی باید تاوان آلودگی را بپردازند. کشاورزان مصرف کنندگان کود هستند، نه تولیدکنندگان آن. کشاورزان، قربانیان سیستم کشاورزی به شدت متکی بر صنایع شیمیایی اند، همانطور که تنوع زیستی گیاهان، و جانوران قربانیان چنین سیستمی اند، و مصرف کنندگانی که سلامتی شان را بیماری های مزمن ناشی از سبک غذای صنعتی به خطر می اندازد. سیاره زمین و مردم دنیا به کشاورزان بیشتری نیاز دارند، نه کمتر.

قربانی کردن کشاورزان با تظاهر به حل مشکل نیترژن کاری غیر شرافتمندانه است، چرا که کشاورزان را به دلیل مشکلی که صنایع شیمیایی ایجاد کرده اند، مقصر به شمار می آورد. چنان چه به ترویج استفاده از کودهای شیمیایی ادامه دهیم، و بگویم مزارع و کشاورزان باید کاهش یابند، یعنی همان کاری که گیتس ها، صنایع شیمیایی و دولت ها می کنند، قطعاً دغل کاری و خلاف حقیقت است.

در حالی که صنایع شیمیایی این افسانه را پخش کرده اند که کودهای شیمیایی برای تولید مواد غذایی و رفع مساله گرسنگی ضروری اند، با ترویج سیستم تک کشت، باز بین بردن تنوع زیستی، بیابان زایی خاک را تسهیل کرده اند. انهدام مواد آلی خاک، ظرفیت خاک برای حفظ رطوبت را از بین می برد و در نتیجه نیاز به آبیاری شدید را به وجود می آورد و از این رو چرخه نیترژن و فسفر را بیشتر مختل می کند.

کار عملی و پژوهش ما در ناودانیا<sup>۳</sup> در دهه گذشته نشان می دهد که کشاورزی زیست محیطی احیا کننده خاک، موجب آفرینش نیترژن خاک می شود. در حالی که کودهای مصنوعی نیترژن خاک را از بین می برند. کاهش مصرف کود موجب کاهش محصول نمی شود.

هرچه از کودهای شیمیایی نیتروژن دار بیشتری استفاده کنید، باید باز هم بیشتر استفاده کنید، زیرا کودهای نیتروژن دار موجب از بین رفتن موجودات زنده خاک می شوند. راه حل استفاده از کود شیمیایی برای تولید محصولات بیشتر به شدت با شکست مواجه شده است. شارما و شارما<sup>۱۳</sup> (۲۰۰۹) در این مورد یاد آور شده اند که در سال ۱۹۷۰ کودی که برای ۱۳/۴ کیلوگرم دانه کافی بود، سی سال بعد، یعنی در سال ۲۰۰۵ برای ۳/۷ کیلوگرم دانه کفایت می کرد. با توجه به گفته بیسواس و شارما<sup>۱۴</sup> (۲۰۰۸) در حالی که برای تولید دو تن محصول در سال ۱۹۷۰، نیاز به ۵۴ کیلوگرم کود بود، در سال ۲۰۰۵ برای همین مقدار محصول، به حدود ۲۱۸ کیلوگرم کود رسید.

کودهای شیمیایی به کاهش بهره وری منجر می شوند چرا که سلامت خاک را از بین می برند. در طول سه دهه و نیم، بهره وری کود از ۴۸ کیلوگرم دانه غذایی در سال های ۱۹۷۰-۱۹۷۱ به ۱۰ کیلوگرم دانه غذایی در سال های ۲۰۰۷-۲۰۰۸ کاهش یافته است. از آنجا که کودهای مصنوعی از سوخت فسیلی اند، در ایجاد اختلال در چرخه کربن مؤثرند. آنها چرخه نیتروژن را هم مختل می کنند، در چرخه آب شناسی هم اختلال ایجاد می کنند هم به این دلیل که کشاورزی مبتنی بر کود شیمیایی ده برابر کشاورزی ارگانیک برای تولید مواد غذایی به آب نیاز دارد و هم به این دلیل که آب رودخانه ها و اقیانوس ها را آلوده می کند. حبوبات، نیتروژن خاک را تثبیت می کنند بی آن که اثر فاجعه باری داشته باشند. نخود می تواند در هر هکتار تا ۱۴۰ کیلوگرم نیتروژن تثبیت کند و نوع دیگری از نخود می تواند در هر هکتار تا ۲۰۰ کیلوگرم نیتروژن را به شیوه سالمی تثبیت کند.

بازگشت مواد آلی به خاک باعث ایجاد نیتروژن در خاک می شود. مطالعه ای که به تازگی در حال انجام است نشان می دهد که کشاورزی ارگانیک، بسته به نوع محصول، مقدار نیتروژن خاک را بین ۴۴ تا ۱۴۴ درصد افزایش داده است.

از آنجا که تخصص جنگ در مورد نحوه عملکرد گیاهان، نحوه عملکرد خاک، نحوه عملکرد فرایندهای بوم شناختی، نظری کارشناسانه بدست نمی دهد، پتانسیل تنوع زیستی و کشاورزی ارگانیک نیز توسط مدل کشاورزی نظامی شده به کلی نادیده گرفته شده است. برای حل مشکل نیتروژن باید مجددا تنوع زیستی را به کشاورزی بازگردانیم. کشاورزی با انقلاب سبز و کودهای مصنوعی نیتروژن آغاز نشده است. چه نظام های مبتنی بر تنوع در هند: ناودانیا و بارانجا<sup>۱۴</sup> (یا نظام ۹ دانه)، چه نظام سه خواهران (غلات، حبوبات، صیفی جات) که توسط بومیان آمریکای شمالی کشت می شد، و چه نظام باستانی میلیپا<sup>۱۵</sup> در مکزیک، لوبیا

و حبوبات برای سیستم‌های بومی کشاورزی بسیار حیاتی بودند. همانطور که سر آلبرت هاوارد، معروف به پدر کشاورزی مدرن در کتاب خود به نام «وصیت نامه کشاورزی» با مقایسه کشاورزی غرب و کشاورزی هند، می‌نویسد:

«محصولات مختلط یک قانون است». از این نظر، کشاورزان مشرق زمین از روش طبیعت که در جنگل‌های اولیه دیده می‌شود پیروی کرده‌اند. زمانی که غلات جزء اصلی کشت باشد، شاید کشت مختلط پدیده‌ای جهانی شود. بعضی وقت‌ها گونه‌ای که خیلی دیرتر از غلات به عمل می‌آید محصولات زراعی مانند ارزن، گندم، جو و ذرد با یک بنشن فرعی مخلوط می‌شوند. نخود، شاید مهم‌ترین محصول حبوبات منطقه آبرفتی رود گنگ، یا با ارزن کشت می‌شود و یا با ذرت..... بنشن‌ها گیاهان رایجی اند. اگرچه تا سال ۱۸۸۸ طول کشید تا پس از یک مجادله طولانی سی ساله، علم غربی بپذیرد که کشت حبوبات نقش مهمی در غنی‌سازی خاک ایفا می‌کنند، چون قرن‌ها تجربه همین درس را به کشاورزان مشرق زمین آموخته بود.



پروتئین گیاهی حبوبات نیز در مرکز رژیم غذایی متعادل و مغذی برای انسان قرار دارد. حبوبات خیرخواه<sup>۱۶</sup>، نقش اساسی در رژیم غذایی مدیترانه‌ای دارد. فرهنگ غذایی هند بر پایه «دال روتی» و «دال چاول»<sup>۱۷</sup> [دو نوع چلوخورش سبزی هندی] است. اوراد، مونگ، ماسور، چانا، رجما، تور، لوبیا، گاهات<sup>۱۸</sup>

[انواع لوبیا، عدس و نخود] حبوباتی اند که جزء اصلی غذای ما را تشکیل می‌دهند. هند بزرگترین تولیدکننده حبوبات در جهان بود. پروتئین‌های ما سرشار از مواد مغذی و بسیار خوشمزه‌اند.

حبوبات به دلیل تک کشت انقلاب سبز از جایگاه تاریخی خود خارج شده‌اند و در حال حاضر بدلیل گسترش تک کشت دانه پنبه، حبوبات کشت نمی‌شوند.

مشکل نیتروژن ناشی از کودهای مصنوعی نیتروژن مشکلی واقعی است. ریشه‌کنی کشاورزان راه حلی نادرست، خشونت‌آمیز و ناعادلانه است. دولت‌هایی که به صنعت کودهای شیمیایی یارانه پرداخته و موجب ترویج آن شده‌اند، اکنون باید وجوه حاصل از مالیات عمومی را به سمت کشاورزی احیاکننده که فاقد مواد شیمیایی است سوق دهند. باید مدارس جدید



اگر اکولوژی<sup>۱۹</sup> (کشاورزی - بوم شناسانه) برای کشاورزان تاسیس شود تا در دوره‌های ۳ تا ۵ ساله به کشاورزی محیط زیستی منتقل شوند. ما به مناظره‌های دموکراتیک در مورد نحوه استفاده از وجوه عمومی برای خدمت به منافع عمومی نیاز داریم، نه به طمع ورزی خصوصی. از آنجا که نحوه کشت ما بر سلامت ما و سلامت کره زمین تاثیر می‌گذارد، تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان مواد غذایی باید دست به دست هم دهند تا سلامت خاک و جوامع انسانی را دوباره بازسازی کنند.

خاک زنده، پاسخ شایسته‌ای برای مشکل نیتروژن است و برای احیای خاک زنده به احیا کننده نیاز داریم. کشاورزان حافظ زمین و مراقب‌اند. ما باید فرهنگ جدیدی در زمینه مراقبت از زمین در کشاورزی ایجاد کنیم. خلاص شدن از شر کشاورزان، پروژه انقراض و نابودی است که در جوامع آزاد و عادلانه و دموکراتیک جایی ندارد.

۱. Vandana Shiva

۲. Regeneration International

۳. نیتروز اکسید (N<sub>2</sub>O) گازی بی‌رنگ، بی‌بو و غیرقابل اشتعال است. این گاز در رده اصلی گازهای گلخانه‌ای قرار داشته و آلوده‌کننده هوا است.

۴. dystopian

۵. lab made fake food

۶. معادل تقریباً ۶ متر

۷. Haber Bosch process فرایندها بر بوش: اولین فرآیند شیمیایی صنعتی بود که از فشار بالا برای یک واکنش شیمیایی استفاده کرد که مستقیماً نیتروژن هوا را با هیدروژن تحت فشارهای بسیار بالا و دماهای نسبتاً بالا ترکیب می‌کند. (مترجم)

۸. Justus von Liebig

۹. Sir Albert Howard

۱۰. An Agricultural Testament

۱۱. Navdanya به زبان هندی، معنای «نه دانه» است. ناودانیا یک جنبش زمین-محور، زن-محور، کشاورز-رهبر برای حفاظت از تنوع زیستی و فرهنگی است... (نماد حفاظت از تنوع بیولوژیکی و فرهنگی) و همچنین "هدیه جدید" (برای بذر به عنوان ماده مشترک، بر اساس حق ذخیره و اشتراک بذر در شرایط امروز تخریب بیولوژیکی و اکولوژیکی، پس اندازکنندگان بذر دهنده واقعی بذر... (از منبع اینترنتی، مترجم)

۱۲. Sharma and Sharma

۱۳. Biswas and Sharma

۱۴. Baranaja

۱۵. Milpa

۱۶. Benevolent Bean

۱۷. dal roti and dal chawal

۱۸. Urad, moong, masoor, chana, rajma, tur, lobia, gahat

۱۹. agroecology

کشاورزان مشکل نیتروژن را به وجود نیاورده‌اند ... کشاورزان، قربانیان سیستم کشاورزی به شدت متکی بر صنایع شیمیایی‌اند، همانطور که تنوع زیستی گیاهان، و جانوران قربانیان چنین سیستمی‌اند، و مصرف‌کنندگانی که سلامتی‌شان را بیماری‌های مزمن ناشی از سبک غذای صنعتی به خطر می‌اندازد. سیاره زمین و مردم دنیا به کشاورزان بیشتری نیاز دارند، نه کمتر.

# جهان خواستار صلح و غذا است؛ ناتو به دنبال تسلیحات و پایگاه‌های نظامی بیشتر

گرانما ۱۳ جولای ۲۰۲۲، فرانسیسکو آریاز فرناندز / برگردان: شبگیر حسنی



اخیراً آنتونیو گوترش، دبیرکل سازمان ملل متحد، هشدار داد که جهان در حال ورود به یک «بحران گرسنگی جهانی بی‌سابقه» است که زندگی صدها میلیون نفر را تحت تأثیر قرار خواهد داد: فاجعه‌ای برآمده از کمبود مواد غذایی ناشی از تأثیرات تغییرات آب‌وهوایی، سال‌های شیوع ویروس کرونا، نابرابری، فقر، بحران جهانی، جنگ در اوکراین و سیاست‌های تحریمی. وی با تأکید بر اینکه هیچ کشوری از پیامدهای اجتماعی و اقتصادی این بحران مصون نخواهد ماند، گفت: «این وضعیت منجر به اعلام قحطی‌های متعدد در سال ۲۰۲۲ خواهد شد و وضعیت در سال ۲۰۲۳ می‌تواند وخیم‌ترین باشد.»

گوترش بر تلاش‌های سازمان ملل برای دستیابی به صلح در اوکراین و رفع انسداد مسیر صادرات مواد غذایی و کود از کشورهای درگیر، که یکی از دلایل اصلی افزایش غیرقابل کنترل قیمت مواد غذایی و سوخت بوده و بحران کنونی را عمیق‌تر کرده است، پافشاری کرد. این مقام ارشد، خواستار کاهش بدهی‌های کشورهای فقیر شد تا بتوانند اقتصاد خود را سرپا نگه دارند و از بخش خصوصی نیز خواست تا به ثبات بازارهای مواد غذایی یاری رسانند. همچنین، سازمان خواربار و کشاورزی ملل متحد (فائو) در گزارش خود درباره چشم‌انداز غذایی فاش کرد که هزینه جهانی واردات مواد غذایی در مقایسه با سال ۲۰۲۱ به

میزان ۵۱ میلیارد دلار افزایش یافته است و این موضوع که بسیاری از کشورهای آسیب‌پذیر با وجود تحمل هزینه بیشتر، غذای کمتری دریافت می‌کنند، نگران‌کننده است.

غرب علی‌رغم، درخواست فزاینده برای صلح؛ کاهش بدهی‌های جهان سوم؛ ایجاد صندوق‌های مالی سازمان ملل برای مواجهه با لحظه بحران؛ توقف جنگ در اوکراین- به عنوان سرچشمه آشکار بی‌ثباتی در اروپا-؛ اتخاذ سیاست‌های مسئولانه در برابر تغییرات اقلیمی و مقابله با بی‌ثباتی جهانی ناشی از مهاجرت، تنها با تشدید تهدیدات و تقابل بیشتر، حمایت‌های نامعقول [از عوامل بحران‌زا] و قمار همه چیز بر سر جنگ، به این درخواست‌ها پاسخ می‌دهد.

بیانیه‌های دولت آمریکا، نزدیک‌ترین متحدان آن و نیز ناتو، مملو از گستاخی، مداخله و بی‌مسئولیتی در جهت دامن زدن بیشتر به درگیری در کی‌یف و ابراز خصومت پنهان، علیه مسکو و پکن است. این هدف سلطه جویانه، امپریالیستی، آمریکامحور و ستیزه‌جویانه در سخنرانی افتتاحیه ینس استولتنبرگ، دبیرکل ناتو در مراسم افتتاحیه اجلاس سران ناتو در مادرید، علناً به زبان آمد. وی دو قدرت روسیه و چین را با عباراتی «نظیر دشمنان کنونی» و «رژیم‌های استبدادی که آشکارا نظم بین‌المللی را به چالش می‌کشند» علناً مورد حمله و انتقاد خود قرار داد.

به جای برگزاری نشست‌های رفع مشکلاتی که بشریت را تهدید می‌کنند، طرح‌های ناتو، عبارتند از: تسلیحات بیشتر؛ کمک نظامی چند میلیارد دلاری به اوکراین؛ تشدید محاصره مسکو؛ افزایش هزینه‌ها و سرمایه‌گذاری در صنعت جنگ؛ احداث پایگاه‌های نظامی جدید ایالات متحده در اروپا؛ همکاری اطلاعاتی بیشتر از کمک‌های بشردوستانه برای متوقف کردن جریان‌های مهاجر از «جناب جنوبی»؛ تشدید جو ترس برای توجیه تحریم‌های هماهنگ جدید علیه روس‌ها و چینی‌ها؛ گفتمان متکبرانه جنگ سرد در برهه خطرات هسته‌ای و به طور هم‌زمان اصرار رهبران آمریکایی و بریتانیایی به نشان دادن دندان‌های خود.

بر اساس ارقام مؤسسه کیل آلمان (Kiel Institute)، تنها بین ژانویه و ماه مه سال جاری، ایالات متحده بیش از ۴۰ میلیارد دلار در چارچوب جنگ به اوکراین کمک کرده است، در همان حال اتحادیه اروپا و بانک‌های آن نیز بیش از ۲۷ میلیارد یورو هزینه کرده‌اند.

اما در مقابل، غرب برای اقتصاد جهانی در جهت مقابله با بحران غذایی کنونی، بیش از ۵ میلیارد دلار به تلاش‌های سازمان ملل کمک نکرده است.

اما گویی همین مقدار نیز کافی نبود؛ اولین اعلامیه صادر شده از سوی هیئتی به ریاست

بایدن در اجلاس سران مادرید این بود که حضور نظامی خود را در لهستان، رومانی، اسپانیا، ایتالیا، بریتانیا و آلمان و همچنین در منطقه بالتیک تقویت خواهند کرد. وی همچنین اعلام کرده استقرار چرخشی با نیروهای زرهی، هوانوردی، پدافند هوایی و نیروهای عملیات ویژه در بالتیک «افزایش خواهد یافت».

جهان خواهان صلح است و بدان نیاز دارد و همچنین نیازمند غذا، سوخت و کود با قیمت‌های پایین‌تر، اما، تحت رهبری جوزف بایدن، استولتنبرگ و نخست‌وزیر بریتانیا طیل جنگ به صدا درآمده است و با سوءاستفاده از بحرانی که خود آفریده‌اند می‌کوشند تا از جنگ در اوکراین برای تحکیم بیشتر توسعه‌طلبی ناتو و منافع ژئواستراتژیک واشنگتن بهره‌برداری نمایند.

کاخ سفید و غرب، به رغم احتمالاتی نظیر گرسنگی، مرگ یا سومین و آخرین جنگ جهانی (نابودی هسته‌ای) و حتی بی‌توجه به تعداد بالای قربانیان، هزینه‌ها، بحران‌هایی که پیش‌تر بر روی کره زمین پدید آمده‌اند، آسیب‌های ناشی از بیماری‌های همه‌گیر، خشکسالی، قحطی، مهاجرت‌های کنترل نشده و جنگ‌های غارت‌گرانه با هزینه پنتاگون، کماکان بر مخالفت خود با صلح پافشاری می‌کنند.

اگرچه برخی از مفسران آمریکایی و اروپایی خطرات بالقوه نگرش جنگ طلبانه بایدن و متحدانش را به صورتی موقت ارزیابی می‌کنند، اما هیچ‌یک از آنان، در تمامی حوادثی که در حال وقوع است، اهمیتی را که منافع حزب دموکرات که بر جلوگیری از بازگشت ترامپ و جمهوری خواهان متمرکز شده، پنهان نمی‌کنند، آنها (دموکرات‌ها) به یک درگیری شدید ناشی از تنش بزرگ نیاز دارند تا با تحریک احساسات «میهن‌پرستانه» مردم، امکان پیروزی خود در انتخابات میان‌دوره‌ای نوامبر آینده را تحقق ببخشند.

یک مفسر اسپانیایی در مورد نتایج اجلاس سران مادرید به صراحت اشاره کرد: «ناتو که «مرگ مغزی» آن توسط رئیس‌جمهور مکرون، اعلام شده بود، یک تقویت‌کننده معجزه‌آسای توسعه‌طلبانه دریافت کرده است (...). این که آیا چنین توسعه‌ای امنیت بیشتری را به همراه خواهد داشت یا نه، امری است که سرنوشت آن را ستارگان رقم خواهند زد، حتی اگر آن ستارگان، ستاره‌های پرچم آمریکا باشند. زیرا که دولت‌های آمریکا همواره بر اساس طرح‌ها یا منافع خود، به‌طور یک‌جانبه عمل کرده‌اند. همانطور که در افغانستان و درگیری‌های دیگر دیده‌ایم.»

## وصیت‌نامه هوشی مین، رهبر کبیر انقلاب مردم ویتنام

بهرام پارسا



من در سراسر هستی خود، از ژرفای جان و با تمام توان به میهن، انقلاب و خلق ویتنام خدمت کرده‌ام. بنابراین اگر هم‌اکنون هم به ناگزیر جهان را ترک کنم، جز این افسوس نمی‌خواهم داشت که دیگر نمی‌توانم به وظیفه خود در برابر میهن و انقلاب ادامه دهم.

### پیش‌گفتار

پنجاه‌وسه سال پیش، در سوم سپتامبر ۱۹۶۹/۱۳۴۸، رفیق نگوین آی کوآوک هوشی مین، یکی از تابناک‌ترین سیماهای تاریخ مبارزات آزادی‌خواهانه انسان زحمتکش درگذشت. هوشی مین هنگامی که جهان را بدرود گفت، هفتادونه سال داشت. انقلاب خلق قهرمان ویتنام در چهارم ژوئیه سال ۱۳/۱۹۷۵ تیرماه ۱۳۵۴ به پیروزی نهایی دست یافت و جمهوری سوسیالیستی ویتنام متولد شد. بنابراین هوشی مین که برای رهایی میهن خود از یوغ استعمارگران فرانسوی و بیرون راندن اشغالگران امپریالیست آمریکایی، خلق ویتنام را از میان سهمگین‌ترین و قهرمانانه‌ترین نبردها، به آستانه پیروزی رهبری کرده بود، خود نتوانست این پیروزی تاریخی را به چشم ببیند. اما نیروی متحد خلق ویتنام و رهبری سترگ حزب کمونیست ویتنام، که هوشی مین از بنیانگذاران آن بود، مبارزه را تا پایان ادامه دادند و امپریالیسم خونخوار آمریکا را وادار به شکست و گریز بزدلانه و سراسیمه از خاک ویتنام کردند. به این سان افسانه شکست‌ناپذیری امپریالیسم آمریکا درهم شکست. شکست در ویتنام، پیروزی‌های دیگری را برای خلق‌های اتیوپی، آنگولا، یمن، افغانستان، ایران و نیکاراگوئه رقم زد و امپریالیسم به سرکردگی آمریکا را به عقب‌نشینی‌های بزرگ واداشت. گرچه امپریالیست‌های دژخیم، با کمک خائنان به آرمان سوسیالیسم و با سوءاستفاده

از دشواری‌های بنای ساختمان سوسیالیسم، توانستند در دهه ۱۹۹۰/۱۳۷۰، نیروی کار را به عقب برانند و زخم‌های خونبار دردناکی را بر پیکر کارگران و زحمتکشان جهان وارد و جامعه کشورهای سوسیالیستی و اتحاد شوروی را نابود کنند و بخش مهمی از کشورهای استعمارزده اما از بند رسته را بار دیگر به زیر یوغ نظام سرمایه‌داری سودمحور و انسان‌ستیز درآورند، اما با گذشت بیش از سی سال از دوران عقب‌نشینی و ترصد، اینک نیروی کار، بار دیگر به پا می‌خیزد و پرچم مبارزه و پیروزی را برمی‌افرازد. هنوز نبردهای بزرگ و خونبار در پیش است، اما امید است که کارگران و زحمتکشان در سایه اتحاد و مبارزه و درس‌آموزی از قهرمانی‌ها و ضعف‌ها، آگاهی‌ها و غفلت‌ها و درست‌بینی‌ها و کژاندیشی‌ها، این بار امپریالیسم، فاشیسم و سرمایه‌داری را گام به گام عقب برانند و سرانجام به این دوران ننگین بربریت سرمایه‌داری در تاریخ بشر پایان دهند.

در این شرایط است که مطالعه وصیت‌نامه رفیق هوشی مین، که در دهم دسامبر ۱۳۴۸/۱۹۶۹ یعنی کم‌تر از چهار ماه پیش از درگذشت او نگاشته شده است، می‌تواند بر آگاهی و اراده و استقامت مبارزان بیفزاید و به الهام‌بخش آنان در نبرد دشوار، بغرنج و طولانی بر علیه امپریالیسم، فاشیسم و سرمایه‌داری تبدیل شود.

### وصیت‌نامه هوشی مین:

اگرچه ممکن است که پیکار خلق ما علیه تجاوز امپریالیست‌های آمریکایی و برای کسب رهایی ملی، با دشواری‌ها و قربانیان باز هم بیشتری همراه باشد، اما ما راهی جز پیروزی نداریم. پیروزی خلق ویتنام قطعی و حتمی است. آرزو می‌کنم آن‌گاه که پیروزی فرا برسد، به بخش‌های شمالی و جنوبی کشور سفر کنم، به هم‌میهنان قهرمان، به کمونیست‌ها و مبارزان دلاور شادباش بگویم و پیران، جوانان و کودکان عزیزمان را در آغوش بگیرم.

سپس به نمایندگی از خلق ویتنام به کشورهای برادر سوسیالیستی و کشورهای دوست در سراسر جهان سفر کنم تا از یاری‌ها و حمایت‌های صمیمانه‌شان در نبرد میهنی ما علیه استعمارگران فرانسوی و آمریکای متجاوز سپاسگزاری کنم.

توفو، شاعر بزرگ چینی گفته است: «در همه روزگاران، اندک‌اند مردمانی که از بلندای هفتاد سالگی می‌گذرند.» اکنون که هفتاد و نه ساله‌ام، می‌توانم شاکر باشم که از مرز آن اندک مردمانم. هر چند در چند سال گذشته سلامت جسمی‌ام، تحلیل رفته است، اما خوشبختانه هوش، حواس و ادراکم هنوز پابرجاست. گریزی نیست. تندرستی آدمی با افزایش سن، بتدریج

آسیب می‌بیند. اما چه کس می‌داند که من تا کی خواهم توانست به انقلاب، به میهن و به مردم قهرمان ویتنام خدمت کنم؟ اما می‌دانم که به آن روزی که خلق خود را ترک کنم و به کارل مارکس و ولادیمیر ایلیچ لنین بپیوندم، دیگر خیلی نزدیکم. بنابراین قلم به دست می‌گیرم و چند سطری را بر کاغذ می‌آورم. در این چند سطر با مردم سراسر ویتنام، رفقای حزبی و دوستان ما در سراسر جهان سخن می‌گویم.

### نخست با حزب سخن می‌گویم؛ حزب کمونیست ویتنام

حزب ما از همان آغاز، در سایه وحدت سازمانی رزمنده، و وفاداری بی‌خدشه به منافع طبقه کارگر و خلق ویتنام، و پایداری در مبارزه برای رهایی میهن از بند استعمار، توانسته است خلق ویتنام را متحد و سازماندهی و در نبردهای دشوار و بی‌امان از یک پیروزی به پیروزی دیگر رهبری کند. وحدت، سنت گران سنگ و بی‌بدیل حزب و خلق ماست. همه رفقا، از رفقای کمیته مرکزی حزب کمونیست ویتنام تا افراد حوزه‌ها، باید وحدت پولادین سازمانی و اندیشگی را در درون حزب هم چون مردمک چشم حفظ کنند. در سازمان‌های حزبی باید دموکراسی همه‌گیر و گسترده برقرار باشد و اصل مهم و خدشه‌ناپذیر انتقاد و انتقاد از خود، به گونه‌ای منظم و با عالی‌ترین شیوه‌ها اجرا شود تا همبستگی و وحدت حزب تأمین شود و گسترش یابد. در اجرای این اصل، باید روح مهر، دلسوزی و همبستگی همواره جاری باشد. حزب ما حزبی است که اکنون دیگر قدرت را به دست گرفته است. همه اعضای حزب، رفقای کمیته مرکزی، کادرها و اعضای حزب باید به طور ژرف و همه‌جانبه به اخلاق انقلابی آراسته باشند و از خود پشتکار و صرفه‌جویی، درستی و راستی و وفاداری تمام عیار به منافع طبقه کارگر و زحمتکشان را با صداقت کامل و در عمل نشان دهند. تمام اعضای حزب باید در حفظ پاکیزگی شخصیتی با تمام وجود بکوشند و ثابت کنند که خدمتگزار واقعی مردم اند و خلق ویتنام به درستی به آنان اطمینان کرده و اداره کشور را به آنان سپرده است. اعضای سازمان جوانان حزب ما، از دشواری‌ها باکی ندارند. آنان می‌خواهند پیشرفت

در مقیاس جهان ما ملت کوچکی هستیم. با این وجود افتخار می‌کنیم که امپریالیسم فرانسه را با شکست روبرو کردیم و امپریالیست‌ها آمریکایی هم در آستانه نابودی و فرار قرار دارند. خلق قهرمان ویتنام با شکست این دو امپریالیسم تبهکار، سهم شایسته خود را در خانواده جنبش‌های رهایی بخش خلق‌های جهان ادا کرده است و خواهد کرد.

کنند و ارتقا یابند و شجاع و فداکارند. حزب باید این خصلت‌ها و ویژگی‌های انقلابی آنان را پرورش دهد و ارتقا ببخشد. باید آنان را آماده کنیم تا جایگزین ما شوند، آن‌سان که با خصلت‌های سرخ سوسیالیستی و کارآزمودگی‌های سخت‌کوشانه، در بنای ساختمان سوسیالیسم مشارکت کنند. فراموش نکنیم که آموزش و پرورش نسل‌های انقلابی آینده، از اهمیت بی‌نظیری برخوردار است.

کارگران و زحمتکشان ما، در کارخانه‌ها و کشتزارها و در نسل‌های متمادی از ستم و بهره‌کشی نظام ظالمانه فئودالی و حاکمیت جنایتکارانه استعمارگران، رنج‌ها برده و متحمل سختی‌های جانفرسا شده‌اند. افزون بر این، درد و مصیبت نبردهای جانفرسای سالیان دراز همواره بر دوش آنان بوده است. با این وجود کارگران و زحمتکشان میهن ما همواره از خود دلیری، شور مبارزه و سرسختی و پایداری نشان داده و از همان روزهای آغازین تأسیس حزب کمونیست ویتنام از آن حمایت کرده و با سرافرازی در صفوف آن رزمیده‌اند. وظیفه حزب ماست که با اجرای برنامه‌های دقیق و هدفمند، همواره در ارتقای سطح زندگی اقتصادی و فرهنگی آنان برزمد به گونه‌ای که زندگی اقتصادی و فرهنگی آنان به طور مستمر ارتقا یابد.

مبارزه ما علیه متجاوزان آمریکایی، ممکن است همچنان ادامه یابد. تداوم این مبارزه ناگزیر مردم ما را با دشواری‌های بزرگ‌تری روبرو خواهد ساخت و قربانی‌ها و ویرانی‌های بیشتری را بر آنان تحمیل خواهد کرد. اما در هر شرایطی ما و خلق ما باید با اراده‌ای تزلزل‌ناپذیر علیه متجاوزان آمریکایی برزمیم. همواره باید در استواری اراده خود بکوشیم. فراموش نکنیم که هیچ نیرویی نمی‌تواند کوهسارهای ما، رودهای ما و خلق ما را نابود کند. آنها زوال‌ناپذیرند.

پس از شکست اشغالگران امپریالیست آمریکایی، حزب ما و خلق ما، میهن سوسیالیستی خود را ده‌ها بار زیباتر از پیش خواهند ساخت و علی‌رغم دشواری‌ها و محرومیت‌هایی که هنوز در پیش است، من به پیروزی آنها ایمان بی‌خلل دارم. امپریالیست‌های آمریکایی بدون تردید کشور ما را ترک خواهند کرد. بدون تردید میهن ما بار دیگر وحدت خود را باز خواهد یافت و هم‌میهنان ما در بخش جنوبی و شمالی بدون تردید بار دیگر زیر یک سقف خواهند زیست. در مقیاس جهان ما ملت کوچکی هستیم. با این وجود افتخار می‌کنیم که امپریالیسم فرانسه را با شکست روبرو کردیم و امپریالیست‌ها آمریکایی هم در آستانه نابودی و فرار قرار دارند. خلق قهرمان ویتنام با شکست این دو امپریالیسم تبهکار، سهم شایسته خود را در خانواده جنبش‌های رهایی بخش خلق‌های جهان ادا کرده است و خواهد کرد.



### درباره جنبش کمونیستی جهان

از آن جا که سراسر زندگی و هستی خود را وقف آرمان‌های انقلاب کرده‌ام، طبیعی است که از رشد، ارتقا و گسترش جنبش جهانی کمونیستی بر خود ببالم. در عین حال نمی‌توانم اندوه ژرف خود را از شکاف و تفرقه در میان احزاب برادر پنهان کنم. امیدوارم که حزب کمونیست ویتنام، تمام مساعی خود را برای بازگشت وحدت به خانواده احزاب برادر کمونیست، بر پایه مارکسیسم-لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری به کار بندد. من باور عمیق دارم که احزاب برادر کمونیست بار دیگر متحد و یگانه خواهند شد.

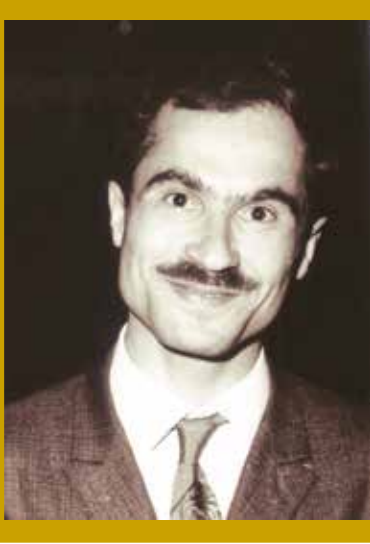
### و اما در امور شخصی

من در سراسر هستی خود، از ژرفای جان و با تمام توان به میهن، انقلاب و خلق ویتنام خدمت کرده‌ام. بنابراین اگر هم اکنون هم به ناگزیر جهان را ترک کنم، جز این افسوسی نخواهم داشت که دیگر نمی‌توانم به وظیفه خود در برابر میهن و انقلاب ادامه دهم. لطفاً پس از مرگ من چنان مراسم ساده‌ای برگزار کنید که وقت و پول مردم به هیچ وجه هدر نرود. در پایان مهر و محبت بیکران خود را به همه مردم، همه اعضای حزب، ارتش رهایی بخش، همه دختران و پسران جوان و همه کودکان تقدیم می‌کنم. به همه رفیقان راه، به همه یاران هم‌نبرد در سراسر جهان و به همه جوانان و کودکان سراسر گیتی درود می‌فرستم.

آخرین آرزوی من این است که همه اعضای حزب کمونیست ویتنام و خلق قهرمان ما، با مبارزه و تلاش متحد و همه جانبه خود، ویتنامی صلح دوست، متحد، مستقل، دموکراتیک و شکوفا برپا سازند و به این وسیله نقش شایسته خود را در انقلاب جهانی ایفا کنند.

هوشی مین/هانوی/دهم ماه مه ۱۹۶۹





## یادی پر دریغ از پژوهشگر و مردم‌شناس برجسته، استاد هوشنگ پورکریم

ای نقش اسلیمی

از رگه‌های آهن و شریان‌های تپنده!

در این پویه شگرف انسانی

چه بسیار افراد حقیقت را دیده‌ایم؛

و سراپا گوگرد جان ما شعله شد

زیرا از کپک‌های تباهی بیزاری جستیم.

**خسرو باقری**

هوشنگ پورکریم در شانزده آذر ۱۳۱۴ در بندرانزلی پا به جهان نهاد. دوره ابتدایی را در مدرسه سعدی بندرانزلی و متوسطه را در دبیرستان فردوسی در همین شهر به پایان برد. در اواخر دهه ۱۳۲۰ به جنبش چپ ایران پیوست و در مبارزات مردم و زحمتکشان ایران برای قطع دست امپریالیسم انگلستان از نفت، ثروت ملی مردم ایران، و برای آزادی، عدالت اجتماعی و استقلال میهن مبارزه کرد و بارها همراه دوستانش دستگیر و به زندان رشت اعزام شد. او همواره آزادی خود را به آزادی همه دوستانش مشروط می‌کرد. باورمندی او به آرمان‌های آزادی‌خواهانه و عدالت طلبانه، تا پایان عمر کوتاهش، مهم‌ترین ویژگی شخصیت او بود. کودتای جنایتکارانه ۲۸ مرداد به یک دوره از فعالیت پرشور و پربار او خاتمه داد.

بعد از سال‌های فرار و گریز پس از کودتای سیاه، هوشنگ به تهران آمد. او در سال ۱۳۴۰، پدر و مادر و چهار خواهر و یک برادر خود را هم به تهران آورد. در نتیجه مصائب زمان، در بیست و شش سالگی عملاً مسئولیت خانواده را به عهده گرفت. هوشنگ علاوه بر مدیریت اقتصادی، در پرورش فرهنگی خانواده بزرگ خود نقشی تعیین‌کننده ایفا کرد. آشنا کردن اعضای خانواده و دوستان با کتاب‌ها، فیلم‌ها، تئاترها و موسیقی‌های فاخر از کارهای همیشگی هوشنگ بود. در همین سال ۱۳۴۰ در رشته نقاشی دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران پذیرفته شد. نقاشی‌های او بارها در گالری‌های تهران در معرض نگاه تماشاگران قرار گرفت.

هوشنگ پورکریم اما، تنها هنرمندی نقاش نبود، او پژوهنده‌ای آگاه و برجسته و متکی به

فلسفه علمی بود که با قلم و تالیف پیوندی ناگسستنی داشت. با پایان دوره کارشناسی، به اداره فرهنگ عامه پیوست که بعدها گسترش یافت و نام مرکز مردم شناسی ایران را به خود گرفت. وی یکی از پایه‌های استوار این نهاد علمی-پژوهشی و از کارشناسان برجسته آن بود. حدود هشت سال، از تیرماه ۱۳۴۲ تا آذرماه ۱۳۴۹ با مجله ماهانه هنر و مردم، از انتشارات هنرهای زیبای کشور (وزارت فرهنگ و هنر بعدی) همکاری قلمی داشت. نخستین مقاله او با عنوان «نقش و نگارهای ایران» (شماره ۹، تیر ۱۳۴۲) و آخرین مقاله‌اش با نام «دهکده شما» (شماره ۹۸، آذر ۱۳۴۹) در ماهنامه هنر و مردم چاپ شد. در تمام این سال‌ها، هوشنگ در کنار فعالیت‌های علمی مبارزات سیاسی خود را هم با افشاندن بذراگاهی در میان مردم زحمتکش ادامه می‌داد.

آثار او را، که به طور عمده بر بنیاد پژوهش‌های میدانی در میان مردم روستایی و عشایری نوشته شده است، می‌توان از لحاظ موضوع کلی به سه دسته تقسیم کرد: ۱. روستا شناسی، ۲. ترکمن شناسی و ۳. شناخت هنر عامه مردم ایران.

پورکریم در پژوهش‌هایش در میان روستائیان، عشایر و شهرنشینان، می‌کوشید تا نحوه زندگی اجتماعی و فرهنگی مردم را بشناسد و چگونگی شیوه تولید کالا و مناسبات اقتصادی و اجتماعی میان قشرها و طبقات مختلف را دریابد و از عوامل عقب‌ماندگی بعضی از طبقات و قشرهای جامعه ایران، به ویژه جامعه روستایی، آگاهی پیدا کند. آثار نوشتاری او بیشتر با زتاب مجموعه دریافت‌ها و شناخت‌های علمی او از این جامعه هاست. در همه آثارش، گرایش به آزاداندیشی و بهروزی فرودستان آشکار است و اینجا و آنجا خواستار بهبود زندگی مردم زحمتکش و محروم است. نخستین تک‌نگاری او در باره روستایی به نام «فشندک» در مجموعه «دفترهای مونیوگرافی» انتشارات موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران (۱۳۴۱) به چاپ رسید. نتیجه پژوهش میدانی او در دهکده آلاشت مازندران نیز در تک‌نگاشتی در سال ۱۳۵۰ منتشر شد.

در مرداد ماه ۱۳۴۹، مرکز مردم‌شناسی ایران، هوشنگ پورکریم را برای ادامه تحصیل به فرانسه فرستاد. با اقامت در پاریس، در دانشگاه سوربن به تحصیل در رشته جامعه‌شناسی روستایی پرداخت. در دوره تحصیل هم همکاری علمی و قلمی خود را با مرکز ادامه داد. در سال ۱۳۵۴ تحصیلات خود را با درجه کارشناسی ارشد در همین رشته به پایان برد و در همان سال به میهنش بازگشت و پژوهش و تالیف را آغاز کرد. در همین حال، با همکاری همکاران پژوهشگر خود در مرکز مردم‌شناسی کشور، چند نمایشگاه مردم‌شناسی در شهرهای مختلف

ایران برپا کرد. او در دوره تحصیل در فرانسه و پس از بازگشت به ایران، فعالیت‌های پژوهشی و تألیفی خود را دنبال می‌کرد. مقالاتی در زمینه جامعه روستایی و سیاست کشاورزی ایران در دو شماره فصل نامه مسائل کشاورزی ایران، که سردبیر آن دو شماره هم خودش بود، به قلم آورد. رساله‌ای بلند را، به صورت کتاب، زیر عنوان سیاست کشاورزی برای جهان سوم در راه رشد غیر سرمایه داری در سال ۱۳۶۱ منتشر کرد. دو مقاله تألیفی و سه ترجمه از پژوهش‌های مردم‌شناسان فرانسوی در ایران را نیز در سه شماره مجله مردم‌شناسی و فرهنگ عامه ایران از انتشارات مرکز مردم‌شناسی، در سال‌های بین ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۶، منتشر کرد.

سفر به فرانسه فرصت گرانبهایی را برای هوشنگ فراهم آورد تا آگاهی‌های اجتماعی و سیاسی خود را پرورش دهد و سازمان یافته‌تر و هشیارانه‌تر، مبارزات سیاسی خود را پیگیری کند.

او نخستین پژوهشگری بود که به مطالعه نقش انگاره‌های عامه بر روی دست‌بافت‌ها، کاسه‌ها و کوزه‌های سفالین و سنگ مزارها پرداخت و رابطه این نقش‌ها را با زندگی و فرهنگ و باورهای مردم و نیز مفاهیم نمادین نقش‌ها را بررسی و تحلیل کرد. استاد پورکریم نخستین مردم‌شناس ایرانی بود که در جامعه ترکمن‌های ایران پژوهش میدانی کرد و حاصل پژوهش‌های خود را در زمینه ساختار اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و نظام‌های خویشاوندی، مذهبی و عقیدتی ترکمن در مجموعه مقالاتی به نگارش درآورد. از منابع اصلی و معتبری که مردم‌شناسان خارجی، از جمله ویلیام آیرونز آمریکایی و بی بی رابعه لوکاشوا، در تحقیقات و تألیفات خود در باره ترکمن‌های ایران بهره‌گرفتند، همین مجموعه مقاله‌های استاد پورکریم بود.

استاد پورکریم اندیشه‌ای بسامان، آموزش‌دیده و استوار داشت. زیر بنای تفکرات او را مجموعه‌ای از بینش‌های دقیق علمی در حوزه‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی شکل می‌داد. می‌دانست برای چه می‌زید و برای چه قلم می‌زند. یک زندگی مسئولانه و هدفمند را دنبال می‌کرد. برای زیستن به آیین و قاعده و نظم اعتقاد داشت. حرمت هستی انسان را در ساده و پاک و سربلند زیستن می‌دید. برای او منصب و مقام و ثروت در هر سطح و مرتبه‌اش بها و اعتباری نداشت. این‌ها را عارضه‌ای می‌انگاشت که چون بختک، جانکاه است. حیفش می‌آمد که انسان مروارید دانه‌های روزهای پرشکوه عمر را بر سر آنها بگذارد و تباه کند.

پورکریم که از جوانی علیه استبداد و بی‌عدالتی رزمیده بود، با شعله‌ور شدن شراره‌های انقلاب به جمع یاران فرهیخته بهبودخواه، مترجم، نویسنده و عضو برجسته کانون نویسندگان

ایران، محمود اعتمادزاده (م. ا. به آذین) پیوست. به آذین همراه گروهی از روشنفکران مردمی ایران، اتحاد دموکراتیک مردم ایران را بنیاد گذاشته بود. اتحاد دموکراتیک، نشریه سوگند و سپس اتحاد مردم را منتشر می‌کرد. پورکریم در کنار چهره‌های فرهنگی و هنری عالیقدری چون دکتر امیرحسین آریان‌پور، پرویز شهریاری، ه. ا. سایه، فریدون تنکابنی، سیاوش کسرای، محمدتقی برومند، محمد خلیلی، جعفر کوش‌آبادی و... در این نشریه وزین قلم می‌زد. استاد پورکریم ده‌ها مقاله آگاهی‌بخش بر بنیاد فلسفه علمی و در جهت بهبود تولید کشاورزی و تحول در زندگی دهقانان ایران نوشت که همچنان از منابع مهم بررسی مسئله کشاورزی و دهقانی ایران محسوب می‌شوند: برخی مسائل جدید در جامعه روستایی ایران؛ تحول آرایش طبقاتی در روستای ایران و موقعیت کارگران کشاورزی؛ وضعیت زحمتکشان جامعه روستایی ایران؛ وضعیت تولیدکنندگان خرده‌پا در کشاورزی و دامداری؛ صنایع روستایی ایران و وضعیت زحمتکشان روستایی در این بخش (در ۷ قسمت)، سیاست کشاورزی دولت موقت؛ تحولات اجتماعی در جامعه روستایی ایران (در ۱۷ بخش)؛ اصلاحات ارضی در جمهوری اسلامی ایران (در ۴ بخش)؛ فعالیت جهاد سازندگی و هیئت‌های هفت نفره در جامعه روستایی ایران و... نمونه‌هایی از فعالیت‌های قلمی استاد پورکریم تنها در سوگند و اتحاد مردم است. او در همان نخستین مقاله خود نوشت: «ورشکستگی سیاست آریامهری رژیم سابق در کشاورزی ایران، حتی مدت‌ها پیش از سقوط رژیم آشکار شد. خطوط اساسی این سیاست در جهت بسط و تعمیم شیوه تولید سرمایه‌داری در جامعه روستایی ایران بود؛ به منظور تبدیل این جامعه به منبعی برای غارت زحمتکشان روستایی و مواد خام روستاها به وسیله سرمایه خودی و بیگانه و راندن بخشی از روستائیان به شهرها و قرار دادن نیروی کار ارزان آنان در اختیار صنایع وابسته و مونتاژ. اکنون از رهگذر این سیاست، جامعه روستایی ایران، چه از لحاظ شئون اقتصادی و چه از لحاظ شئون اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، یکی از زائده‌های سرمایه‌داری وابسته است و بر مصائب آن که از مناسبات ماقبل سرمایه‌داری و بیش‌تر از همه از مناسبات ارباب رعیتی به ارث برده بود، مصائبی دیگر از نوع جدید افزوده است. (سوگند، ۳ اردیبهشت ۱۳۵۸) امروز بیش از هر زمان دیگر آشکار است که اگر فعالیت‌های علمی دانشورانی چون استاد هوشنگ پورکریم ادامه می‌یافت، تا چه اندازه از وضعیتی که امروز در زمینه تولید کشاورزی، مصائب روستاهای ایران و سیل مهاجران روستایی به حاشیه شهرها، پیش آمده است، پیشگیری می‌شد.

اما دریغ و پردریغ که در نتیجه فعالیت سوداگران بازار و شیفتگان اقتصاد آزاد،

جزم اندیشان و کسانی که سرمایه را همچون خون شهیدان مقدس می دانستند، امواج خروشان انقلاب از رفتن بازماند. پورکریم یکی از هزاران مغز روشن و اندیشمندی بود که در پی تحولات سال‌های آغازین دهه ۱۳۶۰، در ۴۸ سالگی، در اوج توانمندی و خلاقیت و آمادگی برای فداکاری در راه میهن، همراه همسر و دختر خردسالش لاله، ایران را ترک کرد. پس از چند سال آوارگی و در به دری و تحمل دشواری‌های جانکاه، سرانجام در سال ۱۳۶۸ در کشور سوئد، ابتدا در شهر تیداهلم و سپس یوتوبوری (گوتنبرگ) اقامت گزید. او ناگزیر از ترک سرزمین و مردم و فرهنگی شد که با تمام هستی‌اش به آن عشق می‌ورزید و آماده بود که تا پایان عمر به آن خدمت کند. دریغ و پردریغ که در میهن ما راه به روی خدمت بی‌مزد و منت میهن‌دوستان دگراندیش بسته بوده و هنوز هم هست.

با این وجود، استاد هوشنگ پورکریم، این جان شیفته، از پای ننشست. او به آموزش ایرانیان، به ویژه جوانان همت‌گمارد. کلاس‌هایی با عنوان‌هایی چون: تاریخ عمومی ایران، جامعه‌شناسی خانواده، جامعه‌شناسی کار و هنر و نقاشی در ایران. در شهرهای یوتوبوری، استکهلم و اسلو پایتخت نروژ برگزار و چندین نمایشگاه نقاشی - هنری که همواره به آن عشق می‌ورزید، برپا کرد. متن ترجمه فارسی چند کتاب، از جمله تاریخ کردستان را ویرایش و مقاله‌هایی در زمینه مسائل اجتماعی و فرهنگی و روستاشناسی نوشت و در مجله‌های فارسی زبان سوئد چاپ و منتشر کرد. همواره آرزو می‌کرد که روزی همچون اسرای ایرانی که از سرزمین عراق باز می‌گشتند، او و یاران انسان‌دوست و میهن‌خواهش به ایران بازگردند و به یاری هم‌میهنان خویش بشتابند.

اما باز هم دریغ! هنوز چند سالی از اقامت در سوئد نگذشته بود که در سی‌ام مرداد ۱۳۷۳، وقتی فداکارانه به یاری غریقی در دریاچه تفریحی شتافت، خود اسیر امواج شد و جان باخت؛ مرگی در خور پهلوانی با قامت تکیده. از هوشنگ دختری به یادگار مانده است که امروز یکی از سرشناس‌ترین هنرمندان سوئد است.

هوشنگ پورکریم انسانی فروتن و فداکار بود. ساده می‌زیست، ساده می‌پوشید و ساده سخن می‌گفت و می‌نوشت. خاک پای مردم ایل و روستا بود. همواره به یاد مردم ستمدیده یک لاقبا بود و از فکر آنها غفلت نمی‌ورزید، با خود پیمان بسته بود که تا جان در بدن دارد در خدمت مردم تنگدست و مظلوم باشد. در مقابل در برابر گردن‌کشان خودکامه، قلدران سیاسی و سرمایه‌داران زورمدار، روحیه‌ای پرخاشگر و رزمنده، قامتی پیوسته برافراشته و زبان و قلمی صریح و جسور داشت. او برای این که پیمان با مردم زحمتکش هرگز از یادش نرود همیشه

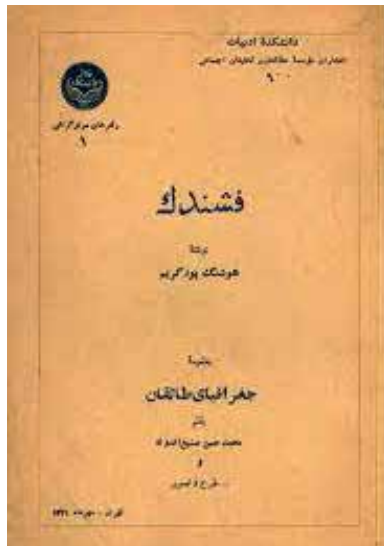
## یادمان

این شعر زنده‌یاد محمدعلی افراشته را زیر لب زمزمه می‌کرد  
بشکنی ای قلم، ای دست اگر/ پیچی از خدمت محرومان سر.

و بدین سان زندگی تو  
در این زمین پایان یافت  
که آن همه آتش و عشق و تاکش را ستودی  
و با غرشی که جهان را لرزاند  
برای ستم‌گران اش کیفر طلبیدی  
زیرا خداوند تاریخ به همه ما وعده پیروزی نداده،  
ولی از همه ما خدمت بدان را خواسته است.

### سرچشمه:

بلوک باشی، علی (عضو هیئت علمی و مدیر گروه مردم‌شناسی دایره المعارف بزرگ اسلامی). نامه انسان‌شناسی  
(نشریه انجمن انسان‌شناسی ایران). دوره اول، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۸۱



## دانشوری مدافع رنج دیدگان، همیشه فروزان جانش را به ما سپرد

می‌خواهم تا کشتزارت سنبله ببندد	دلی چون همیشه فروزان
ریحانت در بستان بچندد	سرفرازیات را خواسته‌ام
مستمندت به کام، گسترهات پدرام	از سپیده دمان جوانی
بازگشت نوینی به فروغ و فر	تا این دم که فروکاسته‌ام.
بازازی‌ها و سیناهای دیگر.	بی‌وطن نیستم ای شیریران
همه عمر با دست تهی و پلک سوزان	وطنی هست مرا. نامش: ایران.

### خسرو باقری



استاد مصطفی‌علیزاده مطلق عراقی چون عاشق میهن عزیزش ایران بود و می‌خواست تا کشتزارانش همواره سنبله ببندند؛ ریحان‌هایش همواره در بستان‌ها بچندند و گستره‌اش همواره پدرام و خوش و خرم باشد؛ و چون آرزو می‌کرد که میهنش بار دیگر به قله‌های دانش و هنر بازگردد، به دوران پورسیناها و رازی‌ها، فردوسی‌ها و حافظ‌ها؛ و چون می‌خواست مردم به ویژه زحمتکشان و مستمندان میهنش به حقوق واقعی خود دست یابند؛ از سپیده‌دمان جوانی به جنبش‌های اجتماعی

ترقی‌خواه ایران پیوست و تا آن هنگام که ممکن بود، در دامان سازمان‌هایی که عدالت اجتماعی، آزادی، دانشوری و هنرپروری را ترویج و تبلیغ می‌کردند، مبارزه کرد و تا آخرین دمی که فروکاست به باورهایش ایمانی دانشورانه و پایدار داشت. او در تمام عمر با دستی تهی و پلکی سوزان و دلی همچون همیشه‌های فروزان، برای میهنش و فرودستان و آموزش فرزندان میهنش، ایران، کوشید و از پای ننشست. در باور دانشورانه او تلاش برای بهروزی وطن و مردمش، در چارچوب مبارزات مردم جهان برای ایجاد دنیایی دیگر و بهتر و شریف‌تر و زیباتر معنا می‌یافت.

استاد علیزاده، مترجم و نویسنده عالیقدر، در ۱۲ آذر ۱۳۱۵ در تهران متولد شد. پس از پایان تحصیلات ابتدائی و دبیرستان در سال ۱۳۴۲ از دانشسرای عالی تهران (دانشگاه تربیت معلم) در رشته آموزش زبان انگلیسی مدرک کارشناسی گرفت و به خدمت آموزش و پرورش درآمد. از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۲، در دانشکده علوم تربیتی دانشگاه تهران، در دوره کارشناسی ارشد رشته روانشناسی تربیتی به تحصیل پرداخت. در سال ۱۳۵۴ علاوه بر کارشناسی ارشد روانشناسی تربیتی، به دریافت مدرک کارشناسی ارشد روش تدریس زبان دوم هم مفتخر گردید. از همان



جوانی آموزگاری را پیشه خود کرد تا بذر خرد و هنر را در میان مردمان بویژه جوانان، بیافشاند و جامعه از آن بهره‌مند شود. پیش از انقلاب در دبیرستان های تهران، مرکز آموزش زبان انگلیسی نیروی هوایی، دانشگاه سپاهیان انقلاب و دانشگاه تربیت معلم تهران به تدریس و پرورش فرزندان میهنش همت گمارد.

او در سال ۱۳۵۰ با بانو شهلا صادقی راد ازدواج کرد که حاصل آن سه فرزند برومند به نام های آزیتا، مانا و علی است. در سال های انقلاب با امید و آرزوهای بسیار، به صف مبارزان پیوست و با تمام وجود برای پیروزی آرمان های انقلاب بهمن مبارزه کرد. در این سال ها، دیگر نظریه پردازی توانا و محترم بود که در همکاری با فرهیختگان زمان، به توسعه دانش اجتماعی در میان هم میهنانش پرداخت. اما با رنگ باختن آرمان های انقلاب، دشواری ها به سراغش آمدند. ابتدا از دانشگاه و تدریس که عشق بزرگش بود، کنار گذاشته شد.

سال ها بعد، در سال ۱۳۶۹، به میان خانواده و مردمش بازگشت و با دست تهی اما با همت رفیقان و همسر مهربان و شریفش، کار و آموزش را آغاز کرد. در مراکز آموزشی که امکان داشت تدریس کرد و به ترجمه و تألیف پرداخت. آثاری چون یادداشت های روزانه کولیا شی نیتسین (نشر پیمان)، شخصیت سالم و ناسالم (نشر کاوش)، خانواده شاد و کدامین راه (نشر هیرمند) روش نوین در تدریس زبان انگلیسی (نشر هیرمند)، خواب پریشان (نشر هیرمند)، عشق و نفرت در زندگی زناشویی (نشر هیرمند)، زندگی شاد و خانواده شاد (نشر موج) چگونه کودکان را پیش از دبستان تربیت کنیم (نشر قطره)، کامیابی و ناکامی در ازدواج (نشر قطره)، بیابید برای شادکامی طرحی نو در اندازیم (نشر قطره)، روان شناسی و شبه روان شناسی (نشر موج)، شناخت رفتار درمانی در کودکان و نوجوانان (نشر قطره)، تربیت کودک در خانه (نشر هیرمند)، شادکامی (نشر هیرمند)، درمان و بهسازی رابطه ها (نشر قطره)، شما با کدام خلق و خو پا به دنیا نهاده اید؟ (نشر هیرمند)، کودک، اضطراب و مهرورزی و عشق (نشر هیرمند)، خود خیالی (نشر پوینده) رمان برف (نشر پوینده)، من خوب هستم، شما خوب هستید (نشر هیرمند)، خوشبخت و خوشحال و خوش شانس باشید (نشر هیرمند)، حقیقت و حقیقت نمایی (نشر دگرساز) و پایان راه دمکراسی (نشر گویش نو) و ... از زمره آثار تألیفی و ترجمه ای ایشان اند. در پشت جلد کتاب حقیقت و حقیقت نمایی آمده است: «یکی از مهم ترین هدف های دین، استواری اخلاق جامعه است. اما زمانی که در دست خداوندان سرمایه، چنان ابزاری برای فریب به کار رود، دیگر دین نیست، بل افیون توده هاست. کاهنان بسیاری در طول تاریخ دست در دست فرمانروایان، به نوایی رسیده و برای گرمی بازار و مهم جلوه دادن نقش شان از متن های دینی چه تفسیرهایی که نکرده اند و چه قشری گری هایی را

رواج نداده‌اند. با تزویر، با تحمیق توده‌ها یا به زبان ساده‌تر، با نادان کردن توده‌های مردم، دانش را پس می‌رانند، خون‌ها می‌ریزند، خانمان‌ها بر باد می‌دهند و صدها، بل هزاران دانشمند گرانمایه و عاشق، در آتش بی‌دانشان خاکستر می‌شوند.» او همکار شرافتمند استاد پرویز شهریاری (بنیان گذار ریاضی نوین در ایران و بهبودخواه اجتماعی بزرگ) در مجله‌های آگاهی بخش چیستا و دانش و مردم بود و مقاله‌هایی را در این دو مجله به چاپ رساند. از دوستی خود با بزرگان سرزمین ما همچون دکتر امیرحسین آریان‌پور، جامعه‌شناس و بهبودخواه برجسته، سیاوش کسرایی، شاعر مبارزان و فرودستان، و استاد ابراهیم دارابی، داستان‌نگار شرافتمند تاریخ میهن ما، همواره به نیکی یاد می‌کرد.

درگذشت زود هنگام همسر وفادار و رفیق سال‌های دشوار در سال ۱۳۹۱، خنجری در قلب او بود، با این وجود آگاهانه و دانشورانه با آن برخورد کرد و کوشید از این رنج بزرگ نیرویی برای مبارزه برای بهبود زندگی مردمان بسازد. با بیماری طاقت سوز خود هم بسیار شجاعانه و آگاهانه برخورد کرد؛ از آن نهراسید و با بینش و آگاهی پای در آستانه ناگزیر نهاد. در بخشی از سفارش‌نامه پایانی اش به فرزندانش آمده است: نیازی به هیچ‌گونه سوگواری، سیاه‌پوشی و گریه و زاری نیست. من عمر طبیعی‌ام را، چه خوب و چه بد، چه شاد و چه غمگین، چه خوشبخت و چه بدبخت به خوبی گذرانده‌ام. میوه رسیده‌ای بودم که از درخت به زمین افتادم. این امری است طبیعی... در هیچ مسجدی برای من ختمی نگیرید... تا یک هفته در خانه از عزیزی که برای تسلیت‌گویی می‌آیند با روی گشاده پذیرایی کنید. در بیشتر این زمان دلم می‌خواهد نوای موسیقی اصیل ایرانی، به ویژه بدون کلام، فضا را عطرآگین سازد. دسته گل‌های بزرگ را نمی‌پسندم و پذیرای آنها نیستم. یک شاخه گل، به ویژه گل سرخ آتشین، به نشانه عشق ژرف من به طبیعت و انسان‌های پاک و مهربان، کافی است. من مراسم سوم، هفتم و چهلم ندارم.

خوشبختانه فرزندان برومندش لحظه‌ای پدر را تنها نگذاشتند و او را با حرمت فراوان پاس داشتند. استاد در ۵ تیرماه ۱۴۰۱ از آستانه ناگزیرگذشت

استاد علیزاده آخرین درس آموزگاری اش را هم با اهدای پیکر خود برای کالبدشناسی دانشجویان دانشکده پزشکی دانشگاه تهران به انجام آورد. استاد چکیده زندگی خود را پیش‌تر در قالب این کلمات بر زبان آورده بود: در غم انسان نشستن، بزرگ‌ترین دل‌مشغولی، و رهایی انسان از هرگونه ستم، استبداد، نابرابری و نادانی بزرگ‌ترین آرزوی من است.

آن دم که دمید عاقبت صبح سپید / ما را به شب خاک، سرا شد جاوید  
از یاد مبر آن گل زیبای امید / کز باغ دل خون شده دستانم چید

## لیست شماره‌های قبلی مجله

در کانال تلگرام به آدرس:

<https://t.me/DaneshvaMardom>

شماره ۱، شهریور ۱۳۹۹

<https://t.me/DaneshvaMardom/577>

شماره ۲، آبان ۱۳۹۹

<https://t.me/DaneshvaMardom/578>

شماره ۳، دی ۱۳۹۹

<https://t.me/DaneshvaMardom/579>

شماره ۴، اسفند ۱۳۹۹

<https://t.me/DaneshvaMardom/580>

شماره ۵، اردیبهشت ۱۴۰۰

<https://t.me/DaneshvaMardom/581>

شماره ۶، تیر ۱۴۰۰

<https://t.me/DaneshvaMardom/582>

شماره ۷، شهریور ۱۴۰۰

<https://t.me/DaneshvaMardom/583>

شماره ویژه فلسطین (تیر ۱۴۰۰)

<https://t.me/DaneshvaMardom/584>

شماره ۸، آبان ۱۴۰۰

<https://t.me/DaneshvaMardom/585>

شماره ۹، دی ۱۴۰۰

<https://t.me/DaneshvaMardom/586>

شماره ۱۰، اسفند ۱۴۰۰

<https://t.me/DaneshvaMardom/587>

شماره ۱۱، اردیبهشت ۱۴۰۱

<https://t.me/DaneshvaMardom/588>

شماره ۱۲، اردیبهشت ۱۴۰۱

<https://t.me/DaneshvaMardom/592>



## طرحی از کشتار شش کودک فلسطینی تا روز طراحی هنرمند ناشناس

در حملات وحشیانه روزهای اخیر اسرائیل علیه مردم فلسطین در نوار غزه، از جمله چندین کودک نیز کشته شدند. کشتار بربرمنشانه کودکان فلسطینی توسط دولت نژادپرست اسرائیل با پشتیبانی همه‌جانبه امپریالیسم جهانی، موضوع قابل توجهی برای رسانه‌های زنجیره‌ای امپریالیستی نیست. اما منافع حکم می‌کند تا نه تنها با بزرگ‌نمایی و تکرار چندین و چندباره صحنه‌های دلخراش، بلکه با نمایش عکس‌ها و فیلم‌های جعلی از صحنه‌های ساختگی از عملیات نظامی در اوکراین، افکار عمومی جهان را علیه روسیه برانگیخت. همین منافع حکم می‌کند هزاران هزار کودک یمنی که سال‌هاست قربانی جنگ و گرسنگی و قحطی تحمیلی ائتلاف عربستان سعودی با پشتیبانی ایالات متحده و دیگر همدستانش هستند، اصولاً دیده نشوند.